

تجارت تاریخی - طبقاتی - جهانی کارگران - 5

سنگرها در پارسلونا:

کنفدراسیون ملی کار از پیروزی ماه ژوئیه سال 1936 تا

شکست ناگزیر ماه می سال 1937

نوشتہ:

آگوستین گوپامیون

ترجمہ و تنظیم:

پویندگان تجارت تاریخی - طبقاتی - جهانی کارگران

ملاحظات انتقادی بر مصاحبه و پس‌گفتار آگوستین

آگوستین در رابطه با جنگ داخلی و زنده نمودن تجربه اسپانیا به عنوان یکی از سنگرهای مبارزه طبقاتی خود کارگران و شرایط دیگر طبقات، با کنگاش و جمع‌آوری اسناد فراوان و ترتیب مصاحبه‌های زنده با بازماندگان جنگ داخلی اسپانیا با رعایت صداقت و امانت‌داری کامل کتاب‌های ازشمندی را به رشته تحریر درآورده است. به نظر ما، باید به این مصاحبه و کتاب‌های وی به خاطر پرداختن به تلاش کارگرانی نظیر دورروتی که جهت انقلابی داشتند، ارج نهاد. ما آثار و کارهای تحقیقی وی را به کارگران با جهت انقلابی و کارگران رادیکال چپ در ایران که می‌خواهند از تاریخ و تجربه طبقاتی کارگران مبارز در صحنه مبارزه طبقاتی بیاموزند، توصیه می‌کنیم

این توصیه از نظر ما به معنی قبول و یا تایید بدون قید و شرط دیدگاه‌های آگوستین نیست. برای دستیابی به واقعیت، جهت اندیشیدن به حقیقت، باید همه چیز را با نگاه نقد دید، با نگاه و فکر نقد خواند و با ذهن و عقل نقد فراگرفت. ما خود در تلاش‌مان در انتقال تجربه تاریخی-طبقاتی - جهانی کارگران از دتسکین، مارکس، میاسنیکوف، آیدا مت، پال ماتیک و بریتون و دیگران آموخته و می‌آموزیم، ولی از هیچکدام از این شخصیت‌ها و اندیشه‌سازان مراد و قطب نمی‌سازیم. بنابراین، آگوستین و آثارش را هم حتما باید با دید نقد خواند. ما قبلاً ترجمه کتاب را به وی ارسال کردیم و برای نشان دادن مسئولیت‌مان در قبال تلاش‌های وی، همین نقد کوتاه را نیز به وی خواهیم فرستاد.

نقطه قوت تلاش آگوستین در نگاه وی به مبارزه طبقاتی و تجربه خود طبقه است. وی برخلاف رهبران احزاب و سازمان‌های سیاسی که تاریخ و تجربه خود را به جای تجربه خود کارگران با جهت انقلابی و رادیکال چپ به خواننده القا می‌سازند، مستقیم به تاریخ خود طبقه رجوع می‌کند. وی به درستی تاریخ‌نگاری طبقات دیگر و به ویژه احزاب بورژوازی و سوسیالیستی را با طنز، تاریخ‌نگاری مقدس مینامد. این تاریخ که به نفع طبقه حاکم و نظام سرمایه نوشته شده، صفوف ما را پراکنده و پراکنده‌تر ساخته و حتی خودمان را به دشمنان خودمان تبدیل کرده است.

اولین و اساسی‌ترین نکته‌ای که آگوستین بر روی آن تاکید می‌گذارد، این است که کارگران اسپانیا باید آنارکوسندیکالیسم را درک و تحلیل کرده و این تجربه را عمیقاً از آن خود کنند.

آگوستین، اینجا بدون توجه به تجربه جهانی، آنارکوسندیکالیسم را به عنوان ابزار مبارزه نسخه‌پیچی می‌کند. درست است که آنارکوسندیکالیسم به عنوان ابزار و تشکل در مقایسه با اتحادیه‌های کارگری کارنامه قابل قبول‌تری دارند، و خود کارگران را مستقیم دعوت به مبارزه علیه کارفرمایان و سرمایه‌داران می‌کند، اما آنارکوسندیکالیست‌ها نهایتاً اتحادیه‌های کارگری را زهدان جامعه آینده میدانند، اتحادیه‌هایی که عقیم بودن خود را در مبارزه با سرمایه به اثبات رسانیده‌اند. توصیه چنین سازمان‌هایی که امروز خود به بخشی از سرمایه‌های جهانی تبدیل شده‌اند، نقض غرض می‌باشد.

آگوستین در این مصاحبه تنها خود را محدود به اسپانیا و به ویژه ایالت کاتالونیا میسازد. درست است که تلاش وی و مصاحبه‌اش اغلب بر روی اسپانیا متمرکز است و آگوستین نیز می‌بایست به سوالات مصاحبه کننده جواب میداد، اما نمی‌بایست جواب خود را تنها به تجربه اسپانیا آن‌هم ایالت کاتالونیا محدود میساخت، زیرا تجربه مبارزه تاریخی - طبقاتی امری جهانی است. هر چند آگوستین خود به تجربه کاتالونیا به عنوان بخشی از مبارزه طبقاتی - تاریخی - جهانی تاکید دارد، اما در مصاحبه‌اش تنها خود را به این تجربه محدود می‌سازد، درحالی‌که مبارزه طبقاتی در اسپانیا و کاتالونیا بدون درک مبارزه طبقاتی از ابتدای شکل‌گیری نظام سرمایه در سایر کشورها درکی ناقص خواهد بود. ما بارها تاکید کرده‌ایم که برای درک تجربه مبارزه تاریخی - طبقاتی - جهانی، حداقل باید نقاط قوت و ضعف مبارزه طبقاتی بین سال‌های 1644 تا 1868 در انگلیس و 1832 و 1848 و 1871 در فرانسه، و از سال 1876 تا 1886 در آمریکا و 1905 تا 1924 در روسیه و از 1918 تا 1924 در آلمان مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد. در ایران نیز باید از زمان ملی شدن صنعت نفت یعنی بین سال‌های 1320 تا 1332 و تجربه سال 1357 تا به امروز مورد مذاقه قرار گیرد. ما بارها تکرار کرده‌ایم که اگر این تجارب تاریخی و شرایط امروز از نقطه نظر مبارزه طبقاتی هضم و جذب می‌شد، تاریخ نویسان احزاب راست و چپ گوناگون و فرقه‌ها نمیتوانستند بنادرست سندیکای کارکنان نفت را به نام شورای صنعت نفت جعل کنند. تجربه تاریخی نشان میدهد که تمام نقاط قوت و ضعف نیروی کار مولد در جهان باهم ارتباط تنگاتنگ دارند.

ما بارها روی این نکته تاکید کرده‌ایم که تجربه تاریخی - طبقاتی کارگران مبارز امری جهانی است، زیرا سرمایه نیز بر اثر انباشت اولیه خونین پدیده ای جهانی بوده و تا زمان حیات خود جهانی خواهد ماند. درست است که سرمایه برای رقابت و حفظ منفعت خود مرزهای صوری را ایجاد میکند، اما تقسیم کار جهانی برای بازار جهانی اجازه نمیدهد فقط در چهارچوب بازار ملی محدود بماند.

آگوستین در این مصاحبه از انقلاب و شرایط انقلابی صحبت میکند، اما متأسفانه مثل اکثر مارکسیست - لنینیست‌ها، هیچکدام از آنها را برای خواننده تبیین و روشن نمیکنند. کارگران در طول حیات سرمایه در هر نقطه از جهان از کارگاه تا کارخانه در مقابل تعدیات و خشونت سرمایه شخصیت یافته و دولت‌های سرمایه از دموکراتیک (شارلاتانیسم سیاسی نظیر آمریکا و اروپا) گرفته تا فاشیسم‌های رنگارنگ و دیکتاتوری‌های لائیک و مذهبی برای بقا - برای نان - بارها به صورت پراکنده دست به مقاومت و شورش و حتی مبارزه مسلحانه زده اند. این سلسله از مبارزات را که در چهارچوب نظام سرمایه و عکس‌العمل نیروی کار علیه سرمایه روی میدهد را نباید به شرایط انقلابی ربط داد. آیا هر طغیان و شورش و حتی قیام مسلحانه را میتوان انقلاب نامید؟ آیا عکس‌العمل و قیام مسلحانه در ایالت کاتالونیا و به ویژه بارسلونا با کنش انقلابی تمام طبقه کارگر اسپانیا شروع شده بود؟ یا در واکنش به گرسنگی و فقر و فاشیسم اسپانیا؟ آیا این واکنش به فاشیسم در کاتالونیا به لحاظ ماهوی با شورش کارگران هامبورگ آلمان در سال 1923 در مقابل فاشیسم متفاوت بود؟ آیا طغیان سیاسی و اجتماعی سال 1979 میلادی در ایران که حتی آزادی‌های فردی و اجتماعی صوری دوران شاهنشاهی را هم از بین برد، -در نتیجه شعور مبارزه طبقاتی کارگران صنعت نفت خوزستان بود و یا واکنش به سوزاندن زنده زنده آدمها در سینما رکس آبادان؟ آیا حرکت کارگران آن هم یک سال بعد از شروع حرکت اجتماعی اقشار مختلف طبقات میانی - خرده بورژواها، روشنفکران و حاشیه نشینان دنباله‌روی از کل حرکت اقشار غیرکارگر نبود؟ آیا میتوان این حرکت را که از نظر روشنفکران بزرگترین انقلاب آخر قرن بیستم می‌نامند را انقلاب و شرایط و احوال آن دوره را شرایط انقلابی نام نهاد؟ آیا مبارزات امروز در کارگاه‌ها و کارخانه‌ها بدون ارتباط باهم، به منظور بقای نیروی کار انجام می‌گیرد و یا برای انقلاب؟

انقلاب تاریخی - طبقاتی - جهانی آینده، نابودی ساختار سرمایه را دارد. اگر در گذشته انقلابات اجتماعی صاحبان تولید را به قدرت سیاسی میرساند، انقلاب آینده مگر نباید نابودی سرمایه، یعنی نابودی کار مزدوری و جامعه مزدور، پول به عنوان معادل عام برای

زنده ماندن - خدای خدایان و پایان دادن به تولید طبقاتی باشد؟ انقلاب آینده مگر نباید به کاراجتماعاً لازم چه در شیوه تولید ساده و چه تولید گسترده و از خودبیگانگی خاتمه دهد؟ در این انقلاب هر نوع تولید طبقاتی که خود علت تولید دولت است نیز باید از بین برود. روشنفکران برای حفظ موقعیت طبقاتی و امتیازات خود هنوز با وعده دولت کارگری در گوش ما لالایی میخوانند، دولتی که تاریخاً هم ضدکارگری و هم ضدانقلابی بودنش را به دفعات در عرصه مبارزه طبقاتی در سطح جهان به اثبات رسانیده است، آنها به این دولت نیاز دارند تا مجدداً ما را استعمار کنند.

تاکنون هیچ کدام از تلاش های دارندگان نیروی کار به دلایل ضعف های تاریخی قادر به انقلاب کردن نشده است، زیرا این نیرو هنوز به طبقه ای برای خود و طبقه ای انقلابی تبدیل نشده است. در تمام کشور ها طبقه مزدور مولد و غیر مولد وجود دارد ولی طبقه کارگر انقلابی نه! در سال 1871 در شورش تاریخی کارگران پاریس بانک یعنی پایه دولت بورژوازی از بین نرفت. در قیام 1917 روسیه در پتروگراد و مسکو همین امر تکرار گردید و سرمایه و قانون ارزش به حیات خود ادامه داد تا جایی که تعدادی از کارگران پست و تلگراف به خاطر گرسنگی و نداشتن ابتدایی ترین مایحتاج زندگی به **کروپتکین** **آنارشیسست** مشهور روسیه مراجعه میکنند، تا وی نیاز آنان را به نان و صابون و غیره با لنین در میان بگذارد. **کروپتکین** در 4 مارس 1920 در این رابطه نامه ای به لنین می نویسد و معضلات این دسته از کارگران را با وی در میان میگذارد. تاریخ نشان داده است که تا زمانی که تولید طبقاتی حاکم است و تولید کننده در تولید و توزیع و گردش و مصرف نقشی نداشته باشد، سیه روزی بشر تداوم خواهد یافت، خواه تولید برای حزب - دولت مانند حزب بلشویک باشد و یا برای دولت چند حزبی فدرالیستی مانند آمریکا و آلمان. اینجا دیگر اشکال دولت به اسم سلطنتی، دموکراتیک، فاشیستی، لائیک و مذهبی و حتی کمونیستی تغییری در ماهیت شیوه تولید سرمایه داری ایجاد نخواهد کرد. تا زمانی که دوگانگی کار از بین نرود، نظام سرمایه سر جای خود باقی خواهد ماند.

تجربه دیگری که آگوستین به آن اشاره می کند، گوشت دم توپ کردن کارگران از سوی سازمان های سیاسی است. ما این را با گوشت و پوست خود در صنعت مادر ایران (نفت) تجربه کرده ایم. تجربه تاریخی نشان می دهد که در همه جای دنیا توده های کارگران بطور عام و کارگران رادیکال و حتی کارگران با جهت انقلابی به طور اخص، همیشه قربانی قدرت سیاسی و رقابت بین کسانی که برای قدرت سیاسی جنگیدند، شده اند. آگوستین این را به روشنی در روز های خونین می 1937 نشان می دهد.

همان طور که نیروی کار کارگران مرز ندارد، نیروی کار جدی انقلابی هم زبان، ملیت، مذهب و مرز جغرافیایی را به رسمیت نمی شناسد و در موضع گیری و عمل خود منفعت تاریخی طبقاتی کل نیروی کار جهان را مد نظر قرار میدهد. توده کارگر برخلاف این، به همه احزاب راست و چپ رای میدهد و نمایندگان آنان را به پارلمان و مجلس موسسان می فرستد، نهاد هایی که ساخته خود نظام سرمایه هستند.

این جا باید روی یک نکته تاکید کرد که نیروی کار مولد براساس شرایط عینی مادی زمان خود برای تنازع بقای خود در تمام کشور هایی که شیوه تولید سرمایه داری داشته اند، جنگیده است. این نیرو بنا به شهادت تاریخ هیچ نامی به این مبارزات و ابزارهای این مبارزه ننهاده است. این دیگران و به ویژه روشنفکران بودند که برای این حرکات نام و شناس نامه درست کرده اند. درس ها و تجارب این تنازع بقا اگر در این هفت قرن تا به امروز آموخته می شد، می توانست شناخت مبارزه برای نابودی سرمایه را فراهم سازد. نیروی کار به طور مشخص با تسلط شیوه تولید سرمایه داری در انگلستان از زمان چارلیست ها تا کمون پاریس، اعتصابات عظیم راه آهن ها در آمریکا تا قیام اکتبر و قیام برلین ابزار و سازمان هایی را از اتحادیه های کارگری، شوراهای و کمیته های کارخانه ها را برای پیش برد

مبارزه خود برای بقا ایجاد کرده است، اما خود هیچ‌کدام از این‌ها را نامگذاری نکرده است. کمیته‌های کارخانه‌ها که حرکت دیالکتیکی نیروی کار برای درهم‌کوبیدن نظام سرمایه در روسیه شکل گرفت با قدرت سیاسی بلشویک‌ها و نظام سرمایه در تضاد بود. بنابراین، این نوع سازمان و ابزار می‌بایست از سوی سرمایه به کمک حزب سرکوب و از بین می‌رفت.

در اینجا باز قابل یادآوری می‌باشد که کسی بنام پیش‌آهنگ می‌خواهد آموزش دهد، خود به آموزش نیاز دارد و بقول پیتر رچلف، ما هنوز رهبر خوب نیافته ایم. در رابطه با حزب باید گفته شود که حزب ابزار نظام سرمایه است و در شیوه‌های تولید طبقاتی دیگر وجود نداشته پس با ابزار سرمایه و سلسله مراتب آن نمی‌توان سرمایه را از بین برد، زیرا امتیاز در آن از زمان فئودالی به مراتب قوی‌تر است. در تولید مواد اصلی، همیشه مواد فرعی و زائد هم وجود دارد و در اقتصاد و سیاست همانطور که سرمایه شخصیت یافته زائد است در سیاست هم حزب یک واقعیت زائد سرمایه است که با خود سرمایه باید از بین برود و جمع آزاد — اشتراکی جانشین آن شود!

پرداختن به مصاحبه آگوستین متاسفانه با روزهای سخت و نگران‌کننده ویروس کرونا هم‌زمان شد. در این روزها که دولت‌ها ناتوانی و در عین حال لاقیدی خود را در قبال جان انسان‌ها در سراسر کره‌خاکی در انظار همه‌جهانیان به نمایش گذاشتند، آیا انسان طبقاتی به جامعه طبقاتی که انواع و اقسام ویروس‌کشنده تولید میکند، فکر میکند؟ آیا در قرن بیست و یکم علم مزدور، تکنولوژی مزدور و فرهنگ و اخلاق مزدور میتواند به وضعیت بشر به‌طور کلی توجه کند؟ آنتون پانه کوک در 10 ژوئیه 1909 به جامعه سرمایه‌داری و سرمایه‌داران به خاطر تخریب محیط زیست نهیب زد. آیا بشر امروز پس از تحمل هزاران هزار کشته بر اثر این ویروس جدید قادر خواهد بود در این زمینه به تعدیات سرمایه و سرمایه‌داران حتی در چهارچوب این نظام در این زمینه افسار بزند؟ از نظر ما جواب در شرایط کنونی منفی است. تنها با از بین بردن شیوه تولید طبقاتی و نابودی طبقات می‌توان به این معضل بشر امروز جواب داد که جامعه مزدوری خود را از شرایط مزدوری رها سازد. و این به عهده کارگران مولد می‌باشد که همیشه حرکت آنها باعث به حرکت در آمدن کارگران غیر مولد چه در کارخانه‌ها چه در خارج از کارخانه شده است!

پیشگفتار

جنگ جهانی خانمانسوز و جنایتکارانه‌ی سرمایه و سرمایه‌داران که در آن روزانه 6000 نفر از فرزندان کارگران و زحمتکشان اروپا به مدت 44 ماه قربانی شدند، بذر جنگ جهانی دوم و ظهور فاشیسم را در سراسر اروپا و به ویژه آلمان و ایتالیا و اسپانیا کاشت و رشد داد. بورژوازی کشورهای درگیر جنگ، از طریق فروش اوراق بهادار جنگ ملی و بالابردن مالیات‌ها و کم کردن از خدمات عمومی، اقتصاد دوران صلح را به اقتصاد جنگی تبدیل نمودند.

در تدارک این سلاخی، نه تنها احزاب راست بلکه سوسیال‌دموکرات‌ها در سطح اروپا به ویژه در آلمان که بزرگترین و بانفوذترین وتوده‌ای‌ترین حزب محسوب می‌شد، نقش مخربی ایفا نمودند. در سال 1913، حدود 13000 از اعضا و کادرها و رهبران حزب سوسیال‌دموکرات در سطح کشوری، شهرها و بخش‌ها در قوای مقننه، قضائیه و اجرائیه این کشور نقش داشتند. بنابراین، حزب سوسیال‌دموکرات آلمان یعنی حزب کمونیست‌های آن زمان، در سال 1914، یک میلیون عضو داشت. این حزب روزانه 90 روزنامه در سراسر کشور پخش می‌نمود. از 110 نماینده سوسیال‌دموکرات در پارلمان این کشور، 96 نفر در روز سوم اوت 1914 به نفع بودجه جنگ رای مثبت دادند. اینان در همان حال که ادعای کمونیست بودن می‌کردند، با این کار خود به حمایت و دفاع از ویلهلم دوم، امپراتور پروس پرداختند. در راس این آدم‌ها کسانی مانند کائوتسکی، برنشتاین و فردیناند بیل و حتی کارل لیکبنخت قرار داشتند که مستقیماً از شاگردان مارکس و انگلس محسوب می‌شدند. کائوتسکی خود چند جلد از کتاب کاپیتال مارکس را ویراستاری کرده بود. وی قرار

بود با راهنمایی های انگلس از خزینه مکتب مارکسیسم محافظت کند. دفاع از بورژوازی خودی نشان داد که کمونیست های شیفته قدرت سیاسی و رهبران اتحادیه های کارگری تحت نفوذ آنان، مدتهاست که با لمیدن در پارلمان های سرمایه و بهره بردن از امتیازات آن، به جیره خواران و دست آموزان مطیع سرمایه تبدیل شده اند.

ضربات مهلک نظامی طرفین جنگ به همدیگر و محاصره یکدیگر از طریق دریا برای محروم ساختن همدیگر در دسترسی به مواد خوراکی، تقریباً در همان سال اول جنگ، خسارات غیرقابل جبرانی به تک تک کشورهای درگیر جنگ وارد ساخت. حملات زیردریایی های آلمانی به کشتی های تجاری بهانه ای به دست آمریکا داد و این کشور روز 7 دسامبر 1917 عملاً وارد جنگ شد. دولت های آمریکا علیرغم رشد اقتصادی این کشور مدتها توجه خود را به درون جامعه متمرکز کرده بودند و در رابطه با سیاست خارجی، سیاست انزواگرایانه ای داشتند، اما جنگ جهانی اول سبب شد که این کشور به تدریج به این سیاست در سطح جهانی خاتمه دهد و سپس در جریان جنگ جهانی دوم، زمان ریاست جمهوری روزولت سیاست فعال تر و تهاجمی تری را در عرصه جهانی تعقیب کند تا جایی که عملاً جای انگلستان را در صحنه بین المللی بگیرد.

جنگ نعمت بزرگی برای سرمایه داران، بانکداران و دولت آمریکا محسوب می شد. این کشور بین سال های 1914 تا 1918، سه میلیون نفر را جذب ارتش و صنایع نظامی و امور مربوط به جنگ نمود. در همان حال، در آن سال ها، نیم میلیون نفر به بورکراسی دولتی اضافه شد؛ به همین خاطر میزان بیکاری از 7/4٪ به 1/4٪ تقلیل یافت. آمریکا در مجموع 32 میلیارد دلار یعنی 52٪ از تولید ناخالص ملی این کشور را صرف خرج جنگ جهانی اول نمود. این میزان از مخارج جنگ از طریق 22٪ مالیات، 58٪ از طریق وام و قرض های اعتباری و 20٪ از طریق پول مستقیم سرمایه داران و حتی هنرپیشه های هالیوود تامین گردید.

قبل از جنگ، اقتصاد آمریکا دوره ای از رکود را از سر میگذراند، اما در طی 44 ماه جنگ، اروپائیان به خاطر نیاز های جنگی خود، از انواع اسلحه گرفته تا مواد خوراکی به آمریکا روی آوردند. متفقین تقریباً یک سال بعد از شروع جنگ مجبور شدند از آمریکا وام های کلان با بهره های بالا دریافت کنند. جنگ جهانی اول، عملاً به رکود اقتصادی آمریکا خاتمه داد و آن را وارد دوری از رونق اقتصادی نمود.

بالاخره روز 11 نوامبر 1918، جنگ با شکست آلمان و قبول شرایط دول پیروز در عرصه نظامی به پایان رسید. طبق قرارداد ورسای که در آن دیوید لوید نخست وزیر انگلستان، ویتوریو اورلاندو نخست وزیر ایتالیا، جرجس کلمانس نخست وزیر فرانسه و وود ویلسون رئیس جمهور آمریکا شرکت داشتند، آلمان را به عنوان شروع کننده جنگ محکوم و مجبور به پراخت غرامت سنگینی کردند. در این نشست جان مینارد کینز که به عنوان نماینده خزانه داری انگلیس حضور داشت، در اعتراض به سنگینی غرامت از سمت خود استعفا نمود. کینز در این رابطه نوشت " این صلح غیرممکن و ظالمانه است و غیر از بدبختی چیزی ببار نمی آورد." وی استدلال کرد که " غرامت سنگین نه تنها آلمان را فقیر خواهد کرد، بلکه صدمه جنگ را بر اقتصاد اروپا تشدید خواهد کرد."

بدنبال این قرارداد، جریان شرورانه رفت و برگشت پول بین آمریکا و اروپا جریان پیدا کرد. آلمان برای پرداخت غرامت به کشور های اروپایی پیروز جنگ، مجبور شد از آمریکا وام دریافت کند. این کشور در سال 1923 قادر به پرداخت غرامت ها نشد و فرانسه و بلژیک سریعاً منطقه صنعتی روهر را برای تحت فشار قراردادن دولت آلمان اشغال کردند. تحت فشار فزاینده متفقین، دولت آلمان برای پرداخت بدهی ها، شروع به چاپ پول بدون پشتوانه کرد و از آن برای خرید ارز خارجی و سپس برای پرداخت خسارت ها استفاده کرد. به زودی نقدینگی زیاد در بازار باعث تورم شدید و از کنترل خارج شدن قیمت ها شد. در ابتدا، تورم به تدریج و آرام افزایش می یافت. قبل از جنگ هر مارک آلمانی معادل 2/4 دلار بود. زمانی که معاهده تسلیم آلمان امضا شد، هر دلار معادل 48 مارک

گردید. سپس تورم به سرعت افزایش یافت. در نیمه اول سال ۱۹۲۲، هر 320 مارک معادل یک دلار شد. و در پایان سال هر ۷۴۰۰ مارک به یک دلار خریدوفروش می‌شد. در نهایت ارزش مارک به هر دلار 4/2 تریلیون دلار سقوط کرد.



استفاده از اسکناس مارک برای روشن کردن اجاق

ظاهرا تفنگ‌ها و توپ‌ها و خمپاره‌ها خاموش شده بودند، اما یک جنگ اقتصادی و رقابت شدید در میان سرمایه‌های جهان شروع شده بود. آمریکا برای دفاع از موقعیت اقتصادی خود، در سال 1922، بیشترین تعرفه گمرکی را وضع نمود. تقریباً حول و حوش سال 1929، کشورهایی نظیر آلمان، انگلیس، کانادا و ژاپن وارد رکود اقتصادی شده بودند. زمانی که در آمریکا اعتبارات ته کشید، وام دهندگان از وام دادن به آلمان خودداری کردند. افزایش گمرک از سوی آمریکا سبب شد که کشور های اروپایی نتوانند به راحتی کالاهای خود را به آمریکا صادر کنند. امروز مانند همان دوره، ترامپ نماینده سرمایه آمریکایی با تهدید همه دولت‌ها از رهبری اقتصادی- سیاسی و نظامی آمریکا در مقابل همه رقبا دفاع میکند. امروز برخلاف جرمی بتنام که بر این باور بود که کالاها مرزها را از بین خواهد برد، تجارت و جنگ و رقابت تجاری حرف اول را می‌زند.

ماه مارس 1931، آلمان برای نجات از بحران و ورشکستگی، تشکیل یک اتحادیه گمرکی با اتریش را اعلام نمود. فرانسه سریعاً برای خنثی کردن اقدامات آلمان، ذخایر بانکی خود را از بانک‌های اتریش بیرون کشید و در وین وحشت ایجاد نمود که به سرعت این ترس به آلمان منتقل شد. یک ماه بعد، اقتصاد اروپا در حال انفجار بود. در چنین اوضاعی هوور رئیس جمهور آمریکا در کنگره اعلام نمود " ما اکنون نه تنها با مشکل نجات آلمان یا انگلستان بلکه نجات خودمان روبرو هستیم."

شاید می‌توان به جرات گفت که این جنگ چهره دنیا را بشده دگرگون کرد تا جایی که کشور انگلیس حتی به عنوان پیروز جنگ میبایست سال‌ها بهره‌ام‌های مربوط به جنگ را بپردازد. بنا به مطبوعات، این کشور در سال 2014 قادر شد بدهیهای خود را تسویه سازد. اصل بدهی‌ها در آن زمان 2 میلیارد پوند بود. کشور آلمان نیز بدهی‌های جنگ خود را در سال 2010 به پایان رساند.

نتایج جنگ و فشار اقتصادی روزافزون به آلمان و جریحه‌دار شدن احساسات عمومی در این کشور و ضعف دولتهای دموکراتیک در غلبه بر حدت‌یابی مبارزه طبقاتی در این کشور راه را برای قدرت‌گیری فاشیسم هموار نمود.

پس از همکاری اکثریت عظیم سوسیال دموکرات ها با دولت آلمان، عناصری از این حزب جدا و سازمان های جداگانه سوسیال دموکرات های مستقل و حزب اسپارتاکیست ها را تشکیل دادند. شکستهای پیاپی نظامی آلمان دولت این کشور را مجبور نمود که مستقیماً با ویلسون رئیس جمهور آمریکا تقاضای آتش بس کند. این امر از سوی آمریکا رد گردید.

وقتی آلمان از تقاضای آتش بس طرفی نسبت، دوتن از ژنرال های این کشور فرانزوا نیهپر و رینهارت شیرر برای کسب موقعیت بهتری در مذاکرات پایان جنگ، همه امکانات نیروی دریایی آلمان را بسیج کردند تا ضربه سختی به نیروی دریایی انگلستان وارد سازند، اما در عمل موفق به این کار نشدند. با توجه به تلفات بالای ملوانان و سربازان در جریان جنگ، روز 4 نوامبر سال 1918 ملوانان دست به شورش زدند. در این روز شهر کیپل به دست 40000 ناوی و سرباز و کارگر افتاد. در عرض 48 ساعت کارگران این شهر دست به یک اعتصاب عمومی زدند و همراه سربازان و ملوانان شوراهای ملوانان، سربازان و کارگران- شورای طبقات و اقشار مختلف- را تشکیل دادند.

روز هفتم نوامبر، یکی از اعضای حزب سوسیال دموکرات مستقل به نام کورت ایشنر در باواریا اعلام جمهوری سوسیالیستی کرد. در این روز وی با چند صد نفر از هواداران خود در شهر برلین دست به راه پیمایی زد و در جریان آن وارد پارلمان شده و جمهوری سوسیالیستی اعلام نمود.

روز هشتم نوامبر، در شهر های برمن، کلن، مونیخ، روستاک، لپزیگ، درسدن، فرانکفورت، اشتوتگارت و نورنبرگ شوراهای کارگری قدرت را بدست گرفتند.

در چنین شرایطی فردریک ابرت، یکی از رهبران حزب سوسیال دموکرات، پس از مرگ بیل، در روز بیستم سپتامبر 1919 به رهبری حزب سوسیال دموکرات انتخاب شد. وی به عنوان اولین رئیس جمهور آلمان با استفاده از فرماندهان ارتش و عناصر راست افراطی با سرکوب کارگران حمام خون براه انداخت. روز 31 دسامبر 1918 در کنفرانس تاسیس حزب کمونیست آلمان رزا لوکزامبورگ اعلام نمود که "رفقا مسرز، هاس، دیتمان و غیره خواسته اند برای ما انقلاب به ارمغان بیاورند و سوسیالیسم را پیاده کنند... اما آنها نشان داده اند که خودشان جاکش های ضدانقلاب هستند ... آنچه که عرضه شد ضدانقلاب با همه برهنگی تنفر انگیز خود بود." در جریان این سرکوب رزا لوکزامبورگ و لیکبنخت روز 16 ژانویه 1919 دستگیر شدند. نظامیان پس از شکافتن جمجمه سر آنها به ضرب قنداق تفنگ و کشتن آنها، جسدشان را به کانال لندور انداختند. لیکبنخت که خود عضو پارلمان بود، تحت تاثیر سیاست های حزبی دوبار به اعتبارات و وامهای جنگی رای مثبت داده بود. وی با پی بردن به اشتباه تاریخی خود، در دور سوم رای گیری، برای اعتبارات جنگی رای منفی داد و به صدای اعتراض علیه جنگ تبدیل شد. در یک بُعد و منظر تاریخی - طبقاتی باید به مواضع انقلابی رزا در قبال جنگ و همکاران حزبی خود عمیقاً احترام گذاشت؛ در همان حال باید این را درک نمود که مواضع وی درمقایسه با کارگران با جهت انقلابی و کارگران رادیکال چپ که در سنگرهای خیابان های برلین تا آخرین فشنگ در مقابل سوسیال دموکرات ها و نظامیان و عناصر دست راستی جنگیدند، راست محسوب میشود؛ زیرا رزا نسبت به مجلس موسسان و پارلمان بورژوازی توهم داشت.

روز بعد، مطبوعات سوسیال دموکرات ها اعلام کردند که لیکبنخت زمان فرار از زندان کشته شده و رزا به وسیله مردم به قتل رسیده است. بنا به دستور گوستاو نوسکه وزیر دفاع و یکی از رهبران سوسیال دموکرات آلمان، فقط در برلین 3000 نفر از کارگران با جهت انقلابی و رادیکال چپ در پای دیوار های شهر به جوخه اعدام سپرده شدند. امروز بخش های وسیعی از لنینیست ها در اروپا و آمریکا، با تطهیر این جانان تاریخی با این احزاب تحت عنوان فرمیست ها و حتی سازمان های کارگری همکاری میکنند.



کشتار کارگران در پای دیوار برلین

قدرت‌گیری فاشیسم در آلمان و ایتالیا نسبت به اسپانیا متفاوت بود. در آلمان و ایتالیا فاشیسم از طریق ابزار قانونی و پارلمان به قدرت دست یافت یا به عبارت دیگر دموکراسی بورژوازی به راحتی تسلیم دیکتاتوری فاشیستی شد. در این دو کشور دموکراسی با آغوش باز به دیکتاتوری خوش آمد گفت. موسولینی و هیتلر در کشورهایی پیروز شدند که پدیده ملت - دولت چندان از قدمت برخوردار نبود، بلکه برعکس، جریان‌های محلی قدرتمند بودند. در اسپانیا از زمان رنسانس تا عصر مدرن دولت قدرتمندی وجود داشت که عملاً جلو یکی از پیش‌شرط‌های توسعه صنعتی یعنی رفم ارضی را گرفت. در اسپانیا کلیسا و رهبران کاتولیک با پادشاه، زمین‌داران بزرگ، اشراف و نظامیان عالی‌رتبه این کشور تاریخاً منفعت مشترک و تنگاتنگی داشتند. در این کشور، کلیسا به قدری قدرتمند بود که برخلاف سایر کشورهای اروپایی اجازه نمیداد در عرصه مذهبی هیچگونه رفم مذهبی شکل بگیرد. از نظر کلیسای کاتولیک تغییر در مالکیت ارضی یک گناه کبیره محسوب میشد. برای استقرار نظام سرمایه و شکل‌گیری طبقه سرمایه‌دار، قبل از هر چیز باید نیروی کار آزاد وجود داشته باشد. مالکیت ارضی بزرگ و اشراف و کلیسا تلاش میکردند این نیرو را بر روی زمین محبوس سازند و اجازه ندهند شیوه تولید فئودالی دستخوش تحول شود. این امر سبب گردید که اسپانیا در مقایسه با سایر کشورهای اروپایی دیرتر پا به شیوه تولید سرمایه‌داری بگذارد. در این کشور، زمین‌داران بزرگ و کلیسا بخش اعظم زمین‌های این کشور را در دست داشتند. به همین خاطر توده وسیعی از کارگران کشاورزی و دهقانان فقیر بر روی مزارع کار میکردند. در این کشور اعتصاب بخش تولید کشاورزی یک امر رایج بود. کارگران ترامواها قبل از ژوئیه 1936 بارها در جریان اعتصاب خواهان اداره این بخش از حمل و نقل شهری شده بودند. مردم چندین بار به زندان‌ها هجوم برده بودند تا زندانیان سیاسی را آزاد سازند. قبل از سال 1936، حدود سی هزار زندانی سیاسی در این کشور وجود داشت. رهبر حزب سوسیالیست اسپانیا با مشاهده اوضاع این کشور گفته بود که "احتمال استقرار جمهوری دموکراتیک در کشور ما هر روز کم و کم‌تر میشود. انتخابات در این کشور یک نوع جنگ داخلی است."

در انتخابات سال 1933، احزاب راست بیشترین آرا را برای ورود به پارلمان و تشکیل دولت به دست آوردند. در آن سال، زمانی که آلِهاندرو لروکس نخست وزیر، تعدادی از اعضای یک حزب دست راستی کاتولیک را وارد کابینه نمود، با مخالفت شدید احزاب چپ روبرو گردید. کارگران اسپانیا نیز نسبت به این امر واکنش نشان داده و در ایالت آستوریاس در شمال این کشور دست به یک اعتصاب بزرگ زدند. در این اعتصاب، کارگران معادن به فاصله کوتاهی چند شهر و شهرک را تصرف و مقامات دولتی را دستگیرنموده و تعدادی از کشیشان و سرمایه‌داران را تیرباران کردند. این اعتصاب بزرگ که توسط کمیته انقلابی کارگران هدایت میشد، شوراهای کارگران را برای اداره شهرهای استان انتخاب نمودند. عدم همکاری نظامی و تسلیحاتی بین سوسیالیست‌ها و

آنارشویست‌ها و کارگران طرفدار این نیروهای سیاسی ضربه شدیدی بر حرکت کارگران فرودآورد. این اعتصاب با فرماندهی ارتش جمهوری اسپانیا فرانسیسکو فرانکو و به کمک نیروی دریایی این کشور به بیرحمانه‌ترین وجهی سرکوب گردید. فرانکو آگاهانه از نیروهای نظامی مراکشی در این سرکوب استفاده کرد. این سرکوب، سرکوبی از سوی دولت دموکراتیک بود که توسط آرای مردم به صورت دموکراتیک به قدرت سیاسی دست یافته بود.

در ماه ژانویه سال 1936، در اسپانیا احزاب متمایل به چپ برای مقابله کردن با احزاب راست در میان خود قراردادی را امضا کردند تا با پشتیبانی کردن از همدیگر نمایندگان بیشتری را به پارلمان این کشور بفرستند. این احزاب عبارت بودند از: حزب کارگران سوسیالیست اسپانیا، حزب کمونیست اسپانیا، حزب کارگران اتحاد مارکسیست‌ها، جمهوریخواهان چپ، اتحاد جمهوریخواهان. این قرارداد از سوی ناسیونالیست‌های چپ کاتالان و اتحادیه عمومی کارگران و فدراسیون ملی کار مورد حمایت قرار گرفت. در مقابل این دسته بندی سلطنت طلب‌ها، محافظه‌کاران و کلیسا صف‌آرایی کرده بود.

در انتخابات 16 فوریه سال 1936 بلوک "چپ" که در آن زمان جبهه مردمی نامیده میشد، بقدرت رسید. برای تامین امنیت این انتخابات حدود پنجاه و یک هزار نفر مامور انتظامی به کارگمارده شده بود. علیرغم این تدابیر امنیتی، سی و هفت نفر در درگیری طرفداران نیروهای سیاسی راست و چپ در آن روز کشته شدند. در این انتخابات سرمایه‌داران و بخش‌هایی از اقلیت بورژوا و ناسیونالیست‌های چپ کاتالونیا چهار میلیون و هفتصد هزار و بلوک راست یعنی طرفداران زمین‌داران بزرگ، اشراف، سلطنت‌طلبان و ارتش چهار میلیون رای و احزاب طرفدار دکاندارها و کارمندان دون‌پایه چهارصد و پنجاه هزار رای به دست آوردند.

در جامعه‌ای با تنش‌های تند سیاسی میان احزاب راست و چپ و تعمیق فاصله طبقاتی، دولت جدید قادر نبود بین طبقات متخاصم جامعه به عنوان میانجی عمل کند. در همان حال، کلیسا، زمینداران بزرگ و بخشی از افسران عالی‌رتبه نگران امتیازات و آینده خود بودند. دولت جدید برای جلب آرای کارگران و اقلیت پایین جامعه، ژنرال فرانسیسکو فرانکو را از کشور دور و به جزایر قناری فرستاد.

تابستان سال 1936، تقریباً همه طبقات و اقلیت جامعه در انتظار عکس‌العمل ارتش بودند. بورژوازی اسپانیا حاضر بود با ارتش و احزاب راست مذاکره و مصالحه کند. بورژوازی اسپانیا قبلاً در سال‌های 1931 و 1932 با دولت پریمود مصالحه کرده بود. در آن سال‌ها، این مصالحه مورد پشتیبانی سوسیالیست‌ها نیز قرار گرفته بود. دولت جدید بعد از انتخابات، منتظر شورش نظامیان بود. در آن زمان که کمیترین به عنوان ابزار سرکوب در دست دولت شوروی و در راس آن استالین قرار داشت، از احزاب کمونیست دنیا خواست که با سایر احزاب چپ و حتی احزاب بورژوایی دولت‌های مشترکی تشکیل و با آنان همکاری نزدیک داشته باشند. این سیاست همکاری با بورژوازی در سطح جهان از سوی شوروی امر تازه ای نبود. حزب کمونیست شوروی این سیاست را در کنفرانس دوازدهم خود در دسامبر 1921 اتخاذ و سپس آن را به احزاب "برادر" دیکته نموده بود. این سیاست لنین بود تا بدین وسیله بتواند سرمایه‌داری را در روسیه توسعه دهد. لنین و هوادارانش این سیاست را در عمل از 10 ژانویه 1918 شروع کرده و در دسامبر 1919 به کمک تروتسکی نیروی کار را مشمول قوانین ارتش نموده بودند. همین سیاست در جریان جنگ جهانی اول نقش ضدانقلابی خود را ایفا کرده بود. کارگران رادیکالی نظیر میاسنیکوف و یاران وی به خاطر روشنگری و در تقابل با همین سیاست‌ها مدتها قبل مورد حمله و سرکوب بلشویسم قرار گرفته بودند.

ساعت چهار روز شانزدهم ژوئیه، ارتش در ملینا سر به شورش برداشت. زمانی که بعضی از خبرنگاران در رابطه با شورش نظامیان از نخست‌وزیر کشور، کاسارس کوئیروگا سوال کردند که با این شورش چه خواهد کرد، وی با گفتن لطفه کوچکی جواب داد "آن‌ها قیام کرده‌اند؟ خوب. من میروم بخوابم." روز 18 ژوئیه 1936، شورش نظامی به سراسر مراکش، جزایر قناری و سوییه گسترش

یافت. این موضع‌گیری طبقاتی نماینده سیاسی بورژوازی اسپانیا، به روشنی نشان داد که آنها برای خلاصی از نگرانی‌هایشان در مورد کارگران، از شورش نظامیان استقبال می‌کنند. رهبر دولت این کشور با شنیدن خبر یاغی شدن ارتش می‌تواند با خیالی راحت بجاواید و منتظر نتیجه مبارزه بین نیروی کار و یکی از اشکال سیاسی سرمایه بماند.

با انتشار خبر کودتای نظامیان، پرولتاریای اسپانیا برای درهم‌شکستن طرح آنان برای استقرار دیکتاتوری عریان یکباره بپاخواست و ظرف چند روز در چندین شهر بزرگ مانند مادرید، بارسلونا، بلبائو و والنسیا حرکت ضدانقلابی ارتش و فاشیست‌ها را درهم کوبید. در این حرکت، کمیته‌های دفاع کارگری که از قبل مسلح و برای چنین شرایطی نسبتاً آماده بودند، ستون فقرات پرولتاریا را تشکیل می‌دادند. این حرکت طبقاتی و مسلحانه لحظات اولیه حرکت کارگران را تشکیل می‌داد. یک روز بعد از قیام کارگران، روز بیستم ژوئیه کمپانیس نخست‌وزیر ایالت کاتالونیا رهبران تعدادی از سازمان‌ها و احزاب منجمله آنارشیست‌ها را به کاخ دولتی دعوت نمود. در این نشست کمپانیس به همه آنها نگاه کرد، یک به یک، راضی، آرام و متبسم. درحالی‌که نگاه ممتدش را روی نمایندگان کنفدراسیون ملی کار دوخته بود، او با این کلمات از آنها استقبال کرد: "شما پیروز شده اید. امروز شما صاحبان شهر و ایالت کاتالونیا هستید، زیرا تنها شما افسران فاشیست را شکست دادید، و امیدوارم نسبت به من عصبانی نخواهید شد اگر یادآوری کنم که شما از کمک گارد‌های ضربت و نیروی پلیس کاتالونیا بی‌بهره نبودید." او با لحنی میانجی‌گرانه ادامه داد: "اما حقیقت این است که با وجود این که شما در گذشته به شدت تاهمین دیروز مورد آزار و اذیت قرار گرفتید، امروز ارتش و فاشیست‌ها را شکست دادید."

در این جلسه رهبران آنارشیست‌ها و سایر احزاب همکاری خود را با دولت ایالتی در قالب کمیته مرکزی نیروهای ضدفاشیست اعلام نمودند. در این جا، حتی دورروتی به عنوان بانفوذترین شخصیت آنارشیست‌ها ساکت ماند. اولیور گارسیا از طرف آنارشیست‌ها مطرح نمود که "تو می‌توانی به عنوان رئیس دولت باقی بمانی. (کمپانیس)" آنارشیست‌ها تاریخاً در اسپانیا نسبت به سایر جریانات سیاسی دست بالا را داشتند. برعکس، احزاب و سازمان‌های سوسیالیستی و به ویژه طرفداران مکتب مارکسیسم از جمله حزب متحد کارگران سوسیالیست و حزب کمونیست اسپانیا در موضع ضعف قرار داشتند.

یک روز بعد، یعنی 21 ژوئیه ساعت 11 صبح، احزاب سیاسی که در کمیته مرکزی میلشای ضدفاشیستی متشکل بودند، در مدرسه نیروی دریایی اولین جلسه رسمی خود را برگزار کردند. در این جلسه نمایندگان آنارشیست‌ها، جمهوریخواهان چپ، جمهوریخواهان چپ کاتالان، حزب کارگران اتحاد مارکسیست‌ها، ناسیونالیست‌های چپ کاتالونیا، سوسیالیست‌ها، کنفدراسیون ملی کار، اتحادیه عمومی کار و اتحادیه دهقانان حضور داشتند. این نشست حرکت جدیدی در جنگ داخلی برای مهار کارگران رادیکال چپ و کارگران با جهت انقلابی بود، زیرا نیروهای سیاسی، حرکت مستقل پرولتاریای اسپانیا و به ویژه کارگران ایالت کاتالونیا را تحت کنترل دولت ایالتی بردند. در این نشست احزاب و نیروهای سیاسی و نمایندگان دولت کاتالونیا تصمیم گرفتند نظم عمومی را در شهرها برقرار سازند و همه نیروهای خود را تحت کنترل کمیته مرکزی میلشای ضدفاشیست قرار دهند.

درحالی که کارگران کارخانه‌ها و مراکز بوروکراسی دولت را مصادره و هدایت تولید را خود بدست می‌گرفتند، در حالی که دهقانان فقیر زمین‌های اشراف و کلیسا را اشتراکی اعلام نموده و کمون‌های دهقانی را سازمان می‌دادند، احزاب سیاسی تلاش می‌کردند تا اتوریته ضربه خورده و تضعیف شده دولت را بتدریج تقویت و احیا سازند. آنارشیست‌ها و به ویژه آنارشیست‌های روشنفکر علی‌رغم باور تاریخی خود فکر می‌کردند که قادر خواهند بود با استفاده از دولت اهداف انقلابی خود را پیش ببرند. در آن

زمان، از میان همه جریان‌های سیاسی اسپانیا، آنارشیست‌ها و حزب کارگران اتحاد مارکسیست‌ها حداقل در سطح سیاسی از بقیه احزاب رادیکال‌تر بودند، اما آنها هم تعرض به دولت و تعقیب سیاست‌های ضدسرمایه‌داری را موکول به شکست فاشیسم نمودند. درحالی‌که کارگران اشتراکی کردن صنعت و زمین را آغاز کرده بودند، درحالی‌که آنها اموال بورژواها را مصادره می‌کردند، درحالی‌که نیروهای میلشیا را برای جبهه و پشت جبهه سازمان می‌دادند، حزب کارگران اتحاد مارکسیست‌ها، تازه درخواست دستمزد بیشتر و اصلاحات جزئی می‌کرد. باز برای چندمین بار تاریخ نشان داد که احزاب سیاسی چپ حتی با داشتن رهبران عاقل و صمیمی و صادق مانند نین رهبر حزب اتحاد مارکسیست‌ها چقدر نسبت به کارگران رادیکال چپ و کارگران با جهت انقلابی عقب‌تر هستند.

در چنین فضای سیاسی غیرقابل کنترل، برای مهار پیشروی پرولتاریا که در آن کارگران رادیکال چپ و کارگران با جهت انقلابی نقش اصلی را در هدایت توده‌های کارگر ایفا می‌نمودند، بورژوازی اسپانیا بنا به شش تاریخی-طبقاتی دست یاری به سوی احزاب و سازمان‌های سیاسی دراز نمود. با توجه به وزن کارگران صنعتی در ایالت کاتالونیا حرکت کارگران در این ایالت مخاطره‌آمیزتر از سایر نقاط اسپانیا بود. به همین سبب چه بورژوازی دموکراتیک و چه بورژوازی فاشیست، قبل از هر چیزی و هر جا باید کارگران این ایالت را سرکوب می‌کردند.

سال 1936، کشور اسپانیا 24 میلیون جمعیت داشت که از این تعداد 2 میلیون کارگر بودند. ایالت کاتالونیا به خاطر صنعتی بودنش 70 درصد کارگران اسپانیا را در خود متمرکز کرده بود. بنا به آمار آن روز، از این دو میلیون کارگر، یک و نیم میلیون نفر از آنان در کنفدراسیون ملی کار و نیم میلیون در اتحادیه عمومی کارگران متشکل بودند. آنارکو سندیکالیست‌ها از سال 1870 در این کشور فعال بودند. کنفدراسیون ملی کار در سال 1910 و اتحادیه عمومی کارگران در سال 1888 ایجاد شدند. کنفدراسیون ملی کار از زمان شکل‌گیری‌اش تحت نفوذ آنارشیست‌ها و اتحادیه عمومی کارگران تحت نفوذ سوسیالیست‌ها بودند. اتحادیه عمومی کارگران از سوی کارگر سابق چاپ که در عین حال یکی از رهبران حزب سوسیالیست اسپانیا ایجاد شد. وی پابلو ایگلسیاس نام داشت. کنفدراسیون ملی کار از طریق تلاش سه روشنفکر آنارشیست بنام هایریکاردو میا، آنسلمولورنزو، هوزه پرت شکل گرفت. این افراد بدون نفوذ آنجلا پستانیا که خود یک ساعت ساز و پیشه‌ور بود، نمی‌توانستند در جذب توده‌های کارگر به کنفدراسیون موفقیتی کسب کنند. آنجلا بر اثر شهرت و نفوذش از سوی سندیکاهای اسپانیا به کنگره دوم کمیته در سال 1920 دعوت و در آنجا نین، تروتسکی و زینوویف را ملاقات نمود.

درست در حالی‌که بخشی از کارگران در خیابان‌ها و بالای ساختمان‌های دولتی در سنگرها علیه نظامیان فاشیست درحال نبرد بی‌امان و سنگینی بودند، پرولتاریای اسپانیا به ویژه کاتالونیا 3000 کارخانه و شرکت بزرگ و متوسط را مصادره نموده و از بورژواها خلع مالکیت کردند. آنها به سرعت خدمات حمل‌ونقل شهری، کشتی‌سازی و بنادر، برق، گاز، کارخانه‌های مونتاز خودروها، معادن، سیمان‌سازی‌ها، کارخانجات نساجی، کارخانه‌های تولید کاغذ، تولید مواد شیمیایی، کارخانه‌های شیشه‌سازی، کارخانه‌های تولید مشروبات الکلی را به تصرف درآورده و با ایجاد کمیته‌های کنترل، تولید را سازمان دادند.

سرمایه‌داران طرفدار فرانکو به محض حرکت کارگران از ایالت کاتالونیا فرار کردند. بخشی از بورژوازی که طرفدار بورژوازی جمهوریخواه اسپانیا بود، در این ایالت باقی ماندند. بخش زیادی از این‌ها عمدا کارخانه‌ها و کارگاه‌ها را بستند تا با ازدیاد تعداد بیکاران به فقر و فاقه کارگران دامن‌بزنند. بعضی از این سرمایه‌داران حاضر بودند کارخانه و کارگاه‌هایشان باز بمانند، آنان بنا به فرمان کارگران در کارخانه‌ها و کارگاه‌ها مشغول به کار شدند و معادل یک کارگر دستمزد دریافت کردند تا خود را با شرایط روز تطبیق

دهند و منتظر فرصت مناسب باشند.

برای درک قدرت کارگران میتوان به یک واقعیت تاریخی در آن روزها اشاره کرد. بین روز های 19 ژوئیه 1936 تا 4 سپتامبر همان سال، سه نخست وزیر تحت فشار شرایط سیاسی آن روز تعویض شدند. دییگو مارتینز بارریو از حزب اتحاد جمهوریخواهان توانست فقط یک روز عنوان نخست وزیری را با خود حمل کند.

دولت ایالتی به درستی دریافت که در این مرحله قادر به رویارویی با کارگران نیست. به همین خاطر مجبور شد آنچه را که در عمل اتفاق افتاده بود صورت قانونی بدهد. دولت کاتالونیا در اکتبر 1936 قانون اشتراکی کردن را اعلام نمود. در راس این دولت ایالتی لوئیس کمپانیس از حزب جمهوریخواهان چپ کاتالونیا قرار داشت. وی اصلاً وکیل دادگستری با اصل و نسب اشرافی بود. اعلام چنین قانونی از سوی نماینده سیاسی سرمایه نه به معنی قبول و به رسمیت شناسی اقدامات کارگران، بلکه برای حفظ منفعت طبقه سرمایه های شخصیت یافته با اهرم های دیگری بود. ما در نتیجه گیری از این حادثه بزرگ تاریخی، مجدداً به این مساله بازخواهیم گشت.

همانطور که قبلاً اشاره کردیم، دولت ایالتی کاتالونیا که عملاً از بین رفته بود، توسط کمیته مرکزی میلشیا ضدفاشیست جان گرفت و به تدریج قدرت از دست رفته خود را بازیافت. این نهاد جدید قرار بود مردم را برای جنگ با فاشیسم بسیج کرده و وظیفه خود را در جبهه برای درهم شکستن فاشیسم انجام دهد. از سوی دیگر این نیرو وظیفه داشت نظم را در پشت جبهه برقرار سازد و جامعه را برای حمایت از جبهه جنگ علیه فاشیسم سازمان دهد.

این نهاد جدید که خود محصول سازش طبقاتی بود، به هیچ کدام از اهداف خود در عمل دست نیافت، زیرا این نیرو ها هر چند در یک جبهه قرار داشتند، اما هر کدام برای قبضه کردن کامل قدرت سیاسی باهم در رقابت بودند. کمیته مرکزی میلشیا ضدفاشیست در جبهه چندان موفق نبود. همین امر برای بورژوازی جمهوری خواه و بورژوازی کاتالونیا مستمسکی گردید تا نفوذ آنارشیست ها را تضعیف سازند. به همین منظور در تاریخ 16 اکتبر 1936 از همه نیروهای نظامی احزاب و سازمان ها و اتحادیه های کارگری خواسته شد که با قبول قوانین مرسوم ارتش رسمی، میلشیا خود را تحت فرماندهی واحد ارتش جمهوری خواهان قرار دهند. این قانون از روز 24 اکتبر به مورد اجرا گذاشته شد.

کارگران باجهت انقلابی درون کنفدراسیون ملی کار تقریباً پس از شرکت رهبری آنارشیست ها در دولت ایالتی کاتالونیا و اسپانیا عملاً از این رهبری جدا شده بودند. قانون نظامی کردن سبب گردید که بخش وسیعی از کارگران رادیکال چپ عملاً جبهه را ترک کرده و با اسلحه های خود به شهر ها برگردند. دورروتی تا آن زمان هنوز به عمق خطای خود و رهبری آنارشیست ها پی نبرده بود، اما با مشاهده قانون نظامی کردن میلشیا در مقابل آن موضع سختی گرفت. ستونی که وی در جنگ داخلی آن را رهبری میکرد، وشجاع ترین کارگران را در صفوف خود داشت. دورروتی روز چهارم نوامبر طی یک سخنرانی رادیویی مخالفت خود را با تبدیل میلشیا به ارتش منظم اعلام نمود. تاریخاً هر جناح از قدرت سرمایه های شخصیت یافته زمانی که به قدرت سیاسی دست پیدا میکنند ارتش مخصوص (مزدوران نگهبان) خود را بوجود میآورند. در بعضی موارد مثل جمهوری اسلامی، در کنار مزدوران نگهبان قبلی، مزدوران نگهبان جدیدی نظیر سپاه پاسداران و بسیج خودش را بوجود میآورد!

روز پنجم نوامبر، کمپانیس رئیس دولت ایالتی کاتالونیا با فراخواندن یک جلسه فوق العاده از مقاومت رو به افزایش میلشیا در مقابل نظامی کردن و مقاومت کمیته ها در مقابل قانون انحلال آنها زبان به شکایت گشود. در این جلسه هر کدام از نمایندگان احزاب واتحادیه های کارگری با تایید موضع کمپانیس تصمیم گرفتند که کمک دولت ایالتی اعضای معترض خود را سرکوب کنند. در این جلسه نمایندگان آنارشیست ها، کنفدراسیون ملی کار، حزب سوسیالیست متحد کاتالونیا،

اتحادیه عمومی کارگران، حزب کارگران اتحاد مارکسیست‌ها و حزب کمونیست اسپانیا حضور داشتند.

دورروتی در حال هدایت بخشی از ستون میلیشای خود در جنگ علیه فاشیسم در مادرید روز 20 نوامبر 1936 جان خود را از دست داد. با وجود این که همه احزاب سیاسی منجمله احزاب سوسیالیست و حزب کمونیست اسپانیا و دولت ایالتی و دولت اسپانیا برای تدفین وی مراسم عظیمی را سازمان دادند، اما همه از ته دل خوشحال بودند، زیرا یکی از عناصر قدرتمند علیه نظامی کردن میلیشیا از سر راه برداشته شده بود.

مرگ دورروتی و جلسه فوق‌العاده دولت ایالتی کاتالونیا را میتوان نقطه تسریع روند سلطه استعمار با نرخ بالاتر در مبارزه کارگران اسپانیا با دولت و احزاب سیاسی آن کشور به حساب آورد، زیرا این دو اتفاق راه برای سرکوب مسلحانه کارگران باجهت انقلابی و کارگران رادیکال چپ را در می 1937 هموار کردند.

بورژوازی اسپانیا می‌بایست کارگران را به زور مجبور سازد تا به روزهای قبل از قیام علیه نظامیان عقب‌نشینی کنند. به همین سبب با عملی کردن قانون نظامی کردن میلیشیا، کارگران یا باید به بخشی از ارتش معمول بورژوازی تبدیل شوند و یا در مقابل این حرکت بایستند. در جبهه‌های جنگ، به خاطر سیاست رهبران آنارشیست‌ها، یک سردرگمی بین کارگران بوجود آمد. توده‌های کارگر در جبهه عملاً وارد ارتش شدند، (یعنی مزدوران طبقه) اما کارگران با جهت انقلابی و کارگران رادیکال چپ اسلحه‌های خود را برداشته و به شهرها بازگشتند. این سردرگمی، در پشت جبهه نیز خود را نشان داد. توده‌های کارگر به همراه رهبران آنارشیست‌ها به هواداران نظم و قانون تبدیل شدند و کارگران باجهت انقلابی و رادیکال چپ از کنفدراسیون ملی کار و آنارشیست‌ها جدا شده و به تشکیلات یاران دورروتی که در مخالفت با سیاست‌های رهبران آنارشیست‌ها شکل گرفت، پیوستند. کارگران با جهت انقلابی و رادیکال چپ درون اتحادیه عمومی کارگران نیز با وقوف به سیاست همکاری سوسیالیست‌ها با بورژوازی از این اتحادیه بیرون آمده و به یاران دورروتی پیوستند.

رهبران آنارشیست‌ها از ترس قدرت‌گیری یاران دورروتی به یاران سابق خود برچسب مارکسیست زدند تا اعضای کنفدراسیون ملی کار را نسبت به آنان بدبین سازند و بتوانند نفوذ خود را بر توده کارگران متشکل در کنفدراسیون حفظ کنند. بورژوازی محلی و سراسری اسپانیا همه کسانی را که حاضر به تسلیم و گردن نهادن به قوانین دولت نشدند، قانون شکن و غیرقابل کنترل‌ها نامیدند تا زمینه سرکوب علنی کارگران با جهت انقلابی و رادیکال را فراهم سازند.

روز اول ماه می 1937، شورای دولتی ایالت کاتالونیا تشکیل جلسه داد و از وزرای داخلی و دفاع به خاطر تلاش آنان در برقراری نظم بورژوایی در مقابل حرکت کارگران با جهت انقلابی در پشت جبهه قدردانی کرد و خواهان ادامه و تشدید اقدامات آنان شد. به این نکته مهم از لحاظ طبقاتی باید توجه شود که اول ماه می، همان روزی که از سال 1889 در آن کشور با تظاهرات‌ها و اعتراضات کارگران در این کشور تداومی میشد، در سال 1937 به خاطر همکاری طبقاتی بوروکرات‌های کنفدراسیون ملی کار و دفاع سرسخت دولت لنینیست شوروی از بورژوازی اسپانیا، کارگر اسپانیایی به جای مبارزه علیه سرمایه، در دفاع از شکلی از دولت سرمایه‌داری علیه شکل دیگری از دولت سرمایه‌داری، کار و تولید می‌کرد.

روز سوم می 1937، حدود ساعت دو و چهل و پنج دقیقه بعد از ظهر، سه کامیون گارد گروه ضربت، مسلح به سلاح‌های سنگین خود را به مقابل مرکز شرکت تلفن در پلازای کاتالونیا رساندند. آنها تحت فرماندهی رودریگز سالاس، یکی از رهبران اتحادیه عمومی کارگران و حزب متحد سوسیالیست کاتالونیا و از مدافعین سرسخت سیاست‌های شوروی در اسپانیا قرار داشتند. مرکز تلفن ایالت کاتالونیا از همان روزهای اول قیام کارگران علیه فاشیسم از سوی کارگران کنفدراسیون ملی کار مصادره شده بود. با دست‌یابی به چنین نقطه مهمی، کارگران می‌توانستند همه مکالمات احزاب مختلف و رهبران آنان را تحت کنترل قرار داده و در صورت نیاز

اقدامات و تصمیمات آنان را به رهبری آنارشیست‌ها منتقل کنند.

کارگران درون ساختمان تلفن، ابتدا بدون آمادگی غافلگیر شدند ولی در طبقات دوم درگیری و مقاومت سختی سازمان دادند. با انتشار خبر این حادثه، کارگران در سراسر شهر بارسلونا دست به اعتصاب زدند. به دنبال آن کمیته‌های دفاع به سرعت در سراسر شهر دست به سنگربندی زدند. در این درگیری، نیروهای دولت ایالتی، حزب متحد سوسیالیست کاتالونیا، حزب کمونیست اسپانیا، جمهوریخواهان، جمهوریخواهان چپ کاتالونیا، اتحادیه عمومی کارگران در یک طرف و کمیته‌های دفاع، یاران دورروتی و نیروهای حزب کارگران اتحاد مارکسیست‌ها که یک حزب متمایل به تروتسکی بود، در سوی دیگر در مقابل هم قرار گرفتند.

در این جنگ کارگران بارسلونا در همان چند روز در جنگ مسلحانه و رودرو بر نیروهای فاحشه‌های سیاسی ضدانقلاب غلبه کردند، اما متأسفانه نتوانستند خود را از دایره نفوذ طبقاتی و سیاسی رهبران آنارشیست‌ها که خود به جزئی از دولت بورژوازی تبدیل شده بودند رها سازند. تلاش یاران دورروتی و حزب کارگران اتحاد مارکسیست‌ها هم به خاطر ضعف و نآمادگی آنان برای هدایت چنین شرایطی بی‌نتیجه ماند. زیرا آنها فاقد تجربه تاریخی - طبقاتی - جهانی بودند و نتوانستند با نقد اقتصاد سیاسی بورژوازی در عمل اساس تولید طبقاتی را درهم بشکنند.

روز جمعه هفتم می سال 1937، رهبران کنفدراسیون ملی کار و کنفدراسیون آنارشیست‌های بارسلونا فرمان زیرین را از رادیو پخش کردند: "سنگرها باید برجیده شوند! ساعات بحرانی به سرآمده است. آرامش باید برقرار گردد. اما شایعاتی در سراسر شهر می‌چرخد که خلاف گزارش‌های بازگشت به شرایط عادی که ما صادر میکنیم، میباشد. سنگرها عاملی است که به این سرگیجی دامن می‌زند. ما به سنگرها نیاز نداریم چون جنگ متوقف شده است. سنگرها اکنون به هیچ هدفی خدمت نمی‌کنند، و تداوم وجود آنها ممکن است این فکر را تداعی کند که ما میخواهیم به شرایط قبل بازگردیم و این حقیقت ندارد. رفقا، بگذارید برای برقراری دوباره زندگی نرمال غیرنظامی همکاری کامل کنیم. هر چیزی که در راه چنین بازگشتی مانع ایجاد می‌کند، باید نابود گردد."

سخنرانی‌ها و پیام‌های رادیویی رهبران آنارشیست تأثیرات خود را در صفوف رزمندگان سنگرها گذاشت تا جایی که دو تن از رهبران برجسته کمیته‌های دفاع با این توجیه که این جنگ واکنشی در قبال اشغال ساختمان تلفن بود، از رهبری کنفدراسیون و آنارشیست‌ها تبعیت کرده و اسلحه‌های خود را زمین گذاشتند. رهبران آنارشیست‌ها به این اکتفا ننمودند، بلکه از همه خواستند راه را برای نیروهای سرکوب دولت مرکزی که برای برقراری نظم راهی بارسلونا بود، باز کنند و با آنان همکاری کنند.

پال ماتیک کارگر فلزکارآلمانی در همان سال به درستی نوشت که "و به دنبال آن زندگی عادی شروع شد. این زندگی عادی چیزی جز ترور فاشیست‌های مسکو نبود. قتل و زندانی کردن کارگران انقلابی، خلع سلاح نیروهای انقلابی، خفه کردن روزنامه‌های آنها، از بین بردن همه موقعیت‌های بدست‌آمده. ضدانقلاب در کاتالونیا پیروز شد، جاییکه رهبران آنارشیست‌ها و حزب کارگران اتحاد مارکسیست‌ها به ما اطمینان میدادند که آنها به سوی سوسیالیسم گام برمیدارند."

بلی، کنفدراسیون بیشترین تلاش خود را برای وارد نمودن ضدانقلاب والنسیا (ارتش دولت مرکزی) به بارسلونا کرده است. کارگران زندانی شاید ممکن است از رهبران آنارشیست بخاطر زندانی کردنشان تشکر کنند!! کارگران کشته شده با باریکادهایشان منتقل شدند. آنها ساکت گردانیده شدند تا رهبران‌شان به مذاکره ادامه دهند. چه هیجانی از سوی نئوبولشویک‌ها نشان داده شد. مسکو کارگران انقلابی را به قتل رسانده است. آنها برای اولین بار در تاریخ فریاد زدند که انترناسیونال سوم از سوی دیگر به سنگرها شلیک میکند. قبل از این زمان انترناسیونال به هدف خیانت کرده بود، اما اکنون آشکارا علیه کمونیسم می‌جنگد. و این فریاد زندگان خشمگین، از سرمایه داری دولتی روسیه و لژیون خارجی آن چه انتظاری داشتند؟ کمک به کارگران اسپانیا؟

سرمایه داری در همه اشکالش برای کارگرانی که علیه استثمار ضدیت کنند، فقط یک جواب دارد: جنایت. جبهه متحد با سوسیالیست ها یا با کمونیست های حزبی، جبهه متحدی با سرمایه داری است و تنها و تنها میتواند جبهه متحدی با سرمایه داری باشد. انتقاد از سوسیالیست ها بی جا و بی معنی است؛ نیازی به بدویراه گفتن به مسکو وجود ندارد، با هر دو باید تا انتها جنگید. اما اکنون، کارگران انقلابی باید تشخیص دهند که رهبران آنارشیست ها و همچنین رهبران کنفدراسیون ملی کار- آنارشیست های ایبری که با منافع کارگران ضدیت میکنند، به اردوی دشمن تعلق دارند. آنها که با سرمایه داری متحد شدند، مجبور بودند به سرمایه داری خدمت کنند؛ و جایی که عبارات بدون قدرت بودند، خیانت به مساله روز تبدیل گردید. آنها فردا ممکن است به سوی کارگران شورشی تیراندازی کنند، همانطور که قصابان "کمونیست" سنگرهای کارل مارکس امروز تیراندازی کردند. ضدانقلاب از فرانکو شروع تا سانتیان ادامه پیدا میکند." (سانتیان یکی از رهبران آنارشیست ها بود که برای توجیه سازش طبقاتی خودشان توجیحات زیادی تراشید).

زمانی که رهبران آنارشیست ها مذاکره با دشمن طبقاتی را به قصد برچیدن سنگر ها ادامه میدادند، ضدانقلاب با تمام قوا قساوت و سرکوب را علیه کارگران انقلابی و کارگران رادیکال چپ تشدید کردند. *آگوستین سوچی آنارشیست آلمانی که برای ارسال گزارش از جنگ در اسپانیا بسر میبرد، در مقاله ای تحت عنوان تراژدی روز های ماه می به طرز دقیقی آن روز ها را ترسیم نمود. هر چند این مقاله به نحوی از فدراسیون ملی کار و رهبران آنارشیست ها دفاع میکند، اما برای درک مواضع احزاب سیاسی آن روز ها منبع خوبی میباشد.*

بخش وسیعی از آنارشیست ها نسبت به همکاری رهبران آن ها و کنفدراسیون ملی کار تحت نفوذ آنان با حزب کمونیست اسپانیا و دولت شوروی و بورژوازی اسپانیا در سرکوب کارگران انقلابی و کارگران رادیکال چپ و تروتسکیست ها و اقدامات ضدانقلابی آنان به دیده اغماض نگاه میکنند. این دسته از آنارشیست ها همراه مارکسیست ها، جنگ داخلی اسپانیا را انقلاب مینامند. آنها قیام کارگران علیه فاشیسم و مصادره اموال بورژواها و کلیسا را انقلاب مینامند. این یک کج فهمی تاریخی است که همه گرایشات سیاسی چپ در سطح دنیا در آن سهم دارند. این گمراهی میراث سوسیال دموکراسی و بعد بلشویسم بود که تا به امروز ادامه یافته است. اینان با مشاهده تظاهرات توده های ناراضی علیه دولت کشوری برای دستیابی به خواست های ابتدایی زندگی را با انقلاب مزین میسازند. در سال های اخیر زمانی که چنین حرکتی در تونس و سودان و مصر شروع شد این حرکات را به انقلابات عربی و بهار عربی ملقب ساختند. ما همان زمان به این دسته از لنینیست ها یادآوری کردیم که این بهار عربی دیر یا زود به جهنم عربی تبدیل خواهد شد. اینان کودتای ژنرال ها را علیه دولت های بورژوایی انقلاب مینامند. این احزاب و سازمان ها در گذشته صدام حسین ها، و حافظ اسدها، جمال عبدالناصر و هایله مریم سلاسی و قذافی ها را انقلابی و دولتهایشان را دولت های انقلابی نامیدند. اینان سرنگونی بخشی از بورژوازی توسط بخش دیگری از بورژوازی را انقلاب مینامند. قیام 57 که ما آن را به درست طغیان سیاسی نامیدیم را انقلاب مینامند. احزاب سیاسی چپ ایران حتی چند سال 22 بهمن را جشن گرفتند و سال ها در این زمینه مقاله نوشتند، بدون این که حتی بطور سطحی نگرش و درک خود را از انقلاب بیان کنند. انقلاب به عنوان یک پدیده اجتماعی در هر دوره تاریخی وظایفی را در دستور کار خود قرار داده و به آنها جامه عمل میپوشاند. اگر حرکتی، قیامی به سرانجام نهایی خود نرسد، دیگر نمیتوان بر آن نام انقلاب نهاد. مارکسیست ها و لنینیست ها (چون اکثریت عظیم چپ ها لنینیست هستند) عادت دارند، واژه انقلاب شکست خورده را بدون این که معنی آن را بفهمند، تکرار کنند. این واژه ای بی معنی و ضدتاریخی است، زیرا اگر حرکتی که شکست خورده باشد، دیگر نمی تواند انقلاب باشد. آیا انقلاب ضدبرده داری یا ضدفئودالی شکست خوردند؟ آیا هر کدام از این انقلابات شیوه تولید قبلی را منهدم و شیوه تولید جدیدی را با خود همراه نیآوردند؟ انقلاب اساسا امری رادیکال است که دست به ریشه میرد و شیوه تولید مستقر را از بیخ و بن کنده و شیوه جدیدی از تولید و زندگی را مستقر و روابط جدیدی را بین انسان ها ایجاد میکند. بنابراین

در نظام سرمایه انقلاب تنها می‌تواند انقلاب کمونیستی باشد که شیوه تولید سرمایه‌داری را با همه تبعات و مشخصاتش درهم میکوبد و نظامی بر اساس تولید محصول نه کالا- برای رفع نیازهای بشر را سازمان میدهد.

در اسپانیا همه چیز اتفاق افتاد جز انقلاب. پرولتاریای این کشور علیرغم فداکاری تاریخی همان اشتباه کمون پاریس را تکرار نمود و همه مراکز مالی و بانک مرکزی را دست نخورده در اختیار بورژوازی سراسری و محلی باقی گذاشت. این اشتباه تاریخی سبب گردید که علیرغم مصادره کارخانه‌ها و کارگاه‌ها، بورژوازی اسپانیا چه در سطح سراسری و چه در کاتالونیا مواد خام را در کنترل خود داشته باشد. کارگران به ظاهر تحت قیمومیت فدراسیون ملی کار صاحبان مراکز تولید شده بودند، اما بورژوازی با عدم تحویل مواد خام، کارگران را مجبور میکرد که به دولت وابسته باشند. آن دسته از کارخانه‌ها که حاضر به همکاری با دولت نبودند از دست یابی به اعتبارات محروم میشدند. بورژوازی اسپانیا با حفظ مناسبات تولیدی سرمایه‌داری و کنترل سرمایه‌ها که چیزی جز نیروی کار مرده خود کارگران نبود، حاکمیت سرمایه را حفظ نمود و توانست حرکت نیروی کار اسپانیا را کنترل کند. بورژوازی با این کار به سهولت "اشتراکی کردن" کارخانه و کارگاه‌ها را به یک عمل بورژوازی تقلیل داد. این امر سبب گردید که کارگران عملاً کالا تولید کنند و تولیدات خود را در رقابت با سایر کارخانه‌ها برای فروش و کسب سود به بازار عرضه کنند. اصطلاح اشتراکی کردن را حزب کمونیست اسپانیا از مشاورین روسی خود گرفتند و بدین طریق در میان کارگران سردرگمی به وجود آوردند و بدین وسیله از رادیکال شدن مبارزه کارگران علیه سرمایه جلوگیری کردند. ایضا بورژوازی اسپانیا از طریق بازرسان دولتی کُل پروسه تولید را از ابتدا تا انتها در دست داشت و در صورت نیاز به راحتی می‌توانست کارگران مراکز تولیدی را با عدم پرداخت مواد خام و یا عدم تایید اعتبار، تنبیه کند.

بخشی از آنارشیست‌ها و تروتسکیست‌ها به وجود قدرت دوگانه در جریان جنگ داخلی اسپانیا اشاره می‌کنند. منظور اینان از این قدرت دوگانه همان کمیته مرکزی میلیشیای ضدفاشیستی است. این کمیته زیر نظر دولت ایالتی کاتالونیا تشکیل شد و به سرعت در تمام زمینه‌ها زیر اوتوریته دولت قرار گرفت. درست است که در روزهای اول قیام کارگران و شکست خوردن فاشیست‌ها، این فرصت حداقل در ایالت کاتالونیا فراهم بود که پرولتاریای این منطقه با خلع ید اقتصادی و سیاسی دولت را در این ایالت براندازد، اما رهبران آنارشیست‌ها با اتخاذ سیاست مماشات طبقاتی و همکاری با بورژوازی و خرده بورژوازی اسپانیا، این احتمال را از بین بردند. این کمیته نه از قدرت اقتصادی مستقل و نه از قدرت سیاسی مستقل برخوردار بود. بنابراین ادعای قدرت دوگانه از سوی بخشی از آنارشیست‌ها و تروتسکیست‌ها تنها در سطح ادعایی بی‌پایه می‌ماند.

همان‌طور که قبلاً تأکید کردیم، در اسپانیا به خاطر عدم وجود بورژوازی قدرتمند سراسری، بورژوازی مناطق مختلف منجمله منطقه باسک، کاتالونیا، اوسکادی و گالیسیا به یکی از موضوعات سیاسی جامعه اسپانیا تبدیل شد. بورژوازی مناطق مذکور برای شریک شدن در قدرت سیاسی با برجسته کردن اختلافات ملی قدم به میدان مبارزه سیاسی گذاشتند. جمعیت کاتالونیا که 12٪ جمعیت سراسر اسپانیا را تشکیل میداد 31٪ برق این کشور را تولید میکرد. در آن مقطع 19/50 درصد سرمایه مالی و 28٪ سرمایه صنعتی را در خود داشت. بورژوازی کاتالونیا از همان ابتدا از سال‌های 1901 صریحاً اعلام کرده بود که حاضر نیست از اسپانیا جدا شود. در سال 1924 دولت پریمو د ریورا که خود یک نظامی دیکتاتور بود، قدرت را در اسپانیا به دست گرفت. وی همه بدبختی‌ها و مصائب جامعه اسپانیا را از چشم ساستمداران و پارلمان می‌دید. وی در سپتامبر 1923، توسط کودتا به قدرت رسید. ناسیونالیست‌های کاتالونیا به ویژه بورژوازی محلی آن از این کودتا استقبال و از دولت وی حمایت نمود. ریورا ابتدا نسبت به خواست‌های بورژوازی کاتالونیا سمپاتی نشان داد، اما پس از مدتی علیه این بخش از بورژوازی موضع گرفت و بخشی از امتیازات کاتالونیا را لغو نمود. قدغن کردن پرچم کاتالونیا، ممنوع کردن استفاده زبان کاتالونیایی در ادارات دولتی، لغو شهرداری‌ها، بستن 110 سازمان ناسیونالیستی

کاتالونیا از جمله اقدامات وی در این زمینه بود. در ابتدا ریورا مانند همه سیاستمداران نظام طبقاتی عمل کرد، یعنی خود را نه بر فراز سرمایه و سرمایه‌داران شخصیت یافته بلکه تابع منافع آنها نشان داد. وی پس از تحکیم قدرتش، امتیازات را پس گرفته و مثل ناپلئون بناپارت سوم قدرت خود را بالاتر از افراد و پارلمان قرار داد. در تاریخ، نمایندگان سیاسی سرمایه با ایجاد پایگاه اجتماعی برای خود علیه بقیه جناح‌ها به مبارزه برمی‌خیزند و در این رقابت نیروی قوی‌تر به قدرت دست پیدا میکند و قوانین و نظام امنیتی خود را به جای قوانین و نظام امنیتی قبلی می‌نشانند. آیا امروز قانون اساسی روسیه به خاطر قدرت مادام‌العمری پوتین تغییر نمی‌کند؟ دفاع جناح راست بورژوازی کاتالونیا از دولت نظامی ریورا سبب انشعاب در سازمان‌های ناسیونالیستی کاتالونیا گردید. در آن زمان حزب ناسیونالیست کاتالونیا توجه خود را برای کسب پایگاه اجتماعی، بیشتر بر روی خرده بورژوازی کاتالونیا متمرکز کرد و خود را حزب جمهوریخواهان چپ کاتالونیا نامید. همین جناح چپ در روزهای می 1937 از ترس کارگران مجدداً خود را در آغوش دولت مرکزی انداخت و نشان داد که منفعت طبقاتی وی بیشتر از سوی دولت مرکزی تامین میشود و ضدیت وی با کارگران امری طبقاتی و به نفع طبقه بورژوازی کاتالونیا است. به قول آگوستین سوچی خبرنگار و آنارکوسندیکالیست آلمانی " رهبران ارکستر عوض شده بودند ولی موسیقی همان بود که بود."

اگر کسی به مواضع سیاسی و تغییرات آن در سازمان‌های و احزاب سیاسی راست و چپ کردستان در ایران، ترکیه، سوریه و عراق دقت کند، میتواند همین امر را مشاهده کند. رهبران احزاب کردستان هیچوقت خواهان جدایی از ایران نبودند و حتی در مواردی خود را از هر ایرانی ایرانی‌تر دانسته‌اند. امروز زنده‌ترین و فعال‌ترین جریان کردی در منطقه پ.ک.ک. میباشد. این جریان علیرغم ادعاهای رادیکالش هرگز خواهان جدایی از ترکیه نبوده و نیست. احزاب سیاسی کردستان سوریه هم همین وضع را دارند. در عراق نیز ناسیونالیست‌ها کرد هیچوقت خواهان جدایی از عراق نبودند. آنها همه خواسته‌اند در چهارچوب جغرافیای اقتصادی سیاسی کشورهایی که قرار گرفته‌اند، از دولت مرکزی امتیازاتی به نفع خود کسب کنند که بتواند آنها را در قدرت اقتصادی و سیاسی شریک سازد. خواست جدایی و تشکیل دولت ملی امری ارادی و در اختیار بورژوازی کرد در این کشورها نیست. بورژوازی کرد منفعت خود را در وجود سرمایه‌های ترک، ایرانی، سوری و عراقی می‌بیند.

در اینجا باید به نقش توده‌های کارگر در کنفدراسیون ملی کار و اتحادیه عمومی کارگران توجه کرد، زیرا بدون این امر نمیتوان رابطه نیروی کار و سرمایه را در آن مقطع درک نمود. کنفدراسیون ملی کار به عنوان یک تشکل آنارکوسندیکالیستی از همان روز شکل‌گیری بر سرنگونی سرمایه‌داری از طریق انقلاب تاکید داشت. این تشکل از سال 1921 بطور رسمی غیرقانونی اعلام شده بود. کنفدراسیون ملی کار در درجه اول محل تجمع و تمرکز کارگران صنعتی بود. این تشکل علاوه بر این، کارگران سایر حرفه‌ها و به ویژه کارگران کشاورزی را در صفوف خود متشکل کرده بود. کنفدراسیون برخلاف اغلب اتحادیه‌های کارگری، یک سازمان نیروی کار زیرزمینی مسلح داشت که خود را به صورت کمیته‌های دفاع سازمان داده بود. در راس این کمیته‌ها دورروتنی قرار داشت که از سوی بورژوازی اسپانیا به عنوان نیروی تروریستی اعلام شده بود.

اتحادیه عمومی کارگران و رهبران آن برخلاف کنفدراسیون عمومی کار بعد از غیرقانونی کردن کنفدراسیون با دولت نظامی ریورا همکاری نمود و به فعالیت خود ادامه داد. این اتحادیه طرفدار حزب کارگران سوسیالیست اسپانیا بود که متکی بر سنت مارکسیستی بود. در ضمن بیشتر کارگران را در حرفه‌ها سازمان میداد. این اتحادیه در وساطت بین سرمایه‌داران و کارگران به میانجیگری دولت اعتماد می‌کرد و همین امر سبب شد که کارگران رادیکال چپ از آن فاصله بگیرند. همکاری رهبری این اتحادیه با دولت نظامی ریورا سبب گردید که دولت نظامی یکی از رهبران این اتحادیه را به عنوان وزیر به کابینه خود راه دهد. در رابطه با اقتصاد، کارگران رادیکال راست که خود را سوسیالیست مینامیدند و اغلب پُست‌های کلیدی اتحادیه را در دست داشتند، ملی کردن را بالاترین اقدام

رادیکال میدانستند که در آن دولت بورژوازی نقش کلیدی بازی میکرد. اینان خواهان اصلاحاتی در چهارچوب خود نظام سرمایه بودند. این دسته از کارگران تحت رهبری سوسیالیست‌ها، همان نقش بورژوازی اسپانیا و ناسیونالیست‌های کاتالونیا و حزب کمونیست طرفدار شوروی لنینیست را بازی کردند.

اقتدار مختلف سرمایه و به ویژه اقتدار خرده‌بورژوازی تاریخاً برای تحقق خواست‌ها و اهداف خود با علم کردن جنبش‌های اجتماعی به منظور کم‌رنگ کردن و به حاشیه راندن مبارزه طبقاتی نابرابری‌های اجتماعی را در مقابل نابرابری طبقاتی قرار داده‌اند. اینان همیشه با این کار درصدد تعدیل نظام و اصلاحات در آن برآمده‌اند.

سرمایه‌ها در رقابت با هم روزی که به نهاد دولت شدیداً نیاز داشتند، آن را تقویت، متمرکز و قدرتمند ساخته‌اند. اینان هر زمان دخالت‌های نهاد دولت را در اقتصاد و حرکت سرمایه مغل و مضر تشخیص داده‌اند، خواهان فرعی کردن نقش دولت و کوچک شدن و محدود کردن عرصه دخالت آن شده‌اند. همین بخش از سرمایه‌داران و ایدئولوگ‌های آنان در شرایط بحران سرمایه و غلبه بر آن بحران به نهاد دولت توسل جسته‌اند تا با چاپ پول- این کاغذ رنگی حتی بدون پشتوانه- به نجات آنها شتافته و از جیب سرمایه‌های عمومی، آینده سرمایه آنان را تضمین و آن‌ها را از مخمصه نجات دهد. از کسینجر مغز متفکر سرمایه آمریکایی تا فوکویاما، از شخصیت‌های راست و چپ بورژواها تا چپ سوسیالیست در این زمینه متحدالقول هستند.

در روزهای ماه می 1937، در این مبارزه خونین طبقاتی، قتل و کشتار کارگران انقلابی و کارگران رادیکال چپ محدود به پلیس و ارتش دولت ایالتی کاتالونیا و بورژوازی سراسری اسپانیا و جمهوریخواهان چپ و نمایندگان ناسیونالیست‌های چپ کاتالونیا نماند، بلکه بخش‌هایی از توده‌ی کارگران و کارگران رادیکال راست در این جنایت تاریخی نقش ایفا کردند.

اگر تا روزهای ماه می 1937 جناح‌هایی از بورژوازی تحت نام دفاع از دموکراسی همراه کارگران علیه فاشیسم می‌جنگیدند، پس از به خاک و خون کشیدن کارگران انقلابی و کارگران رادیکال چپ دربارسلونا در عمل این دو کمپ فاشیسم بودند که برای تحمیل خود به عنوان دولت سرمایه بر جامعه با هم می‌جنگیدند. این جنگ و ادامه آن، جنگ دو کمپ فاشیستی برای کسب مشروعیت سیاسی از سوی سرمایه‌های اسپانیا و سرمایه جهانی بود. ژیله داو در مقاله‌ای بنام فاشیسم پس از نقد دیدگاه‌های لیبرالی و چپ درقبال فاشیسم با تحلیل عمیق این پدیده در کشورهای ایتالیا، آلمان و اسپانیا به دقت موضع انقلابی و طبقاتی پرولتاریا را از زاویه انقلاب کمونیستی نشان می‌دهد. حاکمیت سرمایه برای تداوم حیات خود بنا به موقعیت و شرایط تاریخی از اشکال مختلف دولت استفاده میکند. دولت در هر شکلی تا آنجا که بتواند نیروی کار را مطیع و در اسارت نگه‌دارد و مفید بودن خود را در عمل اثبات کند، هیچ تباینی با نظام سرمایه نخواهد داشت. این اشکال سیاسی میتواند از دولت بلشویکی تا لیبرال و فاشیستی و مذهبی و سلطنتی را در برگیرد.

پویندگان تجارب تاریخی-طبقاتی-جهانی کارگران

آوریل 2020

مصاحبه با آگوستین گویامیون مورخ انقلاب طبقه کارگر در بارسلونا 1936

مصاحبه کننده: زما بوفیل

ترجمه از اسپانیایی به انگلیسی: پال شارکی



آگوستین گویامیون

Agustin Guillamon

درباره بیداری سیاسی تان بگوئید

پدر بزرگ من کوچکترین فرد از یک خانواده یازده نفری بود که در باراک د لا فارم **Barak de la Farm** بدنیا آمده بود. این منطقه از سوی ساکنان آن، ارتفاعات آلت میارس کومارکا **Alt Millars comarca** نامیده میشد، که بین کاستیون **Castellon** و تروئل **Teruel** قرار داشت. در جریان جنگ جهانی اول، آنها به بارسلونا نقل مکان کردند. باتوجه به شرایط پرمخاطره در رابطه با کار و مسکن، آنها مجبور بودند بین پوبله **Pablo Nou** و ترراسا **Terrassa** در رفت و آمد باشند. خانه خواهر بزرگ آنان در اولسا **Olesa**، مامن امنی بود. (از دست پلیس و گرسنگی) همراه با چند برادرش، پدر بزرگ من عضو کمیته دفاع کنفدراسیون ملی کار **CNT** بود. کارت عضویت وی تاریخ آوریل 1931 را بر خود داشت. او در صنایع شیمیایی

کار میکرد. زمانی که فاشیست ها وارد ترراسا شدند، برادر پدربزرگ من پاسکوال **Pasqual** در جنگ 19 ژوئیه 1936 در بارسلونا، ناقص العضو گردید و از بین رفت. بعضی ها میگفتند که وی از سوی فالانژیست ها مورد هدف گلوله قرار گرفت. پدربزرگ من **Eliseo** الیسئو به تبعید فرستاده شد و از بازداشت گاه سیاسی آرگلس **Argeles** در الجزایر و سپس از سنگرهای های دیوار آتلانتیک سر درآورد. وی از آنجا فرار کرد و خود را به ارتفاعات رساند و در جنگل به عنوان ذغال درست کن به حیات خود ادامه داد. او در **Gers** با پارتیزان های حومه شهر در ارتباط قرار گرفت. این ارتباط بر اساس یک تصمیم سیاسی داوطلبانه از سوی وی نبود، زیرا این عمل تنها راهی برای زنده ماندن بود. او در آزاد سازی شهر کوچکی بنام **Mirande** شرکت نمود و تا زمان فوتش در سال 1970 در همان جا زندگی کرد.

در همان حال، با سقوط بارسلونا بدست فاشیست ها، مادر بزرگ من خواه ناخواه مجبور بود خود را با سرپرستی و تربیت پنج کودک تطبیق دهد. آنها به شدت گرسنه و وحشت زده بودند. دو اتفاق کوتاه نامطبوع از آن زمان: یکی این است که موقع رسیدن مادر بزرگم به خانه، برادرش ویسینته **Vicente** از سوی ناسیونالیست ها به خدمت نظام فراخوانده شد و درست چند روز قبل از اینکه جنگ به پایان برسد، آماج گلوله های بی هدفی قرار گرفت و کشته شد. همسایه ها نمیدانستند چه خبر است. پس از تحقیقات و بازجویی های مداوم پلیس، اکنون فالانژیست های مهم برای تسلیت گویی به کارریر **Carrer Amistat** میآمدند. دومین حادثه این بود که تعدادی از "خانم های" فالانژیست، عمه های مرا مجبور کرده بودند که دوباره غسل تعمید بجا بیاورند. آنها نام عمه مرا که ناتورا **Natura** بود به **Ana** تغییر دادند، اما وی همیشه میخواست وی را **Nita** صدا بزنند. آنها نام عمه دیگر من **Libertad** را به **Cruz/ Albeit** تغییر دادند اما همیشه همه وی را با نام **Nati** صدا میزدند. بنابراین، پنج سال بعد، زمانی که خواست ازدواج کند، کشیش حاضر به عقد نبود؛ زیرا اسامی زمان تولد وی **Cruz** و **Libertad** باهم خوانایی نداشتند. کلیسا بعد از مدتی تسلیم شد، زیرا تنها راه باقیمانده این بود که این زوج بدون عقد "به صورت حرام" باهم زندگی کنند.

غیبت پدربزرگ من در دنیای غم انگیز، ناعادلانه و خصومت آمیز، مرا با سوالات بسیار بی جوابی جا گذاشت، تقصیر وی تنها این بود که در جنگی شکست خورد، قبل از این که من به دنیا بیایم.

چه کسانی بیشترین تاثیر را بر روی شما داشتند؟

والدین من و تاکیدشان در دنبال کردن آموزش، آزادی و عدالت، اهدافی که آنها از طریق خواندن و تلاش و سخت کوشی و فرهنگ کسب کردند و چشم انداز معیار های اخلاقی اکید آنها، به عنوان مثال آنها اکیدا الکل، قمار و سایر فساد ها را به عنوان تله های سرمایه داری و کارفرمایان رد کردند. زندگی نمونه وار آن ها، در طی دوران کودکی شاد و معصومانه من در یک دنیایی با ارزش های فاشیستی، فانوسی خواهد بود که افق زندگی مرا همیشه روشن نگه خواهد داشت.

... و چه کتابهایی بیشترین تاثیر را بر روی شما داشتند؟

در عرصه تاریخ آثار جورجز دویی **Georges Duby** متخصص در تاریخ و فرهنگ قرون وسطی، پروئه **Broue**، برینتون **Brinton**، بولوتن **Bolloten**، برنکر **Bernecker**، کار **Carr**، پیراتز **Peirats**، وکین **Volin**، **Michele**

میشیلی، سوبول **Soboul** ، ماتیه **Mathiez** و آبل پاز **Abel Paz** . در عرصه تئوری، داروین **Darwin** ، کانفورا **Canfora**، مارکس **Marx** ، کروپتکین **Kropotkin** ، روکر **Rocker** ، مونیس **Munis** ، دائووه **Dauve** و کائیترز اسپارتاکوس **Cathiers Spartacus** . در ادبیات، کوودو **Quevedo** ، سروانتس **Cervantes** ، شکسپیر **Shakespeare**، تروئس **Troyes** و ادبیات قرون وسطی انتشار یافته از سوی سیروئلا **Siruela** ، باضافه ملاکوئائیس **Malaquais**، یورسنار **Yourcenar** ، و دیدروت **Diderot** ، وساطت مارکوس آیورلیئوس **Marcus Aurelius** فراموش نشود، ماجراهای یولیسیس **Ulysses** و کتاب سرشت کار مغز انسان از جوزف دتسکین **Joseph Dietzgen** .

با کدامیک از گروه ها و سازمان ها سیاسی کار کرده‌اید؟

در اوایل دهه 1970، من عضو پلاتفرمیست ۲ ها بودم. من با گروه های نظیر آی.سی.سی. **ICC** (جریان کمونیسم بین‌المللی) و اف.آر. **F.O.R** بدون اینکه با آنها فعالانه کار کنم ارتباط داشتم. من به کمونیسم چپ ایتالیا، کمونیسم شورایی و خودمختاری کارگران علاقه‌مند شدم. و همیشه مطالعه کرده‌ام و تلاش کرده‌ام تا عمیقاً دلیل شکست انقلابیون را در جنگ داخلی (اسپانیا) درک کنم.

چه چیزی سبب گردید که به تحقیق در مورد جنگ داخلی بپردازید؟

پیشینه خانوادگی من. واقعیت ستم‌پیشه فرانکوئیسم، دیکتاتوری که هیچ بهانه ای نداشت غیر از اینکه در جنگی علیه مردم خود پیروز شده بود، و خصوصاً علیه طبقه کارگر. من می‌خواستم به دو سوال جواب دهم. چرا و چگونه جنگ به شکست منجر شد؟ چرا انقلاب شکست خورد؟

چرا زندگیتان را وقف تاریخ کرده‌اید؟

تاریخ به من کمک میکند تا یاد بگیرم، اطلاع رسانی کنم و آشنایی خود را با تاریخ انقلاب تعمیق بخشم؛ نادرستی ها و تحریفاتی که به وسیله تاریخ بورژوایی "مقدس" تعبیه و جعل شده اند را اثبات کنم. آشکار ساختن تاریخ واقعی مبارزه‌ی طبقاتی، مدون شده از زاویه پرولتاریای انقلابی، خود مبارزه ای برای تاریخ و برای تاریخ انقلابی است. این مبارزه بخشی و جزئی از مبارزه طبقاتی مانند اعتصابات غیرقانونی، اشغال کارخانه ها، قیام انقلابی، و غلبه بر نان ۳ یا کاپیتال ۴ است. طبقه‌ی کارگر برای تصاحب تاریخ خود باید علیه روایات و تفسیرات سوسیال دموکراتیک، نئوآستالینیست، کاتالانیست، لیبرال و نئوفرانکیست مبارزه کند. مبارزه پرولتاریا برای فراگیری تاریخ خود، جبهه ای در میان جبهه های متعدد در مبارزه طبقاتی است. این امری صرفاً تئوریک، یا تجریدی یا کهنه و ملال آور نیست، این بخشی و جزئی از خود آگاهی طبقاتی است و میتواند به عنوان تئوریزه کردن تجربیات تاریخی پرولتاریای جهانی

1 - کارگردباغ آلمانی که مستقل از مارکس ماتریالیسم دیالکتیک را کشف و در آثار خود آن را به کار گرفت.

2 - پلاتفرمیست ها گرایشی در جنبش آنارشیبستی هستند که اهمیت فوق العاده ای روی عنصر تشکیلات میگذارند. این دسته از آنارشیبست ها با رد پیشاهنگ لنینی براتحاد ایدئولوژیکی، تاکتیکی و مسئولیت جمعی و فدرالیسم تاکید میگذارند. ریشه این گرایش به آنارشیبست های روسیه برمبگذرد.

3 - کتابی از پیتر کروپتکین

4 - کتاب سرمایه از مارکس

تعریف شود. اسپانیا نیاز به این دارد که تجربیات جنبش آنارکوسندیکالیستی دهه 1930 را درک، تحلیل و این تجربه را عمیقاً از آن خود کند.

چه درس هایی میتوان از جنگ داخلی فراگرفت؟

دولت، چه در شکل فاشیستی و چه در شکل دموکراتیکش، باید منهدم شود. پرولتاریا نمیتواند با بورژوازی جمهوریخواه (یا دموکراتیک) به منظور درهم کوبیدن بورژوازی فاشیستی آتش بس کند، زیرا چنین آتش بسی حاکی از شکست آلترناتیو انقلابی و نقض برنامه انقلابی پرولتاریا (شیوه های مبارزه خودش) و قبول یک برنامه اتحاد ضدفاشیستی با بورژوازی دموکراتیک به منظور پیروزی آن جنگ علیه فاشیسم خواهد بود.

نقش کمیته های دفاع چه بود؟ چرا آنها قدرت را از دست دادند؟- و بدنبال ضدانقلاب می 1937 آنها به چه چیزی تبدیل شدند؟

جواب به این سوالات زمان زیادی میطلبد. این چیزی است که من در کتاب کمیته های دفاع سی.ان.تی. در بارسلونا روی آن به کندوکاو پرداختم (این کتاب تحت عنوان آماده برای انقلاب به انگلیسی در دسترس است). کمبود اصلی آنها عدم موفقیت در سازماندهی و هماهنگی در خارج از تشکیلات کنفدراسیون ملی کار بود. کمیته های بالاتر^۵، کمیته های انقلابی^۶ را به لحاظ سیاسی

⁵- کمیته های آنارشویست ها در سطح کشوری

⁶- کمیته های کارخانه ها، کمیته های منطقه ای و کمیته های کارگران در محلات

و سازمانی خفه نمودند و آنها را به بدترین دشمنان خود و بزرگترین مانع برای آرزوهایشان تبدیل نمودند. آنها با هدف فوری نهادسازی از آنها، تلاش کردند کمیته های دفاع را در ماشین دولتی تحلیل ببرند.



سنگربندی کارگران در شهر بارسلونا

رابطه و نوع تفاوت های بین کمیته های دفاع و گروه های آنارشیستی و گروه های عمل چه بود؟

کمیته های دفاع را میتوان به عنوان ارتش زیرزمینی انقلاب توصیف کرد؛ آنها به طور کامل و به صورت جدی مصمم به جمع آوری اطلاعات، تسلیحات، آموزش، استراتژی و کار آماده سازی برای قیام کارگران بودند. آنها اعضای متکی بر کنفدراسیون ملی کار بودند، زیرا این اتحادیه ها بودند که اعضایشان را به لحاظ مالی مورد حمایت قرار داده و آنها را در اختیار کمیته های دفاع قرار میدادند.



سالوادور سگویی کارگر آنارکوسندیکالیست و نماینده کنفدراسیون ملی کار

گروه های آنارشیستی ساختمان سازمانی فدراسیون آنارشیستهای ایبریا را تشکیل میدادند. آنها ضرورتاً گروه های دوستان و فعالینی بودند که از طریق وابستگی ایدئولوژی باهم مربوط بودند و در اجرای وظایف و اصول و تاکتیک ها باهم اشتراکاتی داشتند. فدراسیون آنارشیست های ایبریا صرفاً یک پلاتفرم مشترک یا وسیله هماهنگ کننده بود که گروه های نزدیک به هم را هدایت میکرد. این گروه ها اغلب با کمیته های منطقه ۸ مخالفت داشتند.

گروه های عمل در روز های پیستولریزمو ۹ **pistolerismo (1917-1923)** به عنوان هدف اصلی دفاع از خود اتحادیه ها، در مقابل تروریسم دولتی شروع به کار کرد. نظامی شدن سوماتین **Somaten** (به عنوان گارد پدافند ملی) و سرازیر شدن کمک های مالی سندیکاتو لیبره **Sindicato Libre** (سندیکای آزاد!-پویندگان) به جانان مسلح از سوی کارفرمایان کاتالان، نفس

⁷ - اتحادیه های وابسته به کنفدراسیون ملی کار به لحاظ طبقاتی و سازمانی با اتحادیه های تحت نفوذ سوسیال دموکرات ها، سوسیالیست ها و "کمونیست های طرفدار شوروی" متفاوت بودند. تلاش خواهد شد در ادامه ترجمه کار های آگوستین در این زمینه توضیحات بیشتری داده شود.

⁸ - کمیته های متشکل از خود کارگران در ایالات مختلف اسپانیا

⁹ - روز های پیستولریزمو به دورانی اطلاق میشود که از زمان پادشاهی آلفونسوی سیزدهم شروع میشود که کارفرمایان و دولت برای سرکوب مبارزات کارگران در بارسلونا نیروی ویژه ای از گانگستر ها را سازمان میدهند. بین سال های 1919 تا 1925 دویست و پنجاه کارگر مبارز و عضو کنفدراسیون ملی کار از سوی کارفرمایان ترور میشوند. کارگران برای مقابله با این سرکوب علنی، کمیته های دفاع را برای حفظ موجودیت اعضای فعال کنفدراسیون سازمان میدهند. در همین مدت اعضای کمیته دفاع ملی 50 کارفرما و 30 پلیس و گانگستر را که در خدمت "سندیکای آزاد" دست ساز کارفرمایان بود را ترور کردند. در سال 1923 سالوادور سگویی رهبر کنفدراسیون ملی کار ترور شد. دولت در طی این سال ها ژنرال مارتینز آنیدو را که مخالف سرسخت آنارکوسندیکالیست ها و آنارشیست ها بود را به ریاست پلیس بارسلونا منصوب نمود.

وجود کنفدراسیون را به خطر انداخت. شکل گیری گرو های عمل به این خاطر بود که مبارزین کنفدراسیون ملی کار بتوانند زنده بمانند و جلو اتحادیه زدایی وسیع گرفته شود.



ژنرال مارتینز آنیدو

آیا در سال 1936 یک انقلاب حقیقی وجود داشت؟ آیا پیمان کنفدراسیون ملی کار با دولت کاتالان هیچ شانسی برای انقلاب باقی گذاشت؟

در ژوئیه سال 1936، یک شرایط انقلابی در بارسلونا وجود داشت ۱۰. اما برای اولین بار در تاریخ، یک قیام پیروزمند انقلابی کارگران، قدرت را به دست نگرفت و ماشین دولت بورژوازی را دست نخورده باقی گذاشت. کنفدراسیون ملی کار - فدراسیون آنارشئیستهای ایبریا که سازمان کارگری مسلط در کاتالونیا بودند، تئوری انقلابی مناسب و بسنده نداشتند و تصمیم گرفتند با سایر سازمان های ضدفاشیست و با دولت محلی کاتالان در امور دولت همکاری کنند. تنها هدف آنها پیروزی بر فاشیسم بود. در حالیکه کمیته های پایین انقلابی (در بارسلونا) و کمیته های انقلابی محلی، (در سراسر کاتالونیا) ، کمیته های کارخانه، کمیته های سنگر ها، کمیته های تدارکات و انواع کمیته ها، املاک بورژوازی، کلیسا و دارایی دولت را مصادره میکردند، رهبران از انقلاب صرفنظر کردند. این در حالی بود که نیروی های نظم عمومی وجود نداشتند، بورژوازی و کلیسا در سربازخانه ها محبوس مانده بودند (منتظر فرصت مناسبی برای ضدانقلاب بودند).

چرا سنگر ها در ژوئیه 1936 موفق بودند، اما سنگرهایی که در می 1937 علیه استالینیست ها برپا شدند، موفق نشدند؟

تفاوت مابین ژوئیه 1936 و می 1937 این است که انقلابیون در ژوئیه غیرمسلح بودند، اما هدف سیاسی مشخصی داشتند: شکست دادن ارتش و قیام فاشیسم، در حالیکه در می 1937 آنها حتی با داشتن اسلحه بهتر و بیشتر از آنچه که در ژوئیه تصرف کردند، به لحاظ سیاسی خلع سلاح شده بودند. توده های کارگر علیه استالینیسم، علیه دولت بورژوایی کاتالان و حتی سازمان های خود، با

10 - آگوستین به اوضاع سیاسی حاکم اشاره میکند، اما تبیین خود را از شرایط انقلابی توضیح نمیدهد.

داشتن حمایت وسیع توده ای، بدون رهبرانشان دست به شورش زدند، اما ثابت شد که در مخالفت با رهبرانیشان، آنها بدون سازمانهایشان نتوانستند مبارزه را به پایان برسانند^{۱۱}. سنگرهایی که در ژوئیه ۱۹۳۶ برپا شدند، هنوز بعد از ماه ها برقرار و پابرجا بودند؛ درحالیکه سنگرهایی که در می ۱۹۳۷ برپا شدند، بسرعت برچیده شدند. فقط چند سنگر حزب متحد سوسیالیست کاتالونیا به نشانه قدرت و پیروزی آنها در صحنه باقی ماند

چه چیزی باعث بوجود آمدن روزهای می ۱۹۳۷ شد؟

ماه می سال ۱۹۳۷، بدون شک، نتیجه نارضایی فزاینده در مقابل قیمت های صعودی، جیره های کم، مبارزه در درون موسسات بر سر اجتماعی کردن اقتصاد و کنترل کارگران، تلاش تشدیدکننده دولت کاتالان برای خلع سلاح پشت جبهه و اطمینان بخشیدن به کنترل نظم عمومی و غیره بود، بالاتر از همه اینها، آنها باید پرولتاریا را به لحاظ نظامی شکست میدادند تا نهایتا به هرگونه تهدید انقلابی علیه بورژوازی و نهاد های جمهوری پایان داده شود. ۱۲

جاعلین و منحرفین اصلی جنگ داخلی چه کسانی هستند؟

نه جاعلین و نه جعل آنها زیاد مهم نیستند. بعلاوه، جاعلین همان عناصر همیشگی هستند: نئوآستالینیست ها، سوسیال دموکرات ها، لیبرال ها، کاتالانیست ها، و نئوفرانکوئیست. این همان تاریخ مقدس بورژوازی است.

آیا میتوانید به یک مثال از چنین جاعلینی استناد کنید؟

مثلا درگیری بین کنفدراسیون ملی کار را با حزب متحد سوسیالیست کاتالان در نظر بگیرید. این به تعبیر یونانی یک درگیری سیاسی بود، چالش بین دو استراتژی متفاوت نظارت "پلیس" بارسلونا و کمیته های محله برای تامین مایحتاج مردم. در یکسو، کمیته های محله قرار داشتند، که به توزیع برابر نان و اقلام غذایی جیره بندی شده بیشترین اولویت را قایل بودند، و در سوی دیگر حزب متحد سوسیالیست کاتالونیا قرار داشت که اولویتش بدون توجه به هر ملاحظه ای، تحکیم قدرت دولت کاتالان بود. و این استراتژی حزب سوسیالیست کاتالان بیش از هر چیز نیاز به این داشت که کمیته های محلات از بین بروند و بازار آزاد تحمیل شود. بازار آزاد به معنی رفع محدودیت بر تعیین قیمت ها بود و این امر تجار کوچک را تشویق میکرد تا جیب های خود را پر کنند، حتی اگر مردم گرسنه بمانند. توجیه ایدئولوژیکی و تئوریک این حزب این بود که بازار آزاد و بدون محدودیت قیمت ها سبب میگردد که تولید به

^{۱۱} - زیرا این مبارزه از سوی رهبران آنارشویست ها و رهبران کنفدراسیون ملی کار بطور کامل مورد حمایت قرار نگرفت و در میان توده های کارگر سرگیجی و بحران ایجاد کرد.

^{۱۲} - در ماه می ۱۹۳۷ بورژوازی سراسری اسپانیا همراه با حزب ناسونالیست کاتالان، حزب متحد سوسیالیست کاتالان و حزب کمونیست اسپانیا همه متحدا جنگی را علیه کارگران در بارسلونا تحمیل نمودند که طی آن بخش اعظم کارگران باجهت انقلابی و رادیکال چپ را از بین بردند

بازار بیاید و در غیراین صورت احتکار خواهد شد. در عمل آنچه که اتفاق افتاد این بود که بازار آزاد احتکار مواد غذایی را به خاطر بالا رفتن قیمت ها تشویق نمود. تئوری بازار آزاد بسرعت به بازار سیاه تبدیل شد و گرسنگی در میان کارگران گسترش یافت.

قیمت رسمی مواد غذایی که به وسیله کارت جیره بندی بدست می‌آمد، قیمتی اسمی بود، زیرا این مواد بسرعت تمام میشد و تنها از طریق بازار سیاه قابل وصول بود. آمار ها مواد غذایی ابتدایی جیره بندی شده را منعکس نمیکنند، آنها قیمت های دیکته شده از قانون عرضه و تقاضا را نیز منعکس نمیکنند. نگرانی، گرسنگی، ساعات طولانی در صف های خسته کننده با نتیجه غیرمطمئن و مسافرت ها به دهات برای تامین خواربار از طریق پایاپای یا زورگویی، غارت یا دزدی در بین جمعیت از بهار 1937 به بعد، به امری عمومی تبدیل گردید.

از فوریه 1938 به بعد، توزیع مواد غذایی حالت نظامی به خود گرفت: حدود اوت 1938 این نظامی شدن بعد از معرفی سه درجه جیره بندی تکمیل شد: جیره جنگجویان، افراد مسلح پشت جبهه و جیره غیرنظامیان. استالینست ها و بورژوازی تلاش میکردند با بکارگیری گرسنگی به عنوان یک سلاح، انقلابیون را شکست دهند.

آیا میتوانید چند نفر از کسانی که تاریخمان را جعل کردند، نام ببرید؟

یکی از اینها میکوئیل میر **Miquel Mir** از مکتب قراضه فروشی تاریخ است. وی نه یک مورخ بلکه به عنوان داستان سرا و کلاهبردار است که معجون سازی میکند، شیره میمالد و در اسناد دستکاری میکند. او به لحاظ مالی از سوی محافل سوارکاران، یک انجمن اشرافی بشدت طرفدار فرانکو حمایت میشود. او تلاش شکست خورده و بی اعتبار بورژوازی کاتالان را در سیاه نمایی آنارشیزت ها، که اجدادشان را در 1936 به وحشت انداختند، نمایندگی میکند.

پیو موئا **Pio Moa**، سزار آکالا **Cesar Alcala**، و دیگران از آن تیره، از مکتب تاریخ فرانکوئیست های جدید می‌آیند. آنها یاهو های معمول راست افراطی را تکرار میکنند، هدف آنها توجیه و تمجید از خونریزی دیکتاتوری فرانکو است.

گایگو **Gallego**، مارتین راموس **Martin Ramos** و لیست قابل ملاحظه دیگری که از مکتب تاریخ نگاری استالینست های جدید می‌آیند. آنها برای سال ها در این عرصه مسلط بودند و درصد بالایی از آنها مدتهاست که در دانشگاه های کاتالان دست بالا را دارند. آنها موکدا وقوع هرگونه انقلاب اجتماعی در بارسلونای 1936 را انکار میکنند، این انکار به درجات زیادی ویژگی معین آن به عنوان مکتب تاریخ است. این روز ها آنها توصیف "اهانت آمیز" استالینسیم را رد میکنند و ترجیح میدهند که خودشان را سوسیال دموکرات معرفی کنند. آنها از آنارشیزت ها نفرت دارند و طرفداران اصلی افسانه سیاه آنارشیزم کاتالونیا هستند که آنارشیزت ها را به عنوان خفاشان خون آشام به تصویر میکشند؛ افسانه ای که توسط پدران مقدس موسس حزب متحد سوسیالیست کاتالان ۱۳ و سلفشان مانند (ماکس ریگر **Max Rieger**، اهرنبرگ **Ehrenburg**، استپانوف **Stepanov**، پروچو

13 - حزب متحد سوسیالیست کاتالان از طریق وحدت با حزب کمونیست کاتالان (شاخه حزب کمونیست اسپانیا)، اتحاد سوسیالیست های کاتالونیا و حزب پرولتری کاتالان در 23 ژوئیه 1936 تشکیل شد. این حزب ابتدا حدود 2500 نفر عضو داشت اما در طی 9 ماه به کمک روبل های روسی تعداد اعضای آن به 50000 نفر رسید. این حزب از ابتدا با مصادره زمین ها از سوی دهقانان و مصادره کارخانه ها از سوی کارگران مخالفت کرد و در کنار بورژوازی کاتالان و اسپانیا ایستاد.

Perucho...) اختراع و رواج دادند، که هدفشان تبدیل شرکای تبلیغاتی به جاعلین واقعیت بود؛ کسانی که افسار سرکوب را علیه فدراسیون ملی کار در تابستان 1937 رها کردند، و فدراسیون را از بعضی از شهرداری ها بیرون راندند و هزاران آزادیخواه را روانه زندان کردند، ادعا میکنند که بیطرف و علمی میباشند؛ اما بطور وحشتناکی سکتاریست و موثرترین مدافع مطلق سیستم سرمایه‌داری و دموکراسی ورشکسته بورژوازی هستند. آنها خانه نشر و بررسی له آونس **L Avenc** و ال ویهو توپو **El Viejo Topo** را اداره میکنند. در بین این لیست آکادمیک ها چند چهره استثنایی مانند ایزارد **Izard** ، مونیسا **Muniesa** ، پاهس **Pages** .. و چند نفر دیگر را میتوان دید.

مکتب لیبرال ها شامل مورخین مشهوری مانند ویناس ، **Vinas**، یا مورخین کاتالانی که از سوی همکاران نفوستانالینیستی شان منزوی شده اند مانند اوسلای دا کال **Ucelay Da Gal** را شامل میشوند. آنها زرنگ و کمتر از نفوستانکیست ها بینابینی هستند و به اندازه نفوستانالینیستی ها دگماتیک نیستند. آنها قرار است جای دومی ها را بگیرند.....

یکی از آلترناتیوهای همکاری با دولت کاتالان استراتژی " همه چیز را بخطر انداختن " بود که از سوی گارسیا اولیور به عنوان دیکتاتوری آنارشیستی تعبیر میشد. آیا " همه چیز را بخطر انداختن " گزینه‌ای احتمالی برای انقلاب نبود؟ آیا این استراتژی میتواند به قدرت بورژوازی حاکم خاتمه دهد؟

در مراکز کنفدراسیون ملی کار- فدراسیون آنارشیست های ایبریا که دو ساختمان انجمن کارفرمایان و خانه کامببو **Casa Cambo** را در تصرف داشتند، پیشنهاد دولت کاتالان مبنی بر شرکت کنفدراسیون ملی کار در کمیته مرکزی میلشیاای ضدفاشیست برای تصویب رسمی پلنوم منطقه ای اتحادیه های کارگری که از سوی کمیته منطقه ای کاتالونیا برگزار شد ارائه شد

بعد از قرائت گزارش مقدماتی از سوی ماریانت **Mariante** ، هوزه زنی **Jose Xena** که ناحیه ساحلی کاتالونیا را نمایندگی میکرد پیشنهاد نمود که کنفدراسیون ملی کار نمایندگان خود را از کمیته مرکزی میلشیاای ضدفاشیست فراخواند و به انقلاب ادامه داده و کمونیسم آزاد را مستقر سازد. بعد از جر و بحث در این زمینه، اولیور گارسیا **Oliver Garcia** از جای خود بلند شد و بحث را بدین شکل مطرح نمود که از بین دیکتاتوری آنارشیستی "نامعقول" و همکاری با سایر نیروهای ضدفاشیست در کمیته مرکزی میلشیا به منظور ادامه مبارزه با فاشیسم یکی را باید انتخاب کرد.

بدین ترتیب، بطور عمدی یا غیرعمدی، اولیور، انتخاب مبهم و مغشوش " به خطر انداختن همه چیز " را از زندگی ساقط ساخت. در مخالفت با "دیکتاتوری آنارشیستی"، دفاع فردریکا موتسنی **Federica Montseny 14** از اصول آنارشیسم علیه هرگونه دیکتاتوری، بیشتر منطقی، متوازن و معقول ظاهر شد. این موضع با استدلال دیوگوآباد سانتیان **Diego Abad de santillan** درباره خطر ایزوله شدن و دخالت خارجی تقویت شد. نقطه نظر سومی پیش کشیده شد، که از سوی مانوئل اسکورزا

14 - فردریکا موتسنی اولین وزیر زن (وزیر بهداری) و آنارشیست مشهور اسپانیا

Manuel Escorza مورد حمایت قرار گرفت. وی پیشنهاد نمود که از دولت کاتالان به عنوان وسیله ای برای اجتماعی کردن و اشتراکی کردن استفاده کنیم؛ و زمانی که این دولت ارزش مصرف خود را از دست داد، آن را از بین ببریم.



هوان گارسیا اولیور

پلنوم از موضع همکاری کنفدراسیون ملی کار با نیروهای ضدفاشیست در کمیته مرکزی میلشیا موافقت کرد و علیه پیشنهاد نماینده ناحیه ساحلی کاتالونیا رای داد. اکثر کسانی که در پلنوم حضور داشتند، منجمله دورروتی ۱۵ **Durruti** و اورتیز **Ortiz**، سکوت کردند؛ زیرا آنها مثل خیلی ها فکر میکردند که انقلاب باید تا رفع معضل ساراگوسا ۱۶ به تاخیر انداخته شود و فاشیسم شکست داده شود. قطعنامه ای بدون بحث بیشتر و اندیشیدن بیشتر، برای استحکام و متداول ساختن کمیته میانجی بین کنفدراسیون ملی کار و دولت کاتالان که از قبل از 19 ژوئیه شکل گرفته بود، به تصویب رسید. طبق این قطعنامه، این همکاری باید تقویت و اجرایی میگردد؛ و نمایندگان کنفدراسیون در کمیته مرکزی میلشیا ضدفاشیست وارد میشدند. بعلاوه احزاب و اتحادیه های کارگری، مسئول برقراری حفظ نظم در پشت جبهه و فراهم کردن تدارکات میلشیا برای جنگ در جبهه آراگون شدند.

طرح " بخطر انداختن همه چیز" گارسیا اولیور که چیزی جز به دست گرفتن قدرت از سوی اقلیتی از رهبران آنارکوسندیکالیست نبود، آلترناتیو انقلابی اصیل نبود. آلترناتیو اصیل انقلابی در مقابل آن عبارت بود از مصادره کردن کارخانه ها، جذب و مسلح ساختن

15 - دوروتی یکی از مشهورترین آنارشیست های اسپانیاست که در جنگ داخلی نقش بسیار مهمی ایفا نمود. در مورد شخصیت و فعالیت وی مقالات و کتاب های متعددی نوشته شده است که مشهورترین این کتاب ها نوشته آبل پاز میباشد.

16 - ساراگوسا منطقه ای در ایالت کاتالونیا است که در آن زمان تحت اشغال نیروهای فرانکو قرار داشت.

میلیشیا، تقویت سنگر ها، اداره کردن خدمات شهری، تشکیل گشت های تامین امنیت... و در یک کلمه جایگزینی همه کارکرد های دولت و اعمال همه قدرت در عمل (از سوی کارگران. پویندگان...) بود.



فدریکا مونتسنی

کدام شخصیت انقلابی در سال 1936 از نظر شما بیشترین احترام را به خود اختصاص میدهد؟ و چرا؟

کمیتة های انقلابی محلات بارسلونا، زیرا آنها ارگان های بالقوه قدرت طبقه کارگر بودند.

آیا بدون خشونت انقلاب ممکن است؟

برای انقلابیون، درس بزرگ انقلاب 1936 ضرورت گریزناپذیر انهدام دولت است. خشونت امری ارادی و یا اخلاقی نیست، خشونت رابطه بین نیروهای طبقات در حال مبارزه است.

نظم و قانون تنها به عنوان خشونت سازمان یافته میتواند درک شود. نظم و قانون مخالف خشونت انقلابی است و خشونت انقلابی رودرروی نظم و قانون میایستد. دولت از نهاد های جامعه بورژوازی دفاع میکند و بر خشونت مالکیت انحصاری دارد که از طریق نیروهای به اصطلاح نظم و قانون خشونت را اعمال میکند و این حالت در جامعه سرمایه داری، "شرایطی عادی" به نظر میرسد.

خشونت انقلابی که این انحصار را متلاشی میسازد، پدیده ای استثنایی، بی‌نظم، به عنوان دگرگونی در نظم و قانون و بدین ترتیب به عنوان تبهکاری نشان داده میشود.

قیام نظامی (نظامیان، پویندگان...) روشن ساخت که خشونت راه حلی برای تضادهای اجتماعی و سیاسی است. در یک جنگ، اختلافات با کشتن دشمن حل و فصل میشود. شرایط استثنایی بحران‌های بورژوازی و انقلاب اجتماعی که به وسیله قیام نظامی و جنگ داخلی تحریک شد، ثابت نمود که یک زمینه برومند برای افزایش انقلابیون وجود دارد، انقلابیونی که به عنوان "غیرقابل کنترل‌ها" مورد تهمت قرار گرفتند، کسانی که عدالت را بنا به خواست و فهم خود اجرا میکنند.

در شرایط سقوط همه نهادها و خلأ قدرت، کمیته‌های انقلابی و همچنین بعضی از کمیته‌های تحقیق، وظیفه داوری و اعدام فاشیست‌های دشمن را به عهده گرفتند و همه افراد مشکوک دشمن مانند کشیشان، فئودالها، افراد دست راستی، پولدار یا ناراضی را محاکمه کردند. و اسلحه‌های خود را برای اعمال قدرت و "وظیفه" حذف دشمن بکار گرفتند؛ زیرا زمان، زمان درهم کوبیدن فاشیسم بود، و آلترناتیو دیگری جز کشتن و کشته شدن وجود نداشت. اگر کسی سرپازی را برای کشتن دشمن ملامت نمیکند، چرا باید کسی که در پشت جبهه با حمله به وی کشته میشود، مورد ملامت قرار بگیرد؟ در یک جنگ، دشمن بخاطر اینکه دشمن است کشته میشود. اینجا قانونی دیگر یا سایر قوانین اخلاقی و یا فلسفه دیگر وجود ندارد.

بعد از گذشت چندین سال، آکادمیسین‌های آموزش دیده به توضیح روشنگری‌های پیچیده میپردازند و برای توضیح آنها تئوری‌هایی میسازند، اما همه اسناد تاریخی در رابطه با این موضوع، بر این دلالت دارند که میلیشیا زمانی که با یک کشیش، یا یک کارفرما و یا فاشیست روبرو میشد "منفعل" نبود: در یک جنگ دشمن ترا میکشد، یا تو دشمن را میکشی. همه کس از فدريکا مونتسني، وزير بهداشتی تا پاسکوئال فرسکوئت **Pasqual Frasquat**، فرمانده جوخه مرگ، ویدیئیا **Vidiella** از حزب متحد سوسیالیست کاتالان، وزیر دادگستری تا رهبر حزب متحد سوسیالیست کاتالان آفریکا دلس هراس **Africa de las Heras** تا هوان پایو فابریگاس **Joan Pau Fabregas** از کنفدراسیون ملی کار، وزیر اقتصاد تا متواضع ترین میلیشیا عضو گشت کنترل، همه، کاملاً همه‌ی آنها با همین استدلال بحث میکنند.

آیا خشونت و انقلاب از هم جدایی‌ناپذیرند؟ خشونت و قدرت هر دو یک چیز هستند. در دوره خشونت انقلابی تا آنجا که تخریب (نظم کهنه) بیشتر از ساخت و ساز (نظم نو) است، انقلابیون نمیتوانند بر خشونت حاکمیت داشته باشند و همیشه با جلادان بی‌نام و نشان و شناخته شده مواجه میشوند. این امر، انقلاب فرانسه تا انقلابات آینده را شامل میشود. اما زمانیکه این خشونت در رابطه با شرایط انقلابی ژوئیه فرارسید، قدرت تجزیه و متلاشی شد. بعد از اکتبر 1936 (از سوی مقامات ضدفاشیست قانونیت یافت) با خصیصه تازه اش به عنوان خشونت مشروع/ یا خشونت قانونی نظم جدید، این خشونت جنبه انقلابی، جمعی، مردمی، زنده بودن و خودبخودی خود را از دست داد، زیرا این خشونت به پدیده ای ستم‌آمیز، بیگانه، به نفع ضدانقلاب، بورژوازی، و جمهوریخواهان که

نظم انحصاری را در دست داشتند، تبدیل شد. این خشونت دقیقاً به منظور کنترل و ریشه کن کردن شرایط انقلابی پیشین اعمال شد.

فدریکا مونتسینی، در تظاهرات استادیوم المپیک در روز ژوئیه 1937 پیگرد های قضایی اعضای کنفدراسیون ملی کار را که بخاطر حوادث ژوئیه تحت بازجویی های بیرحمانه ای قرار گرفتند، محکوم کرد زیرا آنها کشتن کشیشان، افراد نظامی و تفنگداران یا افراد دست راستی را جرم و یا جنایت محسوب نمیکردند؛ زیرا آنها کشیش و غیره بودند. و این ملاک و معیار در بین اکثریت آنارکوسندیکالیست ها معیار مشترکی بود. در ماه سپتامبر وقتی این بازجویی ها متوجه افراد مبارز اتحادیه یو.جی.تی (اتحادیه عمومی کارگران) گردید، ویدیا (از حزب سوسیالیست متحد کاتالان) همان استدلالات مونتسینی را داشت.

چه درسهایی میتوان از تجارب آنارکوسندیکالیست ها و انقلاب 1936 آموخت؟

در جریان جنگ داخلی، پروژه سیاسی آنارشیسم دولتی که خود را به صورت حزب ضدفاشیست نشان داد و شیوه های همکاری طبقاتی را بکار گرفت و در دولت شرکت نمود، و به شیوه بوروکراتیک بر اساس هدف پیروزی در جنگ علیه فاشیسم سازمان یافت، متأسفانه در هر زمینه ای به شکست منتهی شد، اما جنبش اجتماعی آنارشیسم انقلابی، در کمیته های محلات، کمیته های محلی، کمیته های کنترل کارگری، کمیته های دفاع و غیره خود را سازمان داد که اینها زهدان قدرت کارگر بودند که کارهای عظیم مدیریت اقتصاد، ابتکارات انقلابی مردمی را عملی کرده و استقلال پرولتاریایی را حفظ نمودند. این اعمال حتی امروز نیز روشنایی بخشند و آینده ای را بشارت میدهند که بطور رادیکال با بربریسم سرمایه داری، وحشت فاشیسم و بردگی استالینیستی متفاوت است.

باوجود اینکه، این آنارشیسم انقلابی، نهایتاً قربانی سرکوب سیستماتیک و هماهنگ دولت، استالینیست ها و کمیته های فوقانی شد، ما وارث نمونه و مبارزه اقلیت هایی مانند رفقای دورروتی، جوانان آزادیخواه و چندین گروه متعدد فدراسیون محلی بارسلونا هستیم، که الگوی آنها به ما اجازه میدهد، که وارد اندیشه تئوریک تجربیات آنها شویم و از اشتباهات آنها بیاموزیم و مبارزه و تاریخ آنها را زنده نگه داریم. بعد از قیام پیروزمند کارگران و درهم شکستن فاشیسم، و بعد از اینکه نیروهای نظم و قانون حاضر نشدند سنگرهایشان را ترک کنند، انهدام دولت متوقف و نابودی آن به فاصله مدینه ی مربوط به آینده تبدیل شد. انهدام دولت از سوی کمیته های انقلابی یک وظیفه واقعی و مشخص بود که در آن این کمیته ها همه وظایف دولت قبل از ژوئیه 1936 را به عهده گرفتند.

آیا شما خودتان را سانسور کرده اید و آیا شما را سانسور کرده اند؟

هرگز! من ترجیح میدهم دست به انتشار هیچ چیزی نزنم، اگر مورد سانسور قرار بگیرم.

به ما درباره کتابهایی که انتشار داده اید و قصد دارید در آینده انتشار دهید بگویید

سنگر ها در بارسلونا، تلاشی برای توضیح ایدئولوژی اتحاد ضدفاشیستی است. این کتاب به ترک برنامه انقلابی از سوی کمیته های مافوق، تحت توجیه پیروزی در جنگ علیه فاشیسم میپردازد. این کتاب به فرانسوی نیز چاپ شده است. کمیته های دفاع کنفدراسیون ملی کار بارسلونا (1936-1938) که از سوی انتشارات آ.ک. در سال 2014 تحت عنوان آماده برای انقلاب منتشر شد. این مقدمه ای است بر جنگ و انقلاب در کاتالونیا از نقطه نظر این نهاد های مخفی ارتش انقلابی که به کمیته های دفاع

تبدیل شدند. این کتاب به زبان ایتالیایی نیز چاپ شده است. انقلاب کمیته‌ها (ژوئیه-دسامبر 1936) اولین جلد سه کتابی است که جنگ و نان (دسامبر 1936-می 1937) و سرکوب کنفدراسیون ملی کار(می- سپتامبر 1937) بدنبال آن می‌آیند. این سه کتاب یک زیرعنوان را دارند: گرسنگی و خشونت در بارسلونای انقلابی: از ژوئیه تا دسامبر 1936)، جلد‌های دوم و سوم در انتظار انتشار هستند. هرکدام از این کتاب‌ها ممکن است بدون جلد‌های دیگر به تنهایی مورد مطالعه قرار گیرند، اما روشن است که آنها بخشی از همان اثر بر روی انقلاب اسپانیا در کاتالونیا است که امکان صحبت را برای شرکت‌کنندگان فراهم می‌کند، این کتاب پر است از اسناد انتشار نیافته است و بطور ساده گرسنگی و خشونت انقلابی را بررسی می‌کند و روی این مساله روشنائی می‌افکند که چگونه استالینست‌ها و دولت کاتالان با استفاده از حربه گرسنگی و احیای انحصار خشونت در پشت جبهه‌ی بارسلونا، انقلابیون را شکست دادند.

شما سرپرست، ادیتور و ناشر مجله تاریخ بنام بالانس **Balance** هستید. آیا می‌توانید بیانی از کار این مجله بدهید؟

بالانس از سال 1993 شروع به انتشار کرده است. این تلاشی برای بازسازی جنگ داخلی "نفرین شده" است، که در موارد زیادی از سوی سازمان‌های درگیر در آن، طرد شده، "فراموش شده"، تقدیس نمایی شده، و مورد تهمت و افترا قرار گرفته است. این عمل بیش از هر کسی از سوی "تاریخ مقدس" بورژوازی انجام شده است.. جوزف ربوی (از جناح چپ حزب اتحاد مارکسیست‌ها)، رفقای دورروتی، مونیس **Munis**، فوسکو **Fosco**، مری لوو **Mary Law**، بنجامین پرت **Benjamain Peret**، بالیوس **Balius**، اورویل **Orwell**، نین **Nin** و غیره در این مجله مورد بحث قرار گرفته‌اند. بالانس همچنین به قاتلین استالینست می‌پردازد: گرو(پره) **Gero (Pere)** استپانوف **17Stepanov**، و همقطاران اسپانیایی آنها. چندین شماره مجله مثلا به رفقای

¹⁷- استپانوف یکی از دیپلمات‌های روسیه و مجری سیاست‌های شوروی در اسپانیا

دورروتی و دیگران اختصاص یافته است که به انگلیسی، فرانسوی و ایتالیایی ترجمه شده اند. بخش زیادی از این مقالات را میتوان در سایت "مبارزه برای سوسیالیسم" یافت.

<http://bataillesocialiste.wordpress>

کتاب ها و مجله بالانس شما را از کجا میتوان خریداری کرد؟

در بارسلونا کتابفروشی های آلدارووی **Aldarull** و لا رزا د فوک **La Rosa de Foc** . در مادرید در له مالاستا **La Malatesta**. در روی اینترنت روی این وب سایت <http://bataillesocialiste.wordpress>

درباره ستون تان در **Catalunya** "دیکشنری رزمنده" که در پشت هر کدام از مجلدات یافت میشود، بگوئید.

آن امر، تلاشی برای عمومیت دادن به تاریخ کارگران، و بیوگرافی رزمندگان آن و مفاهیم ساده جنبش کارگران است: سگویی **Segui**، آسکاسو **Ascaso**، عمل مستقیم، بستن محل کار، اتحادیه کارگری متحد، استالینیسیم، سرمایه داری

شما همچنین عضو فعال یاتنو اینسیکلوپدیا هستید. با آن گروه چه کار میکنید؟

آرشیو، کاتالوگ، طبقه بندی روزنامه های قدیمی مانند نوشته های آبل پاز و دیگران

ارزیابی شما از وضعیت جنبش کارگری کنونی چیست؟

مبارزه یا مرگ. انقلاب یا بربریت. پرولتاریا تنها طبقه کارگر صنعتی نیست، پرولتاریا تنها جمعیت فعال نیست. پرولتاریا نه تنها مزدبگیران بلکه بیکاران، کارگران موقت، بازنشستگان و هرکسی است که ذخیره ای ندارد که با تکیه بر آن زنده بماند را نیز شامل میشود. در زمان حال، ما شاهد یک حمله بیرحمانه از سوی سرمایه و دولت به شرایط زندگی پرولتاریا هستیم. این حمله تنها میتواند به وسیله مبارزه طبقاتی جواب بگیرد. بدون این مبارزه، پرولتاریا آینده ای جز شصت میلیون کشته در جنگ جهانی دوم و انهدام بخش اعظم صنعت جهانی، نخواهد داشت.

نظر شما در رابطه با جنبش آزادیخواهانه چیست؟

در میان یک واقعیت سرسخت، در این روز های ناامیدی و یکنواخت، میتوانیم احساس کنیم که این جنبش بسیار کند و آرام رشد میکند. شرایط اجتماعی، سیاسی و اقتصادی این کشور و نه فقط این کشور، انفجاری است. سیستم راه حلی برای بحران ندارد. برای

هیچکس آینده ای نیست. تنها راه چاره، تنها انتخاب واقعی مبارزه است، خواه انهدام دولت که تضمین کننده تداوم سیستم است، خواه مبارزه با سرمایه/ یا دولت برسر دستمزد ها و آسایش و سعادت که تنها از طریق یک مبارزه بیرحمانه میتوان بدان دست یافت.

شما در رابطه با انشاقات درون آنارکوسندیکالیسم و جنبش آزادیخواهی چه فکر میکنید؟

آنها باید این توان را داشته باشند که بر اساس تنوع و احترام متقابل و تاکید بر اشتراکاتشان، نه بر اختلافاتشان، هماهنگ عمل کنند. آنها باید با همدیگر پیش بروند، هماهنگ حمله کنند و خانه ای با هم بسازند که همه بتوانند باهم در آن زندگی کنند.

شما دلسوزترین فرد به رفقای دورروتی هستید، اعضای کنفدراسیون ملی کار که منقد همکاری رهبران این اتحادیه بودند، ما امروز از ایده ها و عمل آنها چه میتوانیم بیاموزیم؟

درحالیکه کمیته های مافوق برای تسلیم کردن همه چیز برای پیروزی در جنگ علیه فاشیسم جلسه داشتند، کمیته های محلات، در خیابان ها هنوز برای برنامه انقلاب کارگران میجنگیدند. پروسه ای که از طریق آن کمیته های مافوق کنفدراسیون ملی کار و فدراسیون آنارشویست های ایبریا به نهاد های رسمی تبدیل شدند، آنها را به خدمتگزاران دولت تبدیل نمود. آنها کمیته های پایین را با اینکار به بدترین دشمنان خود تبدیل کردند. کمیته منطقه ای که در 25 نوامبر سال 1936 با کمیته های مافوق جلسه داشتند خود این امر را تشریح کردند.

نهادینه شدن کنفدراسیون ملی کار بناچار تاثیرات مهمی بر روی خصیصه سازمانی و ایدئولوژیکی آن بجا گذاشت. ورود مشهورترین رزمندگان در سطوح اجرایی دولت، از شوراهای شهر تا کابینه وزرای دولت جمهوری و وزرای دولت کاتالان یا نهادهای "انقلابی"، نیاز ها و عملکرد های جدیدی را طلب نمود. این کار باید توسط تعداد محدودی از آدم های مبارز که به این پست ها گمارده شده بودند، انجام میگرفت.

کارکرد های مدیریتی و اجرایی که از سوی کمیته های مافوق اعمال شد، یک سری گرایشات، روش ها و اهدافی را بوجود آورد که با اهداف توده های مبارز کنفدراسیون متفاوت بود. این امر سبب رواج انحلال و سرخوردگی بین سازمانهای وابسته به کنفدراسیون و توده های مبارز آن که با سرکوب و گرسنگی روبرو بودند، شد. این امر بعلاوه سبب شکل گیری اپوزیسیون های انقلابی که اساسا در رفقای دورروتی، جوانان لیبرتایی کاتالونیا، بعضی گروه های محلی آنارشویست ها از فدراسیون وابسته به گروه های بارسلونا، به ویژه بعد از می 1937، گردید، این گروه های محلی قبل از می شکل گرفته بودند. اپوزیسیونی در تابستان 1936 در کمیته های دفاع مناطق مسکونی بارسلونا شکل گرفت.

پدیده جدیدی ظهور کرد، پدیده نگران کننده ای که بدقت باید بدان توجه شود. ظهور کمیته های کمیته ها در ژوئیه 1936، نوعی از کمیته های عالی متمرکز که از مشهورترین رهبران تشکیل شد. این کمیته بخاطر جوابگویی به مسایل فوری پیشرو شکل گرفت،

مسائل مهم و فوری که امکان داشت از طریق پروسه کُند افقی متکی بر مجمع عمومی و بحث های طولانی نتوان سریعاً تصمیم گرفت. این کمیته در زمینه تصمیم‌گیری جای تشکیلات و سازمان را گرفت.

این کمیته‌ی کمیته‌ها، کمیته‌های مافوق بودند و در خفا تشکیل جلسه میدادند، اینان، در ژوئیه 1937 تحت نام کمیسیون مشاور سیاسی قوام یافتند و یک ماه بعد خود را به اصطلاح کمیته عالی جنبش آزادیخواهی خواندند. در نتیجه، یک خط کاملاً جدا بین آنارشیسم دولتی و آنارشیسم انقلابی ترسیم شد.

آیا مایلید چیز دیگری مطرح کنید؟

هستی بر شعور مقدم است. در غیاب یک چارچوب تئوریک از تجربه‌ی تاریخی پرولتاریا، تئوری انقلابی یا پیشرفت تئوریک نمیتواند حاصل شود. بین تئوری و عمل یک فاصله زمانی کوتاه و یا طولانی خواهد بود که در آن اسلحه نقد به نقد سلاح تبدیل خواهد شد. زمانیکه یک جنبش انقلابی ظهور خود را در تاریخ آشکار میسازد، با همه تئوری‌های مرده قطع رابطه کامل میکند، و لحظه طولانی مدت انتظار برای عمل انقلابی فرامیرسد که خود این لحظه انقلابی بیشتر از هر متن تئوریک ارزش دارد؛ زیرا آن، اشتباهات و ناکافی بودن تئوری را آشکار میسازد. این تجربه عملی، موانع بیمصرف را برطرف و از محدودیت‌های دست و پا چلفتی آنها فراتر میرود محدودیت‌هایی که در طی دوره طولانی ضدانقلاب ایجاد شده است. تئوری‌های انقلابی، اعتبارشان را در آزمایشگاه تاریخ به اثبات میرسانند.

مرزهای طبقاتی شکاف عمیقی بین انقلابیون و رفرمیست‌ها حفر میکند، بین ضدسرمایه داری‌ها و مدافعین سرمایه داری. آن دسته از کسانی که پرچم ناسیونالیسم را به احتراز درمیآوردند، پرولتاریا را محکوم به فنا میکنند و از سرشت درونی سرمایه و دولت دفاع میکنند، در آن سوی سنگر‌ها، خواه اینان خود را آنارشیست بنامند و خواه مارکسیست. انقلابیون با دو انتخاب مواجه هستند: تلاش برای از بین بردن مرزها، پاره نمودن همه پرچمها، انحلال همه ارتش‌ها و نیروهای پلیس، انهدام همه دولت‌ها، یک برش کامل با هرگونه توتالیتراریسم و قیم‌گرایی به وسیله خودرهای و اعمال متکی بر مجمع، پایان دادن به کارمزدی، ارزش اضافی و استثمار انسان از سوی انسان در سراسر جهان، متوقف ساختن تهدید امحای اتمی، دفاع از منابع طبیعی برای نسل‌های آینده... یا تبدیل شدن به مدافع نظم موجود، پاسدار و سخنگویان صاحبان آن و دفاع از سرمایه داری و توجیه آن.

پرولتاریا برای مبارزه طبقاتی به وسیله سرشت خود به عنوان طبقه مزدبگیر و استثمار شونده بدون نیاز به هیچ نوع آموزشی از کسی، درگیرمبارزه میشود، زیرا به خاطر نیاز به زنده ماندن مبارزه میکند. زمانیکه پرولتاریا به عنوان یک طبقه انقلابی آگاه شکل گرفت، در مقابل حزب سرمایه ایستاد، نیاز به جذب تجربه مبارزه طبقاتی گذشته دارد، پرولتاریا باید برای تقویت خود به پیروزی‌های

تاریخی‌اش نگاه کند، به صورت تئوریک و به صورت عملی و بر اشتباهات خود غلبه کند، نقادانه اشتباهات را تصحیح کند، مواضع سیاسی خود را با تامل بر کمبودها تقویت کند و برنامه‌اش را تکمیل کند؛ بطور خلاصه، معضلات لاینحل مانده قبلی را حل کند. ضروری است که درس‌های تاریخ آموخته شود. و این پروسه یادگیری تنها در عمل مبارزه طبقاتی گروه‌های مختلف وابسته و سازمان‌های متعدد پرولتاریا اتفاق می‌افتد.

آیا می‌توانید کسی را برای مصاحبه به ما معرفی کنید؟

تریسا ربو

<https://libcom.org/history/interview-agust%C3%ADn-guillam%C3%B3n-historian-spanish-revolution>

<https://www.katesharpleylibrary.net/6djics>

این مصاحبه از سوی دو نفر از زبان کاتالانی به انگلیسی ترجمه شده است. در متن مصاحبه گاهی تفاوت‌های کوچکی وجود دارد. ما سعی کردیم، از هر دو متن موقع ترجمه به فارسی استفاده کنیم.

آگوستین گویامیون

سنگر ها در بارسلونا: کنفدراسیون ملی کار از پیروزی ماه ژوئیه سال 1936 تا شکست ناگزیر ماه می سال 1937



قسمت اول- قیام پیروزمند ژوئیه 1936

قسمت دوم- کنفدراسیون ملی کار و- فدراسیون آنارشویست های ایبریا در کمیته میلیشیاهای ضدفاشیست کاتالونیا

قسمت سوم- مرگ و خاکسپاری دورروتی

قسمت چهارم- گروه یاران دورروتی در قیام می 1937 و برنامه آن

قسمت پنجم- پس گفتار



سنگرها در بارسلونا

این کتاب که نخستین بار در سال 2006 انتشار یافت، توجه خود را بر روی بارسلونای 1936-1937 متمرکز می‌سازد، روایتی از نبردهای خیابانی و پیروزی ژوئیه 1936 را در دسترس قرار میدهد، کمیته‌های دفاع و محلات را که قیام (شورش نظامیان، پویندگان...) را در شهر درهم شکستند مورد بررسی قرار میدهد، و مساله تصمیم کمیته‌های عالی کنفدراسیون ملی کار (ک.م.ک)- و فدراسیون آنارشیست‌های ایبری (ا.ا.ا) مبنی بر همکاری با احزاب ضدانقلابی و گروه‌های اجتماعی برای حفظ وحدت نیروهای ضدفاشیست به هر قیمتی و چگونگی تاثیر این تصمیم در می 1937 بر شکست انقلاب، با تاکید ویژه بر ظهور نارضایی در میان صفوف آنارکوسندیکالیست‌ها و نقش گروه یاران دورروتی در شکل‌گیری مخالفت نسبت به سیاست‌های رسمی ک.م.ک را مورد ارزیابی قرار می‌دهد.

بخش نخست- قیام پیروزمند ژوئیه 1936

تقدیم به

پاسکونال گویامیون که در درگیری های روز 19 ژوئیه موقع اشغال تارراسا از سوی فاشیست ها زخمی و معلول شد.

به پدر بزرگم الیسو و برادران متعددهش: به مهاجرین، به اعضای کنفدراسیون ملی کار، به رزمندگان گمنام و تبعیدشدگان، به پرولترهایی که همیشه بر پرولتر بودن خود آگاه هستند.

به پدرم که در 12 سالگی در جنگ شکست خورد.

مقدمه

این کتاب درباره سنگرهایی است که توسط کارگران بارسولونا در ژوئیه 1936 و می 1937 تنها با 10 ماه فاصله از همدیگر برپا شدند. این تحقیق در رابطه با دلایل ایجاد این سنگر ها و تشابهات و تفاوت های آنها انجام گرفته و می کوشد سرشت "تهاجمی" قیام کارگران را در ماه ژوئیه و ماهیت "دفاعی" قیام ماه می را توضیح دهد. کارگران واقعا غیرمسلح چگونه توانستند ارتش شورشی و فاشیست ها را در ژوئیه شکست دهند؟ و چگونه پرولتاریای تا به دندان مسلح، بعد از نشان دادن برتری نظامی خود در خیابان ها، به لحاظ سیاسی، در ماه می شکست خورد؟ چرا سنگرهایی که در ماه ژوئیه ایجاد شدند، هنوز در اکتبر 1936 پابرجا بودند، درحالیکه سنگرهایی که در ماه می برپا شدند فوراً برچیده شدند؟

افسانه سنگرها، که به مناسبت های متعدد در قرن نوزدهم، در اعتصاب عمومی 1902، هفته تراژیک 1909، و اعتصاب عمومی 1917 ظاهر شدند، بیهوده جوانه نزدند. آنطور که تاریخ بما می آموزد، سنگرها ابزاری برای اهداف دفاعی هستند، و تقریباً همیشه از شکست کارگران به دست ارتش و پلیس خبر میدهند. در ماه ژوئیه، 1936، اولین پیروزی پرولتاریا بر ارتش، علیه سربازانی که در پشت سنگرها محصور مانده بودند، در برچا د سان پابلو Brecha de san pablo روی داد. این کتاب سنگر ها را به مثابه ابزاری در میان سایر ابزار ها و تصمیم قطعی پرولتاریا برای مقابله با دشمن طبقاتی می بیند، نه به عنوان افسانه ای که پرولتاریا را در گذشته به زنجیر بکشد. این کتاب سنگرها را به عنوان مرزهای طبقاتی در نظر می گیرد که در یک سوی آن پرولتاریا، و در سوی دیگر دشمن قرار دارد. امروز مرزهای طبقاتی، دشمنانی را نیز شامل میشوند، که موجودیت پرولتاریا را نفی می کنند، دیکتاتوری

استالینی را با کمونیسم مغشوش می سازند؛ تصرف دولت را به جای انهدام آن پیشنهاد می کنند و یا مدعی جاودانه بودن سرمایه داری هستند.

در پایان باید گفته شود که به منظور برسمیت شناسی کمیته ها به عنوان شکلی از سازمان انقلابی طبقه‌ی کارگر، کمیته هایی که در جریان حوادث انقلابی اسپانیا در سال 1936 ظهور کردند؛ آنها را باید در متن تجربه بین‌المللی سوویت های روسیه و کنسول های آلمان در نظر گرفت.

ژوئیه‌ی 1936، قیام پیروزمندی بود، اما آیا قیام ماه می سال 1937 یک پیروزی و یا یک شکست بود؟ این کتاب می‌خواهد عمیقاً درک کند چرا، و بالاتر از هر چیز، چگونه، بعضی از رهبران انقلابی ژوئیه 1936، به مصیبت‌بارترین و بانفوذترین ضدانقلابیون ماه می سال 1937 تبدیل شدند. به زبانی دیگر، این کتاب سعی میکند، تاریخ جنبش کارگران را توضیح دهد و کارتون های تمسخرآمیز سوپرمن و خائنین و همچنین تفسیرات غرض‌آلود دلبخواهی بورژوازی یا استالینیستی که ویژگی مطالعات دانشگاهی است، را کنار بگذارد.

این کتاب، همچنین سعی میکند به سوالات طرح شده از سوی شاعر سوررئالیست فرانسوی بنجامین پرت Benjamin pert ، که در فاصله بین اوت 1936 و آوریل 1937 در بارسلونا حضور داشت جواب دهد: " سرشت انقلاب 19 ژوئیه 1936 چیست؟ : بورژوازی، ضدفاشیست، پرولتاریایی؟ آیا در روز 20 ژوئیه 1936 یک وضعیت قدرت دوگانه وجود داشت؟ اگر وجود داشت، به نفع چه کسی تکامل یافت؟ چه نیروهایی عهده‌دار براندازی آن بودند؟ آیا کارگران، کنترل دستگاه تولید را بدست گرفتند؟ آیا ملی کردن تولید، اساس مادی برای سرمایه‌داری دولتی را خلق کرد؟ آیا سازمان‌های طبقه کارگر (احزاب، اتحادیه های کارگری، غیره) تلاش بر

سازمان دادنِ قدرتِ کارگران کردند؟ کجا و تحت چه شرایطی؟ چرا قدرتِ بورژوازی منهدم نشد؟ چرا انقلاب اسپانیا به فاجعه ختم شد؟"

وظیفه شاعر طرح سوال است، کارِ مَورخ تلاش برای جواب دادن است، و حق ویژه خواننده قضاوت کردن در جواب های داده شده است که آیا جواب ها درست و قانع کننده هستند و یا نه؟.

آگوستین گویامیون، بارسلونا، دسامبر 2006

قسمت 1- قیام پیروزمند ژوئیه 1936

زندگی جنگیدن است

سنکا، اپیستولای مورالس **Seneca, Epistulae Morales**

به سوی اسلحه ها، به سوی اسلحه ها

ساعتِ چهار بعد از ظهرِ روزِ شانزدهم ژوئیه، ارتش در ملییا **Millia** سر به شورش برداشت. زمانی که بعضی از خبرنگاران در رابطه با شورشِ نظامیان از نخست وزیر کشور، کاسارس کوئیروگا **Casares Quiroga** سوال کردند که با این شورش چه خواهد

کرد، وی با گفتن لطیفه کوچکی جواب داد " آن ها قیام کرده‌اند؟ خوب. من میروم بخوابم." روز 18 ژوئیه 1936 شورش نظامی به سراسر مراکش، جزایر قناری و سوییه Seville گسترش یافته بود.



کاسارس کوئیروگا

پادگان نظامی بارسلونا، تقریباً 6000 نظامی علیه 2000 نفر عضو گروه ضربت و 200 نفر نیروی ویژه دولت کاتالونیا داشت. گاردهای غیرنظامی که وفاداریشان مشکوک بود حدوداً 3000 نفر عضو داشتند. کنفدراسیون ملی کار و- فدراسیون آنارشیست های ایبریا تقریباً 20000 مبارز داشت که در کمیته های دفاع محلات سازمان یافته بودند و آماده بودند سلاح به دست بگیرند. کنفدراسیون ملی کار، در کمیسیون ارتباط که نمایندگان کنفدراسیون، دولت ایالتی کاتالونیا و افسران وفادار به دولت را شامل میشد، موافقت کرد که تنها با 1000 نفر از مبارزین مسلح با شورشیان مقابله کند. باوجود این، مذاکرات کنفدراسیون با اسکوفت Escofet، کمیسیونر پلیس، و اسپانیا Espana، وزیر منطقه‌ای دولت بی‌ثمر بود. شب 17 ژوئیه، هوان یگوئه Juan Yague، منشی اتحادیه حمل و نقل و کشتیرانی، حمله به صندوق های اسلحه کشتی ها در بندر را سازمان داد و حدود 150 قبضه تفنگ بدست آورد. این اسلحه ها باید به تفنگ هایی که در روز 18 ژوئیه از مغازه های اسلحه فروشی، گاردهای امنیتی و قراولان شب مصادره شد، اضافه شود. این مجموعه ی جنگ افزار کوچک که در دفتر مرکزی کارگران حمل و نقل در رامبلاس Ramblas انبار شد، سبب تقابل با کمیسیونر پلیس که خواهان تحویل اسلحه ها به خود وی بود، شد. خطر یک تقابل مسلحانه با گاردهای ضربت وجود داشت و مبارزین کنفدراسیون نسبت به کسانی مانند دورروتی Durruti و گارسیا اولیور Garcia Oliver که از نظر خودشان برخورد مسالمت آمیز داشتند، بد رفتاری نمودند. این حادثه با تسلیم تعدادی اسلحه کهنه به گوئرانر Guarner، معاون اسکوفت خنثی شد و سبب گردید بین جمهوریخواهان و آنارشیست ها در آستانه کودتای نظامی شکاف ایجاد نشود.

صبح ساعت 3 روز 19 ژوئیه، توده فزاینده ای در پلازا پالاسیو Plaza Palacio از نماینده ی دولت تقاضای اسلحه کردند. برای مردم اسلحه وجود نداشت زیرا دولت کاتالونیا از انقلاب کارگران بیشتر از شورش نظامی علیه جمهوری میترسید. هوان گارسیا اولیور، Juan Garcia Oliver از بالکن ساختمان دولت ایالت به مبارزین کنفدراسیون دستور داد تا با کمیته های دفاع محلات مربوط به خود در تماس باشند و یا به سوی سربازخانه های سان آندرس SanAnders حرکت کنند و منتظر بمانند تا

در فرصتی به اسلحه های انبار شده در آن جا دست پیدا کنند. کمی بعد، زمانیکه قیام در بارسلونا اعلام شد، پس از اظهار دوستی رزمندگان با گارد های ضربت در سان آندرس، گاردها اسلحه های خود را به غیرنظامیانی که خواهان اسلحه بودند، واگذار کردند. گاردهای ضربت به انواع اسلحه های کوچک مسلح بودند. در همان حال، معاون مدیر خدمات هوایی، سرواندو مئانا **Servando Meana** طرفدار کنفدراسیون که به عنوان رابط بین فرودگاه پرات **Prat** و هوزه ماریای اسپانیا **Jose Maria Espana** عمل میکرد، اسلحه های انبار شده در ساختمان دولتی را به آنارکوسندیکالیست ها تحویل داد. وی این کار را با مسئولیت شخصی خود و با قبول خطر، بدون اجازه مافوق خود، انجام داد. اعضای کنفدراسیون اتحادیه کارگران مواد شیمیایی شروع به ساختن نارنجک های دستی نمودند.

آژیر کارخانه های پوئبلو نوئوو **Pueblo Nuevo** فراخوان جنگ را به صدا درمیآوردند

ساعت 4 و 15 دقیقه صبح روز 19 ژوئیه 1936، نیروهای نظامی پادگان بروک **Bruc** در پدرالبس **Pedralbes** به خیابان قدم گذاشتند و به طرف خیابان چهاردهم (اکنون دیاگونال **Diagonal** نامیده میشود) به سوی مرکز شهر حرکت کردند. کارگران، که در مجاورت پادگان ها نگرانی میدادند وظیفه داشتند آژیر را به صدا درآورند، اما تا زمانی که سربازان کاملاً به مرکز شهر نزدیک نشده بودند، نمیبایست به مقابله برخیزند. بنا به تصمیم قاطع کمیته دفاع و پیش‌بینی آن، جنگیدن با نظامیان در خیابان ها آسانتر از جنگیدن با آنها در پشت سنگرهایشان است.

میدان فوتبال ژوپیتر **Jupiter** در خیابان لوپه دِ وِگا **Lope de Vega** به عنوان منطقه اقدام که از آنجا قیام کارگران علیه شورش نظامیان باید شروع شود، در نظر گرفته شده بود؛ زیرا خانه اکثر اعضای گروه آنارشویست های "نوسوتروس ("ما") در آن نزدیکی قرار داشت. بعلاوه، تعداد زیادی از مبارزان کنفدراسیون ملی کار، در آن محله زندگی میکردند. کمیته دفاع پوئبلو نوئوو **Pueblo Nuevo** از یک کارخانه پارچه بافی مجاور، درخواست دو کامیون نموده بود که در نزدیکی میدان فوتبال ژوپیتر پارک شده بود که احتمالاً از سوی آنارشویست ها به عنوان زرادخانه های مخفی از آنها استفاده شد. گریگوریو هوور **Gregorio**

18 - اطلاعات از اظهاریه دستنوشته سرواندو مئانا گرفته شده است.

19 - آباد دِ سانتیان صد قبضه سلاح کمری به اتحادیه کارگری ساختمان سازی آورد. نگاه کنید به کتاب دییگوو دِ سانتیان به نام چرا ما جنگ را باختیم (1939)

Jover در خیابان پوهادس **Pujades** در شماره 276 زندگی میکرد. در طول شب های 18 تا 19 ژوئیه، سراسر طبقه دوم آن ساختمان، به محل جلسه اعضای گروه "ما" تبدیل شد، که منتظر خبر روانه شدن شورشیان نظامی به خیابانها بودند.



گریگوریو هوور

هوان گارسیا اولیور به هوور **Jover** که در همان نزدیکی ها در پلاک شماره 72 خیابان اسپرونسدا **Espronceda** تقریباً در گوشه لوی **Llull** زندگی میکرد، ملحق شد. بوئناونتورا دورروتی **Buenaventura Durruti** در مسافتی کمتر از یک کیلومتری آنجا در محله کلوت **Clot** زندگی میکرد. آنتونیو اورتیز **Antonio Ortiz** در لا پلاتای **La Plata** محله پوئبلو نوئوو در تقاطع خیابان های استقلال **Indepencia** و واد راس **Wad Ras** (اکنون باداهوز **Badajos** / دکتر تروتا **Doctor Trueta**) به دنیا آمده بود. فرانسیسکو آسکاسو **Francisco Ascaso** نیز در نزدیک سان هوان **San Juan** در خیابان مالتا **Malta** زندگی میکرد. ریکاردو سانز **Ricardo Sanz** نیز ساکن محله پوئبلو نوئوو بود. آیورلیو فرناندز **Aurelio Fernandez** و هوزه پرز ایبانز **Jose Perez Ibanez** والنسیایی نیز در این محل زندگی میکردند. از پنجره هوور هرکسی می توانست حصار زمین فوتبال ژوپیتتر **Jupiter** را که دو کامیون در کنار آن پارک شده بود، ببیند. ساعت پنج صبح، پیامی رسید و به هوور و رفقاییش خبر داد که نظامیان شروع به ترک پادگان ها کرده اند. خیابان های لوپه د وگ **Lope de Veg**، اسپرونسدا **Espronceda**، لوی **Llull** و پوهادس **Pujades** در نزدیکی زمین فوتبال ژوپیتتر پر از جنگجویان مسلح کنفدراسیون ملی کار بودند. حدود بیست نفر از باتجربه ترین مبارزین، که در هزار نبرد خیابانی آبدیده شده بودند، هدایت کامیون ها را به عهده داشتند. (در اینجا زیادی غلو شده است. پویندگان...) آنتونیو اورتیز و ریکاردو سانز در کامیون جلویی، پشت یک مسلسل

قرار گرفته بودند. آژیر های کارخانه های پارچه بافی پوبلو نووو، اعتصاب عمومی و قیام را اعلام کردند. صدای آژیر ها در محلات نزدیک و بندر، قابل شنیدن بود. این علامتِ توافق شده برای فراخوان به جنگ بود.



فرانسیسکو آسکاسو

و این بار شیپور آماده باش آژیر ها به معنی این بود که باید اسلحه ها علیه دشمن برداشته شود. دو کامیون، درحالیکه پرچم سیاه و سرخ بر بالای آن در اهتزاز بود، توسط ستونی از مردان مشایعت میشدند که سرود "پسران مردم" و "پیش به سوی سنگرها" را میخواندند. اینان از سوی همسایگانی که در بالکن ها ازدحام کرده بودند، تشویق میشدند. این افراد به سوی خیابان پوهادس به رامبلای پوئبلو نووو حرکت کردند و از آنجا به دفاتر اتحادیه ساختمان سازی در خیابان مرکادرس **Mercaders** و سپس به دفاتر مرکزی فلزکاران و حمل و نقل در خیابان رامبلاس **Rambblas** رفتند. هرگز قبل از این، اشعار این سرودها چنین معنایی نمیداد: "باوجود این که ما درد و مرگ را علیه دشمن انتظار میکشیم، وظیفه ما را فرامیخواند، گرانبهاترین کامیابی آزادی است، از آن باید با ایمان و شجاعت دفاع کرد". "ما با جسدهایمان کفتار فاشیسم را مغلوب خواهیم کرد، و همه مردم با آنارشیست ها پیروزی آزادی را ممکن خواهند ساخت".

گروه "ما" اکنون به کمیته دفاع انقلابی تبدیل شد، و قیام کارگران را در بارسلونا علیه شورش نظامیان از یکی از کامیون های پارک شده در پلازای تئاتر هدایت نمود. با تصرف رامبلاس، انقلابیون اجازه ندادند شورشیانی که از گذرگاه کاتالونیا و آتارازاناس - کاپیتانیا **Atarazanas-Capitania** به حرکت ادامه میدادند، به همدیگر ملحق شوند. در همان حال، حرکت از طریق خیابان های اطراف و کوچه های چینو **Chino** و محلات ریرا **Ribera** سبب تسریع اعزام نیرو شد. این امر منجر به تقویت رزمندگان در خیابان های بریچا د سان پابلو **Brecha de San Pablo** و آیکاریا **Icaria** شد. نظامیان پادگان های خود را که در خارج

شهر قرار داشت، به سوی شهر ترک می‌کردند. جلوگیری از رسیدن نظامیان به مرکز شهر و وصل کردن آن به کاپیتانیا—آتارازاناس مساله مهمی بود. ممانعت از تصرف مراکز عصبی تلفن، تلگراف، پست و تاسیسات فرستنده‌ی رادیویی ضروری بود.

همکاری ارزشمند گروه‌بان توپخانه والریانو گوردو **Valeriano Gordo** و مارتین ترر **Martin Terrer** از پادگانهای آتارازاناس ۲۰ که دروازه روبروی خیابان مادرونا **Madrona** را باز کرد، سبب گردید که گروه‌های مسلح آنارشویست، در همان ورودی خیابان سانتا مادرونا تقریباً همه افسران را بازداشت کنند. اما رگبار آتش یک مسلسل از ساختمان نزدیک کوی افسران، باعث فرار ستوان کولوبی **Colubi** شد که بعد فرماندهی مقاومت را به عهده گرفت. درهای سنگین میله‌ای، پاساژهای پهن آتارازاناس قرون وسطایی را به ساختمان مائسترانزا **Maestranza** (اکنون منهدم شده است) وصل می‌کرد. این ساختمان مستقیماً روبروی رامبلاس بود. دفاتر بریگاد توپخانه و منازل بعضی از افسران در رامبلاس قرار داشت. این مکان کمک کرد که سربازان بتوانند سنگر گرفته و در مقابل حملات مقاومت کنند. شورشیان دوباره کنترل پادگان‌ها را بدست گرفتند، اما آنارشویست‌ها چهار مسلسل و چند صد تفنگ و چند صندوق مهمات بدست آورده بودند. آتش بین دفاتر ساختمان‌ها و آن قسمت از سربازخانه‌ها که رو به رامبلاد سانتا مونیکا قرار داشت، با اضافه شدن چند تفنگ خودکار از سوی نظامیان، این قسمت را تسخیرناپذیر ساخت. از آنجا که جنگجویان اتحادیه‌ی فلز و حمل و نقل به سوی بارسلونتا **Barceloneta** حرکت کرده بودند، نیروهای آنارکوسندیکالیست که در پاساژ تئاتر مانده بودند، تصمیم گرفتند حمله را متوقف سازند تا همراه اسلحه‌های به غنیمت گرفته شده از آتارازاناس، نیروهایشان را به برچا د سان پابلو منتقل کنند. آنها این بخش از رامبلاس را با ساختمان‌های دفاتر افسران و مائسترانزای آتارازاناس، به وسیله گروهی تحت فرماندهی دورروتی، با یک عراده توپ زیر فرمان گروه‌بان گوردو، تحت محاصره نگهداشتند.

نیروهای شورشی ارتش پاساژ اسپانیا و پاساژ دانشگاه را اشغال می‌کنند.

حدود ساعت 4 و پانزده دقیقه صبح، سه گردان متعلق به هنگ موتوریزه مونتسا **Montesa**، پیاده از پادگان‌ها شروع به پیشروی به سوی خیابان تارراگونا **Tarragona** کردند. اولین گردان، بعد از نخستین تبادل آتش با گاردهای ضربت که حدود بیست دقیقه طول کشید، پلازای اسپانیا را توسط افرادی از واحد مسلسل اشغال کردند و سپس شروع به اظهار دوستی با افراد گروه‌های ضربت نمودند. پادگان‌های این افراد در تقاطع گران **Gran** به پارالو **Paralelo** نزدیک هتل اولمپیکو **Olimpico** (اکنون هتل پاساژ کاتالونیا. پویندگان...) قرار داشت. گاردهای ضربت (نیروهای نظامی متعلق به دولت ایالتی کاتالونیا. پویندگان...) و گردان زرهی (متعلق به ارتش کودتاچی) که به یک توافق عدم تعرض کنجکاوانه دست پیدا کرده بودند، در هنگام تقویت نیرو از سوی ارتش مزاحمتی برای آنان ایجاد نکردند. نیروهای ارتش، پادگان‌های گاردهای ضربت را به سوی سینکو د اورو **Cinco de Oros** و بارسلونتا **Barceloneta** ترک نمودند، در همان حال، این گارد‌های ضربت

20 - گروه‌بان مانزانو، علیرغم این حقیقت که نامش از روی سهو در کتاب‌های متعددی به عنوان شخصیت رهبری کننده در حوادث انقلابی نوزدهم ژوئیه استناد شده است، نتوانست در این مبارزه شرکت کند زیرا او در پادگان‌های بریگ زندانی بود و تا عصر روز بیستم ژوئیه آزاد نشده بود. نگاه کنید به مارکز و گایاردو، اورتیز، ژنرال بدون خدا و بدون عشق، چاپ بارسلونا، 1999 صفحه 101

اجازه دادند، نیروهای شورشی، نقطه مناسب پاساژ اسپانیا را در دست خود نگهدارند. آنها سپس اجازه عبور به گروهی از نقب زنان از پادگان مهندسين لپانتو را دادند که از پاراللو گذشته و به آتارازاناس و ساختمان دفاتر نظامی برسند.



پاساژ کاتالونیا

در خیابان کروزکوبیرت **Cruz Cubierta** در مقابل ساختمان شهرداری هوستافرانکس **Hostafrancs**، کمیته‌ی دفاع سنگری ایجاد کرد و راه را مسدود نمود. نیروهای شورشی، دو عراده توپ داشتند که در نزدیک منبع آب در مرکز پاساژ اسپانیا قرار داشتند که با کامیون از سربازخانه های بندر به آنجا آورده شده بودند. ارتش به سنگر هوستافرانکس چند توپ هماهنگ شلیک نمود، هرچند هدف گیری زیاد دقیق نبود، اما گلوله های توپ در سنگر کوچکی در سمت خیابان ریئگو **Riego** اصابت نمود و هشت نفر را کشته و یازده نفر را زخمی نمود. صحنه رقت‌باری بود، بازوان، ساق پا، و تکه های گوشت انسان که از درخت ها، تیر برق ها و کابل های اتوبوس برقی آویزان شده بود. سر بریده شده زنی، به فاصله هفتاد متر دورتر از بدنش، یافت شد. شورشیان، پاساژ اسپانیا را تا سه بعد از ظهر در اختیار خود داشتند.



پاساژ اسپانیا

گردان دوم، با یک واحد مسلسل، که گروهی از دست راستی ها به آن ملحق شده بود، در جنگی در خیابان والنسیا **Valencia** درگیر شد، و به هدف خود که اشغال پاساژ دانشگاه و ساختمان آن بود دست یافت و در برج‌های آن مسلسل ها را مستقر کرد. آنها، اوراق شناسایی همه افراد پیاده رو را کنترل کردند، اعضای کنفدراسیون و احزاب چپ که در بین آنان آنجل پستانیا **Angel Pestana** حضور داشت را بازداشت نمودند. در حیاط دانشگاه، آنها با گروهی از اعضای حزب کارگران اتحاد مارکسیستها به مبادله آتش پرداختند.



Angel Pestaña

آنجل پستانیا

در خلال صبح، شورشیان مجبور شدند از ساختمان دانشگاه عقب‌نشینی کنند، گاردهای ضربت که به آنها تیراندازی میشد، شورشیان را تعقیب نمودند و اعضای حزب کارگران اتحاد مارکسیست‌ها که دانشکده الهیات را اشغال کرده بودند، از آنجا باغات دانشگاه را با آتش تفنگ پاکسازی کردند. شورشیان کاملاً تسلیم شدند، و بعد از اینکه افراد زیادی صفوف آنها را ترک کردند، شورشیان در ساعت دو و نیم بعدازظهر، به واحد گارد غیرنظامی تسلیم شدند و پشت سپر انسانی زندانیان غیرنظامی که گروگان گرفته بودند به خیابان آمدند.

شورشیان در یک نبرد پیروز میشوند: مهندسين گارد های ضربت را محاصره میکنند

از سربازخانه های مهندسی لپانتو **Lepanto** در گران ویا **Gran Via**، حوالی بارسلونا، در بیمارستان یوبرگات **Hospitalet de Llobregat** (پلازا سردیای کنونی، جاییکه در حال حاضر "مرکز قضایی" ایجاد میکنند) دسته ای از افراد سنگر ساز، در حدود ساعت چهار و سی دقیقه، ظاهر شدند و به طرف پلازای اسپانیا **Spana** راه افتادند. آن‌ها با گردان زرهی که بر آن حوالی با مسلسل‌ها و توپ‌های سبک تسلط داشتند، اظهار دوستی کردند؛ آن‌ها با گارد های ضربت که در آن جا گمارده شده بودند، نیز از در دووستی درآمدند. کردند. در ورودی سربازخانه گاردهای ضربت نوشته شده بود که در این جا شرایط جنگی حاکم است. باتوجه به آرام بودن آنها بنا به دستور فرماندهان خود به دفاتر نظامی رفتند (ساختمان نظامی کنونی، در طرف مقابل مجسمه کلمبوس). آنها به طرف پایین به پاراللو **Paralelo** و خیابان ویلا و ویلا **Vila y Vila** حرکت کردند تا به اسکله بالئاریس **Baleares** رسیدند، جاییکه با گروهی از گاردهای ضربت روبرو شدند. این گروه از بارسلونتا **Barceloneta** رسیده بود. اینان متحمل شکست شده بودند، ۲۱ زیرا در بین آترازاناس **Atrazanas** و سربازان سنگرساز گیر افتاده بودند. بعد از جا گذاشتن گروه کوچکی در آترازاناس، اکثریت آن‌ها در ساختمان دفتر نظامی موضع گرفتند تا از آن دفاع کنند. شورشیان به اولین پیروزی خود دست یافته بودند و اسکوفت (رئیس پلیس) **Escofet** کنترل پاراللو را از دست

²¹ - ساعت شش صبح گروهی از گاردهای ضربت از بارسلونا دستور یافتند به سوی پاراللو حرکت کنند، اما بعد از روبرو شدن غیرمنتظره با گروه سربازان نقب‌زن در مقابل آترازاناس متحمل تلفات شدند، که در بین آنان کاپیتان فرانسیسکو آزراندو، افسر فرماندهی (برادر آلبرتو و آزراندو، رئیس ارشد امنیتی و گارد های ضربت) حضور داشت. این گروه به مدت سی ساعت در اطراف انبار های بندر بالئاریس تا تسلیم شدن پادگان های آترازاناس میخکوب شدند.

داد. شورشیان موقعیت خود را در کارخانه کشتی سازی قرون وسطایی، آدوانا **Aduana** و کارخانه تولید برق سه کارخانه کشتی سازی مستحکم کردند، و بدین ترتیب توانستند، پاساژ اطراف مجسمه کولومبوس و قسمت پایین پاراللو را کنترل کنند.



فردریک اسکوفت رئیس پلیس بارسلونا

به منظور درهم شکستن و جدا نگهداشتن شورشیان در پلازای اسپانیا از افراد مستقر در آتزاناس، کارگران اتحادیه چوب و کمیته های دفاع پوئبلو سکو **Pueblo Seco** سرعت سنگر عظیمی در برج د سان پابلو **Brecha de san Pablo** بین ال مولینو و شیکاگو بار **Chicago Bar** درست کردند.



پاساژ مجسمه کلمبوس

مردم ارتش را در پاراللو شکست میدهند

گردان سوم که سنگر های پاراللو را در خیابان تارراگونا ترک کرده بود، دستور یافت کنترل پاراللو را به منظور متصل کردن پادگان هایشان با کاپیتانیا **Capitana** تقویت کند. آنها زمانی که به حوالی برج د سان پابلو **Brecha de san pablo** رسیدند،

قادر به عبور از سنگر نزدیک مجسمه نشدند، زیرا کارگران از سنگفرش و کیسه های گونی سنگری به شکل دو مستطیل در معبر خیابان برپا کرده بودند. در این جا، رگبار سنگین تیربار کارگران مانع حرکت آنها شد. سربازان تنها قادر به اشغال دفتر مرکزی اتحادیه کارگران چوب در خیابان روسال **Rosal** و سنگر جلو ساختمان شدند. این دو قسمت از سوی رزمندگان کنفدراسیون بنا به طرح **Mola ۲۲** ترک شده بود. سربازان شورشی پشت سپر انسانی زنان و کودکان محله پیشروی کردند؛ سپس سربازان سه تیربار مستقر نمودند: یکی در جلو رستوران ترانکوئیلیداد **Tranquilidad (69)** پاراللو، نزدیک تئاتر ویکتوریا، یکی دیگر در بالای پشت بام ساختمان نزدیک به ال مولینو **El Molino** و سومی در سنگر برچا د سان پابلو که این سنگر به نحو موثری مورد استفاده قرار گرفت. اکنون ساعت هشت صبح بود. دو ساعت طول کشید تا گردان سوم سنگربندی کند، زیرا کمیته دفاع پوئبلو سکو **Pueblo Seco** و جنگجویان اتحادیه چوب اجازه این کار را نمیدادند. اما کارگران از سمت برچا، از بالکن های ساختمان های نزدیک و از همه خیابان های مجاور و کوچه ها به عملیات ایذایی دست زدند. ساعت یازده صبح، گردان سوم بعد از پنج ساعت نبرد موفقیت آمیز، کنترل سراسر برچا را در دست گرفته بود. با وجود این، تلاش نظامیان در پاساژ اسپانیا برای تقویت دوستانشان در برچا، به محض رسیدن به خیابان تئاتر (**182** پاراللو) خنثی شد و از دیوار های بازار روبروی پاراللو و تاماریت **Tamarit** زیر آتش قرار گرفتند. اعضای کنفدراسیون تصمیم گرفتند علیه برچا، مستقیماً از کُنده دِ آسالو **Conde de Asalto** (اکنون نو دِ لا رامبلا **Nou de la Rambla**) و نقاط دیگر به یک ضدحمله دست بزنند، اما موفق به اینکار نشدند. مردم محل در خیابان های اطراف به موازات پوئتا کابانیس **Poeta Cabanyes** و تاپیولس **Tapioles** سنگرهایی ایجاد کردند. حدود یک دوجین گارد ضربت که تحت فرماندهی افسری از گاردهای ضربت همراه نیروهای نظامی شورشی میجنگیدند، تصمیم گرفتند به نیروهای مردمی بپیوندند. کمی بعد، نیروی کمکی کنفدراسیون از پاساژ تئاتر، بعد از حمله به هتل فالکیون **Falcon** زیر تیر تک تیراندازها، از طریق رامبلاس و خیابان سان پابلو، و بیطرفی نشان دادن سنگر های پلیس گمرک و آزاد ساختن زنان زندانی سانتا آمالیا **Santa Amalia**، از طریق خیابان فلورس **Flores** زیر رگبار نیروهای شورشی به روند د سان پابلو **Ronda de San Pablo** رسیدند. اورتیز، همراه یک گروه کوچک از افرادی که تیرباری در آتراژاناس بدست آورده بود، توانست به طرف دیگر روند عبور کند و به سرعت یک سنگر کوچک درست کند که به آنها تاحدودی در مقابل آتش مسلسل مستقر شده دشمن در برچا پناه دهد. آنارشویست ها به پشت بام ها صعود کردند و مسلسل های خود را روی پشت بام رستوران شیکاگو گذاشتند (همان ساختمانی که امروز دفتر سایها د کاتالونیا **Caixa de Catalunya** است) که این مسلسل ها برای حمله از جلو به برچا پوشش ایجاد کردند. این حمله همزمان از خیابان فلورس، از هر دو انتهای خیابان آلدانا **Aldana**، از خیابان تاپیاس **Taipas** و از قهوه خانه پای-پای **Pay-pay** در خیابان سان پابلو **San Pablo** از کلیسای کاتولیک سانت پائو دل کمپ **Sant Pau del Camp** که از در عقب ۲۳ وارد آن شده بودند شروع شد. فرماندهی که نظامیان را در کنار مسلسل ها در مرکز برچا فرماندهی میکرد، با تیری که فرانسيسكو آسکاسو شلیک کرد، بر زمین افتاد. آسکاسو که پیشاپیش و قبل از دیگران حرکت کرده بود، موقعیت برتری پیدا کرده

22 - نقشه ژنرال مولا، سازمانده شورشی نظامی علیه دولت جمهوری، دستور ایجاد رعب و وحشت به وسیله شورشیان به عنوان تنها وسیله مقابله با مقاومت توده ای مردمی بود. این دستور صریحاً بکارگیری تهدیدات علیه کودکان و همسران مقاومت کنندگان، همچنین کشتار جمعی را در نظر گرفته بود. از همان ابتدا اقلیتی از پرسنل نظامی و فاشیست ها نیاز به تحمیل حاکمیت خود با ترور بر دشمن فراوان از طریق یک جنگ نابودکننده که قبلاً آن را در جنگ استعماری در مراکش بکار برده بودند میدیدند.

23 - زیرا تمامی پهنای خیابان سان پابلو به وسیله آتش مسلسل هایی که در مرکز پاراللو و پشت بام ساختمان مجاور ال مولینو گذاشته شده بود درو میشد.

بود؛ در حالیکه بقیه بدون پوشش و در زمین باز پیشروی کردند. ستوانی سعی نمود، فرماندهی واحد را به عهده بگیرد تا به مقاومت ادامه دهند، اما توسط سرجوخه ای از میان واحد خود، کشته شد. این شروع پایان نبرد بود. بین ساعت یازده و ظهر، گردان سوم شکست خورد و برچا د سان پابلو دوباره به دست کارگران افتاد.

فرانسیسکو آسکاسو از شادی بالا و پایین میجهید و تفنگ خود را بالای سر خود میچرخاند، گارسیا اولیور مرتباً داد میزد، "ببینید ما با ارتش چه کردیم!" در این ناحیه حساس شهر که آنارشویست هایی نظیر فرانسیس آسکاسو، هوان گارسیا اولیور، آنتونیو اورتیز **Antonio Ortiz**، گریگوریو هوور **Gregorio Jover** و ریکاردو سانز **Ricardo Sanz** ۲۴ حضور داشتند، کمی بیش از شش ساعت نبرد ارتش را شکست دادند. تعداد کوچکی از سربازان بعد از پناه گرفتن در ال مولینو **El Molino** دست به مقاومت زدند، جایکه بعد از اتمام مهماتشان، نهایتاً حدود ساعت دو بعد از ظهر تسلیم شدند.



آنتونیو اورتیز(راست) ریکاردو سانز(چپ)

پیاده نظام به پاساژ دانشگاه و اسکولاپیوز د سان آنتونیو **Escolapios de San Antonio** میرسد

هنگ پیاده باداهوز **Badajoz** (از سنگر های پدربلس **Pedralbes**) دستور داشت بوسیله ژنرال یانو **Gewneral Llano** یکی از افسران عالیرتبه ستاد، به کاپیتانیا بروند، تا خود را تحت فرمان ژنرال گودد **Goded** قرار دهند. ژنرال گودد از پالما د مایورکا **Palma de Mallorca** به بارسلونا پرواز کرده بود تا فرماندهی قیام شورشیان را به عهده بگیرد. زمانی که آن هنگ به گران ویا رسید، افراد گروهان تحت فرماندهی کاپیتان لوپز بلدا **Lopez Belda** به سوی خیابان اورگی **Urgell** به طرف پاراللو **Paralelo** حرکت کرد، جایی که زیر آتش قرار گرفتند، و از آنجا به سوی آتراناس و کلمبوس و مجسمه کاپیتانیا رفتند و به

²⁴ - و بعلاوه تعداد زیادی از رزمندگان کنفدراسیون عمومی کار که در بین آنها کوئیکو ساباته از اتحادیه چوب که در حمله به پادگان های آتراناس روز بیستم ژوئیه شرکت داشت حضور داشت. وی پارتیزان و جنگجویی مشهور در دوران رژیم فرانکو بود.

تقویت نیروهای باقیمانده در آنجا پرداختند. لوپز بلدا و گروه نقب‌زنان تنها گروه‌های شورشی بودند که به اهداف دلخواه خود رسیدند که همان تقویت آتراناس و کاپیتانیا بود.



ژنرال گود

ژنرال یانو

بقیه ستون تحت فرماندهی سرگرد لوپز آمو **Lopez Amor** به سوی گران ویا و پاساژ کاتالونیا حرکت کرد، و با گردان هنگ مونتسا **Montesa** که پاساژ دانشگاه را از قبل اشغال کرده بود، به تبادل آتش پرداخت. زمانی که آنها به اشتباه خود پی بردند، گروهی از آنها به سمت پایین از طریق روندا د سان آنتونیو **Ronda de San Antonio** در مسیر کاپیتانیا رفتند، اما وقتی که به حوالی بازار سان آنتونیو رسیدند، از سوی کمیته دفاع مورد حمله قرار گرفتند که اجازه ندادند، گروه‌های شورشی که در برچا می‌جنگیدند، تقویت شوند؛ بدین ترتیب، افراد این گروه مجبور شدند به لوس اسکولاپیوز **Los Escolapios** پناه ببرند، جایی که بعد از یک مقاومت سخت، بعد از یکساعت تسلیم شدند.

نبرد در پاساژ کاتالونیا

بعد از پشت سر گذاشتن یک قرارگاه کوچک در دانشگاه، بقیه نیروهای نظامی، تحت فرماندهی لوپز آمو از طریق پلایو **Pelayo** و دانشگاه روندا وارد پاساژ کاتالونیا شدند، جایی که از سوی توده مردمی کنجکاو و نگران، درحالی‌که شعار "زنده باد جمهوری" سر میدادند، محاصره شدند؛ مردمی که نمیدانستند این افراد وفادار به جمهوری هستند و یا طرفدار نیروهای نظامی. بعد از تبادل آتش بین نیروهای نظامی و گارد های ضربت، دستمال های سفید ظاهر شدند، تیراندازی متوقف شد، و گارد های ضربت و سربازان همدیگر را در آغوش گرفتند و اظهار دوستی نمودند. توده های غیرنظامی مسلح سر رسیدند و شکل گیری نظامی را بوسیله قاطی شدن با سربازان درهم شکستند. سرگیجی، تاکتیک های فریبنده بعضی ها، بی تصمیمی گاردهای ضربت، بی‌اعتمادی کارگران، و نزدیکی فیزیکی بیش از حد، بی‌نظمی باور نکردنی و خطرناکی را بوجود آورد. پاساژ توسط واحد های گارد های ضربت و رزمندگان متعدد مسلح کارگران در سمت رامبلاس **Ramblas**، تلفونیکا **Telefonica** و پوئرتا د انجل **Puerta de Angel** اشغال شد. سرگرد لوپز آمو دستور داد کارت های شناسایی افراد غیرنظامی را بررسی کنند، اغلب آنها اعضای کنفدراسیون بودند، اما باتوجه به عدم امکان دستگیری همه آنها، او تصمیم گرفت آنها را از پاساژ بیرون کند، و در چهار گوشه پاساژ تیربارهایی مستقر سازد: در بالای پشت بام مایسون دوری **Maison Doree** (در گوشه ریوادنیرا **Rivadeneria**، در قسمت محلی که اکنون در اشغال اسفرا **Sfera** است)، در پشت بام تئاتر کاتالونیا (تقریباً محل هبیتات کنونی **Habitat**)، در هتل کولیون (اکنون بانستو

Banesto) و در کازینو میلیتار. (امروز از سوی ال کورته انگلس **Engles El Corte** هضم شده است) او دو توپ سبک 7/5 سانتی متری در مرکز پاساژ کاتالونیا مستقر ساخت.



توپ 7/5 سانتی متری

لوپز امور به قصد تسخیر و کنترل مکالمات به مرکز تلفن خانه رفت. همکاری اولیه گارد های ضربت که به وسیله خیانت و عهدشکنی فرمانده آنان یوپ **IloP** عملی شد، بعد از دقایق بسیار معذب کننده، حدود ده دقیقه بعد تبدیل به مخالفت آشکار گردید. لوپز امور به پرسنل دو توپی که در مرکز پاساژ تعبیه شده بود، دستور آتش به روی ساختمان تلفن را صادر کرد. بعد از سه مرتبه شلیک، مکالمات تقریباً قطع گردید. تیراندازی تیربار از داخل و خارج ساختمان شروع شد. در خلال این آشفتگی، گروهی از گارد های ضربت، لوپز امور را در مقابل قمارخانه میلیتار دستگیر کردند. گروه های گارد های ضربت همراه با کارگران مسلح، در فونتانیلا **Fontanella**، در طبقات فوقانی ساختمان تلفن، پوئرتا دِ آنجل **Puerta de Angel** و رامبلاس سنگر گرفته بودند. پلایو **Pelayo**، ورگارا **Vergara** و خیابان های دانشگاه روندا **Ronda** به دست کارگران رزمنده افتاده بود. این کار سبب شده بود که نیروهای ارتش از هم جدا بیفتند، و نهایتاً مجبور شوند که به هتل کولیون، مایسون دوری، قمارخانه میلیتار و طبقات پایینی ساختمان تلفن پناه ببرند و از آن نقاط در مقابل حملات کارگران و گارد های ضربت دست به مقاومت بزنند. مرکز پاساژ، محل مورد منازعه بود. از ورود نظامیان به رامبلاس از طریق آترازاناس و کاپیتانیا یا از راه فونتانیلا پوئرتا دِ آنجل به پاسگاه پلیس در ویا لایناتا **Via Layetana** و یا کاخ دولت کاتالونیا جلوگیری شده بود. همچنین اجازه داده نشد که دستگاه های مخابرات و دستگاه فرستنده رادیویی به دست نظامیان شورشی بیفتد. کارگران تلفن، مکالمات کاپیتانیا را با سنگر های شورشیان قطع کردند. نیروهای مردمی به سرعت به قمارخانه میلیتار و مایسون دوری حمله بردند. این عمل از طریق همکاری گاردهای ضربت و کارگران عملی شد. آنها مواضع خود را با استفاده از تونل های زیرزمینی مستحکم کرده بودند. مقاومت شورشیان که اکنون تنها هتل کولیون و طبقات پایین ساختمان تلفن را در دست داشتند، در ساعت چهار بعد از ظهر به پایان رسید. آنها در مقابل حمله قطعی گارد های غیرنظامی به کمک گارد های ضربت و شوروشوق مردمی تسلیم شدند. مردم به گاردهای غیرنظامی اعتماد نداشتند. توده بسیار عظیمی از مردم، ورودی های خیابان های اطراف، ورودی های زیرزمین ها و کوچه های همجوار را پر کردند. پرچم های سفید در هتل کولیون ظاهر شدند و خشم توده ای همه چیز را در مسیرش منهدم نمود. توپ هایی که **Lecha** از کلاریس **Claris** آورده بود، مجدداً غریبند. دورروتی و اوبرگیون **Obregon** (که در این حمله کشته شد) با یک حرکت بزرگ، از رامبلاس توسط جنگجویان آناشویست از سمت راست بدون هیچ پوششی حمله کردند، و مجدداً طبقات پایین تلفن را بدست

گرفتند. در همان حال، گارد های غیرنظامی و کارگران، هوزپ روویرا **Josep Rovira** از حزب اتحاد مارکسیست ها در خط مقدم، وارد هتل کولیون شدند و افسران ارتش را اسیر کردند. پلازا از اجساد پر بود. اینجا، نیز، ارتش شکست داده شده بود.

شورشیان در صومعه کارملیته **Carmelite** پناه میگیرند

از سنگر های گِرونا **Gerona**، یا از سنگرهای موتوریزه سانتیاگو، درنیش لپانتو **Lepanto** و خیابان تراوسرا دِ گارسیا **Travesera de Garcia**، نزدیک بیمارستان سان پابلو **San Pablo** در حدود ساعت پنج صبح، سه گردان زرهی هرکدام شامل پنجاه نفر با مسلسلی که روی ماشین ها مستقر کرده بودند پیاده راه افتادند. هدف آنها تسخیر سینکو دِ اوروس **Cinco de Oros** (امروز پلازای هوان کارلوس اول **Plaza Juan Carlos 1**) در نیش معبر گارسیا و خیابان دیاگونال **Diagonal** بود تا از آنجا به پاساژ یورکونائونا **Urquinaona** و آرکو دِل تریونفو **Arco del Triunfo** پیشروی کنند. آنها در مسیر عبورشان در خیابان های لپانتو، اینداستریا **Industria**، و کورسگا **Corcega** و همچنین معبر سان هوان (امروز گارسیا هرناندز) کمتر مورد مزاحمت قرار گرفتند. باوجود این، در سینکو دِ اوروس **Cinco e Oros**، آنها به گروه هایی از گارد های ضربت که منتظرشان بودند، با گردان رزمی و واحدی تیربار که توده ای از کارگران رزمنده آن را همراهی میکردند و در پشت بام ها و بالکون ها بر روی درختان و ورودی خانه ها موضع گرفته بودند، و مسلح به مسلسل ها و نارنجک های دستی بودند، برخورد کردند. شورشیان که بدون در نظر گرفتن احتیاط و بدون فرستادن افراد شناسایی، پیشروی کرده بودند، غیرمترقبه با رگبار مداوم که صفوف پیشقراولشان را درو کرد، روبرو شدند که سبب کشته شدن تعداد وسیعی از سربازان و افسران شد. سرهنگ لاکاسا **Lacasa**، که این هنگ را از سانتیاگو فرماندهی میکرد، با افسران و تعدادی از سربازان باقیمانده به صومعه کارملیته در دایاگونال در نیش خیابان لائوریا **Lauria** پناه بردند. آنها با کمک فعال راهب ها به دلیل تعبیه تیربار ها در طبقات پایین و بالای پشت بام ها ۲۵ مواضع تسخیرناپذیری را بوجود آوردند. واحد اعزامی گارد های غیرنظامی که به منظور جنگیدن با نظامیان اعزام شده بودند، به جای جنگیدن به آنها ملحق شدند. سرهنگ، گروه های دیده بانی را در حوالی صومعه، در نیش خیابان های کورسگا سانتا تکلا **Corcega/Santa Tecla**، کلاریس/دیاگونال **Clarís/ Diagonal** و منندز پلایو **Pelayo Menendez** (اکنون

²⁵ - به نظر میرسد که سرگرد لاکاسا از شب قبل آماده بود تا از صومعه به عنوان بیمارستان و دژ استفاده کند. وی همچنین مسلسل هایی را در پشت بام کاسا دِ پوزه در طرف مقابل صومعه تعبیه کرده بود.

تورنت دِ یویا (Torrent de l'Olla) مستقر کرد، اما بعد از تحمل تلفاتی، قبل از فرارسیدن شب، مجبور به عقب نشینی شد. شورشیانی که در صومعه سنگر گرفته بودند، روز بعد، موافقت کردند خود را به گارد های غیرنظامی تسلیم کنند.

به فاصله کمی دور، در نبش خیابان های بالمس **Balmes** و دیاگونال، نیم ساعت پس از شروع نبرد در سینکو دِ اوروس، چهار کامیون که از انبار مهمات توپخانه آندرس حدود پنجاه گلوله توپ باخود به پاساژ کاتالونیا حمل میکردند، مورد حمله قرار گرفتند، متوقف شدند، و زیر رگبار آتش کارگران و گارد های ضربت قرار گرفتند. تفنگ ها و قطعات توپ از سوی کارگران مصادره شدند.

در بارسلونتا: سنگرهای متحرک علیه توپخانه

هنگ کوهستانی توپخانه، درپادگان های بنادر، در خیابان آیکاریا، نقطه اصلی و مهم توطئه قیام ارتش بود. دو کامیون، هرکدام با قطعاتی از توپ موفق به ترک پادگان ها شدند؛ و هر دوی آنها با موفقیت به هدفشان به پاساژ اسپانیا رسیدند. یکی از این توپ ها، که در مرکز چهارراه مستقر شده بود، با غرش خویش اعلام نمود که توپ به خیابان ها آمده است. ساعت شش، ستونی تحت فرماندهی سرگرد فرناندز فونزو، **Fernandez Unzue** که هدفش ابتدا تسخیر کاخ دولت مرکزی و سپس کاخ دولت کاتالان بود، سازمان داده شد. در ماه اکتبر 1934، همین سرگرد، در راس فرماندهی یک عراده توپ، تنها نیاز به یکبار شلیک روی قصر دولت کاتالان داشت تا فوراً پرچم سفید تسلیم و پایان مخالفت دولت کاتالان کمپانیز را ببیند. هواپیمایی قبل از اینکه کامیون آنجا را ترک کند، پادگان ها را بمباران کرده بود، که سبب تعدادی تلفات و به درجه ای تضعیف روحیه شده بود. بهرحال، سه توپ بدون منتظر ماندن به رسیدن دو گروه از گردان پیاده که قرار بود در نزدیکی آلکانتارا برای آنان آتش حفاظتی ایجاد کنند، به خیابان ها آمدند.

نظر به اینکه قطعات توپ میبایست به آرامی و از وسط خیابان، در شرایط باز، به وسیله حیوانات کشیده شود، میبایست به وسیله نیروی پیاده مورد حمایت قرار میگرفت؛ زیرا این یکی از بنیادنامه های آموزش نظامی در این رابطه بود. اما افسران متقاعد شدند که "مردم بی سروپا" به محض شنیدن شلیک آتش توپ، دست به فرار خواهند گذاشت. در ضمن، در بارسلونتا، جشن ساکنان محلی و کارگران بندر، تبدیل به فریاد یکدل و یکزبان به مطالبه اسلحه شد. انریکو گومز گارسیا، **Enrique Gomez Garcia** افسر فرمانده پادگان های گروه های ضربت بارسلونتا با یک تقابل قریب الوقوع روبرو شد؛ او تصمیم گرفت اسلحه ها را به آن دسته از افراد تحویل دهد که آنها برای تضمین به بازگرداندن اسلحه ها، کارت شناسایی اتحادیه کارگری و یا کارت عضویت حزبی خود را نشان دهند.

اولین عراده تحت فرماندهی کاپیتان لوپز واریلا **Lopez Varela** موفق شد بدون هیچ حادثه ای تا پل سان کارلوس **San Carlos** (اکنون این پل وجود ندارد) به راه خود ادامه دهد که از خیابان آیکاریا **Icaria** و خط ریل راه آهن ها عبور کرد؛ اما بطور غیرمترقبه ای با آتش گروهی از گارد های ضربت همراه با کارگرانی که از طریق پادگان های گارد های ضربت مسلح شده بودند، روبرو شدند. این افراد در اطراف پاساژ توروس **Toros** بارسلونتا (اکنون دیگر وجود ندارد)، در خود پل، در واگنها و دیواره های محوطه راه آهن، و در نزدیکترین بالکون ها و پشت بامها مستقر شده بودند. تعداد وسیعی از کارگران رزمنده فوراً از محله پوبلو نوو، بارسلونتا و کارگران اتحادیه فلز از رامبلاس به همدیگر ملحق شدند. سه عراده توپ خود را بین دو طرف، درحال فشرده شدن یافتند و هرکدام مانع پیشروی دیگری شد. لوپز واریلا موفق شد مسلسل ها و چهار توپ را بدون مکت در پیشروی اش به سوی بارسلونتا

تعبیه و مورد استفاده قرار دهد... بعد از دو ساعت جنگ به صورت دفاعی، دو عراده که در عقب بودند، از کار افتادند و بطور مرتب از سوی مهاجمینی که به خوبی سنگر گرفته بودند، تحت فشار قرار گرفتند. افراد لوپز پس از تحمل تلفاتی موفق شدند با حالتی آشفته به پادگان های خود عقب نشینی کنند. این عقب نشینی بی‌نظم، با رم کردن حیواناتی که بخشی از مهمات را با خود حمل میکردند همراه بود. بخشی از این مهمات بر اثر تیراندازی منفجر شد. در محل ورود به پادگان ها، آنها بر اثر تیراندازی تیربار های دو هواپیما چهارده کشته دادند، که کمی بعد هواپیماها خود پادگان ها را هم بمباران کردند که تاثیر چندانی نداشت. عراده لوپز وارلا که اکنون قادر به عقب نشینی نبود نتوانست از تقاطع خیابان آیکاریا و پاسئو ناسیونال **Paseo Nacional** که به وسیله سنگر بلند شش فوتی کارگران عبور کند. کارگران بندر این سنگر را با قلوه سنگ معمولی و کیسه های عجیب پر از لوبیای خرنوب (**carob bean**) همراه با تکه های چوب و پانصد تن کاغذ قرقره پیچ شده درست کرده بودند. این سنگر طی نیم ساعت از سوی کارگران بوسیله جرثقیل چنگک دار از کشتی "شهر بارسلونا" در نزدیکی "موی دِ لِس گاروفس"، **moll de les garrofes** ساخته شده بود. این محل، جای تخلیه لوبیاهای خرنوب از قایق ها بود که آنها را از شهرهای ساحلی کاستیون و تارراگونا به این جا حمل میکردند. عراده توپ از سوی آتش خمپاره از بالای پشت بام ساختمان دولتی، همچنین با آتش مداوم تفنگ ها و تیربار ها از مدرسه ناتیکا **Nautica** و دیویوزیتو فرانکو **Deposito Franco** مورد حمله قرار گرفت. سربازان، سنگر ها و توده مردم را به توپ بستند، که به هر دو آسیب فراوانی وارد کردند، اما سنگر ها دوباره ساخته شد و توده مردم برای شدت بخشیدن به حملات مصمم خود بازگشتند. موضع شورشیان غیرقابل دفاع گردید. ساعت ده، آنها دستور عقب نشینی دریافت کردند، اما این عقب نشینی به هفت خوان جهنمی تبدیل شد؛ زیرا به محض اینکه سربازان شروع به عقب نشینی کردند، قرقره های کاغذ اکنون تبدیل به سنگرهای متحرک شدند که به وسیله کارگران غیرمسلح هل داده میشدند، در حالیکه سایر کارگران کاملاً پشت قرقره ها حفاظت میشدند، نارنجک های دستی پرتاب کردند و به تیراندازی با تفنگ ادامه دادند. آخرین حمله علیه سی نفر از شورشیان که در پشت قطعات توپ و حیوانات مرده سنگر گرفته بودند، به صورت تن به تن شروع شد. لوپز وارلا، زخمی شد و به گوبرناسیون انتقال یافت، و بقیه افسران دستگیر شدند، و سربازان با مردم به دوستی پرداختند. چند توپ و سلاح متعدد به غنیمت گرفته شد، و اکنون ساعت ده و نیم صبح بود.

سربازخانه‌ی بندرها، با سنگری که در صدمتری دروازه اصلی آن ساخته شد، به محاصره درآمد. پیاده نظام از هنگ آلکانتارا به آسانی دوبار عقب رانده شد، بعضی از سربازان توانستند، دزدکی به سنگرهایشان برگردند، بدون اینکه تغییری در شرایط استیصال‌آمیز محاصره ایجاد شود، آنها حدود ساعت هشت عصر خود را به چند افسر گارد های ضربت که مسئولیت زندانیان را به عهده داشتند، تسلیم نمودند. آن شب، سربازخانه ها، از سوی کمیته های دفاع بارسلونتا و محله پوبلو نوو بدون هیچ مقاومتی به تصرف درآمدند.

در پاساژ یورکینائونا: شورشیان موفق به اشغال ایستگاه رادیو نمیشوند

در مجاورت پارک شهر دو پادگان وجود داشت: یکی از این پادگان ها، اینتندنسیا، **Intendencia** وفادار به جمهوری بود. این وفاداری به حدی بود که مسئولیت جدا کردن و نظارت بر دو سوم واحد های گارد های غیرنظامی به عهده سرگرد اسکوبار **Escobar** از این پادگان واگذار شده بود. بنا به دستور اسکوبار، بخشی از گارد غیرنظامی، لایتانا **Layetana** را به منظور تسخیر پاساژ کاتالونیا و پادگان های هنگ پیاده نظام آلکانتارا **Alcantara** ترک کرده بودند. افسران این پادگان ها بین طرفداران و

مخالفین قیام نظامیان تقسیم شده بود. این افسران بی‌طرفی کنجکاوانه‌ای از نوع "محتاطی سربازی" داشتند. این امر سبب شد که افراد این پادگان بعد از ساعت نه صبح، دیروقت، بنا به دستور ژنرال فرناندز بورریئل، **Fernandez Burriel** به حرکت درآیند. گروهی از نظامیان دستور یافتند که برای کمک به پادگان های محاصره شده توپخانه در بنادر بیابند. ماموریت آنان با عکس‌العمل توده مسلح خنثی شد و آنها فوراً مجبور به بازگشت به پادگان های خود شدند. گروه دوم دستور یافت که استودیوی فرستنده رادیوی بارسلونا در شماره دوازده کاسپه **Caspe** را اشغال کنند. آنها در پلازای یورکینائونا **Urquinaona** زیر آتش قرار گرفتند و از روی استیصال از طریق خیابان لوریا **Lauria** به طرف کاسپه حرکت کردند، اما بعد از یک ساعت نبرد سنگین، این گروه عملاً منهدم شد و تنها یک گروه کوچک از آنها توانست در هتل ریتز **Ritz** پناه بگیرد، جایی که پس از هدف قرار گرفتن از سوی توپخانه تسلیم شدند.

در دیپوتاسیون: کامیون ها علیه توپخانه رانده میشوند

در پادگان های هفتم هنگ توپخانه سبک و پارک آرتیریا **Artilleria**، دو ساختمان در انتهای خیابان سان اندرس دل پالومار **San Andres del Palomar** وجود داشت. شورشیان با تکیه بر همکاری عناصر غیرنظامی، که اغلب آنها را سلطنت طلبان تشکیل میدادند، دفاع مشترکی از این دو ساختمان را سازمان دادند. این افراد نسبت به سخنرانی کاپیتان رینلن **Reinle** که سخنرانی اش را با "زنده باد اسپانیا" و "زنده باد جمهوری به پایان رسانده بود، عکس‌العمل نامساعد نشان داده بودند. تقریباً سه هزار تفنگ در پارک توپخانه انبار شده بود. بعد از ترک چهار کامیون، که ما شاهد انهدام آنها در تقاطع دیاگونال/بالمس بودیم، دومین گروه اسکورت سازمان داده شد، که مسئولیت آن حمایت از توپخانه هنگ باداهوز **Badajoz** بود (که در چندین ساختمان پاساژ کاتالونیا بدون اینکه حرکت کند پناه گرفته بود). این گروه دوم اسکورت، از یک عراد (چهار توپ) تشکیل میشد. این گروه، ساعت هفت صبح، بعد از طی شش کیلومتر، تقریباً بدون هیچ حادثه ای، به خیابان بروس **Bruc** نزدیک خیابان دیپوتاسیون **Diputacion** رسید. در تقاطع بروس و دیپوتاسیون، آنها مورد حمله گارد های ضربت و کارگران مسلح قرار گرفتند. تیراندازی واحد های گارد ضربت که در نزدیکی ویا لایتانا **Via Layetana** از ایستگاه پلیس محافظت میکردند، و کسانی که از سینکو د اوروس به پاساژ کاتالونیا حرکت کرده بودند و همچنین نیروی های مردمی که هتل کولیون و ایستگاه تلفن را محاصره میکردند، زنگ خطر را به صدا درآورد. توپخانه در خیابان دیپوتاسیون به طرف خیابان کلاریس پیشروی نمود، اما زمانی که تلاش کرد در این خیابان بچرخد و از خیابان گران عبور کند، مورد تعرض آتش مداوم تفنگ و مسلسل های خودکار قرار گرفت که سبب کشته شدن چندین تن از نظامیان و حیواناتی که توپها را به دنبال خود میکشیدند، شد. زمانی که آنها توپ و مسلسلهایشان را در میدانی که توسط خیابان های دیپوتاسیون، کلاریس، و لوریا و گران ویا شکل گرفته بود مستقر کردند، به سوی توده مردمی که هرگز متوقف نشدند، دوباره سازمان یافته و به ضدحمله دست زدند، آتش گشودند. هفتاد سربازی که توپخانه را بکار گرفتند، با مهاجمین بزرگتری روبرو شدند، مهاجمینی که به خوبی در بالای پشت بام ها، پنجره ها، و بالکون ها مستتر شده بودند. اراده مصمم این مردم هرگز

خداوند بر نداشت. نیروهایی که به کمک توده مردم آمدند، از دو گروه گاردهای ضربت تشکیل میشدند، گروه سوم از جنگ با نظامیان سرپیچی کرد و به پادگان های دنج خود در پاساژ اسپانیا برگشت. صدها کارگر به طور مرتب به مبارزه می پیوستند.

موقعیت توپخانه‌ی شورشیان بطور فزاینده ای سخت تر میشد. بعد از دو ساعت جنگ، توپخانه شورشیان سبب کشتار تعداد زیادی از مردم شد. توپ ها با دیواری از مسلسل ها که آنها را از گزند هر حمله ای مصون میساخت محافظت میشدند. گارد های ضربت ناامید شدند؛ آنها فکر کردند که ابزار کافی برای مقابله با توپخانه ندارند. یک تاکتیک اصیل و خیلی خطرناک برای حمله نهایی به وسیله گروهی از مبارزان کنفدراسیون عمومی کار بکار گرفته شد. آنها از سه کامیون که با سرعت تمام به سوی دیوار مسلسل ها حرکت میکرد، استفاده نمودند و در نزدیکی مسلسل ها از کامیون بیرون پریده و شروع به پرتاب نارنجک دستی نمودند. این تاکتیک غیرمترقبه، سبب ایجاد آشفتگی در دیوار دفاعی مسلسل ها و تسخیر آنها به دست کارگران گردید. ساعت یازده صبح، جنگ تمام شد. درحالی که افسران شورشی تسلیم گاردهای ضربت شدند، آنارکوسندیکالیست ها با سرعت مسلسل ها و یک توپ را تسخیر و آنها را با دست به سوی پاساژ کاتالونیا کشیدند.

کاپیتانیا مورد حمله آتش توپخانه قرار میگیرد و مردم بدان حمله میکنند: گودد اسیر میشود

در ساختمان کاپیتانیا، در معبر کولوبین، جایی که فرماندهی افسران دولت مرکزی مربوط به کاتالونیا قرار داشت، ژنرال ها و افسران مانند احمق ها ظاهر شدند. هیچکس از فرمان ژنرال یانو د لا انکومیاندا **Llano de la Encomienda**، فرمانده ارشد منطقه، که به دولت جمهوری وفادار مانده بود، اطاعت نکرد، اما در همان حال، هیچکس نیز جرات نکرد وی را عزل و فرماندهی را بدست گیرد. ژنرال شورشی فرناندز بوریئل **Fernandez Burriel** اجازه داد تا یانو فرمان صادر کند و در دفترش مکالمات تلفنی داشته باشد. سراسر محیط پادگان بوی مخصوص سرزنش ضعف ها، لاف زنی پادگان ها و نیایش افتخار میداد. زمانی که ژنرال گودد **Goded**، بعد از اعلام حکومت نظامی در مایورکا **Mallorca** و غلبه بدون مانعش بر جزیره، حدود ساعت یازده و نیم شب در یکی از هواپیماهای دریا نشین برای بدست گرفتن کنترل شورش به کاتالونیا وارد شد، نتوانست درک کند که چرا ژنرال یانو د انکومیاندا آزاد است و چرا هنوز نیروهای شورشی زیر نظر فرماندهی واحد عمل نمیکنند. سفر گودد از ایستگاه دریایی کاپیتانیا، با صداهای مهیب تبادل آتش و غرش دوردست توپها احاطه شده بود. بعد از تبادل چند فحش و تهدیدات متقابل به مرگ با ژنرال یانو، گودد با شرایط نظامی حاکم بر آن لحظه روبرو گردید. او چندین تلفن بدون نتیجه به ژنرال آرانگورن **Aranguren** از گارد غیرنظامی کرد تا بتواند دستوراتی به وی بدهد. آرانگورن **Aranguren** که در قصر دولتی بود، بطور مستقیم تحت نظارت اسپانیا، پرز فارراس **Perez Farras** و گوئارنر **Guarner** قرار داشت و از پیوستن به شورشیان خودداری کرد. گودد به هنگ پیاده آلیکانتارا دستور داد تا با تلاشی دیگر نیروهای توپخانه هنگ آلیکانتارا را در بنادر آزاد سازد. او نمیتوانست بفهمد که چرا نیروهای توپخانه بدون پشتیبانی زمینی گذاشته شده بود. گودد که با تضعیف روحیه شورشیان، بخاطر بمباران های دایمی و آتش مسلسل مداوم هواپیماهای طرفداران جمهوری روبرو شد، به هواپیماهای آبی که وی را تا بارسلونا اسکورت کرده بودند، دستور داد تا فرودگاه را در آل پرات **El Prat** بمباران کنند. اما زمانیکه پیغام بر وی با یادداشت کتبی به ایستگاه دریا - هوا رسید، هواپیماهای دریایی به خاطر خصومت بین پرسنل دریایی و افراد ایستگاه دریایی، به پایگاه خود به ماهون **Mahon** برگشته بودند. حدود ساعت دو و نیم بود و شکست شورشیان مسلم به نظر میرسید. گودد سپس سعی کرد از مایورکا **Mallorca**، زاراگوزا **Zaragoza**

ماتاریو **Mataro**، و گیرونا **Girona** درخواست نیروی کمکی بکنند. او نتوانست با ماتاریو یا گیرونا تماس تلفنی برقرار کند. او موفق به فرستادن پیغام بر نشد زیرا تأیر های خودروهایی زرهی به وسیله تیر هایی که اصابت کرده بود پنجر شده بودند. زاراگوزا و پالما به خاطر دوربودنشان نمیتوانستند کمک موثری باشند. هنگ پیاده الکیانتارا نیز به هدف خود دست پیدا نکرد؛ زیرا در دومین تلاشش برای رسیدن به بندرها بازماند و سربازانی که موفق شدند مخفیانه وارد پادگان ها شوند، به اندازه ای نبودند که بتوانند محاصره را بشکنند. کارگران رزمنده که تفنگها را در هوا تکان میدادند، و کلاه خود و کمربند فشنگ غنیمت گرفته از دشمن را پوشیدند، و گاردهای ضربت با لباس های بدون دگمه، یا با پیراهن، توپ های به غنیمت گرفته شده از دیپوتاسیون کلاریس را از خیابان لاپتانا با هدف حمله به پادگان ناحیه میکشیدند، توده ناهمگونی را تشکیل میدادند. کارگر بندر مانوئل لچا **Manuel Lecha**، یک توپچی سابق ۲۶ توپ ها را در پاساژ آنتونیو لوپز به منظور یافتن دید مستقیم برای شلیک به ساختمان کاپیتانیا تعبیه نمود؛ در حالیکه توپهای به غنیمت گرفته شده در خیابان آیکاریا در یک خط غیرمستقیم از بارسلونتا شلیک میکردند. گودد با دیدن این وضع به اسپانیا، وزیر دولتی تلفن کرد و با تفاخر از او خواست تسلیم شود. اسپانیا پیشنهاد نیم ساعت مهلت کرد و از وی تقاضای آمان نمود و گودد اعلام کرد که بعد از گذشت نیم ساعت توپخانه شروع به شلیک خواهد کرد. ساعت پنج و نیم، آتش رگبار توپ شروع شد. چهل گلوله توپ و آتش رگبار تفنگ نزدیک و نزدیک تر شد تا جاییکه برای حمله قریب الوقوع جای تردیدی باقی نگذاشت. پرچم سفیدی ظاهر شد و هر دو طرف آتش بس نمودند، اما زمانی که افسری وفادار برای قبول تسلیم افراد به ساختمان نزدیک شد، تفنگ های خودکار ساختمان کاپیتانیا دست به تیراندازی زدند. جنگ دوباره شروع شد و زمانی که درهای ساختمان تقریباً بسته میشد، پرچم سفیدی مجدداً ظاهر شد؛ اما اکنون این بار مهاجمین تیراندازی را متوقف نساختند و نهایتاً درها را شکسته و به زور وارد کاپیتانیا شدند. اکنون ساعت شش عصر بود. سرگرد پرز فارراس ۲۷ با به خطر انداختن جان خود، موفق شد از کشته شدن حتمی ژنرال گودد جلوگیری کند. این سرنوشت افسران متعددی بود که لباس غیرنظامی به تن کرده بودند. آنها وی را (ژنرال گودد را. پویندگان...) به قصر دولتی آوردند، جاییکه وی را قانع ساختند تا از طریق فرستنده رادیویی که در آنجا مستقر کرده بودند، اعلام آتش بس کند: " سرنوشت با من نامهربان بوده است و من به عنوان زندانی دستگیر شده ام. بنابراین، اگر شما

26 - بکارگیری شگفت‌انگیز توپ در یک روایت کوتاه در همبستگی کارگری (27 ژوئیه 1936) که در آن چگونگی غنیمت گرفتن دو توپ توسط وی در جنگ علیه توپخانه سبک در دیپوتاسیون - لائوریا بصورت مختصر انتشار یافت. وی بعد از شلیک سه گلوله توپ شورشیان را که در نزدیکی ریتز پناه گرفته بودند وادار به تسلیم نمود. از آنجا او به پاساژ سانتا آنا رفت (امروز اینجا یک چهارراه بدون نام در انتهای پوئرتا دل انگل در تقاطع کوکوریا- آرکس است) جاییکه وی چندین گلوله سنگین به هتل کولیون زد تا شورشیان داخل آن تسلیم شدند. سپس او توپ های خود را به خیابان لاپتانا کشید تا سی و هشت گلوله به کاپیتانیا بزند. از آنجا وی به دیاکونال رفت تا عصر را در محله سانتاس به پایان برساند که در آنجا نیز در خیابان گالیلیو کلیسایی را زیر آتش گرفت تا مدافعین آن تسلیم شوند.

27 - او در اکتبر سال 1934 رئیس پلیس کاتالونیا بود. محکومیت مرگ وی تخفیف یافت و مورد عفو قرار گرفت و سپس به نیروی ذخیره ارتش پیوست. روز نوزده ژوئیه، بدون تقبل هیچگونه مقامی، او بطور موثر به عنوان سازمانده جنگ های خیابانی شرکت نمود. وی از سوی کمپانیس به عنوان مسئول کمیته میلیشای غیرنظامی منصوب شد؛ وی سپس مشاور نظامی ستون دورروتی شد.

خواهان جلوگیری از حمام خون هستید، سربازانی که به من ملحق شوند از هرگونه مسئولیتی مبرا خواهند بود." اکنون ساعت هفت صبح بود. پیام ضبط شد و هر نیم ساعت از رادیو پخش گردید، که در سراسر اسپانیا تاثیر بسزایی بجا گذاشت.

میوه برای چیدن آماده است

پیروزی مردمی، به قدری غافلگیرانه بود، که بعضی از بناها، خودبخود، بدون هیچ خشونت‌ی مانند میوه رسیده‌ای که از درخت میفتد، سقوط کردند. سرپرست زندان مودلو **Modelo** با پیش‌بینی شورش اجتناب‌ناپذیر و حمله به زندان، درهای سلول‌های زندان را باز کرد. در شماره بیست و شش خیابان مرکادر، کارگران اتحادیه‌ی کارگری ساختمان‌سازی و همچنین کمیته‌ی منطقه‌ای کنفدراسیون ملی کار و فدراسیون اتحادیه‌های محلی مراکز خود را داشتند. درست پشت سر این ساختمان‌ها، مراکز فدراسیون کارفرمایان بارسلونا قرار داشت، ساختمانی که اکنون شماره 34 ویا لاپتانا برخوردار. در ساختمان مجاور که اکنون شماره سی و دو را بر خود دارد، کاسا کامبئو قرار داشت. هر دوی این ساختمان‌ها بدون هیچ مقاومتی از سوی کنفدراسیون ملی کار اشغال گردید، چون این دو ساختمان از قبل کاملاً متروک بودند و میبل و اثاث و آرشیه‌های آنها به جامانده بود. هر دوی این ساختمان‌ها باهم که به عنوان "خانه کنفدراسیون ملی کار- فدراسیون آنارشیستهای ایبری" نامیده می‌شد، تا پایان جنگ به عنوان دفاتر اصلی کنفدراسیون و کمیته‌های منطقه‌ای فدراسیون، زنان آزاد، و گروه‌های مختلف، کمیته تحقیقات و اطلاعات کنفدراسیون- فدراسیون مورد استفاده

قرار گرفت. کمیته تحقیقات واطلاعات از سوی مانوئل اسکورزا اداره میشود. وی در ماه های آینده، از اطلاعات به جا مانده از آرشیو انجمن کارفرمایان، در زیرشیروانی کاسا کامبیو و ییگا، استفاده وسیعی نمود.



کاسا کامبیو

سان آندرس: پرولتاریای بارسلونا سی هزار تفنگ بدست میآورد

نیروی کوچکی که از پادگان ها و انبار توپخانه‌ی سان آندرس دفاع میکردند، و اغلب آنان را دهقانان و سلطنت طلبان دست راستی تشکیل میدادند، مشاهده کردند که چگونه توده مهاجمین به پادگان ها بطور مرتب وسیعتر میشوند. در طول بعد از ظهر، نیروی هوایی جمهوریخواهان سنگر ها و مائسترانزا را بمباران نمود که نه تنها قورخانه را منفجر نمود، بلکه سبب تلفاتی بین سربازان و همچنین مهاجمین گردید. هواپیماها حملات خود را سه یا چهار بار تکرار کردند که سبب زخمی شدن و کشته شدن چند سرباز شد. این امر سبب تضعیف روحیه‌ی شدیدی در میان مدافعین شد. به‌علاوه، اخبار شکست ارتش در بارسلونا، هر چه بیشتر به تشدید آن کمک کرد. با فرا رسیدن شب، مدافعین، هر دو، ارتش و مردم غیرنظامی، به تدریج پادگان ها را ترک میکردند و تلاش میکردند خود را رها سازند. کمیته دفاع کنفدراسیون سان آندرس **San Andres**، هورتا **Horta**، سانتا کولوما **Santa Coloma**، سان آدریان **San Adrian** و پوبلو نوئو **Pueblo Nuevo** موقع غروب، بدون این که با مقاومتی روبرو شوند، به سنگر ها و مائسترانزا حمله نمودند و همه مهمات انبار شده در آنجا را مصادره نمودند. آنجا سی هزار تفنگ وجود داشت. اکنون پرولتاریای

بارسلونا مسلح شده است. گارد های ضربت که از سوی اسکوفت فرستاده شده بودند، سعی کردند جلو این کار را بگیرند، اما حاضر نشدند با کارگران وارد یک درگیری مسلحانه شوند.

سنگرهایی که در مقابل سربازخانه به منظور جلوگیری از فرار شورشیان ایجاد شده بود، اکنون مانع ورود گاردهای ضربت شدند. اکنون برای تحمیل نظم بورژوازی، بسیار دیر شده بود. شرایط بطور قطعی انقلابی بود. اگر این گارد های ضربت به روی مردم آتش می‌گشودند، آنها فی الفور به شورشیانی که قصد خودکشی داشتند، تبدیل میشدند. در واقع، حدود ساعت شش عصر، با تصرف نهایی پاساژ کاتالونیا و تسلیم شدن گودد در کاپیتانیا، شورش شکست خورده محسوب میشد. آنچه که باقیمانده بود، عملیات پاکسازی آخرین مقاومت شورشیان بود. چند پادگان، با تعداد کمی نیرو، کاملاً روحیه خود را از دست دادند، و بخاطر ترک سربازان از صفوفشان، شورشیان بیشتر ناامید شدند؛ آنها یا تسلیم شدند و یا در طی عصر و شب مورد حمله قرار گرفتند. برای مثال، پادگان های بروک، **Bruc** در پدربالِس **Pedralbes** از سوی گروه کوچک شورشیان محافظت میشد. موقع عصر، هواپیمایی اعلامیه هایی پخش نمود که توضیح میداد، سربازان مرخص و افسران شورشی خلع مسئولیت شده اند. این امر تقریباً سبب گردید تقریباً همه سربازان ارتش را ترک کنند. تعداد کم باقیمانده ی افسران تصمیم گرفتند پادگان ها را به گارد غیرنظامی تسلیم کنند. آنها زمانی این تصمیم را گرفتند که کارگران کنفدراسیون ملی کار بدون هیچ مقاومتی به پادگان ها حمله کردند. آنها این پادگان ها را پادگان های "باکونین" نامگذاری کردند.

بیستم ژوئیه: حمله نهایی به کارملیتیس و آترازاناس

روز بیستم ژوئیه، فقط دو پایگاه شورشی باقیمانده بود: صومعه کارملیتیس و هسته اصلی مواضع آترازاناس و دفاتر نظامی. غروب آن روز، توده وسیعی به محاصره صومعه کارملیتیس پیوسته بودند، و بی صبرانه از کمربند حفاظتی گاردهای ضربت رد میشدند. محاصره شدگان، شب قبل تسلیم شدن خود را اعلام کرده بودند، باوجود این، تیراندازی به سوی کسانی که سعی میکردند به صومعه نزدیک شوند متوقف نشده بود. همدستی فعالان راهبان با شورشیان که به آنها پناه داده بودند، دارو و غذا در اختیار آنها قرار داده بودند، از سوی محاصره کنندگان چنین تفسیر شده بود که راهبان از مسلسل استفاده کرده اند و این کار سبب کشته شدن تعداد زیادی شده بود. حوالی ظهر، سرهنگ اسکوبار، در راس گروهی از افراد گارد غیرنظامی به صحنه رسید. وی در رابطه با تسلیم شدن نیروهای شورشی در صومعه، با آنان مذاکره کرده بود. دروازه ها باز شدند و از بیرون هر کس میتوانست افسران را ببیند که برادرار با راهبان مورد نفرت باهم درآمیخته بودند. توده های خشمگین، در حالیکه از دیوار حفاظتی گارد های ضربت و گارد های غیرنظامی رد میشدند، صومعه را به تصرف درآوردند. آنها با چماق و چاقو یا تیراندازی مستقیم به کشتن راهبان و افسران پرداختند؛ آنها حتی به جنازه دشمنانشان رحم نکردند. جسد سرگرد لاکاسا **Lacasa** لت و پار شد؛ جسد کاپیتان دومینگو **Domingo** به همین سرنوشت دچار شد. بدن وی تکه پاره شد و روی تیرکی آویزان گردید. سرگرد ربویدو **Rebolledo** مثله ۲۸ گردید. تعدادی از

میلیشیا های مسلح ناشناس رژه خودجوش و بی‌نظمی داشتند که پیروزی را با به معرض نمایش گذاشتن سر سرگرد جشن گرفتند. بریده‌هایی از باقیمانده بدن کاپیتان دومینگو، در یک تاکسی به باغ وحش آورده شد، تا به عنوان غذا به حیوانات وحشی داده شود^{۲۹}.

در انتهای رامبلا، در مقابل مجسمه کلمبوس، در سمت چپ ساختمانی وجود داشت که دفاتر نظامی در آن بودند، و در سمت راست، دقیقاً در مقابل آن، پادگان‌های آترازاناس به دو منطقه تقسیم میشدند که با پاساژهای پهن به وسیله دیوارها و درهای حائل‌دار از هم جدا میشدند: مائسترانزا **Maestranza** (ساختمانی که زمانی روبروی سانتا مونیکیا بود که امروز وجود ندارد) که مدافعینش هنوز از آن دفاع میکردند؛ و تعمیرگاه‌های کشتی قرون وسطائی، که قبلاً به تصرف درآمده بودند. قصر استقلال (پادگان دولتی کنونی، جایکه سالوادور پوئیگ آنتیچ **Salvador Puig Antich** در سال ۱۹۷۳ آنجا محاکمه شد) همه نهادهای خدماتی و کمکی منطقه را در خود جا داده بود؛ وکلا، حساب‌برسان، حسابداران، بازپرسان، مرکز سازماندهی و غیره. آتش تیراندازی متقابل بین ساختمان‌های دینپنسیاس، مجسمه کلمبوس و آترازاناس آنها را تسخیرناپذیر ساخت. تفنگ‌ها که از بالکن آترازاناس بر روی رامبلا آتش می‌گشود و منطقه وسیعی را میپوشاند، سبب تلفات زیادی بین مهاجمین گردید. محاصره از روز نوزدهم شروع شده بود. هنگام سپیده دم روز بیستم، زمانیکه شورش در شهر به شکست کشانده شد، همه نیروهای در دسترس بر روی رامبلا د سانتا مونیکا **Rambla de Santa Monica** متمرکز شد، با این امید که این تهاجم‌نهایی خواهد بود. یک تفنگ هفت و نیم سانتیمتری تحت فرماندهی گروه‌بان گوردو، روی صومعه قدیمی آرازاناس، رگبار مداومی را حفظ کرد؛ در همان حال، کامیونی که پابلو نوئوو را ترک کرده بود، با مسلسلی که در پشت آن تعبیه شده بود و با تشک‌هایی از آن حفاظت میشد، از سوی دیگر آترازاناس سررسید و آتش بی وقفه‌ای ایجاد نمود. شرایط برای محاصره‌شدگان غیرقابل دفاع گردید: شورشیان در این نقطه حدود صدوپنجاه نفر بودند، صدو ده نفر در دینپنسیا و حدود چهل نفر در آترازاناس. دو قبضه توپ اضافی و دو قبضه خمپاره انداز بر روی ستون پل تعبیه گردید و به محاصره‌کنندگان پیوست. هواپیماها بطور مداوم مواضع شورشیان را بمباران کردند. از بالکون‌های مجاور، مهاجمین نارنجک‌دستی پرتاب کردند. بعد از اینکه، سربازان مهماتشان به پایان رسید، در ایندپنسیا تصمیم گرفتند تسلیم شوند. آنها بعد از مذاکره با دولت ایالتی کاتالان برای تضمین امنیت خود و خویشاوندان افسران که در ساختمان بودند، کمی بعد، بعد از ناهار، پرچم سفید بلند کردند و به گاردهای ضربت اجازه ورود دادند. آنارشویست‌ها که آخرین سنگرهای شورشیان را در آترازاناس محاصره کرده بودند، اجازه دخالت به گارد‌های غیرنظامی و جنگجویان حزب کارگران اتحاد مارکسیست‌ها را در حمله‌نهایی ندادند. کمیته دفاع کنفدراسیون ملی کار منجمله همه اعضای گروه "ما" در آترازاناس حضور داشتند؛ و تصمیم گرفتند بدان حمله کنند. مهاجمین آنارشویست به پادگان‌ها نزدیک شدند، بعضی با استفاده از دویدن از پشت درختی به درختی دیگر و بعضی دیگر با "سنگر گرفتن پشت ماسوره‌های کاغذی" ۳۰. فرانسیسکو آسکاسو، در یک پیشروی بدون احتیاط، بر اثر اصابت یک گلوله بر سرش جان باخت. کمی بعد، سربازان در آترازاناس در حالیکه پرچم سفیدی را بالا برده بودند، تسلیم شدند، آزادیخواهان روی دیوارها بالا رفته و در

²⁹ - هوزه ماریا فونتانا، کاتالونیایی‌ها در جنگ داخلی اسپانیا، آسروو، بارسلونا، ۱۹۷۷

³⁰ - هوان گارسیا اولیور، پژواک قدم‌ها، روئدو آیبیریکو، بارسلونا-پاریس، ۱۹۷۸ صفحه ۱۸۹

میان طوفان مسلسل ها افسران را نشانه گرفتند، در همان حال، آنها، با سربازان عادی اظهار برادری کردند. اکنون تقریباً کمی قبل از ساعت یک بعد از ظهر بود.

بیان نظامی: از قیام فاشیسم تا خیزش کارگران

پادگان های اصلی در حوالی شهر بودند و استراتژی پیش بینی شده آنها، ۳۱ به وسیله اسناد توطئه گران که به دست سرگرد فلیپ دیاز ساندینو **Felip Diaz Sandino** افتاد تایید شد. استراتژی آنها این بود که در مرکز شهر به هم ملحق شوند و ساختمان های دولتی به ویژه کاخ دولت ایالتی و دولت مرکزی، مراکز ارتباطات نظیر تلفن، دفاتر پست و تلگراف و فرستنده های رادیویی را اشغال کنند و با مراکز نظامی منطقه رابطه ایجاد کنند. (ساختمان کاپیتانیا)

نیروهای وفادار به دولت ایالتی رهبری دو سره‌ای داشتند که بین ایستگاه پلیس در ویا لایتانا ۳۲، زیر رهبری کاپیتان اسکوفت و سرگرد آلبرتو آرانندو **Alberto Arrando** بود که فرماندهی موقتی بر نیروهای گاردهای ضربت داشت و جاییکه کمپانیس پناه گرفته بود. در حالیکه در قصر دولتی، صدراعظم هوزه ماریا اسپانیا **Jose Maria Espana** عملیات ها را رهبری میکرد. وی دستور بسیج دو سوم نیرو های گارد غیرنظامی را از ساعت یازده صبح روز نوزدهم ژوئیه صادر کرده بود.

نقشه کمیته دفاع کنفدراسیون از سوی گارسیا اولیور طراحی شد که شامل تحت نظارت گرفتن پادگان ها از نزدیک بود. طبق این طرح، بدون درگیری با نیروهای شورشی، باید به آنها اجازه داده میشد، پادگان ها را ترک و به خیابان ها بیایند، زیرا شکست دادن آنها در خیابان آسانتر بود. روابط نزدیک شخصی بین رهبران کنفدراسیون ملی کار با بعضی از مقامات جمهوری، به ویژه در رابطه با آتارازاناس و فرودگاه ال پرات، و بدست آوردن جنگ افزار از پادگان های آتارازاناس و استفاده از اسلحه های انبار شده در اماکن دولت مرکزی در روز نوزدهم ژوئیه، همراه با مبارزان مداوم پادگان های شورشیان در روز نوزدهم ژوئیه، اهمیت تعیین کننده ای داشت. همکاری کنفدراسیون ملی کار با نیروی هوایی، چند روز قبل از قیام شورشیان، به وسیله استفاده از هواپیماها برای شناسایی بارسولونا، از سوی تعدادی از اعضای گروه "ما" و افسران نیروی هوایی پونکه د لئون و مئانا، با اطلاع دیاز ساندینو فرمانده نیروی هوایی پرت، عملی شد.

خودخواهی و بی‌عرضگی افسران شورشی باعث شد که متقاعد شوند که "توده ها" با شنیدن اولین شلیک توپخانه، یا با دیدن رژه سربازان به شکل نظامی، از روی ترس، فرار خواهند کرد. این امر، منجر به این شد که در سینکو د اوروس **Cinco de Oros**، بالمس -دیاگونال **Balmes- Diagonal** و آیکاریا **Icaria** مورد حمله قرار گرفته و متحمل تلفات بشوند. شورشیان، در حالیکه به آرامی و در وسط خیابان، با کشیدن قطعات توپ به وسیله قاطر ها، بدون هرگونه پیشقراول و بدون حمایت از نیروی پیاده نظام

³¹ - فیلیپ دیاز ساندینو در لوگرونو به فرودگاه رفت تا در مورد آمادگی نیرو ها برای کودتای نظامی که از سوی کاپیتان دل وال تشویق میشد، تحقیق کند. وی از مادرید آمده بود. وقتی وی وجود توطئه را تایید نمود، به ژنرال نونز د پرادو و کاسارس کیروگا اطلاع داد. باتوجه به نافع بودن مافوق های خود، او تصمیم گرفت عناصر دست راستی تحت فرمان خود را تصفیه کند و تعداد زیادی بمب و مهمات مسلسل در فرودگاه ال پرات جمع کند. وی در همان حال در تماس نزدیک با دولت کاتالونیا و فدراسیون ملی کار ماند.

³² - دو خودرو سریع، با تانک های پر از بنزین، در حیاط ایستگاه پلیس پارک شده بود. آنها آماده بودند کمپانیس، اسکوفت و خانواده هایشان را به بندر ماراسمه ببرند، جاییکه کشتی منتظر بود تا آنها را به فرانسه ببرد.

پیشروی میکردند، غافلگیر شدند و شکست سختی خوردند. شورشیان مطمئن بودند که این قیام نیز مانند روز شش اکتبر 1934 یک امر نظامی سهل‌الوصول خواهد بود. اما روز نوزده ژوئیه، شورشیان با چهار کاتالانیست مغرور به رهبری فرماندار نالایقی نظیر دنکایس **Dencas** فاشیست و یا رئیس پلیس ضد کنفدراسیون ملی کار مانند بادیا **Badia** که با کمپانیس **Companys** به خاطر یک زن اختلاف داشت، مقابله نمیکردند ۳۳. بلکه آنها این بار میبایست با پرولتاریای صنعتی بارسلونا که در کمیته های دفاع در محلات کارگری و در گروه های رزمنده اتحادیه های کارگری متعدد کنفدراسیون سازمان یافته بودند، مقابله کنند. این، یعنی روبرو شدن با جنگجویان غیرحرفه ای پرولتاریایی که در جریان خود مبارزه، بعد از عصر روز نوزده ژوئیه، اسلحه بدست گرفتند و خود را میلیشیای کارگران مینامیدند.

به استثنای سینکو د اوروس، ابتکار عمل در مقابله با شورشیان همیشه بدست پرولتاریا بود: در پارالو، در پابلو نوئوو، در بارسلونا، در سان آندرس. گاردهای ضربت (هزار نهصد و شصت نفر) ۳۴ به وسیله شهامت و بی‌باکی کارگران تحریک به جنگ و مقاومت شدند و بطور فوق‌العاده ای از سوی آنها مورد حمایت قرار گرفتند. در موارد متعدد، گارد های ضربت تردید نشان دادند، همانطور که آنها در مقابله با واحد توپخانه در خیابان دیپوتاسیون چنین عمل کردند، یا حتی با شورشیان همکاری کردند، همانطور که در پاساژ اسپانیا این کار را کردند، یا توسط شورشیان لت و پار و منهدم شدند، همانطور که گروهی از آنان در بندر بالئارس **Baleares** دچار چنین وضعیتی شدند. فرماندهان گارد غیرنظامی، ژنرال آرانگورن **Aranguren** و سرگرد بروتونز **Brotons** تحت مراقبت نزدیک هوزه ماریا اسپانیا **Jose Maria Espana**، ویسنت گوئارنر **Vicente Guarner** (فرمانده دوم اسکوفت) و انریکو پرز فارراس **Enrique Perez Farras** در قصر دولتی "نیمه زندانی" بودند. گاردهای غیرنظامی در جریان این حوادث، تا لحظه ای که سرگرد اسکوبار فرمانی از ژنرال آرانگورن دریافت نمود تا دانشگاه و هتل کولیون را اشغال کند، نقشی نداشتند. اسکوفت، کمیسیونر پلیس، به نام رئیس دولت ایالتی یعنی کمپانیس، تلفنی به آرانگورن دستور داده بود که به خاطر کم‌رنگ کردن رزمندگی پرولتری و شکستن بیطرفی مشکوک و منتظر نتیجه ماندن گارد غیرنظامی آنها را به این درگیری بکشاند. (گاردهای غیرنظامی خواهان شرکت در جنگ داخلی نبودند. آنها منتظر نتیجه جنگ بودند تا به طرف پیروز بپیوندند. پویندگان...) بی اعتمادی هم از سوی کارگران و هم از سوی دولت ایالتی کاتالان، نسبت به گارد های غیرنظامی هرگز از بین نرفت. نیروهای گارد های غیرنظامی از قبل دستور دریافت کرده بودند که تنها دو پادگان آیوسیاس مارچ **Ausias March** و کونسهو د سینتو **Consejo de Ciento** را تحت نظر بگیرند تا مانع پیوستن این دو پادگان به شورشیان بشوند. این امر در مورد فوجی که به صومعه کارملیتس تحت فرمان سرگرد رکاس فرستاده شده بود اتفاق افتاد. (این فوج به جای جنگیدن با شورشیان نظامی در صومعه به آنان پیوست. پویندگان...) هر دو پادگان بطور دائم زیر نظر گروه هایی از جنگجویان کنفدراسیون و جوخه های گارد های ضربت بودند. در جریان پیشروی آهسته‌ی آنان به لایتانا، زمانی که خواستند از کاخ دولتی به پاساژ کاتالونیا برسند، دوسوم باقیمانده آنان به وسیله سربازان وفادار از اینتندنسیا جدا شدند و از نزدیک از سوی گروهی از کارگران مسلح زیر نظر گرفته شدند. دخالت گارد غیرنظامی، بنابراین، در بارسلونا تعیین کننده نبود، اما در هر صورت، بیطرفی اولیه آن مهمتر بود، همانطور که جلوگیری از اعضای گاردهای غیرنظامی

Enric Ucelay-Da Cal, "El Complot Nacionalista contra companys. November-December del 1934" - 33

36, در جنگ داخلی در کاتالونیا (1936-1939) جلد 3, چاپ 62, بارسلونا, 2004, صفحات 205-214

34 - این یک واحد پلیس واقعا با کمترین آموزش نظامی بود، اغلب اعضای این واحد مردانی پیر دارای همسر و کودکان بودند.

در پیوستن به صفوف گروه های شورشی مهم بود. بحث و جدل بر سر اینکه آیا قیام نظامی شورشیان از سوی واحد های گاردهای ضربت شکسته داده شد و یا از سوی گاردهای غیرنظامی، که از سوی دولت ایالتی کنترل میشد، و یا از سوی کنفدراسیون ملی کار، بطور روشن یک تحریف سیاسی ثانوی است، و تاریخا نادرست است، زیرا هر دو نیروی گارد ها از سوی دشمن تضعیف شده بودند. جو انقلابی و مردمی غیرقابل مهار و مسری، در نوزدهم ژوئیه در بارسلونا، نیروهای نظم عمومی را مجبور نمود که وظایفشان را انجام دهند، و آنها بعد برادروار در مبارزه مشترک علیه فاشیسم شرکت کردند.

این پرولتاریای بارسلونا به عنوان جمعیت مهاجرین جدید، در حاشیه و محلات حاشیه ای "خانه ارزان" و حصیرآباد های لا تورراسا LaTorressa، کویبلانک Collblanc، کان توونیس Can Tunis، سانتا کولوما Santa Coloma، سومورروسترو Somorrostro، و سان آندریس San Andres و کارگران صنعتی (به ویژه کارگران پارچه بافی، صنعت فلز، بندر، گاز و تاسیسات برقی، ساختمان سازی، حمل و نقل، صنعت شیمیایی و چوب)، با دستمزد های بسیار پایین و بد رفتار شده، تحقیر شده به وسیله قوانین کارخانه، تحت شرایط کار ظالمانه، قطعه کاری مرسوم، دستمزد هایی که به نیاز های اولیه جواب نمیداد، با شرایط بسیار سخت زندگی، بی اطمینان و سیه روز، در محلات سانتا ها Sants، پوبلوو نئوو Pueblo Buevo، پوئبلو سکو Pueblo Seco، کلوت Clot، سان آندریس San Andres، و بارسلونتا Barceloneta، یا کارگران بیکار ۳۵ وسیع محلات کارگری بارسلونا، هوسپیتالت Hospitalet، و بادالونا Badalona بودند که ابتکار به خرج دادند و در کمیته های دفاع کنفدراسیون ملی کار خود را سازمان دادند. ۳۶ تحت تاثیر قیام سرنوشت ساز کارگران در بارسلونا و سراسر کاتالونیا، حتی قبل از شب هیجدهم، گروهی از معدنچیان از آلتو یوبرگات Llobergat و تعدادی جنگجو از تاراسا Tarrasa وارد شهر شدند.

کنفدراسیون ملی کار در طی دهه 1930، دنیایی از روابط عمیقا ریشه دار و ضروری اجتماعی، خانوادگی، محله ای و مهاجرتی را خلق نمود؛ که به شکل انجمن قدرتمند محلات خود را نشان داد. این انجمن های فراگیر از هر نوعی، از اتحادیه کارگری گرفته تا کار فرهنگی و کمک متقابل، خوددفاعی و همبستگی علیه اجحافات کارفرمایان و پلیس را در خود جمع کرد. در شهری با درصد

³⁵ - کمیته دفاع کنفدراسیون ملی کار در جریان دهه 1930 تعداد زیادی کارگر بیکار را با دو هدف به صفوف خود جذب کرد: یکی بخاطر همبستگی، زیرا کمیته دفاع به آنها دستمزد دادند، هدف دوم تاکتیکی، برای جلوگیری آنها از تبدیل شدن به اعتصاب شکن. این نوع جذب کردن همیشه بعنوان مُسکن بود و این کار به صورت گردشی انجام میگرفت، هم بخاطر همبستگی و هم بخاطر جلوگیری از حرفه ای شدن و اطمینان یافتن به این که بیشترین تعداد مبارزین از کانال کمیته های دفاع بگذرند، که در صورت اضطرار بتوان به تعداد وسیعی عضو آموزش دیده و آماده به جنگ دسترسی یافت. نگاه کنید به کریس ایلهام، طبقه، فرهنگ، و کشمکش در بارسلونا، 1898-1937، روتلج، لندن، 2005

³⁶ - در بارسلونا کمیته های دفاع یک ساختار مسلح مخفی اصیل داشتند، این کمیته ها در سال 1931 تشکیل و در 1935 تقویت شدند. نگاه کنید به "سند تهیه شده از سوی گروه های محلی فدراسیون آنارشیست های بارسلونا. کمیته محلی آمادگی انقلابی" بارسلونا، ژانویه 1935. گروه هایی که این سند را امضا کردند عبارت بودند از گروه ایندومابلس، نروبو، نوسوتروس، تیبیرا لیبره و جرمان

فوق‌العاده بالایی از مهاجرین جدید ۳۷ از سال 1914، سنت دهان به دهان گشتن رواج پیدا کرد، سنتی که طبق آن باتجربه‌ترین مهاجران، خبر مربوط به شغل و مسکن را به خانواده و دوستانش که از "روستا" می‌آمدند می‌رساند. این امر منجر به یک پدیده‌ای شد که در مورد آن تحقیق نشده است. مردم از حومه شهرک‌هایی به شهر آمدند و به کمک مهاجرین قدیمی در محلات و خیابان‌هایی که همشه‌ریانشان از قبل مستقر شده بودند، سکنی گزیدند. ۳۸ قدرت عظیم کنفدراسیون ملی کار در محلات کارگری، دقیقاً از طریق کار سازماندهی صبورانه و فروتنانه، اتحادیه‌گرایی کارگری، آموزش، "پرولتریزه کردن" و دفاع از جمعیت وسیع نیروی کار مهاجر از روستا ناشی می‌شد. کنفدراسیون قادر شده بود که در میان آنان ریشه بدواند و شکوفا شود. بارسلونا شهری صنعتی با نابرابری‌های عظیم اجتماعی و تمایزات عمیق طبقاتی بود که این تفاوت‌ها خود را در رابطه با نوع البسه و غذا، همچنین در مرزهای طبقاتی جغرافیایی بین محلات بورژوازی زیبا (در اطراف پاسو د گارسیا **Paseo de Garcia** و در چا دل انسانچه **Derecha del Ensanche**) با ساختمان‌های مجلل جاییکه مدرنیسم رونق گرفت و محلات کارگری، بدون زیربنا یا خدمات عمومی، ناسالم، فاقد وسایل رفاه، خادم صنعت، که در آن مسکن کارگران چیزی بیش از یک انباری در کنار کارخانه نبود نشان میداد. وجود نیروی کار ارزان و فراوان، که بیکاری فزاینده دهه 1930 آن را در بدبختی و انزوا غوطه‌ور نمود، جمعیت شهرک قدیم را در سطح فشرده‌گی بنگالی (اشاره به تراکم جمعیت در بنگلادش. پویندگان...) متراکم ساخت، و همه جا تفاوت بین پرولترها و لمپن پرولترها که در شرایط یکسانی برای حفظ بقا دست و پا می‌زدند را از بین برد. بعلاوه، تاریخ اجتماعی اخیر شهر، مانند تقابل‌هایی نظیر اعتصاب عمومی در **Canadiense (1919)** و جنگ طبقاتی تمام عیار سال‌های پیستولریزمو **Pistolero** **Primo de Rivera** (1917-1923) که به پیروزی کارفرمایان در سال‌های دیکتاتوری پریمو د ریورا **Primo de Rivera** منتهی شد، نشان داد که جامعه بارسلونا بر اساس مدل تسلیم و تمکین پرولتاریا به دیکتاتوری بورژوازی محلی بنا نهاده نشده است. بورژوازی محلی برای حفظ اتوریته خود، ابایی از توسل به تروریسم دولتی، یا سرکوب بیرحمانه به وسیله ارتش را نداشت.

از همان لحظه اول که نیروهای شورشی شروع به ترک پادگان‌های خود کردند، از چهار و پانزده دقیقه صبح، تا بعد از ظهر نوزدهم ژوئیه، این کمیته‌های دفاع (که در آن گروه‌های وابسته با آنارشیزست‌ها و مراکز فرهنگی آزادیخواهان درهم ادغام شده بودند) و مبارزین کنفدراسیون بودند که در دفاتر متعدد اتحادیه‌های کارگری کنفدراسیون، به ویژه کارگران چوب، در خیابان روسال **Rosal**، کارگران حمل و نقل و فلزات، در رامبلاد سانتا مونیکا **Rambla de Santa Monica**، و کارگران ساختمانی در شماره 26 خیابان مرکادرس **Mercaders** نزدیک کاسا کامبیو **Casa Cambio** تجمع کرده و مبارزه مسلحانه را هدایت می‌کردند. حدود ساعت نه صبح، یک پدیده همه‌گیر انقلابی غیرقابل توقف، شروع به گسترش نمود، پدیده‌ای وسیع و تقلیدی، کنجکاو و شجاع، که بعد از ظهر به یک پدیده توده‌ای تبدیل شده بود و خیابان‌ها را با توده عظیمی که بهر قیمتی می‌خواست در جنگ بارسلونا علیه فاشیسم شرکت کند پر نمود؛ هیجان زده از اینکه ممکن است فرصت دخالت را از دست بدهد تا بدین ترتیب پیروزی مردم تضمین

³⁷ - جمعیت بارسلونا بین 1900 تا 1930 دو برابر شد، از نیم میلیون به یک میلیون رسید. باز نمودن لایتانا، ساختمان سازی انسانچه **Ensanche** و کار عمومی قطار زیرزمینی و نمایشگاه بین‌المللی 1929 نیاز به نیروی کار وسیع ارزان داشت، که در دهه 1930 صفوف بیکاران را متورم ساخت.

³⁸ - برای مثال، مهاجرت سیل‌آسا از "مسیل‌گرسنگی" (منطقه کوهستانی در ایالت‌های کاستیون و تروئل) به پوئبلو نووو بین 1910 تا 1930، و از موریسیا به لا توراسسا در طی دهه 1930

شود. رادیو، هرگز از تشویق مردم به مبارزه، با گزارش های شورانگیزش متوقف نشد. خودروهای مصادره شده، که با حروف مخفف سی.ان.تی-اف.آ.آی **CNT-FAI** یا یو.اچ. پی **UHP** تزیین شده بودند، پر از میلیشیای مسلح بودند. این خودروها ارتباط موثر بین سنگرها، مکان هایی که نبرد ها در آن اتفاق می افتاد، و اعضای اتحادیه های کارگری محلی، که به سرعت از خیابان مجاور رد میشدند، و تماما به وسیله کارگران کنترل میشدند را تضمین میکردند. کارگران در شرکت تلفن، که قبلا ارتباط بین کاپیتانیا و سربازخانه های شورشیان را قطع کرده بودند، تلفن را در بعضی از سنگر های استراتژیک نصب کردند.

در برچا د سان پابلو **Brecha de San Pablo**، در تقاطع پاراللو **Paralelo** با خیابان سان پابلو **San Pablo**، روندا د سان پابلو **Ronda de San Pablo** و خیابان روسال **Rosal**، نزدیک ال مولینو **El Molino**، پرولتاریای مسلح، بدون دریافت کمک از هیچکس، ارتش را شکست داد. اما این پیروزی بدون توده وسیعی از مردم که از هر گوشه ای شورشیان را تحت فشار قرار دادند، از هر بالکنی از هر درگاه دری، در بالکون و پشت بام ها، سنگر ساختند، حرکات شورشیان را زیر نظر گرفتند، آب و غذا تهیه کردند، کمک پزشکی رساندند، اطلاعات و پناهگاه به کارگران جنگجو فراهم کردند، کسانی که با دلواپسی منتظر بودند تا اگر کسی زخمی شد، تفنگ و یا طپانچه اش را بردارد و به نبرد ادامه دهد، ممکن نبود. حدود ساعت نه صبح، یک گردان زرهی از پاساژ دانشگاه به سمت پایین روندا د سان آنتونیو **۳۹ Ronda de San Antonio** به سوی برچا د سان پابلو **Brecha de san Pablo** حرکت کردند. اما از قبل در روندا د سان پابلو در مقابل مرکادو د سان آنتونیو **Mercado de San Antonio** شورشیان از همه طرف از سوی توده بیباک مورد حمله قرار گرفتند و مجبور شدند در صومعه لوس اسکولاپیوس د سان آنتونیو

³⁹ - یک عکس بسیار مشهور از این سنگر که در خیابان تیگره درست شد، در نبش روندا د سان آنتونیو وجود دارد. این عکس توسط آگوستی سنتیس گرفته شده است.

de San Antonio Los Escolapios پناه بگیرند، جاییکه پس از نیم ساعت محاصره بخاطر تمام شدن مهماتشان راهی جز تسلیم نیافتند.



سنگر مشهور روندا د سان آنتونیو

ساعت یازده صبح، شورشیانی که پاساژ اسپانیا را اشغال کرده بودند، سعی کردند به کمک سایر شورشیانی که در برچا د سان پابلو میجنگیدند بروند؛ زیرا بعد از پنج ساعت درگیری، آنها نیاز به مهمات و سرپرستی داشتند؛ اما آنها نه تنها نتوانستند فراتر از خیابان سینه **Cine** پیشروی کنند، بلکه از سوی توده ها مورد حمله قرار گرفتند و عقب نشینی نمودند. بعد از چندین ساعت مقاومت، آنها مجبور به ترک میدان جنگ شدند، میدانی که دیگر قادر به کنترلش نبودند؛ آنها بسرعت به پادگانهایی که آمده بودند فرار کردند و دو توپ خود را که در وسط میدان مستقر کرده بودند، جا گذاشتند؛ زیرا حملات شدت یابنده و بیباک کمیته های دفاع کنفدراسیون سانتز، **Santz** هوستافرانکس **Hostafrancs**، لا تورراسا **La Torrassa**، لا بوردتا **La Bordeta** و کولبلانک **Collblanc** محوطه بازار و همه خیابانهای منتهی به پاساژ اسپانیا را فرا گرفته بودند و زمانی که توده کارگران خیابان تارراگونا را که تنها خیابان باز برای سربازان برای بازگشت به پادگان ها را امن نمودند، این مناطق به تله وسیع غیرقابل دفاع تبدیل شد. ساعت سه بعد از ظهر، پاساژ اسپانیا به دست مردم افتاد، پاساژ دلهره آوری بود، با جنازه ها و حیوانات تکه و پاره شده.

شورشیانی که در برچا میجنگیدند، بدون دست یافتن به هرگونه کمکی کاملاً از بقیه جدا افتادند؛ بین ساعت یازده و ظهر حمله نهایی به مسلسل هایی که در مرکز پاراللو تعبیه شده بود، شروع شد، که ما در بالا به شرح آن پرداختیم. درفاصله بین ظهر تا ساعت دوی بعد از ظهر، گروه کوچکی منتظر آخرین سربازان ماندند که در داخل ال مولینو **El Molino** پناه گرفته بودند، تا آخرین فشنگ هایشان را تمام کنند. در همان حال، توده وسیعی که سراسر پاراللو **Paralelo** از پاساژ اسپانیا تا آتارازاناس **Atarazanas**، از برچا **Brecha** تا لوس اسکولاپیوس **Los Escolapios** را اشغال کرده بودند؛ خشمگین، پیروز، مشتاق، با اسلحه های بهتره آن مکان هایی که هنوز در آنها جنگ در جریان بود، حرکت کردند تا افتخار شرکت در آخرین

پیروزی علیه فاشیسم را از دست ندهند. بخشی از این توده ها، به سوی پادگان های سان اندریاس رفتند، تا اسلحه های بهتری بدست آورند.

همان توده ها، مسلح یا غیرمسلح، اما سرشار از تب انقلابی، در پاساژ کاتالونیا نیروهای شورشی را به ستوه آوردند، تا جایی که آرایش نظامی آنها را بهم زدند و نهایتا آنها را مجبور ساختند که به هتل کولیون پناه ببرند؛ بدون این که شورشیان بتوانند با موفقیت ماموریت خود، اشغال ایستگاه رادیو در شماره دوازده کاسپه **Caspe** یا رادیوی آسوسیاسیون **Asociacion** در شماره هشت رامبلاد لوس استودیوس **Rambla de los Estudios** را عملی سازند. این توده ها به قدری کنجکاو، خوشحال و شجاع و بی پروا شده بودند که در تقاطع دیپوتاسیون **Diputacion** و لائوریا **Lauria** نیروهای توپخانه را متوقف و آن را فلج ساختند، نیروهایی که برای یاری رساندن به شورشی های جدا افتاده و تحت محاصره در پاساژ کاتالونیا آمده بودند؛ همین توده ها به قدری به صحنه جنگ نزدیک بودند که میتوانستند صدای تلق تلوق مسلسل ها را در هتل کولیون بشنوند. این همان توده ها بودند که شورشیان را در پاساژ یورکونائونا **Urquinaona** شکست دادند و پراکنده نمودند. این جمعیت که هیچ گرایشات ایدئولوژیک، یا حزبی را در نظر نداشت، با گارد های ضربت و گارد های غیرنظامی دوستی نشان داد و دیسپلین آنها را سست نمود. آنها همان توده هایی بودند که به پادگان های سان اندریاس حمله کردند و سی هزار تفنگ بدست آوردند، و با حضورشان، پرشور و شاد، گارد های ضربت را فلج ساختند. گاردهای ضربت برای جلوگیری از مسلح شدن تودها فرستاده شده بودند. و این همان توده خشمگین و بیصبر بود که در روز بیستم، بدون ترحم، کشیشان و افسران را که هنوز به مقاومت ادامه دادند و سبب خونریزی بی حاصلی شدند را اعدام کردند؛ که جنازه بعضی از آنها را به عنوان درس عبرت به نمایش گذاشتند.

پیروزی مسلحانه و تمکین سیاسی

پس از شمارش تلفات از هر دو طرف، معلوم شد که حدود چهارصد و پنجاه نفر کشته شده اند (اغلب اعضای کنفدراسیون) و هزاران نفر زخمی شده اند. در مدت سی و دو ساعت مردم **بارسلونا ارتش را شکست داده** بودند. تقریبا همه کلیسا ها و صومعه ها و تابوت ها در جلو درهایشان، صبح روز نوزده ژوئیه، تحت شرایط کنترل شده، به استثنای کلیسای بزرگ و کلیسای خانواده مقدس که اولی از سوی پلیس کاتالونیا و دومی از سوی آزادیخواهان تصرف شد، سوزانده شدند. پرولتاریای بارسلونا با سی هزار تفنگ سان اندریاس مسلح شده بود. اسکوفت به عنوان رئیس پلیس، در اواخر ماه ژوئیه، استعفا داد، زیرا قادر به حفظ نظم عمومی نبود. گارد های ضربت و گارد های غیرنظامی از نقطه نظر نظامی از کمیته های دفاع و بعضی از گروه های مسلح کارگران موثرتر و با انضباط تر بودند، اما بدون شرکت توده ها در نبرد خیابانی، گارد های غیرنظامی و گارد های ضربت به لحاظ سیاسی محافظه کار یا فاشیست بودند و با اسلحه ها و مهمات خود به گروه های شورشی می پیوستند: آنها در این جنگ نه برنده و نه بازنده بودند. قیام نظامی و فاشیستی که بر مشارکت کلیسا حساب باز کرده بود، تقریبا همه جا در اسپانیا شکست خورد، و به عنوان یک عکس العمل یک شرایط انقلابی بوحود آورد. شکست ارتش به وسیله پرولتاریا در "منطقه خط قرمز"، انحصار دولتی بر خشونت را کاملا از بین برد، و به شکوفایی قدرت های متعدد محلی منجر شد که مستقیما با بکارگیری محلی خشونت مرتبط بودند. خشونت و قدرت بطور بنیادی به هم مربوطند. از سویی دیگر، در بارسلونا، "نیروهای نظم عمومی"، گارد های ضربت و گارد های غیرنظامی که مردد بودند که به کدام طرف بپیوندند، نهایتا با مردم مسلح به دوستی پرداخته بودند. آنها از سوی دولت ایالتی برای حفظ پادگان هایشان گماشته شد بودند؛

آنها منتظر بودند تا در لحظه‌ی مناسب در حمایت از ضدانقلاب صف‌آرایی کنند. این شرایط انقلابی تعمیم یافته چیزی بود که بدون دستور و رهنمود سازمانی، یا رهنمود مراکزی از هر نوع، در همه جای اسپانیا، جاییکه قیام فاشیسم درهم شکسته شده بود، پدیدار شد: کمیته‌ها، مسلح شدن پرولتاریا، سنگرها و گشت‌های کنترل، میلیشیای مردمی، خودروها و واگن‌های مصادره شده با علامت اختصاری کنفدراسیون در هر دو طرف خودروها، واگنهای پر از مردانی که تفنگهای خود را بالای سر خود می‌چرخاندند، و به سرعت با سروصدا از خیابان‌ها بالا و پایین می‌رفتند، برچیده شدن کلاه‌ها و کراوات‌ها، سوختن کلیساها، قوانین صادر شده از سوی کمیته‌ها، غارت خانه‌های بورژواها، کمیته‌های انقلابی در سطح منطقه‌ای و یا محلی در مایلاگا **Malaga**، ساما د لانگروئو **Sama de Langreo**، لیریدا **Lerida**، کاستیون **Castellon**، کارتاگنا **Cartagena**، آلیکانته **Alicante**، آلمریا **Almeria** که مشهورترین کمیته‌ها بودند، بازجویی، زندانی کردن یا قتل فاشیست‌ها و افسران شورشی، کارفرمایان و کشیش‌ها در محل دستگیری، مصادره کارخانه‌ها، پادگان‌ها و ساختمان‌های مختلف، کمیته‌های کنترل کارگری و ... که در آن بکارگیری خشونت خود نشان قدرت جدید کارگران بود. در هفته‌های بعد، از نوزدهم ژوئیه، دربارسلونا شرایط انقلابی ظهور نمود، شرایطی تازه و بیسابقه، شاد و وحشی، که در آن اعدام فاشیست‌ها، کارفرمایان یا کشیشان خشونت انقلاب بود. به جای قدرت دوگانه، خشونت و قدرت عین هم بودند، ریزساختن و تکه تکه شدن قدرت وجود داشت. سیلاب انقلابی همه چیز را همراه با خشم، رهایی‌سازی و سرمستی سهمگین‌اش به دنبال خود کشاند. باوجود همه این اقدامات، نهاد‌های دولتی دست نخورده باقی ماندند. کنفدراسیون ملی کار-فدراسیون-آنارشیست‌های ایبری تصمیم گرفتند که ابتدا ضروری است فاشیسم جاییکه پیروز شده بود، منهدم شود و بدین ترتیب خلق کمیته مرکزی میلیشیای ضدفاشیست را در کنار دولت کاتالونیا که موجودیت آن مورد سوال قرار نگرفت پذیرفت ۴۰. این کمیته نمونه وسیع همکاری بین کمیته‌های رابط نظامی نظامی بود که در آن دولت کاتالونیا، افسران وفادار، کمیته دفاع کنفدراسیون و سایر جمهوریخواهان و احزاب طبقه کارگر و سازمان‌هایی که در جریان نبرد خیابانی همکاری کرده بودند، در آن شرکت کردند.

همچنین روز بیستم ژوئیه، کمپانیس **Companys**، به عنوان دولت ایالتی که هنوز موجودیت داشت، رهبران تعدادی از سازمان‌ها، منجمله آنارشیست‌ها را به قصر دعوت نمود. بحثی در پلنوم مبارزین در خانه کنفدراسیون ملی کار-فدراسیون آنارشیست‌های ایبری درگرفت تا تصمیم بگیرند که آیا به دعوت رئیس دولت کاتالونیا جواب دهند یا نه، و بعد از یک تحلیل کوتاه از شرایط در خیابان‌ها، تصمیم گرفته شد که کمیته رابط را به دولت ایالتی برای ملاقات با کمپانیس بفرستند. اعضای نمایندگان مسلح، خسته

40 - هوزه دل بارریو، در خاطرات تکثیر شده‌اش ادعا میکند که او به عنوان منشی اتحادیه عمومی کارگران مسئولیت داشت که پیشنهاد ایده تشکیل کمیته مرکزی میلیشیای ضدفاشیستی را به گارسیا اولیور در بعد از ظهر بیستم ژوئیه قبل از ملاقاتش با کمپانیس بدهد، بنابراین گارسیا اولیور این ایده را برداشته و به کمپانیس منتقل کرده است. صرفنظر از اینکه چه کسی این ایده، ایده تشکیل کمیته مرکزی میلیشیای ضدفاشیست را که مساله حاد خلق میلیشیاها برای مقابله با ارتش فاشیست در آراگون، و گشت‌های کنترل برای جایگزینی نیروی‌های نظم عمومی جدا از مردم را مطرح ساخته است، باید درک کرد که این‌ها را شرایط انقلابی موجود تحمیل کرد. نیازی به حق انحصاری داشتن نیست: تنها با بازاندیشی میتوانیم شرایطی را مورد بحث قرار دهیم که به خلق کمیته مرکزی میلیشای ضدفاشیست منجر شد و شکلی که بخود گرفت. روز بیستم ژوئیه، باوجود این، برای هر کس که درگیر بود، شکل‌گیری کمیته مرکزی میلیشیای ضدفاشیست روشن، ضروری و اجتناب‌ناپذیر بود، درست مثل همه جای اسپانیا جاییکه قیام ارتش توسط قیام کارگران درهم شکسته شد.

و کوفته با لباس های کثیف میدان جنگ در جلسه ۴۱ حضور یافتند: بوئاونتورا دورروتی **Buenaventura Durruti**، هوان گارسیا اولیور **Juan Garcia Oliver** ۴۲ آباد سانتیان **Abad de Santillan**، هوزه آسنس **Jose Asens** و آیورلیو فرناندز **Aurelio Fernandez** ۴۳ با نمایندگان سازمان های مختلف سیاسی و اتحادیه های کارگری در حیاط خلوت اورنجز **Oranges** ملاقات کردند، آندرو نین **Andreu Nin**، هوان کوموررا **Joan Comorera**، جوزپ کوی **Jpsep Coll**، و جوزپ رویرا **Josep Rovira** در مورد تجارب خود در رابطه با حوادث صحبت کردند، با هیجان از گروهی به گروه دیگر گذشتند، تا کمپانیس همراه پرز فارراس **Perez Farras** ظاهر شد. گروه های مختلف در یک گروه ترکیب شدند، همه در کنار

41 - برای دستبازی به روایت قابل اتکای این دیدار، که بسیار متفاوت از روایت شدیداً تخیلی عرضه شده از سوی گارسیا اولیور است، نگاه کنید به : جوزپ کوی و جوزپ پانیه، جوزپ رویرا. یک زندگی در خدمت کاتالونیا و سوسیالیسم، آرپل، بارسلونا، 1978 صفحات 87-85

42 - خود هوان گارسیا اولیور در سال 1950، یک روایت متفاوت "کامل تر و قابل باورتر" از این روایت مشهور ملاقاتش با کمپانیس (در سال 1938 انتشار یافت) ارائه داد . قیام نظامی - فاشیستی همانطور که ما پیش‌بینی کرده بودیم اتفاق افتاده بود. {...} کمپانیس زمانی که صبح ساعت هفت روز نوزده ژوئیه رسید، به ایستگاه پلیس بارسلونا پناه برد، چون از عاقبت آنچه که اتفاق افتاده بود وحشت زده شده بود. زیرا او تصور میکرد که همه سربازان و هنگ های بارسلونا به شورش خواهند پیوست که به راحتی همه مقاومت ها را از بین خواهند برد. با همه اینها، نیروهای کنفدراسیون ملی کار - فدراسیون آنارشویست های ایبریا تقریباً به تنهایی دو روز بیادماندن با شورشیان روبرو شدند، بعد از یک جنگ تلخ و خونین {...} ما همه هنگ ها را شکست دادیم {...} بخاطر این همه دلیل، کمپانیس از روبرو شدن با نمایندگان کنفدراسیون - فدراسیون سراسیمه و سردرگم بود، زیرا در وجدان خود او درباره سنگینی مسئولیت بزرگ خود در مقابل ما و مردم اسپانیا برای گوش نکردن به همه پیش بینی های ما فکر میکرد {...} سراسیمه، زیرا علیرغم این حقیقت که آنها به وعده هایی که به ما داده بودند وفادار نماندند، کنفدراسیون و فدراسیون در بارسلونا و کاتالونیا شورشیان را شکست دادند {...}. به همین خاطر، وقتی او با ما صحبت کرد، کمپانیس به ما گفت: " اکنون میدانم که شما دلایل زیادی دارید تا عدم رضایتتان را نسبت به من نشان دهید. من به مدت زیادی علیه شما جنگیدم و قادر نشدم ارزش واقعی شما را بدانم. هرگز زیاد دیر نیست، باوجود این، برای اینکه صمیمانه اصلاحاتی بکنم، و به طریقی که من خواهم کرد، شما اکنون خواهید دید که ارزش اعتراف به گناهان را دارد: اگر من قدر ارزش واقعی شما را میدانستم، ممکن بود با شرایطی که امروز روبرو هستیم روبرو نمیشدیم. اما راه چاره دیگری وجود ندارد، اکنون، شما به تنهایی افسران شورشی را شکست دادید، و منطقاً شما باید حکومت کنید. اگر این آن چیزی است که شما فکر میکنید، من کاملاً خوشحالم که به شما تسلیم شوم و ریاست دولت ایالتی را به شما واگذار کنم، اگر شما فکر میکنید من در مقام دیگری میتوانم مفید باشم، شما فقط به من بگوئید که چه پستی را اشغال کنم. اما باتوجه به اینکه ما هنوز نمیدانیم که در سایر نقاط اسپانیا چه کسی پیروز پایبند گذاشته است؛ و اگر شما بر این باورید که از مقام ریاست دولت ایالتی من هنوز میتوانم به عنوان نماینده قانونی کاتالونیا خدمتی بکنم، به من بگوئید، بنابراین از این دفتر، و همیشه با صلاحدید شما، ما به این مبارزه ادامه خواهیم داد تا روشن شود که چه کسی برنده است. تا آنجا که به ما مربوط میشود، و این چیزی بود که کنفدراسیون - فدراسیون میاندیشید. ما میفهمیم که کمپانیس باید در راس دولت ایالتی بماند، دقیقاً به این خاطر که ما خیابان ها را پرکرده ایم تا برای انقلاب اجتماعی بجنگیم، بلکه برای دفاع از خودمان در مقابل کودتای نظامی فاشیستی جنگیده ایم. } از گارسیا اولیور به تحقیقات بویوتن {

43 - آیورلیو فرناندز در کمیته رابط جای فرانسیسکو آسکاسو را گرفت. سایر اعضای این کمیته عبارت بودند از: دورروتی، اولیور، سانتیبیان و آسنس

هم در یک خط، در سکوتی محترمانه نشستند. کمپانیس به همه آنها نگاه کرد، یک به یک، راضی، آرام و متبسم. درحالیکه نگاه ممتدش را روی نمایندگان کنفدراسیون ملی کار دوخته بود، او با این کلمات از آنها استقبال کرد: "شما پیروز شده اید. امروز شما صاحبان شهر و ایالت کاتالونیا هستید، زیرا تنها شما افسران فاشیست را شکست دادید، و امیدوارم نسبت به من عصبانی نخواهید بود اگر یادآوری کنم که شما از کمک گارد های ضربت و نیروی پلیس کاتالونیا بی بهره نبودید." او با لحنی میانجیگرانه ادامه داد: "اما حقیقت این است که باوجود این که شما در گذشته به شدت تا همین دیروز مورد آزار و اذیت قرار گرفتید، امروز ارتش و فاشیست ها را شکست دادید." بعد از سلام و تهنیت آن حضار، به عنوان صاحبان خیابان ها که در حال ایستاده به دور وی حلقه زده بودند، او پرسید "و اکنون ما چه کار باید بکنیم؟" او در حالی که به اعضای کنفدراسیون ملی کار نگاه میکرد گفت: "باید چیزی در رابطه با شرایط جدید انجام داده شود!" او در همان حال به آنان هشدار میداد که باوجود این که ما در بارسلونا پیروز شده ایم، مبارزه هنوز به پایان نرسیده است. "ما نمیدانیم چه زمانی و چگونه در سایر قسمت های اسپانیا چه اتفاقی خواهد افتاد" سپس او به موضع خود توجه نمود و نقشی که او در شغل خود میتواند ایفا کند: "من به سهم خودم، دولت ایالتی را با نقطه نظرات مختلف و به لحاظ بین المللی شناخته شده، بطور واقعی نمایندگی میکنم، آنهایی که همه این ها را چیزی بیفایده میدانند اشتباه میکنند"، و صحبت های خود را با این ادعا به پایان رساند که اگر لازم باشد دولت جدید ایالتی تشکیل دهیم، "اگر بخواهید با من صحبت کنید، من در اختیار شما هستم" گارسیا اولیور جواب داد: "تو میتوانی به عنوان رئیس باقی بمانی. ما علاقه ای به ریاست و یا دولت نداریم" گارسیا گویی چنین درک نموده بود که کمپانیس از سمت خود استعفا میدهد. بعد از اولین جلسه ۴۴ غیررسمی و ملال آور، با نمایندگان متعدد، که در اطراف کمپانیس ایستاده بودند، وی از آنها دعوت به عمل آورد، که وارد اتاقهای مهمانی قصر بشوند، جاییکه براحتی بتوانند بنشینند. این افراد میبایست همکاری و اتحاد همه نیروهای ضدفاشیست را از طریق ایجاد کمیته های میلیشیا هماهنگ سازند، بی نظمی را در خیابان ها کنترل کند و ستون های میلیشیا را که میبایست به زاراگوزا فرستاده شوند، سازمان دهند.

کمیته منطقه ای کنفدراسیون ملی کار که بر تعداد اعضایشان افزوده شده بود، از طریق نمایندگی کنفدراسیون از ملاقات در کاخ مطلع گردید، و بعد از یک بحث و بررسی کوتاه، موافقت خود را از طریق تلفن به کمپانیس اعلام نمود که کنفدراسیون در پرنسیب شکل گیری کمیته مرکزی میلیشیا ضدفاشیست را قبول کرده است و منتظر است تصمیم قطعی خود را بعد از تصویب آن در پلنوم کمیته های محلی و بخش ها که در روز بیست و یکم ژانویه برگزار میشود، اعلام کند. در همان شب، کمپانیس دستور داد که بولتن رسمی دولت، قانون ایجاد میلیشیا غیرنظامی را به چاپ برساند.

روز سه شنبه بیست و یکم ژوئیه ۴۵، در خانه کنفدراسیون ملی کار - فدراسیون آنارشیستهای ایبری، پیشنهاد کمپانیس مبنی بر شرکت کنفدراسیون در کمیته مرکزی میلیشیا ضدفاشیست برای تصویب رسمی پلنوم منطقه ای و محلی اتحادیه های کارگری

44 - اطلاعات از روایت ارائه شده از سوی کوی و پانه برگرفته شده است. همان ماخذ صفحات 87-85

45 - روز بیست و یک ژوئیه 1936، پلنوم محلی فدراسیون ها و کمیته های محلی از سوی کمیته منطقه ای کاتالونیا برگزار شد. در این جلسه، شرایط تحلیل شد و به اتفاق آرا تصمیم گرفته شد که تا زمانی که آن بخش از اسپانیا در دست شورشیان است درباره کمونیسم آزادیخواهانه صحبت نشود. بنابراین پلنوم تصمیم گرفت هیچ اقدام خودکامه تصویب نشود... {تصمیم به نفع همکاری با همه احزاب و سازمان های کمیته میلیشیا ضدفاشیست گرفته شد. در این جلسه فقط نماینده منطقه

که از سوی کمیته منطقه‌ای فدراسیون کار کاتالونیا طرح شده بود، تقدیم شد. بعد از گزارش مقدماتی از سوی ماریانet **Marianet**، هوزه زینا **Jose Xena** نماینده منطقه ساحلی، پیشنهاد کرد که نمایندگان کنفدراسیون ملی کار از کمیته مرکزی میلیشیای ضدفاشیست خارج شوند. وی پیشنهاد کرد که کنفدراسیون باید تا برقراری کمونیسم آزادیخواهانه به انقلاب ادامه دهد.

سپس هوان گارسیا اولیور صحبت کرد و بحث و تصمیم مربوط به موضوع را به عنوان انتخاب بین دیکتاتوری آنارشیستی "بیمعنی" یا همکاری ۴۶ با سایر نیروهای ضدفاشیست در کمیته مرکزی میلیشیای ضدفاشیست در مبارزه علیه فاشیسم ترسیم نمود. بدین شکل، گارسیا اولیور، عمدی یا غیرعمدی ۴۷ با انتخاب فرمول مبهم و مغشوش

"به خطر انداختن همه چیز" پیشنهاد مرده‌ای را به پلنوم ارائه کرد. مخالفت با چشم‌انداز متضاد "دیکتاتوری آنارشیستی"، دفاع آشتی‌ناپذیرانه فدريکا موتسنی ۴۸ از پرنسپ های آنارشیست ها علیه هر نوع دیکتاتوری، منطقی‌تر، متوازن‌تر و معقول‌تر بنظر رسید، این موضع با تایید از سوی آباد د سانتیان و با مطرح ساختن خطر ایزوله شدن و دخالت خارجی تکمیل شد. با این حال، نقطه نظر دیگری به میدان کشیده شد، که از سوی مانوئل اسکورزا مورد حمایت قرار گرفت. او پیشنهاد نمود که از دولت ایالتی تا زمانی که نسبت به کنفدراسیون ارزش مصرف دارد، به عنوان وسیله ای برای اجتماعی کردن و اشتراکی کردن استفاده شود. ۴۹ پلنوم به نفع

ساحلی رای منفی داد. کنفدراسیون و فدراسیون به نمایندگان خود دستور مصوبه این پلنوم را دادند. نقل قول از گزارش نمایندگان کنفدراسیون ملی کار، کنگره فوق‌العاده و همان مصوبات آن، صفحه 96

46 - نگاه کنید به هوان گارسیا اولیور، کمیته مرکزی میلیشیای ضدفاشیستی کاتالونیا، از ژوئیه تا ژوئیه یکسال مبارزه، زمین و آزادی، بارسلونا، 1937. گارسیا اولیور این مقاله را یکسال بعد از حوادث موضوع بحث نوشت، و بیشتر تحت تاثیر شرایط سیاسی بعد از ماه می 1937 است.

47 - بالاخره، اطلاعات من ادعا میکند که در نشست یا پلنوم بیست و یک، گارسیا اولیور مساله دیکتاتوری آنارشیستی یا کمونیسم آزادیخواهانه را پیشنهاد نمود و این پیشنهاد در آن نشست مورد پشتیبانی قرار نگرفت. من میگویم اگر وی چنین پیشنهادی کرده است، او آن را بدون اعتقاد راسخ مطرح کرده است، زیرا او مطمئن بود که دیکتاتوری آنارشیستی به یک فاجعه ختم میشود. او این دوراهی خطرناک دراماتیک را برای خلق حمایت بیشتر برای سیاست انتخاب همکاری خود پیش از از صفحه 65 کشید. گارسیا اولیور این فضای کم‌دی را متکبرانه تایید میکند: کنفدراسیون ملی کار و فدراسیون آنارشیستهای ایبری بر همکاری و دموکراسی تصمیم گرفتند و از دیکتاتوری انقلابی صرف‌نظر کردند، که منجر به خفه کردن انقلاب به وسیله کنفدراسیون یا دیکتاتوری آنارشیستی میشد. نگاه کنید به هوزه پیرات، تمرکز بر یادداشت ها، سرخ و سیاه، شماره 38، ژوئیه 1967

48 - نقل قول قبلی هوزه دل بارریو، هوان گارسیا اولیور در سال 1950 و هوزه پیرات از سوی موتسنی تایید شد: "هیچکس حتی اولیور گارسیا، که از همه بیشتر بلشویک بود، ایده کسب قدرت انقلابی را تصور نکرد. آن بعد ها بود، زمانیکه ما گسترده‌گی جنبش و ابتکارات توده ای را دیدیم شروع به این کردیم که آیا ما میتوانیم و یا باید همه چیز را بخطر بباندازیم." (آبل پاز، دوروتی: پرتولاریای مسلح، بروگوئرا، بارسلونا، 1978، صفحات 381-382) چاپ انگلیسی: آبل پاز، دوروتی: مردم مسلح شدند، نشر بلک رز، مونترال، 1996

49 - نامه از گارسیا اولیور به آبل پاز. نگاه کنید به دوروتی در انقلاب اسپانیا، فدراسیون آنارشیستهای ایبری، مادرید، 1996، صفحات 504-505 چاپ انگلیسی: آبل پاز، دوروتی در انقلاب اسپانیا، ترجمه چاک مورس. انتشارات آ.ک، سانفرانسیسکو،

2006

ایده همکاری کنفدراسیون با نیروهای ضدفاشیست در کمیته مرکزی میلشیا، با یک رای منفی از بخش کمیته ساحلی رای داد. اکثریت افراد که در پلنوم حضور یافتند، منجمله دورروتی و اورتیز، ساکت ماندند زیرا آنها مثل اغلب افراد معتقد بودند، انقلاب باید تا تسخیر زاراگوزا و شکستن فاشیسم به تاخیر انداخته شود. بنابراین، بدون جر و بحث بیشتر و یا ملاحظات فلسفی در این زمینه، تصمیم گرفته شد که کمیته‌ی رابط بین کنفدراسیون ملی کار و دولت ایالتی که از نوزده ژوئیه وجود داشت، نهادینه و تقویت گردد. این کمیته اکنون تغییر شکل داد، بر تعداد اعضای آن افزوده شد و به خاطر تقویت اتحاد ضدفاشیستی همه احزاب و اتحادیه های کارگری در کمیته مرکزی میلشیا، وظایفش تدقیق شد. این اتحاد مسئولیت تحمیل نظم در پشت جبهه و سازماندهی و تهیه امکانات برای میلشیا که میبایست به آراگون برای جنگ با فاشیسم برود، را به عهده گرفت.

در اولین نشست کمیته مرکزی میلشیا که در شب بیست و یکم ژوئیه برگزار شد، نمایندگان کنفدراسیون ملی کار ۵۰ به روشنی قدرت و شخصیت مستقل خود را به جمهوریخواهان و کاتالانیست ها نشان دادند؛ آنها یک اعلامیه عمومی صادر نمودند که برای کمیته مرکزی هم در رابطه با امور نظامی، و هم در زمینه امنیت عمومی، مسئولیت هایی بیشتر و وظایفی بیشتر از آنچه که ابتدائاً قانون دولت ایالتی تایید نموده بود، محول نمود. این یک مباحث بی پایه نبود که سبب شد، آیورلیو فرناندز **Aurelio Fernandez** به سوالی که در اولین نشست کمیته مرکزی میلشیا طرح شده بود، جواب بدهد. سوال این بود که چه کسی ارتش را شکست داد " مثل همیشه همان مردم: اقشار تحتانی جامعه"، بیکاران، مهاجرین جدید و جمعیت حاشیه ای و فقیر که در "مساکن ارزان" لا تورراسا **La Torrassa**، کان تونیس **Can Tunis**، سومورروسترو **Somorrostro**، سانتا کولومو **Santa Coloma** و سان آندریاس **San Andres** زندگی میکنند، پرولتاریای صنعتی سواستفاده شده، که در شرایط زندگی فوق العاده سخت زندگی میکنند، پرولترهایی که بخاطر بیکاری توده ای خرد شده اند، ساعات طولانی کار میکنند، گرسنه سر کار می آیند، در مشاغل موقتی و قطعه کاری مشغول هستند، در محلات کارگری پوئبلو نوئوو **Pueblo Nuevo**، سانتز **Sants**، بارسلونیتا **Barceloneta**، پینو **Chino**، هوستافرانس **Hostafrancs**، یا پوئبلو سکو **Pueblo Seco** روی هم تلنبار شده اند، کسانی که اجاره نشین اند و یا آلودگی را دوباره اجاره کرده اند، کسانی که مجبور بودند، خانه ها و آپارتمان هایی را بخاطر نبود خانه قابل اجاره با دیگران به طور شراکتی مورد استفاده قرار دهند. اینان ارتش را شکست دادند.

در همان حال، کمپانیس **Companys** به مارتین بارررا **Martin Barrera**، وزیر کار اجازه داد از طریق رادیو قوانین مربوط به کم کردن ساعت کار، افزایش دستمزد ها، کاهش اجاره بها ها و قانون کار جدید را که ابتدا باید از سوی انجمن کارفرمایان، منجمله فدراسیون کارفرمایان، اتاق صنعت و املاک، و غیره تایید شود، اعلام کند. او به آنها ضرورت کانالیزه کردن انگیزه انقلابی توده ها را به عنوان عضو هیئت مدیره معادن پوتاش **Potash** سوریا **Suria** که قبلاً این کار را کرده بود، توضیح داد، کسی که به جای رفتن به معدن و گروگان گرفته شدن از سوی کارگران، باخت مالی را ترجیح داد. در جریان جلسه نمایندگان، کارفرمایان متعددی از طریق تلفن هشدار دریافت کردند که به خانه های خود بازنگردند، زیرا گشت های مسلح در جستجوی آنها هستند. وقتی جلسه تمام شد، معلوم شد که سرمایه دارانی که در جلسه حضور داشتند، کسی را نمایندگی نمیکنند. به هر حال، اطلاعیه، بعد از چند روز به عنوان تلاشی برای فراهم کردن چهار چوب امنی برای شورو شوق و مطالبات توده ای، از رادیو پخش گردید. روز

50 - نمایندگان آنارکوسندیکالیست ها جوزپ آسنس، بوئناونتورا دورروتی و هوان گارسیا اولیور برای کنفدراسیون ملی کار و آیورلیو فرناندز و دیاگو آبا برای فدراسیون آنارشویست های ایبریا بودند. بعد ها جای دورروتی را مارکوس آکیون گرفت.

پنجشنبه، بیست و سوم ژوئیه، در خانه کنفدراسیون ملی کار- فدراسیون آنارشیستهای ایبریا مساله ورود آنارکوسندیکالیست ها به کمیته مرکزی میلشیا و مخالفت قابل توجه با این سیاست از سوی میلشیا ها مطرح شد تا در پلنوم مشترک کنفدراسیون و فدراسیون یعنی پلنوم رزمندگان هدایت کننده به بحث گذاشته شود^{۵۱}. در طول عصر همان روز، اعضای گروه "ما" در خانه گریگوریو هوور **Gregorio Jover** برای تحلیل اوضاع ۵۲ و خداحافظی با دورروتی که روز بعد همراه یک ستون شهر را ترک میکرد، گردهم آمدند^{۵۳}. دورروتی روز بعد سینکو د اوروس **Cinco de Oros** را ترک نمود تا به آنتونیو اوتیز **Antonio Ortiz** که عصر روز بیست و چهارم با قطاری با ستون دیگری شهر را ترک کرده بود، بپیوندد. ۵۴ در ساعت نه و نیم صبح روز بیست و چهارم ژوئیه، دورروتی به نام کمیته مرکزی میلشیا یک پیام رادیویی فرستاد که در آن به اعضای کنفدراسیون ضرورت مبرم هوشیار بودن علیه هرگونه تلاش ضدانقلابی و از دست ندادن آنچه که در بارسلونا بدست آمده است، اخطار نمود. ۵۵ دورروتی به نظر میرسید که به خطر پشت جبهه‌ی بی ثبات، و دشمن طبقاتی که هنوز حذف نشده بود، واقف بود. همه چیز تا تصرف زاراگوزا به تاخیر انداخته شده بود.

روز یکشنبه بیست و ششم ژوئیه، در خانه کنفدراسیون- فدراسیون مساله همکاری کنفدراسیون با کمیته مرکزی میلشیا‌ی ضدفاشیست که نمایندگان کنفدراسیون از قبل ۵۶ در آن شرکت کرده بودند بار دیگر برای تصویب رسمی پلنوم منطقه‌ای و محلی

⁵¹ - تا چه اندازه‌ای ما میتوانیم کمونیسم آزادیخواهانه را در کاتالونیا بدون باختن در جنگ و خطر دخالت خارجی پیش ببریم؟ این معضل روز بیست و سوم ژوئیه در پلنوم دو سازمان برای مبارزین آنارشیست و نمایندگان اتحادیه های کارگری طرح شد {...} تصمیم گرفته شد بلوک ضدفاشیستی حفظ شود، و دستورالعملی برای همه مناطق صادر شود: ما نباید کمونیسم آزادیخواهانه اعلام کنیم. سعی کنید برتری را در کمیته های میلشیا‌ی ضدفاشیست حفظ کنید و هرگونه تلاش استبدادی برای تحقق ایده‌هایمان را به تاخیر بیاندازیم." نقل قول از آنارشیسم در اسپانیا. گزارش فدراسیون آنارشیست های ایبریا جنبش آزادیخواهی بین‌المللی، {1938}؛ صفحه 2

⁵² - بخاطر فوریت تصمیم گیری در مورد این مسائل، بعد از نوزده ژوئیه ماشین افقی و فدراتیو کنفدراسیون ملی کار درهم شکسته شد و با این کار هرگونه اعمال دموکراسی مستقیم کنار رفت. سیاست معمول برای اتخاذ تصمیمات مهم میبایست در جلسات رهبران، اعضای کمیته منطقه، فدراسیون محلی بارسلونا، کمیته شبه جزیره فدراسیون آنارشیست های ایبریا، و همه کسانی که در کمیته مرکزی میلشیا‌ی ضدفاشیستی موقعیت مسئول داشتند، شورای اقتصاد یا کمیته تحقیق، گشت های کنترل، و غیره اتخاذ میشد. این تصمیمات از سوی مبارزین رهبری کننده و مقامات اتحادیه اتخاذ شد و سپس بعد ها برای تصویب به پلنوم تقدیم شد، بدین ترتیب، بطور "تشریفاتی" ظواهر سنتی اداره امور کنفدراسیون ملی کار را حفظ کردند.

⁵³ - گارسیا اولیور پیشنهاد خود را دوباره تکرار کرد تا از طریق کسب امتیاز تمرکز میلشیا که میبایست به جبهه اعزام شوند، قدرت را بدست گیرد.

⁵⁴ - گارسیا اولیور، پژواک صفحات 191-190 گایاردو و مارکوز، اورتیز صفحات 110-109

⁵⁵ - شما اکنون یک وظیفه دارید. صبح ساعت ده به معبر گارسیا به تظاهرات بیایید، همه شما و خصوصا افراد کنفدراسیون ملی کار. موضعی که در بارسلونا کسب شده است نباید ترک شود. پایتخت نباید خالی شود. شما باید همیشه آماده و مراقب بمانید، با چشمان باز، در صورت وقوع به حوادث ممکن جواب بدهید. کارگران کنفدراسیون ملی کار همه به عنوان تنی واحد باید به کمک رفقای آراگون بروند.

4- نگاه کنید به اعلامیه امضا شده از سوی کنفدراسیون ملی کار که ما همه آن را در ضمیمه دوباره چاپ کرده‌ایم. مقاله ای در همبستگی کارگری (بیست و هفتم ژوئیه 1936) ظاهر شد که تاکید کرد "موضع کنفدراسیون در رابطه با موقعیت انقلابی، به همان

و بخش های فدراسیون های اتحادیه های کارگری که از سوی کمیته منطقه ای کنفدراسیون کار کاتالونیا برگزار شده بود تقدیم شد. نتیجه این شد که تصمیماتی که از سوی کمیته منطقه برای همکاری با دولت ایالتی و سایر احزاب گرفته شده بود، و از قبل به یک واقعیت غیرقابل بازگشتی تبدیل شده بود، از سوی پلنوم دیگر اتحادیه های کارگری منطقه ای مورد تصویب قرار بگیرد. این یک سیاست کار از کار گذشته ای بود که در آن پلنوم بیست و ششم نقش تأیید تصمیماتی که قبلاً اتخاذ شده بود را ایفا کرد. باوجود اینکه ما اسناد مباحثات طرح شده را نداریم، آخرین توافق، جای هیچ شبهه ای در رابطه با مخالفت جدی علیه قبول همکاری از سوی کمیته های عالی کنفدراسیون و فدراسیون با دولت ایالتی باقی نگذاشت. همه ما میدانیم که یک مخالفت شدید علیه این سیاست وجود داشت. قطعنامه در رابطه با تحلیل از شرایط انقلابی کنونی با یک گزارش مبنی بر حمایت از این موضع "کاملاً به اتفاق آرا" به پایان رسید. کنجکاوانه باید پرسید، آیا موضعی که در این پلنوم مطرح و مورد تصویب قرار گرفت، همین موضع بود؟ آیا موضعی که نمایندگان کنفدراسیون ملی کار قبلاً آن را به طور موقتی بعد از ملاقات با کمپانیس قبول کرده بودند، همان موضعی که از سوی پلنوم بیست و یکم منطقه ای تصویب شد با همان موضعی که در پلنوم مشترک کنفدراسیون- فدراسیون در روز بیست و سوم ژوئیه به تصویب رسید یکسان بودند؟ کدام موضع؟ "تنها شورشیان فاشیست دشمنان مردم هستند" و بنابراین نه دولت بورژوازی کاتالونیا و نه جمهوریخواهان دشمن نیستند که مورد حمله قرار گیرند، بلکه هم‌پیمان هستند. انصراف از انقلاب از قبل قطعی بود: "هیچ کس نباید بیشتر جلو برود. هیچ کس نباید صفوف را بشکند." از شرکت کنندگان در پلنوم خواسته شد که اخلاقاً از تصمیمات اکثریت تبعیت کنند و به آرمان ضدفاشیسم وفادار بمانند. "هر روز علیه فاشیسم، تنها علیه فاشیسم که بر نیمی از اسپانیا حکومت میکند." آخرین اطلاعیه رسمی پلنوم منطقه ای با دستور صریح و غیرقابل منازعه نتیجه گرفت که کمیته مرکزی ضدفاشیستی مورد تأیید می‌باشد و باید از آن اطاعت شود: "یک کمیته ضدفاشیست وجود دارد و یک زیر کمیته که کمیسیون تدارک نامیده میشود. این وظیفه هر کس است که به رهنمود های آنان اطاعت کنند و بطور منظم از همه دستورات پیروی کند."

روز بیست و هشتم ژوئیه، فدراسیون های محلی اتحادیه های کارگری بارسلونا، پایان اعتصاب عمومی را اعلام نمودند.

کمیته ها همه جا، هماهنگی هیچ جا

خشونت و قدرت به هم وابسته هستند. به دنبال شکست ارتش در خیابانها و تسلیح پرولتاریا، انحصار دولتی بر خشونت در هم شکسته شد، و شرایط انقلابی ایجاد شد که خشونت خود را، قدرت خود را و نظم خود را تحمیل نمود. قدرت یک طبقه کارگر مسلح.

کمیته های انقلابی- دفاع، کارخانه، محلات، شهرک ها و ... زهدان ارگان های قدرت طبقه کارگر را تشکیل دادند. آنها بطور منظم مصادره اموال بورژوازی، اشتراکی کردن صنعتی و کشاورزی را آغاز کردند، میلیشیا های مردمی را که جبهه های نظامی را در چند روز اول استحکام بخشیدند سازمان دادند، گشت های کنترل و میلیشیا ی پشت جبهه را سازمان دادند که "نظم نوین انقلابی" را به وسیله ی سرکوب خشونت آمیز کلیسا، کارفرمایان، فاشیست ها، تفنگچی های سابق و طرفداران اتحادیه های زرد، تحمیل نمودند، زیرا تک تیراندازان ضدانقلابی بیوقفه در طول هفته در شهر فعالیت میکردند. اما این کمیته ها قادر به هماهنگ نمودن تلاش های

بقیه زیرنویس صفحه 78-شکلی که تاکنون حفظ شده است ادامه خواهد یافت" گویی این امر ضروری بود که بر مقاومت قابل ملاحظه ای که به آنچه که در پلنوم بیست و یکم تأیید شده بود، غلبه شود.

خود و ایجاد قدرت متمرکز طبقه کارگر نبودند. ابتکارات و فعالیت های کمیته ها، اغلب با تداخل و دوباره کاری از سوی رهبران متعدد سازمان های سنتی جنبش کارگری، منجمله کنفدراسیون و فدراسیون یا پی.ای.یو.ام (POUM) (حزب کارگران اتحاد مارکسیست ها) روبرو میشد. این حزب هنوز درخواست دستمزد های بیشتر و اصلاحات جزئی میکرد، که حوادث این نوع اصلاحات را پشت سر گذاشته بود.

شرایط انقلابی در خیابان و کارخانه ها موجود بود و بعضی ارگان های قدرت بالقوه پرولتاریا نیز وجود داشت: کمیته ها، که هیچ سازمانی قادر نبود و یا نمیخواست آنها را هماهنگ سازد، تحکیم بخشد و آنها را به ارگانهای حقیقی قدرت تبدیل کند. خودانگیختگی توده ها نیز محدودیت های خود را داشت، احزاب سیاسی آنها و سازمان های اتحادیه های کارگری حتی محدودیت هایشان بیشتر از خودانگیختگی توده ها بود. این سازمان ها برنامه ای واقعی، دقیق و آماده ای نداشتند که در آن شرایط انقلابی به اکار گرفته شود. در حقیقت، رهبران آنارشیست ها نه تنها نمیدانستند با قدرت چه بکنند، حتی نمیدانستند قدرت چیست. علیه تهدید فاشیسم، که نیمی از کشور را فراگرفته بود، آنها شعار اتحاد ضدفاشیستی، اتحاد مقدس با بورژوازی دموکراتیک و جمهوریخواه را تحمیل کردند. به جای شرایط قدرت دوگانه بین دولت ایالتی و کمیته مرکزی میلشیا، دوباره کاری قدرت ها بود. بعلاوه، کمیته های عالی کنفدراسیون ملی کار، در اواسط اوت، از قبل تصمیم گرفته بودند که کمیته مرکزی میلشیا را در صورت مساعد بودن شرایط و فروکش کردن خودانگیختگی در خیابان ها، منحل کنند. در این اثنا، باوجود این، از نوزده ژوئیه به این سو، کمیته ها، خودانگیخته، بطور عملی همه جا ظهور کردند؛ آنها واقعیت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی تازه ای را تحمیل نمودند که از پیروزی قیام کارگران بر ارتش حاصل شده بود، و در کاتالونیا این کمیته ها در کارخانه ها و مناطق مسکونی قدرت را اعمال نمودند.

هفتاد سال بعد: نتایج و بازتاب ها

دولت سازمان انحصاری حشونت در خدمت به طبقه حاکم اجتماعی است. دولت سرمایه داری یکی از مهمترین ابزار های حاکمیت بورژوازی بر پرولتاریاست؛ دولت دستگاه سرکوبی است که روابط اجتماعی تولید سرمایه داری را تضمین میکند. اولین وظیفه انقلاب پرولتری، انهدام کامل این دولت سرمایه داری و استحکام بخشیدن به قدرت کارگران است. بدون قصد و عمل شایسته (از سوی سازمان انقلابی) برای انهدام دولت سرمایه داری، کسی نمیتواند از انقلاب پرولتری صحبت کند. شاید کسی بتواند از جنبش انقلابی، شرایط انقلابی یا "انقلاب مردمی" یا اتحاد ضدفاشیستی، جنگی علیه فاشیسم یا "دیکتاتوری پرولتاریا بدون انهدام دولت سرمایه داری" تخیلی، و کشف "درخشان" تحلیل های حزب کارگران اتحاد مارکسیست ها صحبت بکند، اما نمیتواند از انقلاب پرولتری صحبت به میان آورد. ابهام ایدئولوژیکی برای جنبش آزادخواهانه امری موروثی بود. و این ابهام از سوی بوروکرات های ضدفاشیست

کنفدراسیون ملی کار و سیاستمداران زرنگ بورژوازی که میدانند چگونه آبهای گل آلودِ عدم انسجامِ آنارشیستی را به آسیابان های خود هدایت کنند، تبدیل به فضیلت شده است. این جا هیچگونه تلاشی برای انهدام دستگاه دولتی بورژوازی انجام نگرفت.

در بارسلونا، کمیته مرکزی میلشیاای ضدفاشیست محصول طبقه کارگر و پیروزی آنارشیستی نوزده ژوئیه بود، اما همین کمیته مرکزی همچنین محصول امتناع آنارکوسندیکالیست ها از انهدام دولت نیز بود. کمیته مرکزی میلشیاای ضدفاشیست، نتیجه معامله بین کمپانیس و آزادیخواهان بود، اما همچنین این معامله از سوی "مارکسیست ها" نیز پذیرفته شد (پی.ا.یو.ام و استالینیست ها). کمیته مرکزی میلشیاای ضدفاشیست، سازمان همکاری طبقاتی نیز بود که به وسیله آن دولت کاتالونیا مجدداً فونکسیون هایی را که از دست داده بود، بدست آورد؛ زیرا آنارشیست ها در خیابان بر این نهاد ها غلبه کرده بودند: پلیس، نظم عمومی و ارتش. کمیته مرکزی میلشیاای ضدفاشیست هرگز ارگان قدرت کارگران نبود و هرگز چنین ادعایی نکرد، و بنابراین، هرگز شرایط قدرت دوگانه وجود نداشت که کمیته مرکزی میلشیاای ضدفاشیست را در تقابل با دولت کاتالونیا قرار دهد. این یک حقیقت است که بین آنارشیست ها، در رابطه با شرایط انقلابی تصورات مختلفی در رابطه با حوادث بعد از نوزدهم-بیستم ژوئیه 1936 در کاتالونیا وجود دارد. تصور اولی، و تصویری که تقریباً تصور غالب است، از سوی آباد د سانتیان و فردریکا مونتسنی اعلام شد که خواهان همکاری کامل و صمیمانه با سایر نیروهای سیاسی (منجمله با احزاب بورژوازی) در یک اتحاد ضدفاشیستی شدند. آنها این را امری اجتناب ناپذیر به منظور پیروزی در جنگ میدانستند و به طور ضمنی همکاری "وفادارانه" با دولت کاتالونیا را شَر کمتر نسبت به پیگیری "انقلاب" و جنگ همزمان میدانستند. تصور دوم از سوی گارسیا اولیور مورد پشتیبانی است که در تئوری "به خطرانداختن همه چیز" یعنی استقرار "دیکتاتوری آنارشیستی" بود. طبق این دیدگاه، یک نیروی پیشتاز رهبران روشنگر، جای پرولتاریا را می‌گرفت و قدرت را بنام وی کسب میکرد، این تصور نیز در عمل همکاری دولتی بود، و براین باور خام متکی بود که رنگ "سپاه و سرخ" وزرا ماهیت دولت را میتواند تغییر دهد. تصور سوم با دیدی عمل‌گرایانه از سوی مانوئل اسکورزا پیشنهاد شد، که شامل استفاده از دولت کاتالونیا برای قانونیت بخشیدن به "پیروزی های انقلاب"، کنترل وزارت خانه های دفاع و نظم عمومی و تکیه بر تسلط بدون چون چرای کنفدراسیون ملی کار در خیابان ها به منظور تلاش برای "تحکیم شرایط انقلابی" بود، با این انتظار که این اقدامات به شرایط مناسب تری برای پیروزی انقلابی منجر شود. بنابراین نظر، در همان حال، قدرت واقعی سازمان آزادیخواهی به موازات کنفدراسیون- فدراسیون، به صورت خودمختار و مستقل از آن ها با تکیه بر کمیته تحقیق و کمیته های دفاع کنفدراسیون ملی کار میبایست استحکام مییافت؛ سازمانی که قادر میشد مواضع آنارکوسندیکالیست ها را در دولت کاتالونیا هماهنگ و متمرکز کند، و بعد بتواند قیام کارگران را در می 1937 علیه تحریکات کمپانیس و استالینیست ها ممکن سازد. این سه موضع، بسرعت به همان تاکتیک ادغام حرکت کارگران در برنامه اتحاد ضدفاشیستی با حزب کارگران اتحاد مارکسیست ها، استالینیست ها و بورژوازی تنها با هدف پیروزی بر فاشیست ها تکامل یافت. این به نوبه خود سبب بروز تفاوت و اختلافات در میان آنارکوسندیکالیست ها، بین "سرخ ها" و "دارکوب ها" یا همکاری کنندگان با بورژوازی شد که کاملاً با تقسیمات قبلی بین طرفداران آنارشیست های ایبریا و گروه سی نفره تفاوت داشت. انتقادی که از سوی "سرخ ها" متوجه همکاری کنندگان شد، ابتدا کاملاً لفظی و اخلاقی بود، که به بدبینی تکامل یافت و اکثریت را منفعل ساخت؛ و سبب گردید بخشی از رهبران به تاکتیک فرار به جلو متوسل شوند. این امر باعث شد که مبارزین یا دست از مبارزه جویی بردارند و یا در صفوف ارتش برای پیروزی بر فاشیسم ثبت نام کنند، در حالی که این ارتش، بعد از تابستان 1937، ارتش مردمی، یعنی ارتش بورژوازی جمهوریخواه شده بود، ارتشی که با اجرای قانون نظامی کردن به صورت ارتش معمولی در آمده بود. منسجم‌ترین اپوزیسیون علیه همکاری طبقاتی که از میان آزادیخواهان عروج کرد، اپوزیسیونی بود که

در گروه یاران دورروتی شکل گرفت؛ که بعد از ژانویه 1938 عملاً از بین رفته بود، زیرا با حملات متحد سرکوب استالینیست ها و ضدیت اعضای کنفدراسیون شریک در دولت ازپای درآمده بود.

هیچ حزب، اتحادیه کارگری، یا گروه پیشاهنگی که فراخوان به انهدام دولت بورژوایی و مسیر انقلابی تقویت، هماهنگی و تمرکز دادن به ارگان های قدرت- کمیته های کارگران- که در ژوئیه 1936 فراروئید را بدهد وجود نداشت: بعد از بیستم ژوئیه، پرولتاریای بارسلونا نوعی دیکتاتوری "از پایین" را در خیابان ها و کارخانه ها اعمال نمود که به سازمان های سیاسی و اتحادیه های کارگری اش نامربوط و نسبت به آنها بی تفاوت بود. (کارگران با جهت انقلابی و کارگران رادیکال چپ، کنفدراسیون و آنارشویست ها را از آن خود نمیدانستند. پویندگان...) سازمان های سیاسی و اتحادیه های کارگری نه تنها دستگاه دولتی بورژوازی را منهدم نکردند، بلکه به آن احترام گذاشتند و آن را تقویت نمودند. در غیاب حزب کارآمد انقلابی که قادر به فرموله کردن مبارزه برای برنامه انقلاب پرولتری باشد، ۵۷ جنگ علیه دشمن فاشیست، ایدئولوژی اتحاد ضدفاشیستی و جنگ به نیابت از برنامه بورژوازی دموکراتیک را تحمیل نمود. جنگ به عنوان جنگ طبقاتی تکوین نیافت، بلکه جنگ به عنوان جنگ ضدفاشیست بین دولت بورژوازی فاشیست و دولت بورژوازی دموکراتیک تکوین یافت. و این انتخاب بین دو گزینه بورژوایی (دموکراتیک و فاشیستی) شکست آلترناتیو انقلابی را از پیش در خود مفروض داشت. برای حرکت انقلابی کارگران، ضدفاشیسم بدترین پیامد فاشیسم بود. ایدئولوژی اتحاد ضدفاشیستی، بدترین دشمن انقلاب و بهترین متحد بورژوازی بود. ضرورت های این جنگ، بین دو گزینه بورژوایی، هرگونه آلترناتیو انقلابی را خفه نمود و شیوه های مبارزه طبقاتی را که قیام طبقه کارگر را در نوزده ژوئیه امکان پذیر ساخت، سرکوب نمود. به نفع پیروزی جنگ علیه فاشیست ها، صرفنظر کردن از انقلاب ضروری بود: "ما از همه چیز جز پیروزی صرفنظر میکنیم." ۵۸

بنابراین آلترناتیوهایی که طرح شدند نادرست بودند: مساله بر سر ابتدا پیروز شدن در جنگ و سپس ادامه دادن به انقلاب نبود (پیشنهاد استالینیست ها)، یا حتی مساله جنگیدن و ادامه دادن به انقلاب همزمان با آن نبود (تز حزب کارگران اتحاد مارکسیست ها و آزادیخواهان)، بلکه مساله بر سر ترک روش ها و اهداف پرولتاریا بود. میلیشیای مردمی روز های 25-21 ژوئیه یک میلیشیای اصیل پرولتری بود. میلیشیای اکتبر 1936، صرفنظر از این که نظامی شده باشد یا نظامی نشده باشد، ارتش کارگران در جنگ تحت هدایت رهبری بورژوازی (خواه فاشیستی خواه جمهوریخواهی) و در خدمت بورژوازی بود. (خواه دموکراتیک خواه فاشیستی)

"انقلاب اجتماعی" و مصادره کارخانه ها که از سوی توده های آنارکوسندیکالیست شروع شد، با جبهه مردمی رهبران آنارشویست ها و حزب کارگران اتحاد مارکسیست ها در تضاد بود. حتی آدمهایی وجود دارند که از "انقلاب" اجتماعی بدون کسب قدرت دولتی و حتی جدایی بین جنبه های اقتصادی-اجتماعی و سیاسی انقلاب صحبت میکنند. ۵۹ در هر صورت، جبهه مردمی رهبران آنارشویست، و ایدئولوژی اتحاد ضدفاشیستی، برهنگونه ملاحظه انقلابی انهدام دولت غلبه کرد، انهدام دولت به عنوان امری خیالی و غیرواقعی رد

57 - و این: انهدام دولت سرمایه داری (خواه فاشیستی خواه جمهوری) بسط و مرکزیت دادن به کمیته ها به عنوان ارگان های قدرت کارگران، اجتماعی کردن اقتصاد، کنترل پرولتری بر تلاشهای جنگ و دیکتاتوری پرولتاریا.

58 - شعار تبلیغاتی که به وسیله ایلیا اهرینبورگ در همبستگی کارگری تحت ادینوری توریهو که به دورروتی نسبت داد. نگاه کنید به ایلها اهرینبورگ، گزارشگر در جنگ داخلی اسپانیا، هوکار، گوهمیون، 1979 صفحه 24

59 - سانتوس هولیا، "بخش ارگانیک دولت اتحاد ملی" در سوسیالیسم و جنگ داخلی. وقایع تاریخی اساسی کلیسای پال، جلد دوم

(1987) صفحات 227-245

گردید، و هرگز از اعلام های خیالی نیاتِ خوب عناصر لفظا رادیکالی مانند گارسیا اولیور فراتر نرفت. کمیته مرکزی میلشای ضدفاشیست هرگز قدرت کارگران نبود. شرایط قدرت دوگانه هرگز وجود نداشت. در هر صورت، دوباره کاری قدرت بین کمیته مرکزی میلشای ضدفاشیست و بعضی از وزرای دولت ایالتی وجود داشت، و بالاتر از همه یک تقلای مکمل از سوی هر دوی اینها، علیه کمیته های انقلابی وجود داشت.

خلاً دولت یا قدرت مرکزی، به یک *فروپاشی اولیه* و خرد شدن قدرت دامن زد، که در سپتامبر **1936** به ورود سازمان های طبقه کارگر، در دولت ایالتی (و سپس در دولت جمهوری) منجر شد. نه آنارشیست ها، نه کمیته مرکزی میلشای ضدفاشیست، که در آن آنارشیست ها تفوق داشتند، نه حزب کارگران اتحاد مارکسیست ها، هرگز اقدامی برای کنار زدن بورژوازی جمهوری خواه، یا انهدام دستگاه دولتی که همیشه در دست کمپانیس باقی ماند، نکردند. شکست قطعی مسلحانه پرولتاریا که در ماه می **1936**

اتفاق افتاد، تنها نتیجه‌ی ممکنِ تصمیم سازمان های طبقه کارگر در ژوئیه 1937 بود که از گرفتن تمام و کمال قدرت که پرولتاریا آن را در خیابان ها و کارخانه ها اعمال مینمود ، خودداری کردند. ماه می 1937 از ژوئیه 1936 شروع شده بود.

بخش دوم:

- کنفدراسیون ملی کار- فدراسیون آنارشیست های ایبریا در کمیته مرکزی میلشیاى ضدفاشیستی کاتالونیا

"همه‌ی تاریخ چیزی جز لوحی رنگ‌باخته نبود که بی‌وقفه آن را پاک میکردند و بار دیگر آن‌سان که لازم می‌دیدند، بازنویسی می‌کردند. به این ترتیب، امکان دستکاری و تقلب از بین می‌رفت.

جورج اورول George Orwell, 1984

"توافق و اطاعت دوستان را زیاد میکند، و حقیقت دشمنی می‌زاید."

ترنس، آندریا Terence, Andria

قدرت در خیابان ها

قدرت واقعی تصمیم‌گرفتن و اجرا کردن در خیابان ها بود، این قدرت پرولتاریای مسلح بود، و این قدرت از سوی کمیته های محلی، کمیته های دفاع، و کمیته های کنترل کارگران اعمال می‌شد، و بطور خودجوش از کارخانه ها، کارگاه ها، ساختمان ها و زمین سلب مالکیت میکرد؛ کمیته ها گروه های داوطلبان میلشیا را که قبلا جذب شده بودند، سازمان میدادند، مسلح میساختند و به جبهه حمل میکردند؛ کلیساها را میسوزاندند یا آنها را به مدرسه یا انبار تبدیل مینمودند، به منظور گسترش جنگ اجتماعی نیروهای گشتی تشکیل میدادند؛ سنگرها را تقویت میکردند، سنگرهایی که اکنون جبهه های طبقاتی بودند، آنها ترافیک را کنترل میکردند

و قدرت کمیته ها را نشان میدادند؛ تولید را بدون کارفرمایان و مدیران در کارخانه ها آغاز میکردند، یا آنها را تبدیل به تولید نظامی میکردند؛ خودرو و کامیون ها، یا مواد غذایی را برای کمیته تدارکات مصادره میکردند؛ بورژواها، فاشیست ها، و کشیشیان را نابود میکردند؛ جای دولت های شهرداری جمهوری کهنه را میگرفتند، و در هر محلی اتوریته کامل خود را در تمام عرصه ها تحمیل میکردند، آنها به هیچ کدام از قوانین دولت ایالتی و یا کمیته مرکزی میلیشیای ضدفاشیست ۶۰ توجه نمیکردند.

شب نوزدهم ژوئیه، بجز "فدراسیون سنگرها" قدرت واقعی دیگری وجود نداشت، و این قدرت هدف فوری دیگری جز شکست دادن شورشیان نداشت. ارتش و پلیس خواه انحلال یافته و خواه محاصره شده در پادگان هایشان، بعد از بیستم ژوئیه از خیابان ها ناپدید شدند. میلیشیای مردمی متشکل از کارگران مسلح که با سربازان مرخص شده و گارد های ضربت و غیرنظامی که اغلب آنها ملبس به لباس غیرنظامی بودند اظهار دوستی کردند، جای ارتش و پلیس را گرفتند و در یک توده پیروزمند، تبدیل به پیشگامان قیام انقلابی شدند.

در بارسلونا، در طی هفته بعد، زمانی که هنوز کمیته مرکزی میلیشیای ضدفاشیست تنها یک قدرت موقتی بود، کمیته های محلات ۶۱ به عنوان مظهر قدرت کسب شده از سوی کمیته های دفاع، فعالیت های خود را در یک فدراسیون شهری اصیل هماهنگ ساختند، آنها در خیابان ها و کارخانه ها، در همه عرصه ها، در غیاب هرگونه اعمال قدرت موثر از سوی دولت های شهرداری، دولت ملی، یا دولت ایالتی تمام قدرت خویش را بکار بستند. دهها سنگری که در بارسلونا ایجاد شد، هنوز در اکتبر پابرجا بودند، ترافیک وسائل حمل و نقل را کنترل میکردند و اوراق شناسایی و اوراق جواز عبور که به وسیله کمیته های مختلف به عنوان ابزار استحکام، دفاع و

⁶⁰ - سه تز بسیار جالب درباره کمیته مرکزی میلیشیای ضدفاشیست وجود دارد که متأسفانه انتشار نیافته‌اند:

جوزپ ادوارد آدسورا توررا، کاتالونیا: ژوئیه - اکتبر 1936. یک قدرت دوگانه؟ (دو جلد) پایان نامه دکتر، دپارتمان تاریخ معاصر، دانشگاه بارسلونا 1979

انریک مومپو، کمیته مرکزی میلیشیای ضدفاشیست و قدرت دوگانه در ماه های اول جنگ داخلی اسپانیا، تزه های دکتر هشت ژوئن 1994، دپارتمان تاریخ معاصر، دانشگاه بارسلونا

ادامه زیرنویس صفحه 78

جوزپ آنتونی پوزو گونزالیس، قدرت انقلابی بارسلونا طی ماه ژوئیه تا اکتبر 1936. بحران درون دولت، تزه های دکتر که روز بیست و یکم ژوئیه سال 2002 از آن دفاع نمود، دپارتمان تاریخ مدرن و معاصر، دانشگاه مستقل بارسلونا

⁶¹ - گروه کونستانسیا، در یک نشست گروه های آنارشیبست و کمیته های دفاع، پیشنهاد نمود " که نمایندگان ما در دولت باید از آن بیرون بیایند و کمیته های محل باید کمیته مرکزی انتخاب کنند. " نگاه کنید به نشست دوم کامل گروه های محلی آنارشیبست های بارسلونا {...} به کمک گروه های دفاع کنفدراسیون و جوانان آزادیخواه " بارسلونا بیست و چهار آوریل 1937. پیشنهاد هر چند خیلی دیر، نشان میدهد که این کمیته های محلی هنوز تا آوریل 1937 فعال بودند.

کنترل شرایط جدید انقلابی، صادر شده بودند را، بازرسی میکردند، و از همه بالاتر، آنها این اعمال را به عنوان نشانه قدرت جدید کمیته ها انجام میدادند.

تناقضات گارسیا اولیور و آنارشیسم دولتی

برای درک تناقضات روشن و متعدد گارسیا اولیور، و دود غلیظی که خاطرات وی بر حوادث این دوره میافکند، ضروری است درک وی از انعطاف پذیری پرنسیب های مجرد ایدئولوژیکی با نیازهای تاکتیک های سیاسی فوری، همچنین درک وی از سرشت رهبری در سازمان کنفدرال توضیح داده شود. ما این حقیقت را که گارسیا اولیور، در پژواک گام ها، موقع بازگویی از پلنوم منطقه ای بیست و یکم و بیست و ششم ژوئیه، ادعا میکند که او گفت کمیته مرکزی میلشیاوی ضدفاشیست سرپوش مه‌ار ۶۲ انقلاب بود، درحالیکه روز سوم اوت، تنها یک هفته بعد، او کمیته مرکزی میلشیاوی ضدفاشیست را بهترین تضمین پیشرفت انقلاب میدانست، چگونه تفسیر میکنیم ۶۳؟ ما چگونه میتوانیم تناقض دائمی بین آنچه که اولیور گارسیا انجام داد و آنچه که میگوید انجام داد را حل کنیم؟ آیا وی در پلنوم منطقه ای بیست و یکم ژوئیه پیشنهاد کرد که کنفدراسیون ملی کار قدرت را بدست بگیرد؟

به منظو درک گارسیا اولیور ژوئیه 1936، ما باید رفتار و فعالیت های وی را با رفتار و فعالیت های وی در جریان کمپین انتخاباتی فوریه 1936 مقایسه کنیم. در جریان این کمپین انتخاباتی، رهبران آنارکوسندیکالیست هرگز به کارگران آشکارا نگفتند که رای دهند. آنها ادعا کردند که صرف نظر از نتیجه انتخابات، چند ماه بعد، یک تقابل مسلحانه اجتنابناپذیر است؛ اگر، باوجود این، کارگران به جبهه مردمی رای دهند، غیر از تحصیل آزادی هزاران زندانی، شرایط تقابل نظامی برای آنها مساعدتر میشد، زیرا آنها از قانونیت جمهوری و کنترل جمهوریخواهان بر ماشین دولتی سود میبردند. بنابراین، آنچه که کنفدراسیون ملی کار - فدراسیون آنارشیست های ایبریا انجام داد، چیزی بیش از درخواست سنتی خودشان در امتناع از رای دادن در انتخابات بود، آنطور که خود گارسیا اولیور خودش صریحا توضیح داد: "ما در رابطه با رای گیری، به طبقه کارگرتوصیه کردیم که بهترین تصمیم را به نفع خود بگیرند، اما به آنها گفتیم، اگر به چپ رای ندهند، روز بعد از انتخابات، آنها مجبور خواهند شد با فاشیست های دست راستی مسلحانه مقابله کنند. درحالیکه اگر به چپ رای دهند، بعد از گذشت شش ماه از پیروزی چپ، ما باید مسلحانه با فاشیست های دست راستی مقابله کنیم. بطور طبیعی، به طبقه کارگر اسپانیا، که سالهای سال از سوی کنفدراسیون ملی کار توصیه شده بود که رای ندهند، تبلیغات ما را آنطور که ما میخواستیم تفسیر کردند، این یعنی که باید رای بدهند، زیرا همیشه بهتر است با فاشیست های دست راستی اگر دست به شورش زدند، بعد از شکست در انتخابات و خارج از دولت مقابله شود." ۶۴

ما جدل کنجکاو و کج و معوج شده‌ی گارسیا اولیور را ذکر کردیم، کسی که بدون این که خودش پرنسیب امتناع از رای دادن را ترک کند، غیرمستقیم به مبارزین و هواداران توصیه نمود که از تاکتیکی که بیشترین نفع را به سازمان کنفدراسیون ملی کار میرساند

⁶² - هوان گارسیا اولیور، پژواک گام‌ها، روندو ایبریکو، بارسلونا-پاریس، 1978، صفحه 185

⁶³ - همانجا صفحه 188

⁶⁴ - جواب های گارسیا اولیور به سوالات بویوتن(1950)

پیروی کنند. این همان موازی کاری است که ما باید برای درک سخنرانی گارسیا اولیور در پلنوم بیست و یکم ژوئیه بکار بگیریم : بدون این که خودش " بخطر انداختن همه چیز " را ترک کند، او مبارزین را تشویق نمود که به این نتیجه برسند که در آن زمان تحمیل " دیکتاتوری آنارشیستی " چگونه بیمعنی و مضحک خواهد بود^{۶۵}

بطور خلاصه، گارسیا اولیور قادر بود چنان سخنرانی کند که بطور رسمی با پرنسیب های مقدس...دمساز باشد، و در عین حال سبب گردد که مبارزین صفوف کنفدراسیون تاکتیکی را انتخاب کنند که در آن زمان از نظر وی مناسبترین باشد و باز در همان حال اعضای کنفدراسیون تاکتیکی را اتخاذ کنند که با پرنسیب های ایدئولوژیکی ناسازگار باشد.^{۶۶}

این شیوه هولناک رهبری و " رهبری کردن توده ها " به وی این امکان را داد که ماه ها بعد گرفتار نوعی " قربانی گرایی " شود که به وسیله آن فاجعه آمیزترین همدستی با دشمن را به تمام صفوف توده کنفدراسیون ملی کار منتسب سازد. چهل سال بعد، باتوجه به اینکه مورخین قادر نیستند به صورت جلسات پلنوم بیست و یکم و بیست و ششم ژوئیه مراجعه کنند، که به راحتی ناپدید شدند، چه کسی میتواند ادعای نویسنده پژوهاک گذشته ها را انکار کند. گارسیا اولیور ادعا میکند که وی پیشنهاد " بخطر انداختن همه چیز " را داد، یا حتی بعدها، با عدم رغبت، رهبری کمیته مرکزی میلیشیای ضدفاشیست را قبول کرد، یا که بعدا، در مقابل انتصاب خود به عنوان وزیر دادگستری آنارشیست در کابینه لارگو کاباپرو مقاومت کرد، یا علیرغم اراده خود، بلکه به نفع سازمان کنفدرال، او نقش ضروری " رئیس آتش نشانی " را در حوادث ماه می 1937 بازی کرد، یا او کاندید مستاصل برای وزارت دولت ایالتی بود. (این ها همه ادعاهای غیرواقعی هستند. پویندگان...). ادعاهای وی مجموعه ای از خیانت های متناقض و خیالی است.

در هر صورت، هیچکس آن چه خود میگوید نیست، بلکه آن چه که واقعا انجام میدهد، و آنچه دیگران درباره او میگویند، میباشد. این در مورد گارسیا اولیور نیز صادق است. هوان گارسیا اولیور یک رهبر آنارکوسندیکالیست بود که از طریق موقعیت خود به عنوان رئیس بانفوذ کمیته مرکزی میلیشیای ضدفاشیست، زمانی که ابتکارات انقلابی کمیته ها از دستورات سازمانی کنفدراسیون فراتر رفت، انقلاب کمیته ها را خفه کرد. همدمستی کنفدراسیون ملی کار، باوجود این، تنها شامل ورود چند تن از رهبران آن به دولت نشد، مجموع سازمان در سطوح مختلف ماشین دولتی سهیم گردید. و این حقیقت مهم تر از موضع مبهم فردی گارسیا اولیور به نفع موضع دوپهلوی " بخطر انداختن همه چیز " بود. کنفدراسیون ملی کار فاقد برنامه و تاکتیک بود که آن را برای گرفتن قدرت آماده سازد؛ و به همین خاطر رهبران آن چیزی جز سرهم بندی کاری نکردند، و علیرغم " عقب نشینی موقتی " در مورد پیش داوری ضد دولتی شان، با سایر نیروهای ضدفاشیست و دولت ایالتی همکاری کردند، که منجر به شکل گیری کمیته مرکزی میلیشیای ضدفاشیست دورگه گردید. در حقیقت، اگر کنفدراسیون ملی کار چنین برنامه و تاکتیکی داشت، نمیتوانست یک اتحادیه کارگری آنارشیستی باشد، بلکه

⁶⁵ - در واقع، این واژه " دیکتاتوری آنارشیستی " احتمالا به وسیله گارسیا اولیور استفاده نشد، بلکه از سوی فدیریکا مونتسنی، به عنوان یک خلاصه مناسب سخنرانی طولانی وی در پلنوم بیست و یکم ژوئیه مورد استفاده قرار گرفت.

⁶⁶ - برطبق پیراتس، " در جریان روزهای اول جنبش، گارسیا اولیور و چند مبارز با بی میلی ایده استقرار کمونیسم آزادخواهانه را در کاتالونیا پیشنهاد کردند. من فکر میکنم که این ایده بدون اعتقاد راسخ پیشنهاد شد. گارسیا اولیور متقاعد شد که کمونیسم آزادخواهانه در کاتالونیا غیرممکن است. نگاه کنید به مصاحبه با هوزه پیراتس در مجموعه تاریخ شفاهی: جنبش آزادیخواهی در اسپانیا (1) هوزه پیراتس.

میبایست یک حزب مارکسیستی میبود. سازمان و ایدئولوژی آنارکوسندیکالیستی بر روی صخره های شرایط انقلابی آشکاری که بدنبال قیام پیروزمندانه ژوئیه 1936 ظهور نمود، با شکست مواجه شد.

و اینجا ما به تحلیل خود از ایده رهبری در کنفدراسیون ملی کار از سوی گارسیا اولیور برمیگردیم. همه مبارزین همسنگ نبودند، ایده های آنها، یا پیشنهاد های آنها، از وزن یکسانی برخوردار نبود؛ کافی بود به سخنرانی های کسانی که پشت میزخطابه می پریدند توجه کرد، کسانی که زندگیشان و آزادیشان را برای سازمان به خطر انداخته بودند، برعکس کسانی که دخالتشان را محدود به حرف زدن کرده بودند. کسانی که رهبر شده بودند، از طریق فداکاری و شجاعتشان بدان دست یافته بودند. این رهبری "مرد عمل" و در مرحله دوم، "هوشمند"، ۶۷ جزء جدایی ناپذیر سیمای کنفدراسیون ملی کار بود، باهمه اینها، این امر در قوانین داخلی و آیین نامه این سازمان اعلام نشده بود.

زمانی که میبایست در بالاترین سطوح تصمیم گیری، ساختمان افقی و برابری طلبانه کنفدراسیون ملی کار حاکم میشد، این امر به سرعت ناپدید گردید. کمیته های فوقانی دیوار حایلی برای سلسله مراتب رهبری بوجود آورد، که همه چیز را مخفیانه و در محیط دوستان و آشنایان مورد بحث قرار داد و تصمیم گیری کرد. پلنوم های بزرگ اتحادیه کارگری در سطح ملی و منطقه ای، تنها در خدمت تصویب قطعنامه هایی قرار گرفت که قبلا از سوی کمیته های مافوق تایید شده بودند، و این پلنوم ها فقط آنها را علنی ساختند.

کنفدراسیون ملی کار به صورت هرمی و شبه لنینیستی عمل کرد، که در آن پیشاهنگ کوچکی در مورد همه چیز بحث و تصمیم گرفت، برای گرایشات دیگر ایجاد تشکیلات در درون سازمان، با برنامه ها و رهبری خود علیه اکثریت ناممکن بود زیرا کنفدراسیون ملی کار رسماً یک سازمان اتحادیه کارگری متحد و افقی بود. خود این مساله شرایط را برای مخالفین رهبری سخت تر کرد.

اولین روزهای کمیته مرکزی میلیشیای ضدفاشیست

به محض این که نمایندگی کنفدراسیون موافقت موقت کمیته مشترک منطقه ای را کسب کرد، اولین نشست غیررسمی کمیته مرکزی میلیشیای ضدفاشیست عصر روز بیستم ژوئیه، با هدف اطلاع رسانی و آماده شدن برگزار شد. دولت ایالتی و جمهوریخواهان چپ کاتالان را جوزپ تاررادایاس **Josep Tarradellas**، آرتمی آگوئاد **Artemi Aguade** و هائوم میراویتیس **Jaume Miravittles** نمایندگی میکردند؛ از طرف حزب سوسیالیست متحد کوموررا **Comorera**؛ از اتحادیه عمومی کارگران، ویدیا **Vidiella**؛ پیپوچ **Peypoch** از سوی حزب جمهوریخواه کاتالونیا، برای حزب کارگران اتحاد مارکسیست ها گورکین

⁶⁷ - دوروتی، گارسیا اولیور و آیورلیو فرناندز الگوی مرد عمل بودند. فدریکا مونتسنی، آباد د سانتیان و پدرو هرررا الگوی آنارشیست-های روشنفکر بودند.

Gorkin، و بوئناونتورا دورروتی **Buenaventura Durruti**، هوان گارسیا اولیور **Juan Garcia Oliver** و آیورلیو فرناندز **Aurelio Fernandez** از سوی کنفدراسیون ملی کار و فدراسیون آنارشئیستهای ایبریا در این جلسه حضور داشتند.

تارادایاس پیشنهاد نمود که حزب استات کاتالا **Estat Catala** از کمیته حذف شود زیرا او این سازمان را جریانی دست‌راستی میدانست، که رهبر آن دنکاس **Dencas** فاشیست به ایتالیا پناهنده شده بود. گارسیا اولیور یک طرح نمایندگی برای شرکت در کمیته مرکزی میلیشای ضدفاشیست پیشنهاد نمود. سه نفر برای کنفدراسیون ملی کار، سه نفر برای اتحادیه عمومی کار، و سه نفر برای جمهوریخواهان چپ کاتالونیا، دو نفر برای فدراسیون آنارشئیستهای ایبریا، و یک نفر برای سازمان های زیرین: کاتالونیست های ناسیونالیست، حزب کارگری اتحاد مارکسیست ها، سوسیالیست ها و اتحادیه دهقانان. در همان شب قانون مربوط به شکل‌گیری میلیشیا برای چاپ در بولتن دولت ایالتی ارسال شد، که روز بعد به چاپ رسید. در این فرمان، یوئیس پرونس **Lluís Prunes** به وسیله کمپانیس **Companys** وزیر دفاع اعلام شد، و پرز فارراس **Perez Farras** به عنوان رئیس میلیشیا منصوب شد. میلیشیا ها نهادی بودند که مسئولیت دفاع را بدون هیچ مشارکتی از سوی دولت ملی به عهده داشتند. دولت ملی (مرکزی. پویندگان) هیچگونه حضوری در دولت ایالتی نداشت. ۶۸

روز بیست و یکم ژوئیه ساعت یازده صبح، در مدرسه نیروی دریایی، اولین نشست رسمی کمیته مرکزی میلیشای ضدفاشیست تشکیل شد، جایکه گارسیا اولیور بدون توجه به فرمان منتشر شده و نمایندگان منصوب از سوی دولت ایالتی، پروژه خود را برای ایجاد کمیته مرکزی میلیشای ضدفاشیست که یک "نظم انقلابی" جدید تحمیل کند، را برای بحث تقدیم نمود. کنفدراسیون ملی کار از بدست گرفتن قدرت صرفنظر کرده بود، اما حاضر نبود تنها یک بازیگر ساده در دولت ایالتی باشد و بنابراین، از پیروزی مسلحانه خود در خیابان صرفنظر کند، که صفوف مبارزین هرگز حاضر به تحمل آن نبودند. بعد از یک بحث که در آن آرتمی آگوئاد علیه ایده "نظم انقلابی" گارسیا اولیور صحبت نمود، کمیته مرکزی میلیشای ضدفاشیست رسماً تاسیس شد. رهبری کمیته مرکزی میلیشای ضدفاشیست در عمل با گارسیا اولیور بود. نمایندگان در این نشست ۶۹ متن پایین را مورد تصویب قرار دادند که به عنوان قانون

⁶⁸ - بنابراین، آن به هیچوجه یک دولت انقلابی نبود، بلکه یک نهاد همکاری طبقاتی بود، که برای مبارزه با فاشیسم تحت شرایط فوق-العاده ایجاد شد، که در آن زمان نیاز به این بود که دولت ایالتی مسئولیت دفاع را به عهده بگیرد، مسئولیتی که در حوزه عادی حقوقی وی قرار نداشت.

⁶⁹ - هوان گارسیا اولیور، بوئناونتورا دورروتی و هوره آسنس برای کمیته منطقه‌ای کنفدراسیون ملی کار؛ آیورلیو فرناندز و دیاگو آباد سانتیان برای فدراسیون آناریست های ایبریا؛ آرتمی ناگوئاده، جومه میراویتیس و هوان پونز برای جمهوریخواهان چپ کاتالونیا؛ توماس فابراگاس برای جمهوریخواهان لیبرال کاتالانا؛ جوزپ توررنس برای دهقانان کاتالونیا، جوزپ رویرا برای حزب کارگری اتحاد مارکسیست ها؛ جوزپ میرت برای سوسیالیست های متحد، هوزه دل باریو، سالوادور گونزالس و آنتونیو لویز راموندو برای اتحادیه عمومی کارگران؛ و نمایندگان دولت ایالتی، بوئیس پرونس، پرز فارراس و ویسنس گونارتر.

انتشار یافت: "کمیته ملیشیای ضدفاشیست کاتالونیا، بنا به قانون منتشره دولت کاتالونیا، که در بولتن رسمی انتشار یافت ایجاد شده است؛ این کمیته قطعنامه های زیرین را تصویب نموده است که باید همه هموطنان از آن اطاعت کنند:

"1- همه سازمان های نمایندگی شده در کمیته، متعهد به حفظ نظم انقلابی ایجاد شده هستند.

"2- به منظور کنترل و امنیت، کمیته دسته های ضروری را به منظور اطمینان کامل از پیروی از قوانینش منصوب نموده است. به منظور رسیدن به این هدف، این دسته ها اعتبارنامه هایی حمل خواهند کرد که پرسنل شان را مشخص خواهند کرد.

"3- این دسته ها تنها کسانی خواهند بود که از سوی کمیته اعتبار داشته باشند. افراد و یا گروه های دیگر که خارج از قلمرو این دسته ها عمل کنند، شورش محسوب شده و از سوی کمیته تنبیه متناسب خواهند شد.

"4- دسته های شبانه خصوصا با کسانی که نظم انقلابی را مختل کنند سخت گیر خواهند بود.

"5- بین ساعت یک تا ساعت پنج صبح ترافیک به این عناصر محدود خواهد شد: (الف به همه کسانی که اعتبارنامه دارند که ثابت میکند آنها عضو یکی از سازمان های هستند که کمیته را تشکیل میدهند؛ ب (کسانی که با یکی از عناصر بالا که ضمانت شخصیت اخلاقی آنها را تایید میکنند همراه باشند؛ پ (کسانی که بتوانند ثابت کنند که مجبور بوده اند بخاطر شرایط اضطراری خانه شان را ترک کنند.

"6- به منظور جذب عناصر برای ملیشیای ضدفاشیست، سازمان هایی که کمیته را تشکیل میدهند، حق دارند اماکن آموزشی و مراکز ارتباطات باز کنند. شرایط مربوط به جذب نیرو با جزئیات در قوانین داخلی اعلام خواهد شد.

"7- کمیته امیدوار است که باتوجه به نیاز برای ایجاد نظم انقلابی به منظور مقابله با گروه های فاشیست، مجبور نشود که برای اعمال اطاعت به اقدامات تنبیهی متوسل شود.

"کمیته. ۷۰"

فرمان تشکیل کمیته مرکزی ملیشیای ضدفاشیست چیزی غیرعادی نبود، و عمدتا اقداماتی برای تضمین نظم عمومی بود. واژه، "نظم انقلابی" نمیتواند آنطور که بعضی از مورخین نوشتند، به ما اجازه دهد بطور جدی از قدرت دوگانه صحبت کنیم. همچنین، آنطور که مطبوعات معاصر، تشکیل کمیته مرکزی ملیشیای ضدفاشیست را امری فوق العاده میدانند، ما نمیتوانیم این را امری فوق العاده بدانیم یا به هیچ وجه کمیته مرکزی ملیشیای ضدفاشیست را به عنوان دولت انقلابی بدانیم، که رقیب دولت ایالتی بود.

⁷⁰ - همه کسانی که در این جلسه شرکت کردند فرمان بالایی را امضا کردند، بجز سه نماینده که دولت ایالتی به این جلسه فرستاد.

دولت ایالتی، به سهم خود، به موجودیت رهبری شبخوار خود ادامه داد، و مسئولیت ثانوی که کمیته مرکزی میلشیاای ضدفاشیست بدان واگذار کرده بود را به عهده گرفت، و اتوریتته آن عملا محدود به انتشار بولتن رسمی ماند.

در بارسلونا، کمیته های دفاع، به کمیته های انقلابی محلات تبدیل شدند؛ آنها بدون دریافت رهنمود از هیچ سازمانی، و بدون هرگونه هماهنگی قبلی، با تکیه بر ابتکارات انقلابی مورد نیاز لحظه‌ای، بیمارستان ها را، که با سیلی از زخمی ها روبرو شدند، سازمان دادند. آنان آشپزخانه های مردمی راه انداختند، خودرو ها، کامیون ها، اسلحه، کارخانه ها و ساختمانها را مصادره کردند. آنها خانه های خصوصی را تفتیش نمودند و مظنونین را بازداشت نمودند، و در هر محله‌ای رشته ای از کمیته های تدارکات را بوجود آوردند که در کمیته تدارکات برای سراسر شهر هماهنگ شد، که در آن اتحادیه کارگری تدارکات غذایی، نقش مهمی ایفا نمود. برآمد انقلابی بر روی همه بخش‌های جامعه و همه سازمان هایی که نسبت به شرایط انقلابی جدید صمیمی و صادق بودند، تاثیر گذاشت. این تنها قدرت واقعی کمیته مرکزی میلشیاای ضدفاشیست را تشکیل داد، کمیته مرکزی برای مردم مسلح، به عنوان نهادی ضدفاشیستی به نظر رسید، که میبایست جنگ را هدایت و نظم انقلابی نوینی را تحمیل کند.

قبلا دیده‌ایم که چگونه پلنوم محلی و منطقه‌ای کمیته ها T به جای اعمال قدرت، هماهنگی و بسط کمیته ها، که از قبل در خیابان ها اعمال میکردند، در بیست و یکم ژوئیه با توجیه خودداری از اعمال "دیکتاتوری آنارشیاستی" از کسب قدرت صرفنظر کردند. روز بیست و سوم، یک پلنوم سری مشترک کمیته های مافوق کنفدراسیون ملی کار و حلقه محدود فدراسیون آنارشیاستی های ایبریا، حول تصمیم خود برای همکاری در کمیته مرکزی میلشیاای ضدفاشیست جلسه داشتند، تا بر مقاومت مبارزین در پلنوم آینده روز بیست و ششم ژوئیه غلبه کنند. در همان روز اولیور گارسیا یک سخنرانی از رادیو ایراد نمود، که متوجه کارگران زاراگوزا Zaragoza بود، او از آنها خواست به خیابان ها بیایند و توسط فاشیست ها کشته شوند. ۷۱ در این روز، در یک کافه در طرف

⁷¹- گارسیا اولیور در سخنرانی خود دقیقا این را گفت: " مبارزین کنفدراسیون ملی کار و فدراسیون آنارشیاستی های ایبریا شما باید آنها را مجبور کنید که شما را بکشند. " نگاه کنید به پژواک گام ها... صفحه 196

مقابل کلیسای پینو Pino، حزب متحد سوسیالیست کاتالونیا (PSUC) از ادغام چهار گروه کوچک سوسیالیست و گروه های استالینیستی تشکیل شد.

ما همچنین دیده‌ایم که چگونه در روز بیست و چهارم، اولین دو ستون آنارشیست به سوی جبهه زیر فرماندهی دورروتی و اورتیز حرکت کردند. دورروتی از طریق رادیو یک سخنرانی پخش کرد که در آن به شنوندگان خود بر لزوم هوشیاری در برابر احتمال کودتا هشدار داد. شرایط انقلابی در بارسلونا به منظور "بخطر انداختن همه چیز" بعد از تسخیر زاراگوزا باید تقویت شود.

بعد از اینکه گارسیا اولیور کمپانیس را به شکل تهدید آمیزی رد نمود، روز بیست و پنجم، کمپانیس در مدرسه نیروی دریایی ظاهر شد و اعضای کمیته مرکزی میلیشیای ضدفاشیست را متهم به غیر موثر بودن در تضمین نظم عمومی کرد.

روز بیست و ششم ژوئیه، همکاری قطعی کنفدراسیون ملی کار- فدراسیون آنارشیستهای ایبریا در کمیته مرکزی میلیشیای ضدفاشیست، در صبح همین روز، در پلنوم منطقه‌ای مورد تایید قرار گرفت. این تصمیم از قبل توسط کمیته های مافوق کنفدراسیون و فدراسیون در طی مباحث‌شان روز بیست و سوم و در پلنوم قبلی منطقه ای در روز بیست و یکم، مورد تصویب قرار گرفته بود.

پلنوم بیست و ششم به اتفاق آرا تایید نمود که کنفدراسیون ملی کار موضع پلنوم روز بیست و یکم ژوئیه را قبول کرده و این موضع را در این نهاد همکاری طبقاتی موسوم به کمیته مرکزی میلیشیای ضدفاشیست را حفظ خواهد کرد. همان پلنوم روز بیست و ششم، یک کمیسیون تدارکات متکی بر کمیته مرکزی میلیشیای ضدفاشیست بوجود آورد، که کمیته های متعدد تدارکاتی که در سراسر شهر ظهور نمودند، دستور یافتند که از کمیسیون تدارکات تبعیت کنند، ۷۲ و در همان حال این پلنوم دستور داد اعتصاب عمومی در مناطقی خاتمه یابد. خلاصه قطعنامه های اصلی که در این پلنوم مورد تصویب قرار گرفت به شکل فرمانی، ۷۳ انتشار یافت تا از این طریق اطلاع رسانی شود. کمیته مرکزی میلیشیای ضدفاشیست، عصر روز بیست و ششم ژوئیه، برای درست کردن یک نمودار تصویری از بخش های مختلف تشکیل جلسه داد: بخش مربوط به جنگ، بخش میلیشیای بارسلونا، بخش میلیشیای منطقه‌ای، بخش کمیسیون تدارکات، بخش تبلیغات، بخش روادید ها، بخش گشت های کنترل، بخش بیمارستان های نظامی، بخش حمل و نقل و یارانه ها.

گارسیا اولیور مسئول بخش مربوط به جنگ بود. آباد دسانتیاں مسئول تدارکات میلیشیا بود که میرت و پونز وی را یاری میرساندند. آیورلیو فرناندز به ریاست دپارتمان تحقیقات یا چیزی شبیه رئیس اصلی پلیس انقلابی منصوب شد که به کمک هوزه آسنس Jose Asens و توماس فابراگاس Tomas Fabregas (از ناسیونالیست های کاتالونیا)، گشتی های کنترل را رهبری کرد. مارکوس آلکون Marcos Alcon (که جای دورروتی را گرفت) مسئولیت بخش حمل و نقل را به کمک دوران روسی (که جای آنتونیو لویز رایموندو که در جبهه هونسکا کشته شد را گرفت) به عهده گرفت. وی متعلق به اتحادیه عمومی کارگران بود. هوزپ میرت (از اتحاد سوسیالیست ها که بعد با حزب متحد سوسیالیست ادغام شد) و هوان پونز (از حزب جمهوری خواهان چپ) مسئول

⁷² - به جای هماهنگ نمودن این کمیته های تدارکات، که توسط کمیته های انقلابی از پایین ایجاد شده بودند، کنترل کار آنها به کمیته مرکزی میلیشیای ضدفاشیست از بالا انتقال یافت.

⁷³ - متن این فرمان در ضمیمه تکثیر شده است.

دپارتمان میلیشیای منطقه ای شدند. میراویتیس (از حزب جمهوری خواهان چپ) به رهبری دپارتمان تبلیغات و تورنت (اتحادیه کشاورزان) به ریاست کمیسون تدارکات منصوب گردیدند. رافائل ویدیا (جانشین هوز د بارریو، نماینده ستون کارلوس مارکس همچنین به دپارتمان تحقیقات منصوب شد) که آن را اورلیو فرناندز رهبری میکرد. هوان پونز گارلاندی (از حزب جمهوری خواهان چپ) به ریاست دپارتمان اختیارات و روادید (پاسپورت ها) منصوب شد. آرتمی آگوئاد (از حزب جمهوری خواهان چپ) مسئولیت دپارتمان بیمارستان نظامی را عهده دار شد. جوزپ تارادیاس به دپارتمان مهم اقتصاد و صنایع جنگی منصوب گردید. برادران گوئارنر **Guarner**، دیاز ساندینو **Diaz Sandino** و پرز فارراس **Perez farras** به عنوان مشاور نظامی تعیین شدند. یوئیس پرونس وزیر دفاع دولت ایالتی از پست ظاهری خود سریع استعفا داد، اما به پست غیرموثر (که به رسمیت شناخته نشد) رئیس کمیته مرکزی میلیشیای ضدفاشیست منصوب شد.

تفوق گارسیا اولیور و تصادماتش با دولت ایالتی تا انحلال آن وجه مشخصه دائمی کمیته مرکزی میلیشیای ضدفاشیست بود، باوجود این با گذشت هر هفته، شدت اهمیت و گرایش آن تصادمات کاهش یافت، زیرا اولاً گارسیا اولیور پشتیبانی کمیته منطقه ای را بخاطر غیرموثر بودن کمیته مرکزی میلیشیای ضدفاشیست از دست داد و ثانیاً کنفدراسیون ملی کار، بطور سری، تصمیم گرفت این کمیته را منحل سازد. جدی ترین تقابل، بدون شک، وتو نمودن دولت کاسانواس **Casanovas** از سوی گارسیا اولیور بود که کمپانیس آن را در روز سی و یکم ژوئیه پیشنهاد نمود که در آن دو نفر از حزب سوسیالیست متحد کاتالونیا به عنوان وزیر پیشنهاد شده بودند: هوان کوموررا **Joan Comorera** و رافائل ویدیا **Rafael Vidiella** و وزیری از اتحادیه کشاورزان: جوزپ کالوت **Josep Calvet**. اولتیماتوم گارسیا اولیور دولت ایالتی را تهدید به سرنگونی کرده بود، زیرا او دولت جدید را به عنوان تهدیدی علیه موجودیت کمیته مرکزی میلیشیای ضدفاشیست میدید. این امر سبب شد کمپانیس از پیشنهاد خود صرف نظر کند و در ترکیب دولت تغییراتی ایجاد کند (اکنون تنها با جمهوری خواهان). این امر درست چند روز بعد از این که قانون تشکیل کمیته انتشار یافته بود، اتفاق افتاد.

مواضع کمیته های مافوق ۷۴ کنفدراسیون - فدراسیون نامنجم، غیرقابل دوام و متناقض بودند. پرنسیب های ایدئولوژیک آنها، آنها را از ورود به دولت ایالتی باز میداشت، اما آنها نمیخواستند دولت تهدیدی علیه کمیته مرکزی میلیشیای ضدفاشیست باشد، و بنابراین آنها خواستند دولت را مطیع نهادی نگه دارند که نه دولت بود و نه میخواستند دولت انقلابی آلترناتیو دولت ایالتی باشند. کمیته مرکزی میلیشیای ضدفاشیست همه قدرت را در دست خود نداشت، و نه میخواست همه قدرت را در دست دیگران رها سازد. رهبران آنارکوسندیکالیست میخواستند شرایط انقلابی موجود را تحکیم بخشند. اگر این قدرت دوگانه نامیده میشود بخاطر این است که طرفداران بحث قدرت دوگانه این حقیقت را نمیفهمند که قدرت دوگانه مستلزم یک مبارزه شدید و بیرحمانه میشود، که بین دو

⁷⁴ - کمیته منطقه ای کنفدراسیون ملی کار، کمیته منطقه ای فدراسیون آنارشیست های ایبریا، کمیته منطقه ای جوانان آزادیخواه، فدراسیون محلی کنفدراسیون ملی کار، فدراسیون محلی گروه های آنارشیست، کمیته تحقیقات کنفدراسیون - فدراسیون، و همه نمایندگان منطقه ای و محلی فدراسیون ها، و همه کسانی که موقعیتی در کمیته مرکزی میلیشیای ضدفاشیست داشتند (و بعد در دولت)

قطب مخالف برای از بین بردن قدرت رقیب پیش برده میشود. ۷۵ در مورد کاتالونیا بهتر است از دوباره کاری و مکمل بودن قدرت ها که بین وزرای متعدد دولت و کمیته مرکزی میلشیاای ضدفاشیست تقسیم شد صحبت کرد، که گاهی ثابت شد که مشکل‌زا، غیرموثر و برای افراد درگیر در آن، تحریک کننده بود. تهدید گارسیا اولیور علیه تشکیل دولت کاسانوآس هدف دیگری جز حفظ دوباره کاری قدرت ها نداشت. شرکت آنارکوسندیکالیست ها در امر دولت از طریق کمیته مرکزی میلشیاای ضدفاشیست قانع کننده نبود. اما هیچکس جرات نکرد به توده های مسلح میلشیاای آزادیخواه پیشنهاد کند که آنارکوسندیکالیست ها باید مستقیماً وارد دولت شوند. وقتی واقعیت با پرنسیب ها تصادم پیدا میکند، این دومی است که معمولاً باید تسلیم شود.

در این اثنا، کمیته مرکزی میلشیاای ضدفاشیست، شورای متحد مدرسه جدید (1936، بیست و هفتم ژوئیه)، کمیسیون صنایع جنگ (1936، هفتم اوت)، گشت های کنترل (1935، یازدهم اوت) و شورای اقتصاد (1936، یازدهم اوت) را بوجود آورد. گرایش در حال پیشروی بود که میخواست، کمیته مرکزی میلشیاای ضدفاشیست را منحصرأ محدود به امور نظامی سازد. در حقیقت آنچه که اتفاق میافتاد، یک پروسه ادغام همه ابتکارات انقلابی در ماشین دولتی بود. همه این کمیسیون های مرکب از خودمختاری بالا و قدرت مستقل تصمیم گیری برخوردار بودند، بعلاوه، با احتساب حضور قابل ملاحظه طبقه کارگر، حتی در سطح ریاست و رهبری، همه آنها بطور ارگانیک در دپارتمان های متعدد دولت ایالتی جا گرفتند، و شروع به کسب پرستیژ، حضور، و صاحب قسمت هایی از قدرت شدند که به ضرر دایمی کمیته مرکزی میلشیاای ضدفاشیست و کمیته های انقلابی تمام شد. قابل توجه ترین نمونه، کمیسیون صنایع جنگ بود، که در آن تاررادیاس موفق شد تیمی از تکنیسین های فنی مانند سرگرد هیمینز د لا برازا **Jimenez de la Beraza**، فرمانده نیروی هوایی میگوئل رامیرز **Miguel Ramirez** و کاپیتان توپخانه اوئیس آریزون **Luis Arizon** تشکیل دهد، که با همکاری کارگران کاملاً ماهری مانند کارگر فلزکار اوجنیو وایهو **Eugenio Vallejo**، ۷۶ پیشگام در ایجاد صنعت جنگ در شرف تکوین بعد از بیستم ژوئیه شدند، که متعاقباً همکاری و شوروشوق اتحادیه های کارگری متعدد و کمیته ها را همراه آورد و بطور موفقیت آمیزی از هیچ چیز، صنعت جنگ بوجود آمد که در چند ماه، به تولید سطح قابل ملاحظه ای، دست یافت.

شورای اقتصاد

هدف شورای اقتصاد " ایجاد یک ساختمان مناسب و عادی سازی عملکرد اقتصاد کاتالان " بود. فرمان دولت ایالتی ایجاد آن را روز یازدهم اوت 1936 تایید نمود. شورای اقتصاد، یک نهاد همکاری طبقاتی بین نیروهای متفاوت ضدفاشیست که کمیته مرکزی میلشیاای ضدفاشیست را تشکیل دادند، بود. این نهاد در یک شرایط انقلابی که هژمونی سیاسی و نظامی کنفدراسیون ملی کار

⁷⁵ - ما باید مرحله اتفاق افتاده بین انقلاب فوریه و انقلاب اکتبر در روسیه 1917 را بیادآوریم. تنها یک نبود شناخت محض از اتفاقات کاتالونیا بعضی از مورخین را قادر ساخت که یک مقایسه تاسف آور بین نمونه روسیه و نمونه کاتالان بکنند، و سبب شد که آنها از روی اشتباه از قدرت دوگانه بین کمیته مرکزی میلشیاای ضدفاشیست و دولت ایالتی صحبت بکنند.

⁷⁶ - روز بیستم ژوئیه او از سوی دورروتنی اجازه یافت یک صنعت جنگی بوجود آورد. وایهو یک شبکه هماهنگی بین اتحادیه کارگران فلز و اتحادیه صنعت شیمیایی راه انداخت که باهم با معدنچیان ساینر، تبدیل تولید صنعتی غیرنظامی را به کالاهای تولید نظامی نظارت از صفحه 86- نمود. همکاری وایهو از کنفدراسیون ملی کار با توررادیاس در میان مدت موثر بود، اما تسلیم شدن سمت و سوی اولیه انقلاب، به دولت ایالتی را دربرداشت.

حاکم بود شکل گرفت، و هدف آن منحرف کردن، کنترل کردن، تحت قاعده درآوردن، خنثی کردن، یا به حداقل رساندن مصادره قانونمند اموال بورژوازی تا حد ممکن بود، که پرولتاریا پیش میبرد. شورای اقتصاد، نقطه عزیمتی برای بازیافتن کارکرد های از دست رفته ماشین دولتی برای ضدانقلاب بود، ابتدا مصادره ها به همگانی کردن ها تبدیل شد، که چیزی بیش از تصاحب بنگاه ها به وسیله کارگران آن بنگاه ها نبود. این انعکاس نوعی " سرمایه‌داری اتحادیه کارگری" ۷۷ بود و نهایتاً کنترل شدیدی را بر روی اقتصاد کاتالان ایجاد کرد. این امری طراحی شده و تمرکز یافته بود که از سوی دولت ایالتی هدایت شد. بدین ترتیب، یک تغییر تدریجی موازی، با مشخصه قانونی، در حال حرکت بود، حرکتی که کنترل موثر بر بنگاه ها را از سوی دولت ایالتی تحمیل کرد، که با طرح تبدیل سوسیالیستی شروع (1936، هفدهم اوت) و به فرمان اجتماعی کردن و کنترل کارگران (1936، بیست و چهار اکتبر) ختم شد. این امر بازرسی را از سوی دولت ایالتی بر بنیاد های همگانی شده تحمیل نمود. توضیح فرمان اشتراکی کردن (منظور همان ملی کردن. پویندگان...) و اعلام علنی آن و تحمیل آن بر طبقه کارگر در جریان کنفرانس اقتصاد جدید در روز های 5-6 دسامبر، 1936 اتفاق افتاد؛ با وجود این، این امر به عنوان نوعی تجمع طبقه کارگر با قدرت تصمیم‌گیری نشان داده شد، که کوچکترین حقیقتی در آن نیست.

خودمدیریتی اسطوره شده بنگاه های اشتراکی، هرگز از مدیریت اتحادیه کارگری سرمایه‌داری و نقشه‌ریزی دولتی فراتر نرفت، این علیه آن چیزی بود که کارگران صنعتی بارسلونا در بهار 1937 به نفع آلترناتیو اجتماعی کردن مبارزه کردند.

گشتی های کنترل

چند هفته مانده به شورش نظامیان، گروه «ما» (گروهی که دورتی هم عضو آن بود. پویندگان...) چند گروه شناسایی برای مصادره سازمان داده بودند، کلیساهایی را شناسایی کرده بودند، تا برای غارتشان آماده باشند، تا با کسب پول، فلزات قیمتی و کارهای هنری، بتوانند از کشور های خارجی اسلحه بخرند ۷۸

این گشتی های مصادره، از روز نوزده ژوئیه دست بکار شده و درگیر فعالیت های بی برنامه در چند هفته اول شدند. خرد شدن قدرت، محدود شدن نیروهای نظم عمومی، و غیبت کنترل و هماهنگی از سوی کمیته مرکزی میلیشیای ضدفاشیست، سبب شد تا بارسلونا موجی از غارت و ترور را به عنوان ادامه طبیعی نبردهای خیابانی علیه شورش نظامیان تجربه کند. این نوعی گسترش جنگ اجتماعی بود که در آن کشیشان، بورژوازی و دست راستی ها دشمنانی بودند که از سوی افراد گشتی های مسلح، که مطیع هیچ اتوریته‌ای نبودند تعقیب شده و کشته شدند. افراد گشتی مسلح، کسانی بودند که از خود در مقابل تک‌تیراندازان به مدت یک‌هفته دفاع کردند. روز بیست و هشتم ژوئیه، کنفدراسیون - فدراسیون یک اخطار جدی صادر نمود که طبق آن هرکس هرگونه اخلاف در نظم عمومی ایجاد کند و عمل خودسرانه انجام دهد، کشته خواهد شد. در واقع عملاً بعضی از مبارزین برجسته، ۷۹ همراه مجرمین

⁷⁷ - این شرکت ها همچنین به کنفدراسیون ملی کار - فدراسیون آنارشیستهای ایبری مالیات دادند، کوموررا این مالیات ها را در 1937 لغو نمود.

⁷⁸ - میکل میر، مابین سرخ و سیاه، چاپ 62، بارسلونا، 2006

⁷⁹ - نگاه کنید به پیراتس، صفحه 175

متعدد و فرصت طلب کشته شدند. به منظور فرونشاندن این بی‌نظمی اجتماعی، کمیته مرکزی میلیشیای ضدفاشیست، گشتی های کنترل را بوحود آورد، که به عنوان نیروی انقلابی پلیس در روز یازده اوت تکوین یافت. گشتی های کنترل از کمیته مرکزی میلیشیای ضدفاشیست بیشتر دوام آورد، زیرا آنها تا اوایل ژوئن 1937، بفاصله کوتاهی از حوادثی که به عنوان "روزهای می 1937" شناخته شد، منحل نشدند.

آنها در یازده قسمت به وجود آمدند که در سراسر محلات بارسلونا پخش شدند. آنها ابتدا در مجموع هفتصد نفر بودند، باضافه یازده افسر فرماندهی، برای هر قسمت. آنها یونیفورم هایی میپوشیدند که شامل یک نیم تنه چرمی با زیپ، شلوار های خطدار، کلاه میلیشیایی و دستمال سیاه و سرخ میشد؛ آنها کارت شناسایی باخود حمل میکردند و مسلح بودند. بعضی از اینها از گشتی های مصادره و بعضی دیگر از کمیته های دفاع آمدند؛ اکثر وابستگان به کمیته های دفاع به دلایل ایدئولوژیکی تمایل نداشتند به عنوان "پلیس" عمل کنند، این امر امکان داد عناصر جدید و غیرقابل اتکا وارد گشتی های کنترل شوند. بعلاوه، تنها نیمی از اعضای گشتی ها عضو کنفدراسیون ملی کار و یا فدراسیون آنارشیست های ایبریا بودند؛ نیمی دیگر اعضای آن از سازمان های دیگر : حزب کارگران اتحاد مارکسیست ها، حزب جمهوری خواهان چپ بودند که کمیته میلیشیای ضدفاشیست را تشکیل میدادند. حزب متحد سوسیالیست کاتالونیا بیشتر از دیگران در میان گشتی های کنترل عضو داشتند.

گشتی های کنترل زیر اتوریته کمیته تحقیقات کمیته مرکزی میلیشیای ضدفاشیست بودند که از سوی آیورلیو فرناندز **Aurelio Fernandez** (از فدراسیون آنارشیستهای ایبریا) و سالوادور گونزالز **Salvador Gonzalez** (حزب سوسیالیست متحد کاتالونیا) رهبری میشد که جای ویدیا **Vidiella** را گرفت. دفتر مرکزی کمیته تحقیق در پلاک شماره 617 گران ویا **Gran Via** بود، جایکه دو نماینده گشتی ها، هوره آسنس **Jose Asens** (فدراسیون آنارشیستهای ایبریا و توماس فابریگاس **Tomas Fabregas** (ناسیونالیست های کاتالان) در آنجا مستقر بودند. مزدهای ده پزویی روزانه گشتی ها از سوی دولت ایالتی پرداخت میشد. باوجود این که همه بخش های گشتی ها، افراد را دستگیر میکردند و بعضی از دستگیرشده گان در کاسا کومبوی **Casa Cambo** قدیم مورد بازجویی قرار میگرفتند، زندان مرکزی در صومعه راهبه های سان الیاس **San Elias** بود. سرپرست زندان سیلویو توررنٹ **Silvio Torrents** "آریاس" (از فدراسیون آنارشیست های ایبریا)، نماینده دفتر مرکزی گشتی های کنترل بود. دادگاهی در سان الیاس از سوی خود گشتی های کنترل بدون موافقت رسمی هیچ سازمانی تاسیس شده بود که وظیفه آن قضاوت درباره زندانیان درحداقل زمان ممکن بود. این دادگاه از اعضای گشتی ها رییرا **Riera**، برداران آریاس، آیوبی **Aubi** و بونٹ **Bonet**، از فدراسیون آنارشیست ها؛ آفریکا د لاس هراس **Africa de las Heras** و سالوادور گونزالز **Salvador Gonzalez** از حزب متحد سوسیالیست کاتالان؛ کوی **Coll** از حزب جمهوری خواهان چپ و بارسلو **Barcelo** از حزب کارگری اتحاد مارکسیستها تشکیل شده بود. عملکرد این دادگاه کاملاً از کمیته مرکزی میلیشیای ضدفاشیست، و هر سازمان و دولت ایالتی مستقل بود. این دادگاه از سوی آیورلیو فرناندز **Aurelio Fernandez**، مانوئل اسکورزا **Manuel Escorza**، ویسنت جیل **Vicente Gil** ("پورتلا")، دیونیسیو ارولس **Dionisio Eroles** و هوزه آسنس **Jose Asens** هدایت میشد. زندانیان بدون هیچ تشریفات قانونی مورد بازجویی قرار میگرفتند.

گشتی های کنترل، در زمان تاسیستان، این بخش ها را شامل میشدند: اول، کاسکو ویهو **Casco Viejo**، در شماره 31 خیابان آنچا **Ancha**، تحت سرپرستی میگوئیل لاستره **Miguel Lastre**، دوم، در تقاطع خیابان های آراگون **Aragon** و

مونتائِر **Muntaner** (شماره 182 خیابان آراگون). سومی، بارسلونتا **Barceloneta** و ایستگاه شمال را پوشش میداد. چهارمی، محله کارگری پابلو سک **Polble Sec** و کان تونیس **Can Tunis** را شامل میشد. پنجمی، محلات کارگری سانتس **Sants** و هوستافرانس **Hostafrancs** بود که مراکزش در خیابان های اورفتو دِ سانتز **Orefeo de Sants** در خیابان گالیئو **Galileo** قرار داشت که نماینده اش "ماریو" **Mario** از فدراسیون آنارشیستهای ایبریا بود. ششمی، منطقه طبقات بالای جامعه بونانو **Bonanova** ویدرالبس **Pedralbes** بود که مرکزش در خیابان مونتائِر قرار داشت؛ هفتمی، محلات گارسیا **Garcia** و گرواسیو **Gervasio** را شامل میشد که مرکزش در خیابان بالمس **Balmes** قرار داشت. هشتمی، محله کارگری ال کلوت **El Clot** بود که نماینده اش اولیور **Oliver** (از فدراسیون آنارشیست های ایبریا) بود؛ نهمی، محله کارگری سان اندرس **San Andres** و نماینده اش پرز **Perez** (از فدراسیون آنارشیست های ایبریا) بود. دهمی، هورتا **Horta**؛ یازدهمی، که دفتر مرکزیش در آتنو کولون **Ateneo Colon**، در شماره 166 خیابان پدروی ششم **Pedro VI** یازدهم، در محله کارگری پوئبلو نوئوو بود، نماینده اش آنتونیو لویز **Antonio Lopez** (از فدراسیون آنارشیستهای ایبریا) که مرکزش را با گشتی های سان آدریان **San Adrian** باهم مورد استفاده قرار میدادند. افراد گشتی ها هیچ محدودیت حوزه قضایی نداشتند، جز احترام به حقوق اعضای انجمن ها و افراد کنسولگری. ۸۰

آرلیو فرناندز **Aurelio Fernandez** بر مرز ها کنترل موثر داشت. او با پونز **Pons** از جمهوریخواهان چپ کاتالونیا در رابطه با صدور و کنترل پاسپورت ها و اجازه سفر رقابت میکرد. آرلیو وینسنت گیل **Vincente Gil** ("پورتالا") را برای نظارت بر فرودگاه ها و بنادر منصوب نمود.

آرلیو فرناندز از نزدیک با مانوئل اسکورزا، تصمیم گیرنده واقعی که مقامات "پلیس" کنفدراسیون ملی کار را هدایت، هماهنگ و سایر مقامات "پلیس" فدراسیون ملی کار را مطلع میساخت همکاری میکرد: حوزه آسنس، نماینده گشتی های کنترل و دیونیسو اروس **Dionisio Eroles**، منشی شورای کارگران و سربازان بود، نهادی که برای تصفیه عناصر نظامی و پلیس که وفاداریشان مورد تردید بود، ایجاد شد.

مانوئل اسکورزا دل وال مدیر خدمات تحقیقات و اطلاعات کنفدراسیون ملی کار- فدراسیون آنارشیست های ایبریا بود، نهادی که تحت اتوریته کمیته مرکزی میلیشیای ضدفاشیست نبود، بلکه زیر نظر کمیته های منطقه ای کنفدراسیون و فدراسیون بود، به عبارت دیگر، این نهادی آزادخواهانه بود که بنا به پیشنهاد اسکورزا در پلنوم بیست و یکم ژوئیه ایجاد گردید. این تلاشی برای ایجاد یک نیروی مسلح مستقل بود که روزی بتواند دولت ایالتی را از کار "برکنار" سازد. گشتی تحقیقات مرکزی تحت اتوریته خود سان الیاس را که از قبل زندان مرکزی همه گشتی های کنترل بود، تبدیل به یک قلعه، مرکز قدرت، یک پادگان عمومی و مراکز دادگاه های گشتی ها نمود. این سازمان تحقیقات کنفدراسیون- فدراسیون، ماموریت جمع آوری اطلاعات و جاسوسی را به عهده داشت.

- 80 - مصاحبه با میکمل میر در کونادرن، مکملی بر چاپ کاتالان نشریه ال پاییز (بیست و هفتم ژوئیه 2006)

تحت نظر همین ارگان، حتی در فرانسه، مینو **Minue** برادر زن اسکورزا **Escorza** یک شبکه موثر جمع‌آوری اطلاعات ایجاد نمود.

مانوئل اسکورزا دل‌وال، که دفتر کارش در طبقه بالای کاسا کامبیوی سابق قرار داشت، آرشیوهای انجمن کارفرمایان و اتاق بازرگانی را مصادره نموده بود، که این اسناد اسامی، تاریخ‌ها، روابط و آدرس‌ها را تامین کرده بود که وی از این طریق یک کار موثر سرکوب علیه دست راستی‌ها، کشیشیان و افراد ناراضی نسبت به "نظم جدید انقلابی" را پیش برد. برای مثال، این اسکورزا بود که رسوایی و توطئه کاسانواس **Casanovas** علیه کمپانیس **Companys** را در نوامبر 1936 آشکار ساخت.

سالوادور گونزالیز در هتل کولون مستقر شد و در سیرکولو اکوئسترا **Circulo Ecuestre** زندانی ایجاد نمود و شبکه‌ای از سرکوب تحت کنترل حزب سوسیالیست متحد کاتالونیا بوجود آورد، همین کار از سوی اسکورزا، به کمک اولاسو **Olaso**، رادریگز سالاسا **Rodriguez Sala**، آفریکا د لاس هراس **Africa de las Heras** و سالاسا **sala** دنبال شد. سولر آرومی **Soler** **Arumi** از حزب جمهوریخواهان چپ کاتالونیا، دستگاه سرکوب خود را در **Centro Federal** در گذرگاه گارسیا بوجود آورد.

این نهادهای سرکوبگر ارتباطی یا وفاداری نسبت به دولت ایالتی، یا کمیته مرکزی میلیشیای ضدفاشیست، یا حتی سازمان‌های خود نداشتند. این استقلال نیروهای سرکوبگر، که اجازه داد اینان بدون توجه اعمال خود به هیچکس با استقلال کامل عمل کنند، سبب گردید که این افراد از کنفدراسیون ملی کار و همچنین حزب سوسیالیست متحد کاتالونیا، حزب کارگری اتحاد مارکسیست‌ها و حزب جمهوریخواهان چپ کاتالونیا با ارتکاب به سواستفاده و اعمال غیرضروری و غیرقابل توجه، فاسد شوند. عمل کشتن کشیشیان، بورژوازی، و افراد دست راستی به ویژه در مسیر جاده‌ها در آراباسادا **Arrabassada**، ال مورروت **El Morrot**، کان تونیس **Can Tunis**، سومورروسترو **Somorrostro**، وایویریرا **Vallvidriera** و تیبیدابو **Tibidabo** و بعد‌ها در گورستان مونکادا **Moncada** به یک اتفاق عادی تبدیل شد. اخاذی و رشوه از افراد دستگیر شده به صورت نقدی، گرفتن طلا یا جواهرات و صرف‌نظر کردن از زندانی نمودن یا دادگاهی نشدن، ۸۱ خواه آنها کشیش بوده باشند یا خواه دست راستی، مطلقاً تنفرانگیز، فاسد و غیرمسئولانه بود. ما باید بین پلیس و ماموریت‌های سرکوبگرانه علیه مخالفین "نظم انقلابی جدید" که عمل تیپیک هر رژیم است با فساد که به نیابت از اعضای گشتی‌ها و رهبران آنها عملی شد، تفاوت قایل شویم. این اعمال از زمانی که امکان شکست طرف جمهوریخواه نمایان شد، افزایش بیشتری یافت.

باتوجه به وجود گشتی‌های کمیته مرکزی میلیشیای ضدفاشیست، گشتی‌های هرکدام از این سازمان‌ها در این نهاد و هر محله (یا شهرک) و هر کارخانه و هر سنگری، در جریان دو ماه اول موجودیت گشتی‌های کنترل، به خاطر اعمال خودسرانه خود، و پیروی چندگانه‌شان، یک فضای هیجان اجتماعی و ناامنی بوجود آوردند. با نگاهی به این مرحله، کسانی که توجه خود را بر روی کشمکش‌های داخلی نیروهای ضدفاشیست، کشمکش‌های حزب سوسیالیست متحد کاتالونیا و جمهوریخواهان چپ کاتالونیا علیه کنفدراسیون

⁸¹ - اسقف ایروریتا به وسیله مقامات بالای سان‌لیاس در مقابل پرداخت جواهرات آزاد شد. زمانی که افراد گشتی پس از چند روز هویت زندانی آزاد شده را کشف کردند، خیلی ناراحت بودند. نگاه کنید به کونادرن، مکمل کاتالان ال پاییز (بیبست و هفتم ژوئیه 2006)

ملی کار متمرکز کردند، سرکوب ماههای اول را تنها به آنارشیست ها نسبت میدهند، نسبت به سرکوب اعمال شده از سوی جمهوریخواهان چپ و حزب سوسیالیست متحد کاتالونیا بعد از ماه می 1937 و ترور همه جانبه سرویس اطلاعاتی نظامی آنها اغماض میکنند. (اس.آی.ام. SIM یعنی servicio de información milita ۸۲.)

گشتی های کنترل، تلاش شکست خورده کمیته مرکزی میلیشیای ضدفاشیستی را در مهار کردن بی نظمی عمومی حاکم تشکیل میدادند. آنها نه تنها پلیس سیاسی نامطلوب کمیته مرکزی میلیشیای ضدفاشیستی را تشکیل میدادند، بلکه به موازات گشتی های پلیس سیاسی هر سازمانی عمل میکردند. آنها با گشتی های مسلح میلیشیای کمیته های دفاع که به کسی جز محلات، کارخانه یا کمیته دهات خود جوابگو نبودند در رقابت بودند. کمیته های دفاع، افراد سنگر ها را، ماه ها بعد از ماه ژوئیه، تامین کردند و با ابتکار خود و قبول مخاطرات، مصادره کردن و دستگیری افراد را پیش بردند که به آنها این امکان را فراهم نمود که فعالیت های خود را خود به لحاظ مالی تامین کنند و حتی از کشور های خارجی اسلحه بخرند. ۸۳ اینان میلیشیای مستقل یا گشتی هایی بودند از همه سازمان ها یا متعلق به هیچ سازمانی که تحت اتوریته و دستور گشتی های کنترل کمیته مرکزی میلیشیای ضدفاشیست نبودند. اینان ممکن بود دستگیرشدگان یا غنایم خود را به سان آلیاس بیاورند و یا از این کار سر باز زنند و عدالت خود را بنا به درک خود به مورد اجرا بگذارند. در این شرایط، هیچکس نمیتوانست بین کنترل کمتر و یا بیشتر، یا کنترل مستقیم، مرزهای بین ترور طبقاتی ضروری و "نظم انقلابی جدید" گنگ و مبهم کمیته مرکزی میلیشیای ضدفاشیست، و جرم محض، تفاوت قائل شود. پیامد این رسوایی شامل هرکسی میشد که میخواست "پیروزیهای انقلابی را تداوم بخشد و جنگ اجتماعی را گسترش دهد. اینجا، باز ما با امتیزه شدن قدرت روبرو هستیم که در تابستان 1936 وجود داشت: گشتی های کمیته مرکزی میلیشیای ضدفاشیست، گشتی های کنفدراسیون ملی کار- فدراسیون آنارشیستهای ایبری، گشتی های حزب کارگران اتحاد مارکسیست ها، گشتی های حزب متحد سوسیالیست کاتالان، گشتی های حزب جمهوریخواهان چپ کاتالان، گشتی های هر کدام از کمیته های دفاع، گشتی های هر شهرک، هر کارخانه، هر محله و حتی گشتی های هر سنگر؛ همه مستقل و به لحاظ مالی وابسته به خود، که به موازات همدیگر بدون جوابگویی به هیچ اتوریته مرکزی یا خارج از کنترل اتوریته هایی که میبایست به آنان جوابگو باشند.

شکست نظامی کمیته مرکزی میلیشیای ضدفاشیستی و مبارزه آن علیه کمیته ها

با شکل گیری همه این کمیسیون ها و شوراها، (شورای اقتصاد، شورای تدارکات) کمیته مرکزی میلیشیای ضدفاشیست تدریجاً تبدیل به نهادی شد که عملکردش به امور دفاعی و امنیت عمومی منحصر شد، و بنابراین هر چه بیشتر و بیشتر از هرگونه خودنمایی به ایجاد یک دولت انقلابی که قادر به جایگزینی دولت ایالتی بشود، بازماند. این امتناع از دولت انقلابی شدن، باوجود این، بطور لاعلاج منجر به شکست کمیته مرکزی میلیشیای ضدفاشیست در تلاش هایش برای ایجاد یک نهاد برای هدایت و مرکزیت بخشیدن به

⁸² - نگاه کنید به آگوستین گویامیون، "کمیساریای امور داخلی شوروی و شعبه اسپانیایی آن در بارسلونا. چند گزارش از جنگ در اسپانیا"، بالانس، شماره 22 (نوامبر 2001)

⁸³ - برای ما بدست آوردن اسلحه سودمند خواهد بود، اسلحه های کوچک اما با کیفیت، که شدیداً برای دفاع از انقلاب ضروری است. کمیته دفاع از تحویل دیر هنگام مصالح جنگی به بارسلونا شکایت میکند و وضعیت را چنین توضیح میدهد: گروه های محلات زیادی وجود دارند که مستقلاً نیازهای خودشان را از کشور های خارجی ارزان تر و سریع تر تامین میکنند. "نقل قول از جلسه کمیته که در شش اکتبر 1936 برگزار شد".

جنگ علیه فاشیسم، به خاطر نداشتن ظرفیت سیاسی این نهاد، برای تبدیل شدن به تنها سازمانده و نیروی رهبری کننده ارتش جدید شد. میلیشیای خلق الساعه بوجود آمده، بدون یک نهاد واحد رهبری کننده شکل گرفت. به جای بسیج یک ارتش متحد پرولتری، ستون های میلیشیای تحت حمایت احزاب و اتحادیه های کارگری متعدد همراه با مشکلات هماهنگی، همگونی و تمرکز، تشکیل داده شد. استالینیست ها و دولت ایالتی چند ماه بعد، براحتی این ساختار را برای پیشروی ضدانقلاب مورد استفاده قرار دادند. اما اگر رهبران کنفدراسیون ملی کار از دیکتاتوری آنارشیستی صرف نظر کرده بودند، چگونه میتوانستند یک ارتش آنارشیستی را تحمیل کنند؟ بعلاوه، فقدان یک تئوری انقلابی، برنامه و چشم انداز، رهبران آنارشیست ها را پشت سر ابتکارات انقلابی توده های کمیته ها قرار داد، که در مسایل خلق الساعه دایمی درگیر شوند؛ دید خوش بینانه آنها مبنی بر اینکه جنگ تنها چند هفته طول خواهد کشید، اجازه نداد، کمیته های مافوق کنفدراسیون ملی کار اهمیت تصمیمات اشتباه خود را درک کنند. کمیته مرکزی میلیشیای ضدفاشیست، بنابراین، به فلسفه وجودی خود پشت پا زد: ایجاد میلیشیای داوطلب، تامین آنها و رهبری جنگ. اسلحه و مهمات، به خاطر کمبود مژمن در جبهه ها و ستون ها توزیع نگردید، اما هر زمان که رهبران احزاب، باتوجه به وابستگی ایدئولوژیکی-شان لازم دیدند، این کار را برای بی اعتبار کردن میلیشیای رقیب انجام دادند. شعار " همه چیز را به خطر انداختن بعد از تصرف زاراگوزا" بر علیه حامیانش برگشت، زیرا اگر زاراگوزا تصرف نمیشد، اقدامی آنارشیستی انجام نمیگرفت، یعنی، به میلیشیای آنارشیست نباید اسلحه داده شود. عدم توانایی برای تحمیل یک ساختمان فرماندهی واحد بر میلیشیا، منجر به کمبود های جدی در رابطه با سازمان و عملکردشان شد، زیرا حداقل هماهنگی و طرح عملیات نظامی، حتی در بین میلیشیای متعدد در همان جبهه نیز، وجود نداشت.

بنابراین، کمیته مرکزی میلیشیای ضدفاشیست در رابطه با مساله نظامی نیز موفق نشد. تنها وظیفه ای که بطور قابل قبولی انجام داد، وظیفه ای که همه اجزای آن، بااستثنای حزب کارگران اتحاد مارکسیست ها و آنارشیست ها، دفاع از دولت ایالتی و استحکام آن بود؛ در هر حال بعد از اولین هفته سپتامبر این هدف اصلیش بود، تا زمانی که کمیته مرکزی میلیشیای ضدفاشیست به انحلال خود رای داد. دولت ایالتی، همچنین استالینسیت ها و جمهوریخواهان چپ، زبردستانه بر روی فرصت های بدست آمده به وسیله اشتباهات پی در پی کمیته مرکزی میلیشیای ضدفاشیست سرمایه گذاری کردند. روز بیست و چهارم اکتبر، فرمان نظامی نمودن میلیشیا، اساس را برای ارتش بورژوازی جمهوری ایجاد نمود. تنها چیزی که اعضای میلیشیا قادر به انجامش بودند، مقاومت در مقابل نظامی کردن اجتناب ناپذیری بود، که در مارس 1937 به اجرا گذاشته شده بود.

در این اثنا، شرایط انقلابی در خیابان ها با رهنمود های همکاری طلبانه تحمیل شده از سوی رهبران آنارکوسندیکالیست متفاوت بود. قدرت اتمیزه شده کمیته های متعدد محلی با درجات مختلفی از قدرت و استقلال در سراسر کاتالونیا گسترده شده بود و در بعضی از نقاط به سطح قطع رابطه کامل با قانونیت جمهوری رسید و به سطح نوعی از توازن قوایی که در آن زمان در بارسلونا بین دولت ایالتی و کمیته مرکزی میلیشیای ضدفاشیست وجود داشت، رسید. مثلا در لریدا **Lerida**، کنفدراسیون ملی کار، حزب کارگران اتحاد مارکسیست ها و اتحادیه عمومی کار با دولت شهرداری قطع رابطه کردند و کمیته مردمی بوجود آوردند و نیروهای جمهوریخواهان را کنار گذاشتند تا بتوانند قدرتی را ایجاد کنند که تنها متعلق به سازمان های طبقه کارگر باشند. نه تنها جوزپ رودف **Josep Rodes** (از حزب کارگران اتحاد مارکسیست ها) که پست کمیسیونر پلیس را داشت، بلکه هواکین ویلا **Joaquin Vila** (از اتحادیه عمومی کار) که به عنوان نماینده دولت ایالتی منصوب شده بود، این پست ها را کنار گذاشت تا

قدرت کمیته مردمی لریدا تقویت شود؛ این پُست ها به پُستی که فرانسیسکو توماس **Francisco Tomas** (از فدراسیون آنارشویست های ایبریا) به عنوان رئیس پُست تازه تاسیس کمیته اطلاعات ایجاد شده بود، اضافه گردید. این کمیته های انقلابی محلی، دولت شهرداری اصیل، یا دولت های کمیته ۸۴ بوجود آوردند، که جریمه تحمیل میکردند و مالیات جمع میکردند؛ میلیشیا برای جبهه جذب میکردند، گشتی های کنترل برای اعمال اتوریته شان تشکیل میدادند، کار های عمومی با تکیه بر اقدامات انقلابی، برای حل مشکل بیکاری توده های مالیات مقرر میکردند، مدل عقلانی آموزش و پرورش را پیش میبردند، مواد غذا مصادره میکردند و غیره. این کمیته های محلی، جای دولت شهرداری ها را گرفتند و دولت ایالتی را از همان نفوذ کم خود در شهرها محروم ساختند. در سراسر کاتالونیا بدون هیچ رهنمودی از کنفدراسیون ملی کار، یک مصادره روش مند کارخانه ها و املاک بورژوازی، کلیسا ها و صومعه ها عملی گردید؛ در همان حال، در بارسلونا، کمیته مرکزی میلیشیا ضدفاشیست با چند سازمان دیگر، سنگر ها، چاپخانه ها، روزنامه ها، و ساختمان ها و هتل های مشترکی داشتند. کمیته ها اگر با منافع انقلاب اصطکاک پیدا نمیکرد، از دستورات کمیته مرکزی میلیشیا ضدفاشیست تبعیت میکردند، اما زمانی که آنها فکر میکردند که این دستورات حاصل سازش با بورژوازی و دولت ایالتی است، به شدت دست به مقاومت میزدند. در همان حال، با همه اینها، کمیته مرکزی میلیشیا ضدفاشیست اگر میخواست دستوراتش مورد توجه قرار گیرد، باید به این کمیته های محلی تکیه میکرد. اختلاف درونی در درون رهبری کنفدراسیون ملی کار- فدراسیون آنارشویست های ایبریا، بین کسانی که موافق و مخالف همکاری بودند، همچنین در رابطه مشکل ساز بین کمیته مرکزی میلیشیا ضدفاشیست و نهاد های انقلابی محلی خود را نشان داد. دولت ایالتی خود را به قانونی کردن واقعیت اجتماعی و اقتصادی اشتراکی کردن ها و "پیروزیهای انقلابی" محدود ساخت، به این امید که بتواند با کسب پرستیژ برای خود مقبولیت کسب کند، چیزی که فاقد آن بود. کمیته مرکزی میلیشیا ضدفاشیست به زحمت حکمرانی میکرد، یا دستوری بدون موافقت و همکاری کمیته های محلی یا اتحادیه های کارگری خارج از شهر بارسلونا صادر میکرد. ضعف کمیته مرکزی میلیشیا ضدفاشیست ریشه در ناممکن بودن استحکام آن، به عنوان یک قدرت آلترناتیو واقعی، بدون هماهنگی و تمرکز حمایت سازمان طبقه کارگر، در سراسر کاتالونیا بود. مخالفت همه سازمان های موجود، تاثیر کمتری در مقایسه با مخالفت سازمان طبقه کارگر نسبت به اقدامات کمیته مرکزی میلیشیا ضدفاشیست داشت.

کمیته مرکزی میلیشیا ضدفاشیست و دولت ایالتی، در سیاست هایشان در رابطه با اعاده قدرت دولت های شهرداری های کهنه علیه غصب قدرتشان به وسیله کمیته های انقلابی محلی توافق داشتند، و این ماموریت به طور موثر به وسیله دپارتمان منطقه ای میلیشیا به رهبری جوزپ میرت **Josep Miret** و هوان پونس **Joan Pons** عملی شد. این دپارتمان مسئولیت جذب و سازمان دادن افراد میلیشیا را که بطور خودجوش در طول چند هفته اول توسط کمیته های محلی انجام میگرفت را از آنها سلب و این مسئولیت را به کمیسیون های منطقه ای که بر اساس تقسیمات نواحی کاتالونیا متکی بود، واگذار کرد. این ساختار منطقه ای، تحت استیلا درآوردن کمیته های متعدد محلی را تسهیل بخشید، که میبایست علیرغم فشار شرایط انقلابی محلی شان، نمایندگان را به دفاتر منطقه ای بفرستند.

بنابراین، نه تنها کمیته مرکزی میلیشیا ضدفاشیست دولت انقلابی نبود که فعالیت های کمیته های محلی را هماهنگ سازد، بلکه کمیته های محلی را به عنوان نشان کاهش اتوریته خود میدید. و رهبران آنارشویست نه تنها به استحکام قدرت دولت ایالتی کمک

⁸⁴ - این اصطلاح به وسیله مونیس در نقطه عطف شکست، وعده پیروزی به کار برده شده است.

کردند، بلکه کاملاً از تضعیف کمیته های محلی راضی بودند. به همین خاطر آنها اجازه دادند میرت از حزب متحد سوسیالیست کاتالونیا و پونس از جمهوریخواهان چپ کاتالونیا قدرت کمیته های محلی کاتالونیا را تضعیف سازند. این یک اشتباه بزرگ از سوی رهبران کنفدراسیون ملی کار بود، زیرا تضعیف کمیته های محلی اساس قدرت کنفدراسیون ملی کار را در خارج از شهر بارسلونا تضعیف نمود.

در بارسلونا، کمیته های دفاع، که قدرت کمیته مرکزی میلشیاای ضدفاشیست بر آن تکیه داشت تقریباً در همه محلات و در بعضی ساختمان های مصادره شده وجود داشت، که در بین آنان میتوان به هتل شماره یک در پلازای اسپانیا در روندا د سان پابلو **Ronda de San Pablo**، ایستگاه فرانسیا **Stacion de Francia**، ایستگاه دا نورت **Estacion de Norte**، و کمیته های دفاع بارسلونتا، پوئبلو نوئو **Pueblo Nuevo**، سان آندرس **San Andres** و خیابان گائودی **Gaudi** و دیگران اشاره کرد.

صورت جلسات نشست های کمیته مرکزی میلشیاای ضدفاشیست و بحث مربوط به انحلال آن

بنا به روایت هوان پونس گارلاندی **Joan Pons Garlandi**، در خاطرات مربوطه، دو مرحله از تاریخ کمیته مرکزی میلشیاای ضدفاشیست میتواند از هم تمیز داده شود. دوره اول همزمان با دوره ای است که دفاتر آن در مدرسه نیروی دریایی، نزدیک به کاخ دولت ایالتی، در پاساژ کاخ بود. و دوره دوم مرحله ای است که آن در اواخر ژوئیه به کاپیتانیا در گذرگاه کولون نقل مکان میکند. در اولین مرحله، هیچ صورتجلسه ای یادداشت نشد، یا حداقل تا کنون کسی چیزی ندیده است. در مرحله دوم، میراویتیس **Miravittles** مسئول صورت جلسات بود، تا اینکه وی به عنوان منشی برای این کار منصوب گردید. این صورت جلسات وجود داشتند، اما به شکل ناکامل. ۸۵ جلسات شبانه کمیته مرکزی میلشیاای ضدفاشیست معمولاً هر دو روز در میان شب دیر هنگام، برگزار میشد، تا جاییکه اکثریت اعضا بتوانند حضور پیدا کنند، اعضای که در بقیه ساعات روز با مسئولیت های مشاغل متعدد خود درگیر بودند. این جلسات به نوعی گرایش به بی نظمی و آشفتگی داشتند. موقع بروز مشکلات، آنها به صورت فی البداهه حل میگردد. بعضی از اعضا، مانند گارسیا اولیور **Garcia Oliver**، روویرا **Rovira** و ویدیا **Vidiella** از ابتدا هنر سخنوری خودشان را با سخنرانی های تهی و خسته کننده که توجه کسی را جلب نمیکرد به نمایش می گذاشتند و به همین دلیل این سخنرانی ها در جلسات قید نمیشد. همه اعضای کمیته مرکزی میلشیاای ضدفاشیست در این جلسات مسلح حضور می یافتند و با فخر فروشی کلت های بزرگ خود را نمایش میدادند. تهدید میراویتیس از سوی دورروتی به خاطر نوشتن مقاله ای در گذشته و برابر دانستن فدراسیون آنارشیستهای ایبری با فاشیست ها، و برخورد توهین آمیز اولیور گارسیا نسبت به کمپانیس در اولین جلسه،

فضای تنش ایجاد نمود، که قطعاً پس از انتقال دفاتر کمیته مرکزی میلشیاای ضدفاشیست به کاپیتانیا این تنش ها از بین رفت.

در جلسات کمیته مرکزی میلشیاای ضدفاشیست، اغلب کسانی نظیر تکنیسین ها، گزارش گر ها، یا مشاورین که عضو کمیته نبودند، حضور می یافتند. قطعنامه ها اغلب با اکثریت آرا تصویب میشدند. نقطه نظرات مخالف، در صورت جلسات قید میشد تا اینکه در جلسه ششم سپتامبر تصمیم گرفته شد که تنها مصوبات نهایی قید شود. از اواخر ژوئیه 1936، دیوید آنتونا **David Antona**، منشی

⁸⁵ - من موفق شده ام روی سیاهه صورت جلسات زیرین کمیته مرکزی میلشیاای ضدفاشیست کنکاش کنم: 3 و 31 اوت، و

4-2، 6، 8، 12، 14، 16، 18-21، 23 و 25 سپتامبر 1936

داخلی کمیته ملی کنفدراسیون ملی کار در مادرید، از دولت گیرال **Giral**، پیشنهاد همکاری با دولت جمهوری و نیروی های ضدفاشیست دریافت میکرد. این پیشنهادات در پلنوم ملی کمیته منطقه‌ای که در مادرید در بیست و هشتم ژوئیه ۸۶ برگزار شد، مورد بحث قرار گرفت. در این جلسه، نمایندگان کمیته منطقه‌ای کاتالان، در بحث مربوط به این که کنفدراسیون ملی کار باید قدرت را بگیرد یا نه درگیر شدند. زمانی که برقراری کمونیسم آزادیخواهانه بر اساس این استدلال که کنفدراسیون ملی کار در خارج از ركاتالونیاست، گروهی اقلیت است، رد گردید، بحث بر روی راه ها و وسایل همکاری کنفدراسیون با اعضای دولت متمرکز شد.

در طول سراسر ماه اوت، افراد "برجسته" روی این معضل، که آنها بدون وارد شدن در دولت ایالتی به کمیته مرکزی میلیشیای ضدفاشیست پایان دهند، و یا آن را حفظ کنند، به دو دسته تقسیم شدند. دو طرز نگرش اساسی وجود داشت: اولی ایجاد کمیسیون های فنی در شوراهای متعدد را (وزارتخانه های دولت ایالتی) به عنوان فرمولی برای کنترل بدون شرکت در دولت را شامل میشد: این طرز نگرش کمیسیون صنایع جنگی یا شورای اقتصاد ۸۷ را الگو قرار میداد؛ دومین طرز نگرش انجام همان کار اما در درون نهادهای انقلابی، بطور رسمی و براساس قدرتهای قانونی، با حفظ قدرت انقلابی که برای آنها موقعیت قدرت را ایجاد کند، بود: این طرز نگرش، گشتی های کنترل، کمیته های دفاع و کمیته های تحقیقات کمیته مرکزی میلیشیای ضدفاشیست را که به وسیله مانوئل اسکورزا از کمیته اطلاعات و تحقیقات کنفدراسیون ملی کار- فدراسیون آنارشیستهای ایبری هماهنگ و هدایت شد را الگوی خود میدانست. این کمیته تنها به کمیته منطقه‌ای کنفدراسیون ملی کار و کمیته فدراسیون آنارشیست ها جوابگو بود.

روز سوم اوت ۸۸، در یک قطعنامه که به وسیله یایمه میراویتیس **Jaime Miravittles** به عنوان منشی کمیته مرکزی میلیشیای ضدفاشیست امضا شده است، چند موافقت نامه جزئی از قبیل مصادره کارخانه های الیزالده **Elizalde** و آنته **Ante** تصویب شد؛ مصوبات دیگر عبارت بودند از: ایجاد یک محل آشغال تجهیزات نظامی در لریدا، با انبار های تجهیزات نظامی در کاسپه **Caspe** و مونزون **Monzone**؛ و مراسم تجلیل از ستون دورروتی "به خاطر دیسپلین و ذکاوت سازمانی"؛ تصویب یک پیشنهاد از سوی کمیته مرکزی میلیشیای ضدفاشیست برای اطلاع کتبی به فدراسیون اتحادیه های کارگری در مورد تصمیماتی که جنبه عمومی دارند؛ ارسال یک نمایندگی برای نظارت بر ساخت بمب ها در رئوس **Reus**؛ انتخاب افسران وفادار از لیستی که **یو.ام.رای** ارائه

⁸⁶ - گزارش نماینده کنفدراسیون ملی کار به کنگره فوق العاده بین‌المللی آنارشیست و قطعنامه آن"، دسامبر ۱۹۳۷، صفحه

⁸⁷ - در رابطه با شورای اقتصاد میتوان به کتاب ایگناسی سندرا بنام شورای اقتصاد کاتالونیا مراجعه کرد (۱۹۳۹-۱۹۳۶)، انتشارات آبادیا مونتسرات، ۲۰۰۶

⁸⁸ - دولت ایالتی کاتالونیا، کمیته میلیشیای ضدفاشیست: " صورت جلسه کمیته مرکزی میلیشیای ضدفاشیست سوم اوت

داد؛ انتصاب هیمینز د لا برازا **Jimenez de la Beraza** و برداران گوئرانر **Guarner** به عنوان متخصصین فنی در صفوف افراد عمومی میلیشیاها؛ و غیره.

روز هفدهم اوت، قبل از برگزاری پلنوم کمیته های محلی و منطقه‌ای کنفدراسیون ملی کار، تصمیم انحلال کمیته مرکزی میلیشیای ضدفاشیست گرفته شد، باوجود این، این تصمیم در میان مبارزان کنفدراسیون- فدراسیون علنی نگردید. ۸۹ توضیحاتی که برای قطعنامه های مصوبه این پلنوم، در گزارش نمایندگان کنفدراسیون ملی کار به کنگره فوق‌العاده فدراسیون آنارشیزست ها داده شده، جای هیچگونه شبهه‌ای نمیگذارد که: "چنین برآورد شد که به منظور جلوگیری از دوباره کاری قدرت ها به نمایندگی از کمیته مرکزی میلیشیای ضدفاشیست و دولت ایالتی، کمیته مرکزی میلیشیای ضدفاشیست باید منحل شود و شورای دولتی کاتالونیا شکل بگیرد، تا کارهای مثبت‌تر بیشتری بدون مانع برخورد قدرت ها پیش برده شود و به این بهانه که چون آنارشیزستها در راس امورند و دموکراسی ها به ما کمک نخواهند کرد پایان داده شود." ۹۰ بطور خلاصه، هدف این مانور این بود، که کمیته مرکزی میلیشیای ضدفاشیست با سیستمی از کمیسیون های فنی، این قطعنامه در بیست و یکم اوت در پلنوم گروه های آنارشیزست مورد تایید قرار گرفت. ۹۱

بالاخره، در پایان اوت، یک پلنوم سرّی جنبش آزادیخواهانه کاتالونیا برگزار شد. گارسیا اولیور خسته از جروبحث بی‌پایان، به نمایندگان فریاد زد، "یا ما همکاری میکنیم، یا دیکتاتوری تحمیل میکنیم: شما تصمیم بگیرید!" ۹۲ پلنوم میبایست تصمیم میگرفت که دعوت را بپذیرد یا رد کند، دعوتی که از خلال چندین مکالمه بین کمپانیس و ماریانت پیش آمده بود که کنفدراسیون ملی کار در "شورای" دولت ایالتی شرکت کند. پلنوم نهایتاً به نفع ورود کنفدراسیون ملی کار- فدراسیون آنارشیزستهای ایبریا در دولت ایالتی تصمیم ۹۳ گرفت.

روز سی و یکم اوت ۹۴، ساعت یازده و نیم شب، جلسه عمومی کمیته مرکزی میلیشیای ضدفاشیست برگزار شد که در آن اکثر اعضا و نمایندگان شرکت کردند. گارسیا ماتاس **Garcia Matas** در مورد نیروهای جمهوری در مایورکا **Mallorc** گزارش داد. او به نمایندگان اطلاع داد که دشمن شش اسکادران جنگنده در اختیار دارد که این نه تنها تهدید به بالئارس **Baleares** بلکه تهدید به بارسلونا و والنسیا محسوب میشود. او فکر کرد که دشمن برای یک حمله بزرگ به مایورکا آماده میشود. هیمینز د لا برازا، که استدلالش از سوی مارکوس آلکون مورد حمایت قرار گرفت، اصرار بر ضرورت حمله قطعی به هوسکا **Huesca** را نمود تا امکانات

⁸⁹ - پوزو، رجوع شود به، صفحه 237

⁹⁰ - "گزارش نماینده کنفدراسیون ملی کار..." صفحه 97

⁹¹ - پوزو رجوع شود به صفحه 237

⁹² - سزار ام. لورونزو {سزار مارتینز پسر هوراسیو مارتینز پرییتو}: آنارشیزست های اسپانیا و قدرت، روئدو ایبریکو، پاریس،

1969، صفحه 98

⁹³ - سزار ام. لورونزو رجوع شود به صفحات 100-99

⁹⁴ - کمیته مرکزی میلیشیای ضدفاشیست کاتالونیا: "صورت جلسه نشست روز 31 اوت، 1936."

مادی جنگی کمیابی که در دسترس بود به عملیات مایورکا اختصاص یابد. ویدیو بر روی اهمیت بین‌المللی کمپین مایورکا تاکید نمود.

در دومین نشست اکثریت کمیته مرکزی میلشیا ضدفاشیست که در روز دوم سپتامبر ۹۵ برگزار شد، آگواده در مورد سرنوشت بیمارستان کشتی "مارکس د کومپاس" **Marques de Comillas** اطلاعات جدیدی در رابطه با صدماتی که به وسیله بمباران هوایی در آن ایجاد شده بود گزارش داد. میرت پیشنهاد نمود و پیشنهادش مورد موافقت قرار گرفت که به کاپیتان بایو **Captain Bayo** دستور داده شود که پرسنل نظامی و تمام ابزار جنگی را از کشتی خارج کند، و آن تنها به عنوان یک بیمارستان باقی بماند.

میرت در باره حوادث لریدا، مربوط به دزدی خواربار، اسلحه و مهمات گزارش داد. یک جروب بحث طولانی تلخ بین آیورلیو فرناندز **Aurelio Fernandez**، گرونی **Gironella** (از حزب کارگران اتحاد مارکسیست ها)، آباد د سانتیان **Abad de Santillan**، آرتمی آگوادو **Artemi Aguade**، مارکوس آلکون **Marcos Alcon**، تورنتس **Torrents**، فابریکاس **Fabregas**، ویدیلیا **Vidiella**، آسنس **Asens**، و سایر شرکت کنندگان در جلسه درگرفت. تصمیم گرفته شد که دزدی نتیجه کمبودها در همه جا، هم در لریدا و همچنین در بارسلونا بود، و بی‌نظمی هایی که مورد تقبیح قرار گرفته‌اند،

از طریق اقدامات تازه‌ی به اجرا گذاشته شده از سوی کمیسیون جنگ، تدارکات و بهداشت از بین رفته‌اند. اعلام شد که بخشی از اسلحه‌های دزدیده شده پیدا شده‌اند. و تصمیم گرفته شد که کمیسیون جنگ از طریق نمایندگان اعضای کمیته مرکزی میلشیا ضدفاشیست، همراه با یک گروه اعزامی میلشیا به منظور جمع‌آوری سلاح و مهمات همه جا را زیرپا بگذارند. در رابطه با ترکیب کمیته میلشیا شهر لریدا، ۹۶ تصمیم گرفته شد که نیاز به این است که ورود نمایندگان جمهوریخواهان کاتالان در آن کمیته مجاز باشد. بنا به پیشنهاد رفقای از لریدا، کمیته مرکزی میلشیا ضدفاشیست تصمیم گرفت که کمیسیون جنگ به این شهر، جایکه نقطه استراتژیک به جبهه آراگون بود، دوباره منتقل شود تا مشکلات جدی مربوط به حرکت نیروها و نظارت بر سلاح و سایر ادوات جنگی را مستقیماً حل کند.

هوزه آسنس پیشنهاد نمود و پیشنهادش تصویب شد که همه مهرهای ویژه میلشیا و بخش‌های کمیته مرکزی به منظور جلوگیری از سواستفاده فسخ گردد و تنها یک مهر رسمی کمیته مرکزی میلشیا ضدفاشیست وجود داشته باشد.

مارکوس آلکون در مورد مشکلات کمیسیون حمل و نقل و نیاز دائمی مصادره خودروها و کامیون‌ها، سواستفاده سازمان‌های متعدد و اعضای دولتی که تعداد زیادی خودرو دارند گزارش داد. تصمیم گرفته شد که به کمیسیون حمل و نقل اختیار کامل داده شود تا

⁹⁵ - کمیته مرکزی میلشیا ضدفاشیست: " صورتجلسه سوم سپتامبر 1336. "

⁹⁶ - این کمیته اساساً تنها از نمایندگان طبقه کارگر حزب کارگری اتحاد مارکسیست‌ها، اتحادیه عمومی کارگران و

کنفدراسیون ملی کار- فدراسیون آنارشیست‌های ایبری تشکیل شده بود.

بتواند همه خودروهای خصوصی و همه کامیون‌های مورد نیاز را در بارسلونا تصاحب کند، همچنین سازمان‌ها، گروه‌ها و نهاد‌های عمومی را از داشتن خودروهای اضافی محروم سازد.

آسنس گزارش نمود که به اندازه کافی افراد گشتی برای خدمات مورد نیاز وجود ندارد. او بر این باور بود که همه‌ی واحد‌های میلیشیا، منجمله میلیشیای کاپیتانیا، باید گروه‌هایی به گشتی‌های کنترل بفرستند، که میبایست در همکاری با گشتی‌های تحقیقات عمل کنند. آگوانده معتقد بود که گشتی‌ها باید خودرو داشته باشند و عناصری از بخش‌های مختلف تشکیل دهنده آن تصفیه شوند. تصمیم گرفته شد که تعداد گشتی‌ها افزایش یابد، تعداد دقیق آن به وسیله کمیسیون تعیین شود، و گشتی‌های تحقیقات، در بخش‌های گشتی‌ها ادغام شوند و همچنین پرسنل قسمت‌ها مورد تصفیه قرار گیرند.

آسنس همچنین پیشنهاد نمود که فعالیت آنتونیو اورتیز ۹۷ **Antonio Ortiz** در کاسپه مورد تحقیق و بازرسی واقع شود که مورد مخالفت آیورلیو فرناندز قرار گرفت، زیرا او فکر میکرد که ورود به امری که نتیجه رفتار و عملکرد کمیته مرکزی میلیشیای ضدفاشیست نیست، نامناسب است.

پیشنهاد میرت و فرناندز مورد تصویب قرار گرفت که مقرر داشت، در جلسه آینده، پروژه‌ای باید در دستور باشد که پروسه تحقیقات را تنظیم کند، و این امر بدون تصویب مهری غیر از مهر کمیته مرکزی میلیشیای ضدفاشیست ممکن نیست.

پیشنهادی از سوی لوئیس پرونس مطرح و مورد تصویب قرار گرفت که همه مالیات‌های ویژه، آبنه شدن‌ها، کمک‌های مالی و رسید از جشن‌ها برای جمع‌آوری کمک مالی به میلیشیا، باید از سوی کمیته مرکزی میلیشیای ضدفاشیست کنترل شود.

همه قطعنامه‌ها به اتفاق آرا تصویب شد و جلسه در ساعت سه صبح روز سوم سپتامبر پایان یافت.

روز سوم سپتامبر، پلنوم ملی فدراسیون‌های منطقه‌ای در مادرید، در رابطه با پیشنهاد لارگو کاباپرو **Largo Caballero** برای منصوب کردن آنتونیو مورنو به عنوان وزیر کنفدراسیون برگزار شد، انتصابی که "بطور موقتی" از سوی مورنو و به وسیله وزیر کشور دیوید آنتونا **David Antona** پذیرفته شده بود. کمیته ملی، با تکیه بر بحث و بررسی قطعنامه‌های پلنوم اخیر در کاتالونیا، جایی که از سوی شرکت کنندگان کنفدراسیون ملی کار در "شورای" دولت ایالتی مورد تصویب قرار گرفته بود، به نفع شرکت در دولت لارگو کاباپرو اعلام موضع نمود. با وجود این، نمایندگان، این پیشنهاد را رد کردند. بعد از بحث طولانی، مصالحه‌ای حاصل شد. طبق این مصالحه قرار شد، کنفدراسیون ملی کار از دولت جدید حمایت کند و در هر وزارتخانه کمیسیون یاری دهنده‌ای از نمایندگان کنفدراسیون تشکیل شود. در یک کنفرانس مطبوعاتی که در روز چهارم سپتامبر برگزار شد، تشکیل اولین ۹۸ دولت لارگو کاباپروی

⁹⁷ - آنتونیو اورتیز نماینده ستون اورتیز (همچنین مشهور به ستون سوراپرو).

⁹⁸ - این دولت جای‌گزین دولت جمهوریخواهی شد که گیرال در راسش بود.

سوسیالیست، بدون هیچ نماینده ای از کنفدراسیون ملی کار اعلام شد. روز هشتم سپتامبر، لارگو کابایرو پیشنهاد کنفدراسیون ملی کار در رابطه با کمیسیون یاری دهنده را رد نمود، اما برای واگذاری یک پست وزارت به کنفدراسیون اعلام آمادگی نمود. ۹۹

ساعت یازده و چهل و پنج دقیقه، روز چهارم سپتامبر ۱۰۰، کمیته مرکزی میلشیا ضدفاشیست با حضور اکثریت نمایندگان، دوباره تشکیل جلسه داد. گیرمنز د لا برازا **Gimenez de la Beraza** در رابطه با ادوات جنگی موجود برای جبهه های متعدد گزارش داد. او بر روی کمبود مهمات سلاح کوچک تاکید نمود و سفارش نمود که سازوبرگ چنین مهماتی از سراسر کاتالونیا تهیه شود. وی همچنین توصیه نمود که باروت تولید شود که این کار دو ماه طول میکشد، و با خود در این مدت مشکلاتی پیش خواهد آورد. او به مذاکرات جاری در کشور های خارجی و موضع کشور های مختلف "در رابطه با مبارزه ما علیه فاشیسم" اشاره نمود

آیورلیو فرناندز توضیح داد که بخش "تحقیقات" مشغول مصادره سلاح و مهمات است، که بعضی از سازمان ها از قبل تحویل داده بودند "و اضافه نمود که " ما چیزهایی را که نیاز داریم باید پیدا کنیم و جمع کنیم".

گوئانر گزارش داد که تسخیر هوئسکا " یک میلیون فشنگ میخواهد".

گارسیا اولیور گزارش داد که عقب نشینی از مایورکا "بدون اطلاع کمیته" انجام گرفته و آن در نتیجه بمباران سنگین دشمن و دخالت دولت مادرید بود " که بدون اطلاع دادن به کاتالونیا دستور عقب نشینی داده است".

پرونس **Prunes** به نمایندگان اطلاع داد که کاپیتان بایو **Bayo** " به وسیله کمیته کشتی یامی یک **Jaime I** به نام کمیته اسکادران و دولت جمهوری دستور یافته است که مایارکو را با همه افراد و مهمات ترک کند تا به مالاگا برود. به وی دو ساعت وقت داده شده است تا تصمیم بگیرد و در عرض چهل و هشت ساعت مایورکا را ترک کند".

گونزالز آشکار ساخت که بعضی از افراد میلشیا که از مایورکا برگشته اند، گفته اند که بمباران سنگینی بود و بایو به آنها دستور داد که اسلحه ها را به دریا پرتاب کنند. دستوری صادر شد تا بایو فوراً خود را معرفی کند و افراد میلشیا متعددی که خواهان دادن شهادت هستند، باید در مقابل کمیته مرکزی میلشیا ضدفاشیست حاضر شوند.

آیورلیو فرناندز توجه جلسه را به دریافت چند پیام به وسیله رفقای برجسته کنفدراسیون ملی کار در زاید **Zaida** جلب کرد، که درخواست میکردند تحقیقاتی در رابطه با حوادث در بلچیت **Belchite** "بعد از عقب نشینی ستون اورتیز" به عمل آید. سانتیان

⁹⁹ - سزار ام. لورنزو، رجوع شود به صفحات 181-180

¹⁰⁰ - کمیته مرکزی میلشیا ضدفاشیست کاتالونیا: " صورتجلسه نشست چهارم سپتامبر 1936".

گفت که این گزارشات و اسناد تهیه شده "هیچ اتهام مخصوصی" را اثبات نمیکنند. گارسیا اولیور گفت که "عقب‌نشینی از بلچیت به سبب نبود توپخانه" بود. او کمیونی را برای انجام تحقیقات منصوب نمود.

پیشنهادی برای انتقال گازوئیل ذخیره شده در کان تونیس **Can Tunis** به محلی دیگر برای جلوگیری از انهدام آن به وسیله بمباران تصویب شد.

میرت (از حزب متحد سوسیالیست کاتالان) و آگوئاده (از جمهوریخواهان چپ کاتالان)، به گشتی های متعدد مرزی اشاره کردند، که به ابتکار افراد و گروه های مختلف، بدون کنترل موثر از سوی کمیته مرکزی میلیشیای ضدفاشیست ایجاد شده‌اند. آیورلیو فرناندز نظر خود را بیان نمود " که گشتی های مرزی تحت مسئولیت بخش تحقیقات است و آنچه که در حال حاضر اتفاق میافتد نتیجه کمبود های سازمانی است؛ برای رفع این مشکل، تصمیم گرفته شد که بخش تحقیقات باید تشکیلات گشتی های مرزی را بهبود بخشد، و کمیته مرکزی میلیشیای ضدفاشیست کنترل شدید و مدیریت واحدی بر این گشتی ها داشته باشد. همچنین تصمیم گرفته شد اجازه ایجاد یک بیمارستان که بعضی از میلیشیای خودخوانده آلپین **Alpine** در بارسلونا، بدون اجازه کمیته بهداشت سازمان داده بودند، فسخ شود. ۱۰۱

جلسه با ظاهر شدن کاپیتان بایو در تالار سلطنتی کاپیتانیا، جایکه کمیته مرکزی میلیشیای ضدفاشیست نشست داشت، دگرگون شد. گارسیا اولیور از وی پرسید، چرا وی نسبت به کمیته مرکزی میلیشیای ضدفاشیست در رابطه تصمیم به رفتن به مایورکا و سپس ترک آن بی‌اعتنایی کرده است. بایو جواب داد که وی با کشتی به درخواست یک گروه بزرگ میلیشیا، که خود را در فرودگاه نظامی به وی معرفی کردند، و با رضایت وزیر دولتی یعنی اسپانیا (اسپانیا نام وزیر. پویندگان...) به مایورکا رفت و با تبعیت از درخواست دولت ایالتی آنجا را ترک کرد و بهمین خاطر فرصت این را نیافت که پیش کمیته میلیشیای ضدفاشیست بیاید. گارسیا اولیور اصرار نمود که او وظیفه دارد رضایت کمیته مرکزی میلیشیای ضدفاشیست را که قدرت تصمیم گیری در مورد همه امور مربوط به جنگ را دارد جلب کند، زیرا اگر او چنین کرده بود، حداقل جلو تاثیر بدی که عقب‌نشینی در افکار عمومی ایجاد کرده است، گرفته میشد.

بایو به دادن توضیحات مربوط به موقعیت نیروها و نحوه پیاده شدن آنها ادامه داد. او به تمجید روحیه و شجاعت افراد تحت فرماندهی خود پرداخت " کسانی که حاضر بودند به هرجا که فرستاده شوند بجنگند". او اشاره به این کرد که او همه ادواتی را که میتواند دست است بار کشتی کرده است، و ابزارآلاتی نیز منهدم شده و یا به دریا انداخته شده است. این کار تنها بدین خاطر بود، که به دست دشمن نیفتد. او دستوری که از طرف کمیته یایمی یک "Jaime I" و کمیته اسکادران صادر شده بود را خواند، که از وی میخواستند به نام دولت جمهوری عقب‌نشینی کند. او دستور عقب‌نشینی را به منظور حفظ جان میلیشیا قبول کرد، زیرا نیروی

¹⁰¹ - این موضوع یکی از عرصه های مبارزه بین منافع دولت ایالتی متشکل از حزب سوسیالیست متحد کاتالان و جمهوریخواهان چپ کاتالان و کنفدراسیون - فدراسیون در رابطه با کنترل مرز ها و به ویژه عبور از جبهه در پوئیگسردا بود که کاملا در اختیار آنتونیو مارتین رهبر آنارشیبست سردانا بود. حمله حزب متحد سوسیالیست کاتالان - جمهوریخواهان چپ کاتالان در رابطه با موضوع مرز به وسیله حمله بر کمک مالی به بیمارستان میلیشیاهای آلپین که رَحِم ارتش کاتالانیست ها را تشکیل میداد جواب گرفت.

هوایی دشمن آنها را با بمب های صد کیلویی بمباران میکرد. او دریافت موتورسیکلت، کامیون و یا توپخانه را انکار نمود و گفت که اگر آنها فرستاده شده اند، احتمالاً در ماهون Mahon هستند.

مارکوس آلکون Marcos Alcon شیوه اعزام نیرو بدون اجازه کمیته مرکزی میلشیاای ضدفاشیست را توضیح داد و گفت که این کمیته با عمل انجام شده متعددی روبرو شده است، و شکست در مایورکا به خاطر عدم وجود تشکیلات بوده است. ویدیا Vidiella نظر مشاورین نظامی را جویا شد. گیمینز د لا برازا Gimenez de la Beraza ادعا نمود که عمل بایو" به لحاظ نظامی یک شکست و به لحاظ سیاسی یک مصیبت بود، زیرا او خودسرانه و بدون مشورت با کمیته مرکزی میلشیاای ضدفاشیست عمل کرد، و جنبه سیاسی آن جدی تر از جنبه نظامی آن است". در رابطه با تجهیزات، او گفت که پرتاب کردن تجهیزات سنگین به دریا قابل توجیه است اما نه پرتاب کردن سلاح سبک.

سپس گروهی از افراد میلشیا در تالار سلطنتی ظاهر شدند، که از ماموریت شکست خورده به مایورکا بازگشته بودند. میلشیاای جمهوریخواهان چپ کاتالان، میلشیاهای کنفدراسیون ملی کار، و میلشیاهای اتحادیه عمومی کار هرکدام گزارش دادند و اطلاعات بایو را مورد تایید قرار دادند.

بعد از گزارش بایو در مورد نیروی هوایی فاشیست ها در مایورکا، گارسیا اولیور نمایندگان را از توافق بین سانتیان Santillan و ساندینو Sandino و دولت مادرید مطلع ساخت، که قرار بود، دولت مادرید پنج هزار نفر نیرو به جبهه مرکزی بفرستد.

تصمیم گرفته شد که چهار هزار نفر میلشیا که از مایورکا برگشته اند روز دوشنبه عازم شوند: دوهزار نفر به جبهه مادرید، و دوهزار نفر به جبهه آراگون، و هزار نفر گارد ملی (نام جدید گاردهای غیرنظامی) همچنین به مادرید اعزام شوند، و پادگان ماهون به پایگاه خودشان در "شهر بارسلونا" برگردند. همه این قطعنامه ها به اتفاق آرا مورد تصویب قرار گرفت. جلسه ساعت یک و چهل و پنج دقیقه بعد از ظهر روز پنجم سپتامبر، بعد از یک نشست ماراتونی چهل ساعته پایان یافت. در این جلسه روشن شد که کمیته مرکزی میلشیاای ضدفاشیست، قدرت کنترل و هدایت عملیات های نظامی در کاتالونیا را ندارد.

اعزام مایورکا با دور زدن کمیته مرکزی میلشیاای ضدفاشیست توسط بایو با کمک کمپانیس Ompansys و با حمایت اتحادیه عمومی کار (کوموررا) Comorera و اتحادیه حمل و نقل دریایی کنفدراسیون ملی کار سازمان داده شده بود. این عملیات به خاطر نبود تشکیلات مدیریت جنگ و دستور عقب نشینی ناگهانی دولت مرکزی شکست خورد. نبود جنگ افزار برای جبهه آراگون با ازدست دادن ابزار و تدارکات جنگی در مایورکا، و بزرگ کردن این فاجعه برای بی اعتبار ساختن کمیته مرکزی میلشیاای ضدفاشیست مورد استفاده قرار گرفت، تا نشان داده شود که کمیته مرکزی میلشیاای ضدفاشیست نه تنها قادر به هدایت همه عملیات های جنگی نیست، بلکه حتی نسبت به وجود آنها بی اطلاع است.

جلسه بعدی در ششم سپتامبر ۱۰۲ در نیمه شب سازمان داده شد، و اکثریت نمایندگان کمیته مرکزی میلشیاای ضدفاشیست در آن حضور یافتند. در جریان جلسه، سوالات متعددی مطرح شد، از جمله: درخواست راهیابی حزب سندیکالیست به رهبری انجل

¹⁰² - کمیته مرکزی میلشیاای ضدفاشیست " صورتجلسه نشست ششم سپتامبر 1936.

پستانا **Angel Pestana** به کمیته مرکزی میلشییای ضدفاشیست؛ پیشنهادی در رابطه با مصلحت بودن یک حمله فوری به **Jaca**؛ انتصاب یورنج پرامون **Llorenç Perramon** به عنوان منشی بدون حق رای؛ و اینکه صورتجلسات نشست ها باید تنها شامل قطعنامه های تصویب شده باشد، بدون در نظر گرفتن مباحث طرح شده.

صورتجلسات هشتم سپتامبر، ۱۰۳ نشان دهنده جایگزینی جوزپ رویرا (نماینده ستون لنین از حزب کارگران اتحاد مارکسیست ها) به وسیله هولیان گورکین **Julian Gorkin** است. قطعنامه های متعدد در رابطه با سوبسید ها، قدغن کردن جمع آوری پول در خیابان، نظارت دقیق تر بر استفاده درست مواد خوراکی سوبسید شده از سوی کمیته مرکزی میلشییای ضدفاشیست، پاک کردن صفوف مردم در مقابل کاپیتانیا، (منظور پراکنده کردن مردمی است که برای دریافت مواد خوراکی ارزان جمع شده بودند. پویندگان...) و افزایش تعداد اعضای گشتی های کنترل به هزار و ششصد نفر، همراه با چند موضوع فرعی به تصویب رسید.

صورتجلسه روز دهم سپتامبر، تصویب قطعنامه انحلال ۱۰۴ کمیته مرکزی میلشییای ضدفاشیست، و توصیه جلسه بعدی و معیار مربوط به شکل و نسبت نمایندگی برای پست های هر سازمان، در شورای دفاع دولت ایالتی را شامل میشود. قطعنامه انحلال کمیته مرکزی میلشییای ضدفاشیست سری نگاه داشته شد. همچنین تصمیم گرفته شد که افراد کشته شده در جبهه در همانجا دفن شوند و اجساد نباید به خانه فرستاده شود. یک بار دیگر مجددا تاکید شد، که گشتی های کنترل و گشتی های تحقیقات تقویت، و اجازه تجسس داشته باشند، و هرکس خودسرانه به چنین کاری دست بزند مورد تنبیه قرار گیرد. سه نماینده از کنفدراسیون ملی کار، سه

¹⁰³ - کمیته مرکزی میلشییای ضدفاشیست: " صورتجلسه نشست هشتم سپتامبر 1936. "

¹⁰⁴ - کمیته مرکزی میلشییای ضدفاشیست: " صورتجلسات دهم سپتامبر 1936. کلمه " تصویب " نشان میدهد که پیشنهاد انحلال کمیته مرکزی میلشییای ضدفاشیست در جلسه قبلی ارائه شده بود، پیشنهادی که ما نتوانستیم در میان صورت جلسه قبلی پیدا کنیم، علیرغم این که آن میتواند به بعضی صحبت هایی که در خارج از کمیته مرکزی میلشییای ضدفاشیست اتفاق افتاد مربوط باشد، همانطور که هوان پونز گارلندی در خاطراتش اشاره میکند.

نماینده از اتحادیه عمومی کار و حزب کارگران اتحاد مارکسیستها برای بازرسی بر سوبسید ها، کمک های اهدایی، و فستیوال ها برای جمع‌آوری کمک های مالی برای میلیشیا، منصوب گردیدند.

همه این قطعنامه های مذکور به اتفاق آرا مورد تصویب قرار گرفت.

روز دوازدهم سپتامبر، ۱۰۵ قطعنامه‌ای در غیبت نمایندگان اتحادیه عمومی کارگران و حزب کارگران اتحاد مارکسیستها به تصویب رسید که حکم میکرد که شورای دفاع دولت ایالتی کاتالونیا باید به‌وسیله نمایندگان همه سازمان هایی که کمیته مرکزی میلیشیا ضدفاشیست را تشکیل میدهند، شکل بگیرد و جای دولت فعلی ایالتی را بگیرد و هم‌زمان کمیته مرکزی منحل شود.

روز چهاردهم سپتامبر، ۱۰۶ گارسیا اولیور قطعنامه کنفدراسیون ملی کار در مورد تشکیل شورای دفاع دولت ایالتی به جای دولت فعلی ایالتی را در چهارچوب طرح یک دولت سیاسی جدید اسپانیا منتشر کرد. در این طرح اسپانیا به عنوان "کنفدراسیون ملت‌های آزاد، که با کاتالونیا شروع میشود" معرفی شد.

گورکین، بنام حزب کارگران اتحاد مارکسیست ها، اعلام نمود که شورای دولت ایالتی باید شامل همه نمایندگان همه سازمان‌هایی باشد که کمیته مرکزی میلیشیا ضدفاشیست فعلی را تشکیل میدهند و "برنامه این شورا باید از نوع سوسیالیستی یا برنامه‌ای در حال سوسیالیستی کردن باشد".

ویدیا، از اتحادیه عمومی کارگران، با نکته اولی گورکین در رابطه با نمایندگان شورا، و همچنین با نام شورای دولت ایالتی موافقت نمود، وی همچنین براین باور بود که حوزه نفوذ این شورا باید به سراسر کاتالونیا گسترش یابد و آن باید همه فراکسیون ها را دربرگیرد و این شورا تنها قدرتی باشد که باید برای مصادره کردن ها یا اشتراکی کردن یا اجتماعی کردن کشور، تقویت شود. ویدیا بنابراین ایده دولتی قوی، با قدرت تمام را پیش کشید.

میراویتیس، بنام جمهوریخواهان چپ کاتالان و دولت ایالتی گفت که این دولت جدید (او جرات کرد تابوی مربوط به دولت را که بنام "شورا" وجود داشت زیرپا بگذارد و آن را دولت بخواند) باید همه طبقات اجتماعی را شامل شود و به عنوان برنامه، باید آنچه را که برای شکست فاشیسم ضرورت دارد انجام دهد.

سانتیلان **Santillan**، از فدراسیون آنارشیست های ایبریا نظر خود را بیان کرد و گفت که ضروری است که نقاط مشترکی که همه فراکسیون ها را متحد کند ایجاد شود، همانطور که تاکنون چنین بوده است، و هدف اساسی باید انهدام فاشیسم در سراسر اسپانیا باشد.

تورنت **Torrents** نمایندگان را مطلع ساخت که این نقطه نظر اتحادیه شراب‌سازان است، (رهبر این اتحادیه فرانسس ریربا با لوئیس کمپانیس رابطه نزدیکی داشت. پویندگان...) از نظر ما ضروری است، دولت قدرتمندی با همان نمایندگان کمیته مرکزی

¹⁰⁵ - کمیته مرکزی میلیشیا ضدفاشیست: "صورتجلسات نشست دوازده سپتامبر 1936".

¹⁰⁶ - کمیته مرکزی میلیشیا ضدفاشیست: "صورتجلسات نشست چهاردهم سپتامبر 1936".

میلیشای ضدفاشیست تشکیل شود: " تنها یک قدرت که جنگ را علیه فاشیسم پیگیری خواهد کرد و در اقتصاد جدید نظم ایجاد خواهد کرد."

گارسیا اولیور گفت که همه بر روی نیاز به تغییرات در کشور، در همه عرصه ها توافق دارند، ایجاد یک نظم قضایی، سیاسی و اقتصادی جدید؛ و به عنوان برنامه، " از قبل شورای اقتصاد وجود دارد که مسئول پیشبرد دگرگونی اقتصادی میباشد". گورکین (با سواس تمام) گفت که "ضدفاشیسم یک برنامه نیست"، به همین خاطر ضروری است مشخص شود که امتیازات غالب چگونه باید از بین برده شود. گورکین فکر میکرد که ضروری است مشخص شود که در پشت جبهه چه سیاست های اقتصادی باید اعمال شود، و هدف تلاش جنگجویان در جبهه مشخص شود که هدف ایجاد دنیای بهتری است. او پیشنهاد نمود که در کنار هر وزارتخانه دولت جدید، که این در مورد شورای اقتصادی عملی میشود، باید شورایی متشکل از نمایندگان همه سازمان ها وجود داشته باشد.

میراویتس توضیح داد که اگر در جنگ پیروز شویم، زمان برای ایجاد یک برنامه مشخص، خواه کمونیستی یا خواه آنارکوسندیکالیستی خواهد رسید، اما در این اثنا ضروری است یک دولت قادر به پیروزی در جنگ علیه فاشیسم بوجود آوریم.

آلکون **Alcon** (از کنفدراسیون ملی کار) معتقد بود " که دولت باید جنگ علیه فاشیسم را اداره کند و دگرگونی اقتصادی باید به وسیله سازمان های طبقه کارگر حاضر در خیابان ها پیش برده شود؛ مخالفت کردن با این بیفایده است، زیرا سازمان ها بدون توجه به قطعنامه های ما کارشان را پیش خواهند برد". وظیفه دولت هدایت جنگ است، اما دولت نباید در امور اقتصادی قانونگذاری کند، زیرا این امر کارگران از طریق شورای اقتصادی است: جنگ باید از طریق دولت انجام گیرد، اشتراکی کردن باید به وسیله شورای اقتصاد عملی گردد."

میرت **Miret** از حزب سوسیالیست متحد کاتالان گفت که فرموله کردن یک برنامه مشخص برای تامین وحدت همه فراکسیون ها ضروری است.

گورکین اعلام نمود که تدوین یک برنامه نیاز به این ندارد که هر جناحی از ایده آلهای خود صرفنظر کند، بلکه باید همه نقاط اشتراک و رهنمون های ضروری برای شکست فاشیسم مقرر گردد. او با پیشنهادی که بحث از طبقات اجتماعی میکرد توافق نداشت، او با سازمان هایی که طبقات را نمایندگی میکردند، توافق داشت. وی بر این باور بود که این سازمان ها نباید اقتصاد را دوباره سازمان دهند، بلکه باید بنیان های اجتماعی و اقتصادی کشور را دگرگون سازند " به عبارتی، انقلاب اجتماعی را عملی کنند".

ویدیا گفت که تنها یک دولت قدرتمند از سوی کشور های خارجی مورد احترام قرار خواهد گرفت و اجتماعی کردن در حومه شهرها رودرویی با دهقانان را همراه خواهد داشت.

گارسیا اولیور نظر خود را بیان نمود که دگرگونی انقلابی باید همه عرصه های قضایی، اقتصادی و سیاسی را تحت تاثیر قرار دهد، و هر منطقه باید بنا به ویژگیهای خود اقدام کند، زیرا سیاست هایی که برای کاتالونیا مناسب است، برای آندالوسیا **Andalucia** مناسب نخواهند بود. او فکر میکرد که شورا باید فقط سیاست ها را آماده سازد که بعد از پایان جنگ به اجرا درآیند. او تاکید نمود

که برای ایجاد این شورا آنچه که ضروری است این است که کمیته مرکزی میلیشیای ضدفاشیست به رئیس دولت ایالتی بگوید که این کمیته می‌خواهد شورا تشکیل شود، بنابراین دولت ایالتی فوراً برای ایجاد آن اقدام خواهد کرد.

ویدیا موافق این بود که رئیس دولت ایالتی خودش شورا را تشکیل دهد.

گورکین و میرت هر دو پیشنهادهای کردند. پیشنهاد میرت تصویب شد، که به قرار زیر بود:

"نمایندگان همه سازمان‌هایی که کمیته مرکزی میلیشیای ضدفاشیست را تشکیل می‌دهند، باید به رئیس دولت ایالتی عریضه بنویسند و پیشنهاد برگزاری جلسه نمایندگان کمیته مرکزی میلیشیای ضدفاشیست را بکنند؛ تا تاسیس ارگانیک یک شورای دفاع دولت ایالتی و برنامه‌ای که این شورا باید به اجرا بگذارد را مورد بحث قرار دهد." پونس از جمهوریخواهان چپ کاتالان به اسم شورای دفاع منطقه‌ای که از سوی کنفدراسیون ملی کار پیشنهاد شده بود، اشاره کرد و نظرش را بیان نمود. وی معتقد بود که در این پیشنهاد باید کلمه "منطقه‌ای" حذف شود. اکنون نظرش را بیان کرد که این کلمه باید حفظ شود و شورای ملی دفاع باید در مادرید تشکیل شود. میراویتیس پیشنهاد حذف کلمه "منطقه‌ای" را مورد حمایت قرار داد. گارسیا اولیور عاقلانه این اختلاف را حل نمود، وی پیشنهاد کرد که اولین کار شورا باید این باشد که نامی بر خود بگذارد. ویدیا پیشنهاد حذف کلمه "دفاع" را نمود و خواست بطور ساده این شورا "شورای دولت ایالتی کاتالونیا" نامیده شود. بعد از یک جروبحث معنایی بر سر اسم، جلسه در ساعت دو و نیم صبح روز پانزده سپتامبر به پایان رسید.

هیچکس با انحلال کمیته مرکزی میلیشیای ضدفاشیست مخالفت نکرد. هیچکس، به جز آنارشیست‌ها، خود را در رابطه با این حقیقت که این امر مستلزم شکل‌گیری دولت جدید ایالتی خواهد بود، خواه "شورا" نامیده شود یا نه، فریب نداد. بحث بر سر برنامه دولت جدید که به جای کمیته مرکزی میلیشیای ضدفاشیست می‌نشست، بحث مفهوم "اجتماعی کردن" پیشنهاد شده از سوی حزب کارگران اتحاد مارکسیست‌ها و برنامه "ضدفاشیست" مورد حمایت جمهوریخواهان چپ کاتالان، و حزب متحد سوسیالیست کاتالان دور میزد. فدراسیون ملی کار- فدراسیون آنارشیست‌های ایبریا ابهام و ناروشتی مخصوص خود را حفظ کردند: از نظر آنان، مساله اقتصاد، وظیفه شورای اقتصاد بود، و امر جنگ به ارگانی که آنارشیست‌ها آن را شورای دفاع دولت ایالتی مینامیدند، مربوط بود. گارسیا اولیور **Garcia Oliver**، مارکوس آلکون **Marcos Alcon**، آیورلیو فرناندز **Aurelio Fernandez** و هوزه آسنس **Jose Asens** واقعا فکر میکردند که برنامه "شورا" اهمیتی ندارد. این بهایی بود که باید برای جلوگیری از تنها ماندن میبایست پرداخته شود. آنچه برای آنها مهم بود این حقیقت بود که فدراسیون ملی کار بتواند چند وزارت را از طریق کمیسیون‌های فنی، مانند کمیسیون‌هایی که با شورای اقتصاد یا کمیسیون صنایع جنگ مرتبطند را کنترل کند؛ در همان حال، آن‌ها فکر میکردند که یک قسمت مهم دستگاه ارتش و پلیس در دست کنفدراسیون- فدراسیون خواهند بود. این نامشخص بودن، ابهام و عدم انسجام، آنها را مجبور نمود که برنامه اتحاد ضدفاشیستی را مورد حمایت قرار دهند؛ این ضدفاشیسم پیشنهاد تشکیل یک دولت قوی قادر به "تحمیل نظم" بر اقتصاد و پیروزی در جنگ را داد.

روز پانزدهم سپتامبر، پلنوم ملی کمیته‌های منطقه‌ای در مادرید برگزار شد، که در آن در رابطه دخالت کنفدراسیون ملی کار در امور نظامی، اقتصادی و رهبری سیاسی جمهوری اسپانیا تصمیم گرفته شد و با پیشنهاد تشکیل شورای دفاع ملی موافقت به عمل

آمد. بطور خلاصه، طبق این پیشنهاد، کنفدراسیون ملی کار، باید با دولت جمهوری، از طریق این شورا همکاری کند. این شورا میبایست متشکل از پنج نماینده کنفدراسیون، پنج نماینده اتحادیه عمومی کارگران، و چهار جمهوریخواه باشد. این شورای ملی به عنوان سران متحد شوراهای مختلف منطقه‌ای بوجود آمد. این یک طرح اولیه فدرالیستی بود که برای کنفدراسیون ملی کار بسیار مغتنم بود، که در آن اقتصاد اجتماعی و ارتش تحت یک ارگان واحد فرماندهی و یک کمیساریای جنگ متحد میشد. باوجود اینکه، در این ترفند قدیمی، مخفی کردن چیزها با نام واقعه‌شان ادامه داشت، پیشنهاد کنفدراسیون ملی به احیای یک دولت قدرتمند و مرکزی اشاره داشت. ۱۰۷

روز شانزده سپتامبر ۱۰۸ گزارشی در رابطه با موضوع کاپیتان بایو ارائه شد، فرمانی برای درآوردن کیسه‌های پنبه از سنگرها صادر شد ۱۰۹، گشتی‌های کنترل اجازه یافتند علاوه بر نشانی‌های قبلی که داشتند، یک کارت شناسایی بخش ویژه صادر کنند، و موافقت شد منتظر بازگشت تارادایاس باشند تا کمیسیونی از کمیته مرکزی میلیشیای ضدفاشیست به مادرید اعزام شود.

روز هیجدهم سپتامبر، ۱۱۰ توافق شد یک دفاع ساحلی میلیشیا، از کمیته‌های محلی سازمان داده شود، کمیسیون اطلاعات و سانسور از نمایندگان سازمان‌هایی که بخشی از کمیته مرکزی میلیشیای ضدفاشیست هستند منصوب شود؛ برای اعضای گشتی‌ها کارت‌های شناسایی جدیدی درست شود، و کمیسیونی مرکب از رفقا گارسیا اولیور، میراویتیس، ویدیا و گورکین فردا رئیس دولت کاتالان را ملاقات کنند و دومی باید وقتی را برای ملاقات آنان تعیین کند.^{۱۰۸}

روز نوزدهم سپتامبر، کمیسیون کمیته مرکزی میلیشیای ضدفاشیست، مرکب از گارسیا اولیور، میراویتیس، ویدی و گورکین با کمپانیس به منظور ارائه پیشنهاد میرت در رابطه با تشکیل شورای دولت کاتالان ملاقات کردند، این یعنی، دولت جدید کاتالان که شامل وزرای آنارکوسندیکالیست‌ها میشد، این معضل بزرگ لغوی، درباره شورای ایالتی نامیدن، که همان دولت ایالتی بود، نهایتاً برطرف گردید.

¹⁰⁷ - لورنزو، رجوع شود به صفحات 184-182

¹⁰⁸ - کمیته مرکزی میلیشیای ضدفاشیست کاتالونیا: " صورتجلسات نشست شانزده سپتامبر 1936. "

109- هنوز دو ماه بعد از نوزدهم ژوئیه سنگرها در خیابان‌ها موجود بودند. به خاطر کمبود مواد خام در صنعت پارچه‌بافی دستور برچیدن عدل‌های پنبه صادر شد.

¹¹⁰ - کمیته مرکزی میلیشیای ضدفاشیست کاتالونیا: " صورتجلسات نشست هیجدهم سپتامبر 1936. "

در همان روز، ۱۱۱ ویدیا، آیورلیو فرناندز و میراویتس به عنوان اعضای کمیسیون مشخص شدند که باید به مادرید سفر میکردند تا "با دولت جمهوری به عنوان نتیجه سفر رفیق وزیر تاررادیاس مذاکره کنند" ۱۱۲

روز بیستم سپتامبر، ۱۱۳ در تالار پذیرایی سلطنتی کاپیتانیا، ساعت شش بعد از ظهر، یک نشست ویژه کمیته مرکزی میلیشیای ضدفاشیست برگزار شد که گارسیا اولیور، فابریگاس، آلکون، ویدیا، میراویتس، فرناندز، توررنت و گورکین، همراه با افرادی نظیر سسه از اتحادیه عمومی کارگران، اسکورزا از فدراسیون آنارشویست های ایبریا و کالوت از اتحادیه شرابسازان شرکت داشتند. آنها قرار بود با نمایندگان مراکش محمد آل آهاززازی و عمر عبدالجلیل نمایندگان کمیته عمل مراکش که در اوایل سپتامبر به منظور کسب حمایت از استقلال مراکش به بارسلونا آمدند، داشته باشند. در این نشست حمایت کمیته مرکزی میلیشیای ضدفاشیست صادقانه ابلاغ شد، و قول داده شد که کمیته مرکزی میلیشیای ضدفاشیست تلاش خواهد کرد دولت جمهوری استقلال مراکش را اعلام کند. ۱۱۴ این نشست که با تشریفات رسمی برگزار شد، ساعت شش و پانزده دقیقه بعد از ظهر پایان یافت.

یک عکس با نام ("هیستوریا گرافیکا دل کوویمنت ابرر آ کاتالونیا" ، دیپوتاسیون د بارسلونا، 1989) وجود دارد که بعد از امضای موافقتنامه بین کمیته عمل مراکش و کمیته مرکزی میلیشیای ضدفاشیست گرفته شده است که هر کس میتواند بین بقیه (از چپ به راست) مارسلو آرگیلا پازاگلیا **Marcello Argila Pazzaglia** دو نماینده مراکشی، هوان گارسیا اولیور، هولیان گومز گارسیا **Julian Gomez Garcia** (گورکین)، مانوئل استرادا مانچون **Manuel Estrada Manchon** ، رافائل ویدیا **Rafael Vjdiella**، ماریانو رودریگز واسکز **Mariano Rodriguez Vazquez** (ماریانت)، مانوئل اسکورزا دل

¹¹¹ - کمیته مرکزی میلیشیای ضدفاشیست کاتالونیا: "صورتجلسات نوزدهم سپتامبر 1936".

¹¹² - تاررادیاس به منظور کسب کمک مالی و فنی برای ایجاد یک صنعت نظامی در کاتالونیا به مادرید رفته بود. همانطور که تاررادیاس گفت: "یکی از دلایل سفر من، شما باید از قبل میدانستید- این بود که سوای همراهی نیروهای گارد های غیرنظامی برای در اختیار قرار دادن آنها زیر فرماندهی ارتش در مادرید بود، درخواست از دولت مرکزی برای انتقال هرچه سریع تر اسلحه های تولدو و کارخانه مهمات سازی به کاتالونیا بود. به همراه سرگرد گیمِنز د آبرازا، مسئول کارخانه مهات سازی اویدو، و سرگرد نیروی هوایی رامیرز کارتاگنای یکی از فرماندهان نیروی هوایی بارسلونا در زمان قیام، این دو افسر وفادار به قسم خود برای دفاع از جمهوری، من چندین مصاحبه با آقای لارگو کابایرو و مشاورین وی داشتم. شما نمیدانید من چه حسی داشتم وقتی بدون (صفحه 112) کسب انتقال اسلحه های تولدو و کارخانه مهمات سازی به کاتالونیا برگشتم." نقل قول از "نامه از تاررادیاس به بارسلونا به تاریخ بیست و چهارم مارس 1971" که بطور کامل در نشریه شماره شش بالانس در بخش آرشیو انتشار یافت (1998).

¹¹³ - کمیته مرکزی میلیشیای ضدفاشیست: " صورتجلسات نشست بیستم سپتامبر 1936".

¹¹⁴ - نگاه کنید به آبل پاز، مساله مراکش و جمهوری اسپانیا، بنیاد آنسلمو لورنزو

وال **Manuel Escorza del val** (با عصای زیر بغل) و آیورلیو فرناندز سانچز **Aurelio Fernandez Sanches** را در آن ببیند.

روز بیست و یکم سپتامبر، ۱۱۵ تصمیم گرفته شد گورکین به کمیسیونی که باید به مادرید اعزام میشد اضافه شود. به علاوه، تصمیم گرفته شد که گوئارنر و میرت باید افسری را به عنوان فرمانده دفاع ساحلی منصوب کنند.

در جلسه بیست و دوم سپتامبر، ۱۱۶ کمیته مرکزی میلیشیای ضدفاشیست تصمیم گرفت "ورود خانواده ها از مادرید و سایر ایالتها به کاتالونیا را که مرتبا به بارسلونا وارد میشدند، ممنوع کند و آنها را به محل اصلی خود بازگرداند". این قطعنامه به وزیر دولت، کمیته های کارگران راه آهن بارسلونا، لریدا **Lerida**، مورا د ابرو **Mora de Ebro**، والنسیا **Valencia** و مادرید برای اجرای دقیق آن، انتقال یافت. ۱۱۷

روز بیست و پنجم سپتامبر، ۱۱۸ کمیته مرکزی میلیشیای ضدفاشیست رای داد که پیامی به کشتی جنگی "آزادی" مخابره کند و به کاپیتان کشتی قطعنامه کمیته مرکزی میلیشیای ضدفاشیست را اطلاع دهد. این کشتی جسد زن میلیشیای قهرمان لیدیا **Lidia Odena** را با خود حمل میکرد. بر طبق این قطعنامه، رفقای که در جبهه کشته میشدند، میبایست در جبهه دفن شوند و بدون اجازه کمیته مرکزی میلیشیای ضدفاشیست به پشت جبهه فرستاده نشوند و اگر کشتی از قبل بندر را ترک کرده بود، موقع رسیدن آن به بارسلونا مراسم تدفین بدون تظاهرات عمومی عملی شود.

این آخرین کار کمیته مرکزی میلیشیای ضدفاشیست بود که ما میتوانیم مشخص کنیم. از هیجدهم سپتامبر قطعنامه های آن خیلی کوتاه و به شیوه تلگرافی نوشته شده است، باوجود این بنا به گارسیا اولیور، کمیته مرکزی میلیشیای ضدفاشیست دو نشست دیگر در روزهای بیست و هفتم و بیست و هشتم ۱۱۹ قبل از آخرین نشست، زمانی که رسماً منحل شد، داشته است. این نشست روز اول اکتبر 1936 اتفاق افتاد.

ترازنامه کمیته مرکزی میلیشیای ضدفاشیست و دولت جدید کاتالان

روز بیست و ششم سپتامبر، دولت جدید کاتالان به نخست وزیری تاررادیاس، که در آن وزرای کنفدراسیون ملی کار و فدراسیون آنارشیست های ایبریا شرکت کردند، تشکیل شد: هوان پورکوراس فابریگاس **Joan Porqueras Fabregas** به عنوان وزیر

¹¹⁵ - کمیته مرکزی میلیشیای ضدفاشیست: "صورتجلسات نشست بیست و یکم سپتامبر 1936."

¹¹⁶ - کمیته مرکزی میلیشیای ضدفاشیست: "صورتجلسات نشست بیست سوم سپتامبر 1936."

¹¹⁷ - این عدم همبستگی طرح شده از سوی کمیته مرکزی میلیشیای ضدفاشیست نمیتواند بیش از این نفرت انگیزتر و شرم آورتر باشد.

¹¹⁸ - کمیته مرکزی میلیشیای ضدفاشیست کاتالونیا: "صورتجلسات نشست بیست و پنجم سپتامبر 1936."

¹¹⁹ - گارسیا اولیور، پژواک گام ها، صفحات 281-284

اقتصاد، آنتونیو گارسیا بیرلان **Antonio Garcia Birlan** به عنوان وزیر بهداشت و بهزیستی و جوزپ هوان دومناچ **Josep Joan Domenach** به عنوان وزیر تدارکات. ۱۲۰

قطعه‌نامه مربوط به انحلال کمیته مرکزی میلشیا ضدفاشیست، تا پایان پلنوم منطقه‌ای اتحادیه‌های کارگری که در روزهای بیست و پنجم تا بیست و هفتم سپتامبر برگزار شد، علنی نگردید. کنفدراسیون میبایست بطور رسمی این انحلال را تایید میکرد که به عنوان نتیجه ورود کنفدراسیون در دولت بود، زیرا بنا گفته خود گارسیا اولیور: "امروز دولت ایالتی کاتالان همه‌ی ما را نمایندگی میکند".

همبستگی کارگری، در شماره بیست و هفتم خود، بر این ادعا تاکید کرد که به جای دولت جدید، نهاد جدیدی که "شورای جنرالیات" نامیده میشود، ایجاد شده است؛ بعد از بیست و نهم سپتامبر، با همه اینها، "همبستگی" واقعیت جدید را پذیرفت و توضیح داد که چرا کنفدراسیون ملی کار وارد دولت جدید جنرالیات شد و چرا همزمان انحلال کمیته مرکزی میلشیا ضدفاشیست را اعلام نمود. انحلال کمیته مرکزی میلشیا ضدفاشیست به عنوان نتیجه اجتناب‌ناپذیر تشکیل دولت جنرالیات عرضه شد، اما در واقعیت در فاصله بین پایان اوت و اوایل سپتامبر تصمیم گرفته شد، که کمیته مرکزی میلشیا ضدفاشیست منحل شود، و این زمانی بود که همه بحث از ورود کنفدراسیون ملی کار به دولت نمودند.

روز بیست و هشتم سپتامبر، پلنوم ملی فدراسیون‌های منطقه‌ای در مادرید برگزار شد، جایکه منشی ملی هوراسیو پریو **Horacio Prieto** به پیشنهاد شورای دفاع ملی به خاطر غیر واقعی بودن آن حمله نمود. او استدلال خود را مبنی بر حمایت کامل و شرکت بدون قید و شرط در دولت لارگو کابایرو **Largo Caballero** را پیش کشید. او تاکید نمود که چیزها باید با نام واقعی خود خوانده شوند و کنفدراسیون ملی کار باید خود را از پیشداوری‌های ایدئولوژیکی رها سازد. او، باوجود این، حمایت نمایندگان حاضر در پلنوم را بدست نیاورد، نمایندگانی که صرفاً به نفع بیان نامه‌ای رای دادند که نیاز به اتحاد ضدفاشیستی را مورد تایید قرار داد. ۱۲۱.

عصر روز اول اکتبر، آخرین جلسه‌ی، کاملاً تشریفاتی، کمیته مرکزی میلشیا ضدفاشیست تشکیل شد. گارسیا اولیورسخنرانی اختتامی آن را ایراد نمود و بعد از اعلام اینکه وی طرفدار ثابت قدم کمیته مرکزی میلشیا ضدفاشیست بوده است، اتحاد همه

¹²⁰ - دو نفر اولی اعضای قبلی شورای اقتصاد دولت ایالتی بودند.

¹²¹ - لورونزو، رجوع شود به صفحه 185

احزاب و سازمان‌ها را خواستار شد. اما اکنون او مدافع پر حرارت شورای جدید جنرالیتات خواهد بود. او در جواب به سوال میراویتیس، تاکید نمود، که او به عنوان یک کاتالانی فقط میتواند تصمیم کنفدراسیون ملی کار را برای ورود به دولت ایالتی جشن بگیرد.

بولتن رسمی جنرالیتات که در سوم اکتبر منتشر شد، حاوی فرمانی است که در روز اول اکتبر امضا شده و در آن هوان گارسیا اولیور به عنوان دبیر کل بخش دفاع منصوب شد، پست جدیدی که صراحتاً برای وی ایجاد شد. در همان شماره بولتن فرمان اعلام انحلال کمیته مرکزی میلیشیای ضدفاشیست انتشار یافت:

"کمیته مرکزی میلیشیای ضدفاشیست، که با فرمان بیست و یکم ژوئیه ایجاد شد، درک کرده است که با توجه به بجا آوردن وظایف خود که مطمئناً بطور شایسته در روزهای اولیه قیام نظامی عمل کرد، اکنون باید منحل شود. بنابر نظر شورای عالی، بدین وسیله مقرر میشود: بند اول. کمیته مرکزی میلیشیا که به وسیله فرمان بیست و یکم ژوئیه ایجاد شد، منحل میشود. بند دوم. طبق قانون و قرارهای مربوطه، با توجه به نیاز، قانون کنونی عملی خواهد شد. بارسلونا، اول اکتبر 1936، نخست‌وزیر، جوزپ تاررادیاس."

در بولتن رسمی که در چهارم اکتبر منتشر شد، بنا به فرمان امضا شده در سوم اکتبر، آیورلیو فرناندز به پست دبیر کل کمیته امنیت داخلی منصوب شد. برای کنفدراسیون ملی کار، این امر به معنی حفظ پنجاه‌اش بر روی پست‌های کلیدی نظم عمومی و میلیشیاها بود.

دولت جدید جنرالیتات پیشنهاد تقویت اقتصاد را براساس برنامه‌ای که به وسیله شورای اقتصاد آغاز شده بود، نمود. این برنامه باید از طریق تقویت تلاش‌های جنگی به وسیله بسیج اجباری و ایجاد دیسپلین و یک ساختمان فرماندهی واحد عملی میشد.

حضور همه سازمان‌های ضدفاشیست در دولت ایالتی، به معنی یک قدم بزرگ به پیش، برای ایجاد دوباره قانونیت جمهوری و اعاده عملکردهای دولت بود. این به معنی پایان دادن به حیات همه کمیته‌های انقلابی، در هر محل، که مستقلاً قدرت را به کار می‌گرفتند، بود. این کمیته‌ها از جمع‌آوری مالیات و حفظ گشتی‌های کنترل تا تامین مالی کارهای عمومی و جواب دادن به مشکل بیکاری را به عهده داشتند.

قانون نهم اکتبر، به وسیله قانون دوازده اکتبر تکمیل شد، و همه کمیته‌های محلی را که در نوزده ژوئیه تشکیل شده بودند، منحل ساخت؛ و از این طریق اتوریته‌های جدید شهرداری میبایست جایگزین کمیته‌ها میشدند. علیرغم مقاومت بسیاری از کمیته‌های محلی، و علیرغم تاخیر چند ماهه قبل از بوجود آوردن دولت‌های شهرداری، این امر ضربه مهلکی بود که کمیته‌ها نتوانستند آن را جبران کنند. مقاومت مبارزین کنفدراسیون ملی کار که رهنمود کمیته‌های مافوق و دستورات دولت ایالتی را نادیده گرفتند، معاهده ضدفاشیستی را بخطر انداختند. رهبران آنارکوسندیکالیست در بین سرسختی مبارزین کنفدراسیون که حاضر به تبعیت از رهنمودش نبودند و فشار اتهامات سایر نیروهای ضدفاشیست در تنگنا قرار گرفتند. سایر نیروهای ضدفاشیست همه باید از قوانین دولتی اطاعت میکردند و "غیر قابل کنترل‌ها" مجبور به اطاعت میشدند.

این ترازنامه واقعی به جامانده از کمیته مرکزی میلیشیای ضدفاشیست، در 9 هفته‌ی موجودیتش بود: انتقال از شرایطی که کمیته‌های محلی انقلابی که همه قدرت را در خیابان‌ها و کارخانه‌ها به کار بستند، به انحلال آنها و تنها به نفع استقرار کامل قدرت دولت

ایالتی. علاوه بر این، قانون امضا شده در روز بیست و چهارم اکتبر، ۱۲۲ در رابطه با میلیتاریزه کردن میلیشیا که میبایست از اول نوامبر اجرا شود و اعلام رسمی قانون اشتراکی کردن، ترازنامه فاجعه‌بار کمیته مرکزی میلیشای ضدفاشیست را تکمیل کرد. بدین معنی، انتقال از میلیشای طبقه کارگر متشکل از داوطلبان انقلابی به ارتش بورژوازی از نوع کلاسیک، مطیع مجموعه قوانین نظامی سلطنتی، تحت فرمان دولت؛ و انتقال از مصادره ها و کنترل کارخانه ها از سوی کارگران به اقتصاد تمرکز یافته و کنترل شده تحت هدایت دولت ایالتی.

تاخیر در اجرای فرمان ها، بوسیله حرکت خاموش اما مقاومت مصمم مبارزین کنفدراسیون، که هنوز مسلح بودند، سبب گردید که دولت ایالتی، خلع سلاح پشت جبهه را به اولویت درجه اول خود تبدیل سازد. این کار با یک کمیته تبلیغاتی علیه "غیرقابل کنترل ها" با هدف ثانوی که در شعار تکراری پیوسته‌ی "سلاح برای جبهه" استتار شد، آغاز شد.

مقاومت قدرتمند توده های پایین آنارکوسندیکالیست ها در مقابل نظامی کردن میلیشیا، در مقابل کنترل اقتصاد و شرکت های اشتراکی شده به وسیله دولت ایالتی، در مقابل خلع سلاح پشت جبهه و در مقابل منحل ساختن کمیته های محلی، سبب تاخیر چند ماهه‌ی اجرای فرمان های دولت ایالتی بر روی این موضوعات گردید. این مقاومت در بهار 1937 در یک انفجار بزرگ توهم‌زدایی، که به دلیل نارضایی در امر پیشرفت جنگ، تورم و کمبود مواد غذایی و البسه تبلور یافت، به استحکام یک نقد عمومیت یافته از سوی توده های مبارزین کنفدراسیون ملی کار از شرکت کمیته های مافوق کنفدراسیون ملی کار- فدراسیون آنارشیزست های ایبریا در دولت و سیاست همکاری رهبرانشان در جبهه ضدفاشیست منجر گردید. توده های مبارزین کنفدراسیون ملی کار رهبران خود را متهم به سلب "پیروزی های انقلابی نوزدهم ژوئیه" کردند.

آنارشیزسم دولتی با ایدئولوژی اتحاد ضدفاشیستی توجیه شد

این شرایط سبب تولد حوادث ماه می 1937 گردید، که بارسلونا مجددا با سنگر ها پر گردید. این نارضایی ظهور و قدرت گروه یاران دورروتی را توضیح میدهد که در ماه می پیشنهاد ضرورت یک کودتای انقلابی را برای جایگزینی دولت ایالتی داد. بعد از ماه می، این گروه توانست این نارضایی مشترک را در تحلیلی که در آن ادعا نمود که در ژوئیه 1936 انقلابی رخ نداد و کمیته مرکزی میلیشیای ضدفاشیست یک نهاد همکاری طبقاتی بود، ابراز نماید. این گروه به توضیح برنامه ای در جزئیات خود پرداخت و نتیجه-گیری کرد که انقلابات دیکتاتوری هستند، در غیر این صورت شکست میخورند. و برنامه‌ای را در جزئیات توضیح داد که نتیجه گرفت که انقلابات یا مجبور به اعمال دیکتاتوری هستند یا شکست میخورند. آنچه که یاران دورروتی را از دیگر گروه‌های خشمگین

¹²² - انتشار یافته در بولتن رسمی دولت ایالتی در بیست و هشتم اکتبر، 1936

کنفدراسیون و آنارشیزست ۱۲۳۱ متمایز کردف این حقیقت ثابت بود که آنها برنامه ای را پیشنهاد نمودند، درحالیکه دیگران درخواست بعضی اصول مجرد غیرموثر را کردند که در این اصول با کمیته های مافوق که نقد شان میکردند، وجه اشتراک داشتند.

تنها بعد از روزهای ماه می 1937 بود، که رهبران آنارکوسندیکالیست توجیهات و تحریفات خود را نسبت به آنچه که اتفاق افتاده بود، شروع کردند. بعضی از آنها، خیلی دیر، شروع به درک تاثیر اشتباهات و سرهمبندی کردن های خود شدند.

بنابراین، ضروری بود که توجیهاتی برای اشتباهات عدیده خود پیدا کنند، و جوابی بیروارند که اجازه دهد رهبران آنارکوسندیکالیست بتوانند از زیر بار مسئولیت اشتباهات خود شانه خالی کنند. نماینده کنفدراسیون ملی کار در کنگره بین المللی آنارشیزست ۱۲۴۱ در دسامبر 1937، تحت تاثیر توهین های پی در پی و اتهامات بی عرضگی و ترک اصول ایدئولوژیکی آنارکوسندیکالیسم از سوی اکثریت نمایندگان کنگره بین المللی مجبور به جواب بود.

"قدرت سیاسی بدون خواست ما بدست ما افتاد {...} کمیته مرکزی میلشیاى ضدفاشیست، نهاد هماهنگی نیروهای جنگی در جبهه، ایجاد شد. جنبش آزادیخواهانه ما، این کمیته را قبول کرد، اما ابتدا ما مجبور بودیم مشکل اساسی انقلابمان را حل کنیم: همکاری ضدفاشیستی یا دیکتاتوری آنارشیزستی. ما همکاری را قبول کردیم. چرا؟ {...} شرایط ما را مجبور کرد که چنین فکر کنیم که مصلحت در همکاری با سایر بخش های ضدفاشیست است." ۱۲۵

در حقیقت، نمایندگی اسپانیایی نیاز به کمک یک روشنفکر خوشنام داشت تا از آنها در مقابل حملات بین المللی دفاع کند، گزارشی که به درجه ای از ارج روشنفکری برخوردار بود. این گزارش سری چنان رهبران آنارکوسندیکالیست اسپانیا را خوشحال نمود که

¹²³ - نگاه کنید به "نشست دوم پلنوم محلی گروههای آنارشیزست بارسلونا {...} به کمک گروههای دفاع کنفدراسیون و جوانان آزادیخواه"، بارسلونا، بیست و چهار آوریل، 1937

¹²⁴ - نمایندگان از حوزه زنا، داوید آنتونا، هوراسیو ماتینز پریتو و ماریانو رادریگز واسکز تشکیل میشدند.

¹²⁵ - گزارش نماینده کنفدراسیون ملی کار به کنگره فوق العاده بین المللی آنارشیزستها و قطعنامه مربوطه"، دسامبر 1937.

علیرغم آن که این گزارش سری اعلام شده بود، تصمیم گرفتند آن را در یک اعلامیه تبلیغی منتشر سازند، که به اسپانیولی ترجمه شد. ۱۲۶

در این اعلامیه، ۱۲۷ هلموت رودیگر **Helmut Rudiger** اعمال پراگماتیستی کنفدراسیون ملی کار را به عنوان ویژگیهای اسپانیا به طور کامل توجیه نمود. وی بر روی این نکات تاکید نمود: این جنبش طبقه کارگر بدون روشنفکران بود؛ این کار بدون هیچگونه آمادگی تئوریک و یا تجربه سیاسی عملی شده است؛ وضعیت دایمی مخفی بودن، سبب این شکست شده است؛ افراط گرایی مبنی بر ساده‌نگری در روابط اجتماعی و خوشبینی نامحدود موجب این وضعیت شده است که فکر کنند، فقط آنچه که لازم بود، اعلام کمونیسم آزادخواهانه بود، تا انسان به فرشته تبدیل شود.



هلموت رودیگر

سراسر استدلالات رودیگر را میتوان به عنوان یکسان‌سازی و تعمیم ایدئولوژی اتحاد ضدفاشیستی به جنبش آنارشیستی خلاصه کرد. بنا به رودیگر، نوزده ژوئیه ۱۹۳۶ برای کنفدراسیون ملی کار یک پیروزی بود، زیرا برای اولین بار قادر شد کل جمعیت کشور را پشت کنفدراسیون متحد سازد. کنفدراسیون ملی کار زمانی مجدداً پیروز خواهد شد، که کل جمعیت را پشت سر خود متحد سازد. بدین معنی، اتحاد ضدفاشیستی همه چیز را توجیه کرد، همه چیز را توضیح داد، و به همه چیز اجازه داد. تمام اعمال پراگماتیستی رهبران کنفدراسیون ملی کار، ترک تئوری‌های ضد دولتی، ترک اصول، همکاری با احزاب بورژوازی و دولت، نظامی کردن میلشیا، وزرای آنارشیست، اتحاد جنگی، همه چیز کاملاً به وسیله این ایدئولوژی اتحاد ضدفاشیستی توجیه شد. هلموت کمک کرد تا رهبران

¹²⁶ - استدلال رودیگر به نفع ضرورت تسلیم کردن همه فعالیت‌ها، همه تئوری‌ها و همه اصول کنفدراسیون ملی کار به اتحاد ضدفاشیستی، به عنوان تنها راه تضمین پیروزی در جنگ، مسلماً نیاز به سرّی نگهداشتن این گزارش را ملزم ساخت. اگر استالین‌بست‌های روسیه و اسپانیا درباره عزم کور کنفدراسیون برای تسلیم شدن به اتحاد فاشیستی بهر قیمتی پی میبردند، سپس کنفدراسیون در خطر تبدیل به آلت دست شدن دشمنان سیاسی قرار میگرفت. کمیته ملی کنفدراسیون با همه اینها، تردیدی در انتشار این گزارش سرّی از خود نشان نداد. چیز جدیدی در مورد بیکیفایتی، ساده‌لوحی و عدم بلوغ سیاسی رهبران کنفدراسیون ملی کار وجود نداشت. بعلاوه، با انتشار این اعلامیه در سال ۱۹۳۸، گزارش سری رودیگر تنها توانست چند روح ساده را بی‌آبرو سازد که هنوز هم در سال ۱۹۳۸ به سرشت انقلابی کنفدراسیون ملی کار باور داشتند.

¹²⁷ - هلموت رودیگر، آنارکوسندیکالیسم در انقلاب اسپانیا، کنفدراسیون ملی کار، بارسلونا، ۱۹۳۸

آنارشیست اشتباهات، ناتوانی‌ها و سرهم‌بندی کردن‌های پیوسته خود را توجیه کنند: هر کس می‌تواند، و باید، از کمونیسم آزادیخواهانه و انقلاب به نفع اتحاد ضدفاشیستی صرف‌نظر کند.

اکنون رهبران آنارکوسندیکالیست قادر شدند، تا تاریخ معاصرشان را دوباره بنویسند. اکنون اولیور گارسیا قادر شد به عنوان قربانی فداکار پیشنهاد رد شده "به خطر انداختن همه چیز" وی، از سوی کنفدراسیون ظاهر شود.

رودیگر این امکان را فراهم کرد تا ادعا شود که "آنچه که در نوزده ژوئیه شروع شد انقلاب اجتماعی قطعی نبود، بلکه تنها اولین قدم آن انقلاب، شروع مبارزه ضدفاشیستی بود. هلموت گلچین راستین کلماتِ قصار برای حامیانِ همدستی با دشمن بوجود آورد: این برای اولین بار در تاریخ انقلابات بود که سازمان انقلابی پیروز، از دیکتاتوری خود صرف‌نظر کرد."

آنچه که هلموت نگفت این بود که این ایدئولوژی اتحاد ضدفاشیستی، شیوه‌ها و اهداف بورژوازی دموکراتیک را پیش فرض انگاشته بود.

مدافعین آنارشیسم دولتی و کسانی که حامی انقلاب پرولتری بودند و هستند، باهم ناسازگارند. بی شک، عدم گسست ایدئولوژیکی و سازمانی در درون جنبش آزادیخواهانه، ابتدا به سرکوب، و بعد به یکسان سازی بخش‌های اساسی آن، با بدترین انحرافات آنارشیسم دولتی منجر می‌شود. بدون چنین گسستی، پروسه پالایش و مرزبندی بین مواضع فراکسیون‌های متعدد، نمیتواند بوقوع پیوندد. ابهام و سردرگمی، شکستِ دیگر جنبش آزادیخواهانه را موجب شدند، که آبستن نتایج آینده‌اش بود.

قسمت سوم- مرگ و تشییع جنازه دورروتی

“Cui prodest scelus is fecit.”

“کسی از جنایت سود میبرد که مرتکب آن میشود”

Seneca, Medea (قطعه‌ای از نمایشنامه مدیا نوشته سینکا نمایش نامه نویس ایتالیایی)

ما آنارشیست‌ها ممکن است به زندان برویم، یا مانند ابرگون Obregon، آسکاسو Ascaso، سابتر Sabater، بوئنونتورا دورروتی Buenaventura Durruti و پیرو Peiro بمیریم، که زندگیشان مانند پلوتارک Plutarch با ارزش هستند. ما ممکن است در تبعید، در کمپ‌های دسته‌جمعی، در میدان نبرد، یا در اردوگاه‌های مرگ بمیریم، اما قبول پست وزارت دولتی غیرقابل تصور است.

هایمی بالیوس Jaime Balius، "برای ثبت"، همبستگی کارگری، دوم سپتامبر 1971

از چهارم نوامبر تا بیست و دوم نوامبر

روز چهارم نوامبر، تعداد وسیعی از مردم مشتاقانه منتظر بودند تا به سخنرانی ناگهانی دورروتی که قرار بود از رادیوی کنفدراسیون-فداریسیون از بارسلونا رو به همه مردم اسپانیا پخش شود، گوش کنند. درست در همان روز، مطبوعات پیوستن چهار وزیر آنارشیست را به دولت گزارش کردند: فدريکا مونتسنی Federica Montseny، هوان گارسیا اولیور Juan Garcia Oliver، هوان لوپز Juan Lopez و هوان پیرو Joan Peiro. ستون دورروتی زاراگوزا را تصرف نکرده بود. تهیه اسلحه معضل اصلی را در جبهه تشکیل میداد. دورروتی از همه توان خود برای بدست آوردن اسلحه استفاده کرده بود. او حتی گروهی از میلیشیا‌ها را اوایل سپتامبر به یک ماموریت به سابادی Sabadell فرستاده بود، تا آنها را مجبور سازند که اسلحه‌های انبار شده در آنجا را تحویل بگیرند. آنها با این امید اسلحه‌ها را آنجا نگه‌داشته بودند، که ستون سابادی را که هنوز تشکیل نیافته بود سازمان دهند. بعلاوه، روز

بیست و چهار اکتبر، دولت ایالتی قانون نظامی کردن نیروی میلیشیا را تصویب کرده بود، که نظام‌نامه قدیم را از اول نوامبر مجدداً به مورد اجرا بگذارند. هم دوستان و هم دشمنان دورروتی، مشتاقانه منتظر سخنرانی وی بودند.

حتی قبل از اینکه سخنرانی شروع شود، مردم در مجاورت بلندگوهایی که در درخت های لاس رامبلاس تعبیه شده بودند، جمع شده بودند. این بلندگوها معمولاً سرودهای انقلابی، اخبار و موسیقی پخش میکردند. هر جا رادیویی در بارسلونا بود، مردم بی‌صبرانه منتظر اعلام این خبر بودند: "دورروتی صحبت میکند".

قانون نظامی کردن با احساسات و حرارت در ستون دورروتی که رای به عدم تبعیت از آن داده بود، مورد بحث قرار گرفته بود، زیرا این قانون نه شرایط جنگی میلیشیای داوطلب نوزدهم ژوئیه را بهبود می‌بخشید، و نه مشکل کمبود مژمن اسلحه و مهمات را حل میکرد. دورروتی بنام کمیته جنگ متنی ۱۲۸ را امضا نمود و نظامی کردن میلیشیا را که "شورای" ۱۲۹ دولت ایالتی خواهانش بود، رد نمود. او سخنرانی خود را به صورت معناداری از جبهه **Oseral**، درست همان روز اجرایی شدن قانون نفرت‌انگیز نظامی کردن، ایراد نمود. ستون دورروتی نیاز به دیسپلین سنگر ها را که مخالف برتری دیسپلین انقلابی بود، رد نمود: "میلیشیاها، بلی؛ سربازان، نه."

دورروتی، به عنوان نماینده ستون، خشم و اعتراض افراد میلیشیای جبهه آراگون را علیه جریان کاملاً ضدانقلابی که در پشت خطوط ظهور میکرد، برانگیخت. پخش سخنرانی دورروتی ساعت نه و نیم شب شروع شد:

"کارگران کاتالونیا! من با مردم کاتالان سخن میگویم، با مردم سخاوتمندی که چهار ماه پیش سربازانی را که میخواستند آنها را زیر چکمه‌هایشان خرد کنند، شکست دادند. من درود های برادران و رفقای را که در جبهه آراگون **Aragon** که چند کیلومتری از زاراگوزا فاصله ندارند و از اینجا میتوان برج‌های پیلاریکا **Pilarica** را دید، به شما نثار میکنم.

"علیرغم تهدیدی که بر سر مادرید نزدیک میشود، ما باید همیشه بخاطر داشته باشیم که مردم قیام کرده‌اند، و هیچ چیزی در دنیا نمیتواند آنها را عقب براند. ما در جبهه آراگون، علیه فوج های فاشیست های آراگون مقاومت خواهیم کرد، و ما از برادرانمان در مادرید میخواهیم که مقاومت کنند، زیرا میلیشیای کاتالونیا خواهند دانست که چگونه وظایف خود را بجا بیاورند، همانطور که برای

128 - نگاه کنید به آگوستین گویامیون، "دورروتی سخن بگو" در شورش بارسلونا، اکتبر 2003، همچنین نگاه کنید به مصاحبه با پابلو روئیز در مجله شب شماره 3545، 24 مارس 1937

129 - "نه تنها آنها نظامی کردن را رد میکنند، بلکه به درخواست های هر دوی کمیته {کمیته های منطقه‌ای کنفدراسیون ملی کار و کمیته فدراسیون آنارشیست های ایبریا} واقعی نخواهند نهاد و به جای آن اسلحه های خود را زمین گذاشته و جبهه را ترک میکنند. {...} با دیدن این اوضاع و عدم امکان هماهنگی دیدگاه های متفاوت موجود در ستون دورروتی {...} از آنجا که تنش زیادی وجود داشت که بیم این میرفت که اختلاف تبدیل به درگیری خونینی شود {...} اکثریت گروه گلسا Gelsa علی‌رغم همه مقررات و توافقات بین سازمان های کنفدراسیون و گروه‌های ویژه جبهه را ترک میکنند" فدراسیون آنارشیست های ایبریا، گزارش کمیته روابط گروه های آنارشیستی کاتالونیا به رفقای منطقه

خرد کردن فاشیسم به خیابان ها رفتند. سازمان های کارگران وظایف ضروری خود را نباید فراموش کنند. در جبهه، همچنین در سنگرها، تنها یک اندیشه، یک هدف وجود دارد. نگاه ما بدون نوسان است، ما به جلو مینگریم، با تنها هدف خرد کردن فاشیسم.

"ما از مردم کاتالان میخواهیم دست از دسیسه و بگومگو بردارند. شما باید جوابگوی شرایط باشید: بگومگو را متوقف سازید و به جنگ فکر کنید. مردم کاتالونیا وظیفه دارند کسانی را که در جبهه میجنگند، مورد پشتیبانی قرار دهند. ما باید همه را بسیج کنیم، اما فکر نکنید که همیشه همان آدمها خواهند بود. اگر کارگران کاتالان مسئولیت رفتن به جبهه را به عهده گرفته‌اند، اکنون وقت آن است که از افرادی که در شهر ها مانده‌اند، بخواهیم فداکاری کنند. ما باید بطور موثر همه کارگران را در پشت جبهه بسیج کنیم، زیرا آن دسته از ما که در جبهه هستیم نیاز به این داریم که بدانیم، که میتوانیم روی آدم های پشت سر خود حساب کنیم.

"به سازمان‌ها: از صفوف خود بخواهید، دست از به دام انداختن همدیگر بردارید! آن دسته از ما که در جبهه میجنگیم از شما و بالاتر از همه از کنفدراسیون و فدراسیون میخواهیم صادق باشند. ما از رهبران میخواهیم بی غل و غش و اصرار باشند. این برای آنها کافی نیست که نامه های تشویق‌آمیز، لباس، غذا، تفنگ و مهمات برای ما به جبهه بفرستند. برای آنها ضرورت دارد که با حقایق روبرو شوند، و برای آینده طرح داشته باشند. این جنگ همه عوامل وخیم کننده جنگ مدرن را به همراه دارد و ثابت می کند که برای کاتالونیا جنگ بسیار گرانی خواهد بود. رهبری باید تشخیص دهد که اگر این جنگ بدارازا بکشد، ما نیاز خواهیم داشت که شروع به سازمان دادن اقتصاد کاتالان بکنیم، و قوانینی را بر نظم اقتصادی تحمیل کنیم. من احساس نمیکنم که دیگر نامه های بیشتری بنویسم تا رفقا و یا فرزندان میلشیاها بتوانند به یک تکه نان خشک یا پیمانهای شیر دسترسی پیداکنند، درحالیکه وزرای وجود دارند که برای خوردن مجبور به پرداخت نیستند، و محدودیتی برای مخارجشان وجود ندارد. ما از فدراسیون و کنفدراسیون میخواهیم به آنها بگویند، اگر آنها به عنوان سازمان، اقتصاد کاتالان را کنترل میکنند، باید آن را به نحوی که ضرورت دارد سازمان دهند. هیچکس اکنون نباید به افزایش دستمزد ها یا کاهش ساعات کار فکر کند. این وظیفه همه کارگران به ویژه کارگران کنفدراسیون ملی کار است که فداکاری کنند و تاحد ضرور، کار کنند.

"البته ما برای امر خطیری میجنگیم و میلشیا این را ثابت خواهد کرد. آنها وقتی در مطبوعات خبر جلب کمک های مالی و جمع‌آوری پول را برای آنها میخوانند، یا وقتی آن پوستر ها را میبینند، که برای آنها تقاضای اعانه میکنند، از شرم سرخ میشوند. هواپیماهای فاشیست ها روزنامه هایی را بر روی ما ریختند که در آنها لیست اعانات به سربازانشان انتشار یافته است. این اعانات نه بیشتر و نه کمتر از آن چیزی است که شما اعانه کردید. بهمین خاطر است که ما مجبوریم به شما بگوییم که ما گدا نیستیم و بنابراین در هر شکلش ما صدقه قبول نمیکنیم. فاشیسم در مضمون نابرابری اجتماعی است و نابرابری را نمایندگی میکند، و اگر شما نمیخواهید ما که در جبهه میجنگم شما را با دشمنانمان در پشت جبهه اشتباه کنیم ، باید وظایف خود را بجا بیاورید. ما اکنون میجنگیم تا فاشیسم را در جبهه خرد کنیم، اما آیا تنها فاشیسم دشمن است؟ نه. در بین ما هرکس که مخالف پیروزیهای انقلابی است، دشمن است و ما آنها را نیز باید خرد کنیم.

"اگر بخواهیم تهدید را خنثی کنیم، باید جبهه ای پولادین ایجاد کنید. سیاست، هنر کارشکنی و مانع‌تراشی است، هنر زندگی کردن [مانند انگل‌ها] است، و هنر کار باید جایگزین این سیاست کارشکنی شود. وقت آن فرارسیده است که از اتحادیه های کارگری و

احزاب سیاسی دعوت شود که به این کار یکبار و برای همیشه پایان داده شود. در پشت جبهه، ما به مجریان لایق نیاز داریم. رزمندگان در جبهه پشت سر ما، مسئولیت و اطمینان می‌خواهند. و ما از سازمان‌ها می‌خواهیم مواظب زنها و فرزندان ما باشند.

"آنها اشتباه میکنند، اگر فکر کنند که قانون نظامی کردن ما را خواهد ترساند و دیسپلین آهنینی بر ما تحمیل خواهد کرد. وزراء، شما با قانون نظامی کردنشان در اشتباه هستید. از آنجا که شما حرف زیادی در رابطه با انضباط آهنین دارید، بنابراین، من به شما می‌گویم با من به جبهه بیایید. در جبهه ما هیچگونه انضباطی را نمی‌پذیریم، زیرا ما به وظایف خود آگاهیم. شما نظم و سازمان ما را خواهید دید. سپس ما به بارسلونا خواهیم برگشت و از شما درباره دیسپلین‌تان، نظم‌تان، کنترل‌تان که وجود ندارد، خواهیم پرسید.

"آرام باشید. در جبهه بحران یا بی‌نظمی وجود ندارد. ما همه مسئولیم و اعتماد شما را گرامی می‌داریم. آسوده بخوابید. اما بخاطر داشته باشید که ما کاتالونیا و اقتصادش را به دستان شما سپرده‌ایم. احساس مسئولیت کنید و خودتان را دیسپلین کنید. با بی-صلاحیتی ما را تحریک نکنید، بعد از این جنگ، جنگ داخلی دیگری در بین خودمان بوجود نیاید.

"هرکس که فکر میکند که حزبش برای تحمیل سیاستهایش به اندازه کافی قوی است اشتباه میکند. علیه فاشیسم ما باید یک نیرو، یک سازمان را با دیسپلین واحد ترتیب دهیم. فاشیست‌های زورگو هرگز از خطوط ما عبور نخواهند کرد. این شعار ما در جبهه است. ما به آنها می‌گوییم: "شما عبور نخواهید کرد! به شما می‌گوییم: آنها عبور نخواهند کرد!"

ساعت‌ها بعد از گوش فرادادن به سخنرانی رادیویی دورروتی، مردم هنوز آنچه که وی با انرژی و استحکام همیشگی بیان کرد را مورد بحث و مذاقه قرار میدادند. کلمات وی با قدرت و احساس در آن شب بارسلونا طنین انداخت، و افکار بی‌ریا و اصیل طبقه کارگر را مجسم ساخت. آن سخنرانی فریاد زنگِ خطری بود که به کارگران شرایطشان را به عنوان مبارزین انقلابی یادآوری کرد. دورروتی هیچ خدایی را به رسمیت نمی‌شناخت، حتی طبقه کارگر را نیز به عنوان خدا نمی‌دید. او چنین تصور کرد که میلیشیایی که در جبهه با فاشیسم می‌جنگیدند، به کسی اجازه نخواهند داد که درونمایه انقلابی و آزادیبخش مبارزه‌شان را برابند. آنها به خاطر جمهوری یا دموکراسی بورژوایی نمی‌جنگیدند، بلکه برای پیروزی انقلاب اجتماعی و رهایی پرولتاریا می‌جنگیدند.

سراسر سخنرانی وی حتی یک عبارت عوام‌فربانه یا گنگ نداشت. کلماتش تحریک‌انگیزه‌های عالی و زخم‌زبان بود. برای کارگران و رهبران کنفدراسیون ملی کار که راحت در پست‌های مسئولیت لمیده بودند، برای هموطنان عادی و وزرای دولت ایالتی یا وزرای فریبکار آنارشیست‌ها. سرزنش علیه انحرافات بوروکراتیک در شرایط انقلابی که در نوزدهم ژوئیه روی داد، و محکومیت علیه سیاست دولت، همراه و یا بدون رهبران کنفدراسیون برای فراهم نمودن نمای خارجی. در پشت جبهه، یک سردرگمی تاسف‌آور بین وظیفه و اعانه، مدیریت و فرمان، کارگزاری و بوروکراسی، مسئولیت و دیسپلین، توافق و قانون و سرمشق و دستورات و فرمان‌ها وجود داشت. تهدید به "بازگشت به بارسلونا" در میان نمایندگان سیاسی بورژوازی وحشت ایجاد نمود، باوجود این، درمان اشتباه غیرموجه و سوده‌لوحانه‌ی ژوئیه بسیار دیر شده بود، زمانی که به عنوان نتیجه کمبود تئوریک و نبود دورنما از سوی جنبش آزادیخواهانه، انقلاب به "بعد از تسخیر زاراگوزا" به تاخیر انداخته شده بود. اما این تهدیدات علیه قدرت‌های حاکمه بی‌ارزش نبودند: کلمات وی،

خطاب به برادران طبقه‌اش، همه ارزش های میثاق انقلابی را دارا بود. میثاقی، والاتر از اعلامیه، زیرا سرنوشت وی مَهر زده شد، سرنوشتی که خداوارگی بعد از مرگش به یک معما تبدیل شد.

نتیجه فوری سخنرانی رادیویی، فراخوان جلسه فوق‌العاده ۱۳۰ روز پنجم نوامبر ساعت ۱۱ صبح از سوی کمپانیس بود. کمپانیس در این روز همه سازمان های سیاسی و اتحادیه های کارگری را به قصر دولت ایالتی دعوت نمود تا مقاومت رو به افزایش علیه نظامی کردن و اعلام قانون انحلال کمیته ها و جایگزینی دولت های شهرداری جبهه مردمی را به جای آنها مورد بحث و گفتگو قرار دهد. دورروتی دلیل و هدف بحث بود، باوجود این، همه از ذکر نام وی خودداری کردند. کمپانیس ضرورت پایان دادن به "غیرقابل کنترل ها" - کسانی که خارج از همه سازمان های سیاسی و اتحادیه های کارگری "همه چیز را منهدم و مصالحه بین همه را از بین میبرند" - را اعلام کرد. کوموررا (از حزب سوسیالیست متحد کاتالان) اعلام نمود که اتحادیه عمومی کارگران، *اعضایی را که از قوانین اطاعت نمیکنند اخراج کرده است*. وی سایر سازمان های سیاسی را دعوت به پیروی از این کار کرد. ماریانت منشی کنفدراسیون ملی کار، بعد از اظهار افتخار به پشت و پا زدن آنارشیست ها به پرنسیپ های ایدئولوژیکی خود، از عدم کاردانی بکارگیری عدالت نظامی زبان به شکایت گشود، و به حاضرین اطمینان داد که بعد از قانون همه کمیته ها منحل خواهند شد و باید برای این کار به قوانین نظامی توسل جست. از نظر وی گروهی درفدراسیون وجود ندارد که باید مقاومتشان شکسته شود و یا اخراج گردد. افرادی هستند که باید متقاعدشان کرد. نین (از اتحاد مارکسیست ها)، هرررا (از فدراسیون آنارشیست ها) و فابریگاس (از کنفدراسیون ملی کار) تلاش همه سازمان ها را برای تثبیت شرایط بعد از ۱۹ ژوئیه و اعمال قدرت از سوی شورای کنونی جنرالیتات را ستودند. نین در اختلاف بین وزیر دفاع و ماریانت در رابطه با قانون نظامی کردن میانجیگری کرد و گفت که "همه اساسا توافق کردند" و در میان توده ها به درجاتی "در رابطه با از دست دادن دستاورد ها" ترس وجود داشت، اما طبقه کارگر موافقت میکند که یک ارتش واقعی باید ایجاد شود".

نین حل اختلاف جاری را در ایجاد کمیساریای جنگ این گونه فهمید که در آن همه سازمان های سیاسی و اتحادیه های کارگری نمایندگی خواهند شد. کوموررا سرسخت تر از کمپانیس و تاررادایاس ادعا نمود که مشکل اساسی در نداشتن اتوریتهی دولت ایالتی نهفته است: "گروه های غیرقابل کنترل هنوز هرچه دلشان میخواهند انجام میدهند" نه تنها در رابطه با مساله نظامی کردن و پیشبرد جنگ یا امر ساختمان واحد فرماندهی، بلکه در رابطه با انحلال کمیته ها و شکل گیری اعضای اجرایی شهرداری ها، و همچنین در رابطه با جمع آوری اسلحه ها در پشت جبهه و جذب نیرو که این فاجعه خواهد بود. کوموررا حتی گفت که نبود اتوریته به کالکتیو کردن ها هم سرایت کرده است، "بدون نظارت قانونی که آنها را تحت نظارت درآورد، این کار هنوز بدون ثبات پیش برده میشوند". کمپانیس امکان تعدیل در نظامنامه ارتش و ایجاد کمیساریای جنگ را پذیرفت. کوموررا و آندریو (از جمهوری خواهان چپ کاتالونیا) تاکید کردند که اطاعت از قوانین و وادار کردن به تبعیت از قانون ضروری است. جلسه با درخواست مشترک از مردم کاتالونیا برای بکارگیری دیسپلین در اطاعت از قوانین ایالتی به پایان رسید. در این جلسه از سازمان ها خواسته شد که در مطبوعاتشان دفاع از

130 - این فصل اطلاعات جدیدی ارائه میکند، و روایت قبلی را در کتاب قبلی که به انگلیسی انتشار یافت تصحیح میکند:

آگوستین گویامیون، یاران دورروتی، انتشارات آ.کی. سانفرانسیسکو 1966. این کتاب ترجمه محتوای شماره 3 بالانس است.

تصمیمات دولتی و تعهدشان را به آنان اعلام دارند ۱۳۱. در این جلسه هیچ کس با نظامی کردن مخالفت نکرد: مشکل سیاستمداران و بوروکرات ها تنها این بود که چگونه مردم را مجبور سازند که از قوانین دولت اطاعت کنند.

روز ششم نوامبر، شورای وزرای جمهوری منجمله چهار وزیر آنارشیست متفق‌القول رای به این دادند که دولت، مادرید را که از سوی نیروهای فاشیست محاصره شده بود، ترک کند. مسخره نمودن این تصمیم از سوی فدراسیون محلی کنفدراسیون ملی کار مادرید در انتشار یک بیانیه خصمانه انعکاس یافت که اعلام نمود: " مادرید آزاد از وزرای دولت، گورستان فاشیسم خواهد شد. به پیش، میلیشیا! زنده باد مادرید بدون دولت! زنده باد انقلاب اجتماعی!" روز پانزدهم نوامبر، عناصری از ستون دورروتی از قبل تحت فرمان وی در مادرید می‌جنگیدند. آنها در مقابل ترک نمودن آراگون مقاومت کرده بودند، و نهایتاً به وسیله ماریانت و فدریکا متقاعد شده بودند. روز نوزدهم نوامبر، یک فشنگ بی‌هدف، یا شاید نه چندان بی‌هدف ۱۳۲، در حالی که در جبهه مادرید می‌جنگید به دورروتی اصابت کرد. وی روز بعد جان خود را از دست داد. روز یکشنبه، بیست و دوم نوامبر، در بارسلونا، یک تشییع جنازه ۱۳۳ بی‌پایان، پرهرج و مرج و بدون سازماندهی در حالی که دو گروه موسیقی قادر به هماهنگ کردن مارش خود نشدند و به سرگیجگی افزودند، به آرامی از خیابان ها شروع شد. سواره نظام و نیروهای موتوریزه که قرار بود مراسم تشییع جنازه را هدایت کنند، به خاطر ازدحام عظیم موفق به این کار نشدند. خودروهایی که جنازه را حمل میکردند به عقب رانده شدند. اعضای سواره نظام تلاش کردند بطور جداگانه راه خود را به پیش باز کنند. موزیسین هایی که در بین ازدحام پراکنده شده بودند، تلاش کردند در میان توده مردم سراسیمه که پلاکارد های ضدفاشیستی، و پرچم سرخ، سیاه و پرچم راه جمهوری را حمل میکردند، خود را سازمان دهند. مراسم از سوی سیاستمداران متعدد و بوروکرات ها هدایت شد، با همه اینها، جلو صحنه به کمپانیس- رئیس جنرالیتات،- آنتونوف اوسینکو Antonov Ovesenko- کنسول شوروی- و هوان گارسیا- وزیر دادگستری جمهوری اختصاص داده شده بود. هوان گارسیا به منظور نشان دادن هنر سخنوری خود به مردم، توده ها را در مقابل مجسمه کلمبوس مورد خطاب قرار داد. گارسیا اولیور همان استدلال دوستی صادقانه و برادری در میان نیروهای ضدفاشیست را تکرار کرد، تا همان استدلال برای کوبیدن سنگرهای شورش کارگران در می ۱۹۳۷ علیه استالینسم به وی کمک کند. کنسول شوروی ابتکار سنت دغل‌بازی ایدئولوژیکی را با به تصویر

131- صورت‌جلسات جلسه نوامبر سال ۱۹۳۶

131- ماریانت جای آنارشیست قدیمی و مجرب لیبرتو کایهاس را گرفت و همراه بوروکرات جوان یاسینتو توریهو به عنوان سردبیر همبستگی کارگری که بعداً روایت سانسور شده سخنرانی دورروتی را منتشر ساخت. برگزار شده تحت رهبری رئیس دولت، وزرا و نمایندگان اتحادیه های کارگری و احزابی که در شورا آنها را نمایندگی میکنند. روزهای پنجم و ششم نوامبر سال

1936

132- ماریانت جای آنارشیست قدیمی و مجرب لیبرتو کایهاس را گرفت و همراه بوروکرات جوان یاسینتو توریهو به عنوان

سردبیر همبستگی کارگری که بعداً روایت سانسور شده سخنرانی دورروتی را منتشر ساخت.

133- در آوریل سال ۱۹۳۷ یک فشنگ سرگردان نیز برای مرگ آنتونیو مارتین، رهبر آنارشیست از منطقه پوئیگسردا مقصر

شناخته شد. خاطرات پونز گارلاندی آشکار می‌سازد که مرگ وی دقیقاً نتیجه قتل عمد به وسیله مقامات بالای

جمهوریخواهان چپ کاتالونیا در نیروی پلیس ایلتی بود که دو نفر از اعضای تک‌تیرانداز خود را که یکی از آنها "پنها روبس"

شناخته میشد که در لاسردانا بخاطر تک‌تیرانداز ماهر بودنش مشهور بود. این دو نفر در برج ناقوس گمارده شده بودند که

که بر پلی که به بیور ختم میشد تسلط داشتند. آنها هدفی جز ترور آمنتونبو مارتین نداشتند.

کشیدن دوروتی به عنوان قهرمانِ دیسپلین نظامی و فرماندهی واحد، بدست گرفت. کمپانیس ناجوانمردانه‌ترین توهین را رواداشت زمانی که گفت: "دوروتی از پشت مورد اصابت گلوله قرار گرفت آنطور که همه بزدلان می‌میرند... یا کسانی که به وسیله بزدلان کشته میشوند". هر سه آنها در تمجیدشان از اتحاد ضدفاشیستی بیش از هر چیزی همسان بودند. تابوت تشییع جنازه دوروتی، از قبل به تریبونی برای ضدانقلاب تبدیل شده بود. سه سخنور، نمایندگان ارجمند دولت بورژوازی، از استالینیسیم و بوروکراسی کنفدراسیون ملی کار در بین خود برای محبوبیت انسانی که دیروز غیرقابل کنترل و خطرناک بود، اما امروز قهرمان مومیایی شده بود، اختلاف داشتند. زمانی که تابوت، هشت ساعت، پس از شروع نمایش عظیم، اکنون بدون تشریفات رسمی، اما هنوز از سوی توده کنجکاو مشایعت میشد، به گورستان مونته‌جوئیس **Montjuic** رسید، تا روز بعد دفن نشد، زیرا صدها تاج گل راه قبر را بلوکه کرده بود، که خیلی کوچک بود، و باران شدید اجازه گشاد کردن قبر را نمیداد.

<https://www.youtube.com/watch?v=1k4HzLpuF-0>



تشییع جنازه دوروتی

از آنجا که هفت یا هشت روایت ضدونقیض درباره کشته شدن دوروتی وجود دارد، ممکن است هرگز به چگونگی مرگ وی واقف نشویم؛ اما جالب است بپرسیم که وی چرا پانزده روز بعد از سخنرانی رادیویی‌اش کشته شد. سخنرانی رادیویی دوروتی به عنوان یک تهدید خطرناک دریافت شد، که سبب تشکیل فوری جلسه فوق‌العاده جنرالیتات شد، به ویژه در سخنرانی خونخوارانه کوموررا که به زحمت توانست از سوی کنفدراسیون و اتحاد مارکسیست‌ها تعدیل شود، کسانی که قسم خوردند که خود را به عمل مشترک تحمیل تبعیت از همه قوانین وقف سازند. اتحاد مقدس بین بوروکرات‌های طبقه کارگر، استالینیسیت‌ها و سیاستمداران بورژوازی، نتوانست مقام غیرقابل کنترل دوروتی را تحمل کنند: به همین خاطر مرگ وی آنچنان اضطراری و ضروری بود. دوروتی با مخالفت

کردن با نظامی کردن میلیشیا، به تجسم اپوزیسیون انقلابی و مقاومت در مقابل انحلال کمیته ها تبدیل شد. دورروتی مخالف مسیر جنگ به وسیله بورژوازی بود. وی کنترل دولتی بر موسساتی را که در ژوئیه مصادره شد، قبول نداشت. دورروتی مُرد زیرا وی به مانع خطرناکی برای ضدانقلاب در حال پیشرفت تبدیل شده بود.

و باز به همین خاطر، دورروتی میبایست دوبار میمرد. یک سال بعد، در سالگرد مرگش، ماشین تمام قدرتمند دولت استالینیستی نگرین در ظرفیت کامل خود کار میکرد تا نگارش شعاری را به دورروتی منتسب سازد، که از اصل از سوی یایا اهرنبرگ ۱۳۴ اختراع

شده بود، که بعد از سوی بورکراسی کمیته های عالی "کنفدراسیون ملی کار- فدراسیون آنارشویست های ایبریا مورد حمایت قرار گرفت. در این شعار چیزی گفته میشد که کاملا مخالف آنچه که دورروتی گفته و اندیشیده بود: "ما از همه چیز به جز پیروزی

صرفنظر میکنیم." این بدین معنی بود که دورروتی از انقلاب صرفنظر کرد. ما حتی به سخنرانی رادیویی روز چهارم نوامبر 1936 دسترسی نداریم زیرا مطبوعات آنارشویست آن زمان، سخنرانی زنده دورروتی را برای انتشار بازبینی و سانسور کردند.

زمانی که دورروتی مرد، او توانست تبدیل به خدا بشود. و حتی یک سرهنگ دوم ۱۳۶۱۳۵ در ارتش مردمی.



دورروتی

قسمت چهارم- گروه یاران دورروتی در قیام می 1937 و برنامه آن

"بنابراین وظیفه تاریخ این خواهد بود که نشان دهد قوانین فریب می‌دهند، شاهان در این نقش بازی می‌کنند، قدرت اغفال میکند و مورخین دروغ می‌گویند."

میشل فوکو، شجره نامه نژادپرستی

مقدمه

یاران دورروتی یک سازمان آنارشستی بود که در مارس 1937 تاسیس شد. اعضای این گروه میلیشیاهایی از ستون دورروتی بودند که با نظامی کردن مخالف بودند. اینان آن دسته از آنارشیست‌ها بودند که ورود کنفدراسیون ملی کار را به دولت جمهوری و دولت ایالتی کاتالونیا مورد نقد قرار میدادند.

اهمیت تاریخی و سیاسی یاران دورروتی در قصد و نیت آنها برای خلق یک کودتای انقلابی به منظور پایان دادن به ترک پرنسیب‌های انقلابی و همکاری با دولت سرمایه‌داری بود که در سال 1937 از درون صفوف خود جنبش آزادیخواهانه بوجود آمد؛ هدف آنان این بود که کنفدراسیون ملی کار به جای تسلیم تدریجی خود به بورژوازی از "دستاوردها" دفاع و آنها را گسترش دهد. این گروه هرگز بطور واقعی قصد این کار را نداشت تا تبدیل به آلترناتیو انقلابی واقعی در روزهای می 1937 در مقابل همکاری رهبری کنفدراسیون ملی کار- فدراسیون آنارشستی‌ها ایبریا بشود که چندین وزیر در دولت جمهوری و دولت ایالتی کاتالونیا داشت.

گروه یاران دورروتی از شکل‌گیری تا حوادث روزهای می

در ماه اکتبر، 1936 قانون نظامی کردن میلیشیای همگانی، نارضایی عمیقی را در میان میلیشیای آنارشئیست ستون دورروتی در جبهه آراگون بوجود آورد ۱۳۷. بعد از یک بحث طولانی و پرحرارت، در ماه مارس، 1937 چند صد میلیشیای داوطلب که در منطقه

134 - بیا اهرینبرگ، گزارشگر در جنگ داخلی اسپانیا، هوکار، مادرید، 1970، صفحه 24

136- در آوریل 1938 نگرین پس از مرگ این درجه نظامی را به دورروتی داد.

137- در ارتش بورژوازی جمهوریخواهان

137 - نگاه کنید به آگوستین گویامیون، "دورروتی سخن بگو" در بارسلونای شورشی، اکتبر 2003. همچنین نگاه کنید به

مصاحبه با پابلو روئیز در نشریه شب، شماره 3545 (24 مارس 1937)

گلسا قرار داشتند، تصمیم گرفتند که جبهه را ترک و به پشت جبهه بازگردند. ۱۳۸۰ چنین مقرر شد که طی پانزده روز نیروی پشتیبانی به جای میلیشیایی که مخالف نظامی کردن بودند، ارسال شوند. آنها جبهه را ترک کردند، اسلحه های خود را همراه خود آوردند.

آنها زمانی که به بارسلونا رسیدند، همراه سایر آنارشیست ها (مدافعان ادامه و گسترش انقلاب ژوئیه و مخالفین همکاری کنفدراسیون با دولت) تصمیم گرفتند یک سازمان آنارشیستی جدا از فدراسیون آنارشیست ها و کنفدراسیون ملی کار و جوانان آزادخواه بوجود بیاورند، سازمانی که هدف آن کانالیزه کردن جنبش غیرقابل کنترل شده به مسیر انقلابی بود. این گروه به طور رسمی بعد از یک دوره تکوین که چند ماه به طول کشید، از اوایل اکتبر شروع و در مارس 1937 تشکیل گردید. کمیته راهنما نام "گروه یاران دوروتی" را انتخاب نمود، نامی که بخشا برای یادآوری این حقیقت که اعضایش افراد سابق میلیشیای ستون دوروتی بودند، اما همان طور که بالیوس زیرکانه اشاره کرده است، این اسم نه برای ارجاع به دیدگاه های دوروتی، بلکه به خاطر شیفتگی عمومی نسبت به شهرت ۱۳۹ وی انتخاب شده است.

مقر مرکزی این گروه، در گوشه بیمارستان خیابان در لاس رامبلاس قرار داشت. این گروه شاهد یک افزایش قابل ملاحظه اعضای خود شد. درست قبل از می 1937، گروه بین چهار تا پنج هزار کارت عضویت توزیع کرده بود. به منظور واجد شرایط بودن، فرد میبایست عضو مبارز کنفدراسیون ملی کار باشد. رشد گروه، نتیجه نارضایتی گسترده مبارزین آنارشیست نسبت به خیانت به پرنسپ های کنفدراسیون بود. عامل دیگر به نفع این گروه، مبارزه علیه اجرای قانون کالکتیو کردن بود. این قانون که از طریق قوانین بودجه ای تاثیر میگرفت، از سوی تارادیاس در ساگاریو آماده شده بود. دولت ایالتی از طریق آن تلاش کرد، تمام عملکرد شرکت های کاتالونیا را هدایت و کنترل کند و آنها را زیر یک نقشه اقتصاد دولتی سختگیرانه اداره کند. ۱۴۰ اقتصاد کاتالان در حقیقت به نوعی از کالکتویست (یا اتحادیه ای) سرمایه داری یعنی اقتصاد دولتی بانقشه تبدیل شد که در آن دولت ایالتی کنترل مالی همه شرکت ها را به دست گرفت. دولت ایالتی، در این زمینه قدرت افزوده دیگری یافت که از طریق آن بازرسانی را از دولت منصوب نمود که این بازرسان به نیابت از دولت عمل کردند و شرکت ها را اداره نمودند. از ژانویه تا ژوئیه 1937، در بارسلونا، کارگران صنعتی، در چندین مجمع عمومی در کارخانه ها شرکت کرده بودند؛ که اغلب از سوی تعداد وسیعی از پلیس اعزامی دولت در خارج از سالن

139- "آنها نه تنها میلیتاریزه کردن را رد نمودند، بلکه به خواست های کمیته (کمیته منطقه ای کنفدراسیون ملی کار و فدراسیون آنارشیست های ایبریا) توجه نکردند و به جای آن اسلحه های خود را زمین گذاشته و جبهه را ترک کردند. {...} آنها دیدند که امکان سازگازی دادن به ایده های متفاوت در درون ستون دوروتی امکان ندارد {...} از آنجا که تنش فوق العاده ای وجود داشت ترس از اینکه اختلاف به درگیری خونین منجر شود {...} اکثریت رفقای گروه گلسا علیرغم همه قوانین و در مخالفت با توافقات بین سازمان های کنفدراسیون و نیروهای ضدفاشیست جبهه را ترک کردند." فدراسیون آنارشیست های ایبریا، گزارش کمیته روابط گروه های آنارشیست کاتالان به رفقای کمیته منطقه، مارس 1937 (۹)

139 - این فصل اطلاعات جدید ارائه میدهد، و روایت اثر قبلی را بازبینی و تصحیح میکند که به انگلیسی انتشار یافته است: آگوستین گویامیون آ.ک. پرس، سان فرانسیسکو، 1996. کتاب اخیر ترجمه محتوای شماره 3 نشریه بالانس است.

140 - کار هنجاری از سوی دولت ایالتی کاتالونیا. ال. پلا تارادیاس، چاپ کمیساریای تبلیغات دولت ایالتی کاتالونیا، بارسلونا.

های جلسه تهدید شدند. در این جلسات اختلاف بین اجتماعی کردن و کالکتیو کردن ۱۴۱ با روشنایی کمتر و بیشتر و موثر بودن آن، مطرح شده بود. در این جلسات معضلات جدی این نقشه، با افت در قدرت خرید دستمزد و مشکلات بدست آوردن خوراک و برطرف کردن سایر نیازهای ابتدایی مورد بحث قرار گرفته بودند. کالکتیو کردن بدین معنی بود که مالکیت شرکت های کوچک و متوسط از صاحبان قبلی خود، در هر شرکتی به کارگران منتقل شده بود؛ این دسته از کارگران از سایر کارگران جدا شده و از پشتیبانی کارگران مزدی در سایر شرکت ها برخوردار نبودند. این دسته از شرکت ها یا شرکتهایی با بازده کم بودند و یا با مشکلات بزرگتری روبرو بودند. بنابراین، این شکلی از مالکیت کالکتیو از سوی کارگران در هر شرکت تحت کنترل آهنین دولت بود. از آنجا که پیشبرد عمومی اقتصادی، از سوی دولت ایالتی طرح ریزی شد، دولت نه تنها به لحاظ مالی کنترل داشت، بلکه قدرت محکوم به گرسنه نگه داشتن شرکت های نامطمین را هم داشت. دولت همچنین از طریق بازرس که در حقیقت مدیر و کارفرمای جدید محسوب میشد، قدرت مدیریت موثر داشت. این بازرسان از سوی دولت منصوب شدند. در واقع، کالکتیو کردن تحت مدیریت اتحادیه کارگری، نوعی سرمایه داری کالکتیو به رهبری و برنامه ریزی دولتی تبدیل شده بود. اجتماعی کردن به معنی سازمان کارگران در فدراسیون های صنعتی و اتحادیه های کارگری بود که میبایست تولید را در همه بخش های صنعت مجددا سازمان داده و آن را عقلانی کنند. این کار میبایست از سوی اتحادیه های کارگری طراحی و هدایت میشد که در آن تولید میبایست به نفع جامعه تعلق گیرد و نه فقط به کارگران هر شرکت. ۱۴۲ تمامیت همه این فدراسیون های صنعتی، به جای دولت بورژوازی ایالتی، باید برای هدایت و طرح اقتصاد در سراسر کاتالونیا مسئول میبودند. غیر از مبارزه ایدئولوژیکی، که البته خود این یک مبارزه ایدئولوژیکی نیز بود، حفظ حیات صناعی که کارگران مدیریت آن ها را به عهده داشتند، مبارزه ای بالاتر از هر چیز بود، زیرا کمپانیس و کوموررا قدرت داشتند که بر این شرکت ها مالیات ببندند و شرایط کار آنها را تعیین کنند و همچنین آنها را از دست یابی به اعتبار و مواد خام محروم سازند. آنها در دستان خود کنترل واقعی شرکت ها را از طریق بازرسان تحمیلی داشتند و با تعمیم این شرایط نوعی سرمایه داری دولتی ایجاد شد، که دولت ایالتی آن را هدایت کرد.

این مبارزه به صورت ایدئولوژیکی، در شعار انتشار یافته از سوی گروه یاران دورروتی در آوریل و می 1937 عینیت یافت، " همه قدرت به اتحادیه های کارگری ". فراخوانی که در روزهای می دقیقاً به وسیله عدم پذیرش بازرس منصوب از سوی دولت ایالتی توسط کارگران، در شرکت مخابرات برانگیخته شد.

گروه مشغول فعالیت شدید شد. از زمان شکل گیری رسمی اش، در روز هفده مارس تا سوم می، گروه جلسات متعدد عمومی سازمان داد (در تئاتر پولیوراما روز هیجده آوریل و تئاتر گویا در روز دوم می)، اطلاعیه ها و اعلامیه های متعددی پخش کرد، سخنرانی

¹⁴¹ - آننا مونهو، "اقتصاد بین انقلاب و جنگ" در تاریخ، جامعه و فرهنگ ملت های کاتالان (شماره 9) امید بزرگ سقوط بزرگ

1930-1939 انسیکلویدیی کاتالان، بارسلونا، 1999

¹⁴² - اتحادیه کارگری آهن و فولاد بارسلونا، کنفدراسیون ملی کار- فدراسیون آنارشویست های ایبریا، اشتراکی کردن؟ ملی

کردن؟ نه: اجتماعی کردن، اول ماه می، 1937

فدریکا مونتسنی در تظاهرات بنای یادبود، در روز یازده آوریل را برهم زد و دیوار های بارسلونا را با پوستر هایی در توضیح برنامه‌شان پر کرد. دو نکته از این برنامه به ویژه قابل توجه است:

همه قدرت به طبقه کارگر

نهادهای دموکراتیک کارگران، دهقانان و جنگجویان، به عنوان مظهر قدرت طبقه کارگر که آنها آن را شورای انقلابی نامیدند.

آنها، همچنین به اتحادیه های کارگری فراخوان دادند، تا هدایت کامل سیاسی و اقتصادی کشور را در دست بگیرند. آنها زمانی که از اتحادیه های کارگری صحبت میکردند، منظورشان اتحادیه های کارگری کنفدراسیون منهای اتحادیه عمومی کارگران که تحت کنترل استالینیست ها بود. در حقیقت، بعضی از اعضای گروه یاران دورروتی، صفوف اتحادیه عمومی کارگران را ترک کرده بودند تا به صفوف کنفدراسیون ملی کار بپیوندند تا از این طریق بتوانند واجد شرایط برای پذیرفته شدن در گروه یاران دورروتی بشوند.

در واقع، باوجود این که ریشه طبقه کارگر داشتن اعضای گروه، آنها را واجد شرایط عضویت در کنفدراسیون ملی کار میکرد، بخش اعظم آنها اعضای فدراسیون آنارشویست های ایبریا بودند، به همین سبب به راحتی میتوان گفت که گروه یاران دورروتی گروهی آنارشویست بودند که غیر از مخالفت با ضعف خلوص عقیدتی، و بالاتر از همه چیز، مبارزه جاری برای اجتماعی کردن شرکتها و بنگاههای اقتصادی را منعکس کردند. آنها، علیه نظامی کردن میلیشیای کنفدراسیون بودند. آنها مخالف همکاری کنندگان با بورژوازی و سیاست های دولت گرایانه رهبری کنفدراسیون ملی کار و فدراسیون آنارشویست های ایبریا بودند.

آنها در اتحادیه تامین مواد غذایی با شاخه هایی در سراسر کاتالونیا و همچنین در مناطق معدنی سایننت **Sallent**، سوریا **Suria**، فیاگولس **Figols** و کاردونا **Cardonal** در مجاورت آلتو یوبرگات **Alto Llobergat** نیروی فائقه بودند. ضمناً آنها در سایر اتحادیه های کارگری نفوذ داشتند، که در آن ها فراکسیون اقلیت بودند. بعضی از اعضای گروه عضو گشتی های کنترل بودند. آنها هرگز فراکسیون و یا زیرگروهی در درون گشتی های کنترل به وجود نیاوردند و یا حتی تلاشی برای نفوذ در میان گشتی ها نکردند.

ما نمیتوانیم، این گروه را به عنوان گروهی وابسته و یا حتی پیشاهنگ آگاه و سازمان یافته، که بطور روش مند طرحی برای ارائه خود به عنوان آلترناتیو در مقابل فدراسیون آنارشویست های ایبریا داشته باشد، بدانیم. این گروه از نقطه نظر تعداد و سازمانی و ایدئولوژیکی چیزی کم و بیش شبیه گروه های ایجاد شده غیررسمی بود (که معمولاً حداکثر بین بیست تا بیست و پنج عضو دارند) که بر اساس دیدگاه های ایدئولوژیک مشترک و نارضایی مشترک شکل میگیرند. باوجود این حتی کمتر صحیح خواهد بود اگر این گروه را فقط به عنوان شاخه ای از جنبش آزادیخواهانه نظیر کنفدراسیون ملی کار، فدراسیون آنارشویست های ایبریا و جوانان آزادیخواه بدانیم؛ این گروه را میتوان با سازمان زنان آزاد آن زمان مقایسه کرد: سازمانی با اهداف خود، اما نه کاملاً متفاوت با سه سازمان سازمان یافته شاخه های جنبش آزادیخواهانه بود. این گروه، سازمان بزرگی از مبارزین بود (پنج هزار عضو قبل از می) که بطور غریزی بناگزی نیاز به مقابله کردن با سیاست های جیبوانه کنفدراسیون ملی کار و پروسه های ضدانقلابی پیوسته آن را احساس کرد. بهترین سخنگویان این گروه هایم بالیوس **Jaime Balius** و پابلو روئیز **Pablo Ruiz** بودند. روز یکشنبه هیجدهم آوریل، این گروه یک نشست عمومی در تئاتر پولیوراما **Poliorama** تشکیل داد، جایی که در تصمیم گرفتند موجودیت خود را علنی کرده و برنامه هایشان را ارائه دهند. هایم بالیوس، پابلو روئیز (نماینده گروه ستون دورروتی از منطقه گلسا) فرانسیسکو پییسر **Francisco Pellicer**

از اتحادیه مواد غذایی) و فرانسیسکو کاررنیو **Francisco Carreno** در این جلسه صحبت کردند. این اتفاق موفقیت بزرگی بود و ایده های طرح شده از سوی سخنرانان از سوی جمعیت مورد تشویق قرار گرفتند. در اولین یکشنبه ماه می (دوم) گروه یک نشست خبری در تئاتر گویا **Goya** برگزار کرد که شور و شوق عظیمی را در بین حضار برانگیخت. یک فیلم مستند به نام "نوزدهم

ژوئیه" نشان داده شد که در آن احساس برانگیزترین اتفاقات روزهای انقلابی ژوئیه 1936 به تصویر کشیده شده بود. پابلو روئیز، یایمه بالیوس، لیبرتو کایهاس **Liberto Callejas** و فرانسیسکو کاررنیو در این جلسه صحبت کردند. در جریان این جلسه به حضار

هشدار داده شد که حمله از سوی مرتجعین علیه کارگران قریب الوقوع است. کمیته های عالی فدراسیون آنارشیست های ایبریا و کنفدراسیون ملی کار، به سرعت برای بی اعتبار کردن گروه یاران دورروتی به آنها تهمت مارکسیست زدند.

برنامه ای که از سوی گروه یاران دورروتی قبل از می 1937 پیش کشیده شد، بر روی اداره اقتصاد از سوی اتحادیه های کارگری تاکید گذاشت و مواضع همه احزاب را به خاطر همکاری با دولت به نقد کشید؛ و بر بازگشت بر خلوص آموزشهای آنارشیستی پای فشاری کرد. یاران دورروتی برنامه خود را در پوستری که دیوار های بارسلونا را در اواخر آوریل 1937 پوشاند، توضیح دادند. این

پوستر ها قبل از این که شورش به وقوع بيفتد، از نیاز جایگزینی دولت بورژوازی ایالتی کاتالونیا با یک شورای انقلابی دفاع کردند. در این پوستر چنین میخوانیم:

"از: گروه یاران دورروتی

به: طبقه کارگر

تشکیل فوری یک شورای انقلابی متشکل از کارگران شهری و غیرشهری و رزمندگان

دستمزد خانوادگی، کارت جیره بندی، اداره اقتصاد و کنترل توزیع از سوی اتحادیه های کارگری

براندازی ضدانقلاب

ایجاد یک ارتش انقلابی

کنترل مطلق نظم عمومی از سوی طبقه کارگر

مخالفت شدید با متارکه جنگ

یک سیستم قضایی پرولتری

ترک مبادله زندانیان

توجه، کارگران: گروه ما مخالف ضدانقلاب در حال پیشروی است. قانون نظم عمومی مورد حمایت آیگوئاد **Aiguade** به مرحله اجرا درخواهد آمد. ما میخواهیم که ماروتو **Maroto** و سایر رفقای زندانی آزاد شوند.

تمام قدرت به دست طبقه کارگر

تمام قدرت اقتصادی به اتحادیه های کارگری

علیه دولت ایالتی کاتالونیا، شورای انقلابی."

پوستر آوریل 1937 اعلامیه ای را که در روزهای می پخش شد، همراه با موضوعات و ملاحظاتی که در مقاله های بالیوس در همبستگی کارگری **Solidaridad Obrera**، لا نوچه **La Noche** و ایده ها، **Ideas** ذکر شده بود، انتشار یافت؛ این پوسترها، از روزهای آینده خبر داد (عدالت انقلابی، تبادل زندانیان، تامین نیاز های جنگ از طریق پشت جبهه). و این برای اولین بار بود که این گروه از ضرورت شورای انقلابی و جایگزینی آن با دولت بورژوازی ایالتی دفاع کرد. این شورای انقلابی، به مثابه یک دولت انقلابی متشکل از کارگران، دهقانان و میلیشیا هایی که در خیابان ها در روز های ژوئیه 1936 جنگیده بودند، تعریف شد) در این دولت انقلابی حزب متحد سوسیالیست کاتالونیا و جمهوریخواهان چپ کاتالونیا جایی نداشت. سه نکته بسیار مهم در عبارات همبسته سه شعار پایانی پوستر بود. جایگزینی دولت بورژوازی با شورای انقلابی در کنار شعار "همه قدرت به طبقه کارگر" و "همه قدرت اقتصادی به اتحادیه های کارگری" ظاهر میشود.

برنامه سیاسی بیان شده در این متن، که بلافاصله قبل از روزهای می پخش شده است، بدون شک پیشروترین و شفافترین برنامه، در میان همه گروه های پرولتاریایی آن زمان بود و این امر این گروه را به پیشاهنگ انقلابی پرولتاریای اسپانیا در این لحظه حساس و سرنوشت ساز تبدیل نمود. و به همین علت این گروه در آن زمان از سوی حزب کارگران اتحاد مارکسیست ها و بخش بلشویک-لنینیست اسپانیا چنین درک شد.

حوادث می ۱۴۳

در بارسلونا، روز اول می، که مصادف با روز شنبه بود، تظاهراتی وجود نداشت. دولت ایالتی، این روز را برای افزایش تولید، روز کاری اعلام کرده بود. اما دلیل اصلی این کار ترس از تقابل بین سازمان های کارگری به خاطر تنش روبه افزون در شهر ها و مناطق کاتالونیا بود. در همان روز شنبه، شورای دولت ایالتی برای تعمق در شرایط نابسامان نظم عمومی در کاتالونیا، جلسه ای برگزار کرد. این شورا

¹⁴³ - ما به طور کامل به شرح روزهای می نخواهیم پرداخت، بلکه تنها به آن عرصه هایی خواهیم پرداخت که مربوط به گروه یاران دورروتی میشود، در هر حال، خواننده میتواند به فهرست برای کسب اطلاعات بیشتر رجوع کند.

حمایتش را از اقدامات چند هفته گذشته وزرای داخلی و دفاع از خود نشان داد، و نسبت به اعمال آنها برای برقراری نظم عمومی رای اعتماد داد.

رئیس دولت ایالتی، روز دوشنبه سوم می، با فراغ خاطر به خاطر سفر به بنیکارلیو **Benicarlio** برای دیدار از لارگو کابایرو **Largo Caballero** غایب بود. غیبت وی در این جلسه به وی اجازه داد تا از زیر بار مسئولیت اولین حوادث فرار کند. در هر حال، تصمیم سیاسی کمپانیس در رابطه با مخالفت کامل با برکناری آرتمی آگوئاده **Artemi Aguade** و رودریگز سالاس **Rodriguez Salas** به عنوان خواست اولیه کنفدراسیون ملی کار، در همان روز، یکی از مهم‌ترین تحریکات برای ایجاد تقابل نظامی در روز بعد بود. در همان روز، گروه بزرگی از معدنچیان از منطقه آلتو یوبرگات، حوزه معدنی در بارسلونا، حضور داشتند. آنان علاقه‌مند به قراردادهای دولت برای صادرات پوتاش ۱۴۴ بودند، کسانی که متعاقباً نقش فعالی در دفاع از سنگر ها به عهده گرفتند.

روز سوم می 1937، حدود ساعت دو چهل و پنج دقیقه‌ی بعد از ظهر، سه کامیون گاردِ گروهِ ضربت، مسلح به سلاح‌های سنگین خود را به مقابل مرکز شرکتِ تلفن در پلازای کاتالونیا رساندند. آنها تحت فرماندهی رودریگز سالاس، یکی از رزمندگان اتحادیه عمومی کارگران و یک استالینیست از خودگذشته بودند، که بطور علنی به عنوان رئیس کمیساریای نظم عمومی منصوب شده بود. این ساختمان از نوزدهم ژوئیه از سوی کنفدراسیون عمومی کار مصادره شده بود و از سوی آن اتحادیه کنترل میشد. مساله کنترل مکالمات تلفنی، کنترل بر مرز ها، و گشتی‌های کنترل اساسی ستیزی بود که سبب تحریک اتفاقات متعدد از ژانویه شده بود و دولت جمهوری ایالتی را در مقابل توده‌های کنفدراسیون قرار داده بود. این یک تقابل غیرقابل اجتناب بین ماشین دولتی جمهوری که ادعای کنترل مطلق بر همه مسئولیت‌هایی که بدان "تظاهر میکرد" و بین دفاع از "پیروزیهای" نوزده ژوئیه از سوی کنفدراسیون ملی کار بود. رودریگز سالاس تلاش کرد کنترل ساختمان تلفن را بدست گیرد. مبارزین کنفدراسیون در طبقات پایین، غافلگیر شدند و خلع سلاح گردیدند. باوجود این، در طبقات فوقانی مقاومتی جدی سازمان داده شد، ممنون از تفنگ خودکاری که در مکان تعیین‌کننده‌ای تعبیه شده بود. اخبار به سرعت پخش گردید. بلافاصله سنگر ها در سراسر شهر برپا شدند. نمیتوان این امر را به عکس‌العمل خودانگیخته طبقه کارگر بارسلونا نسبت داد، زیرا اعتصاب عمومی، تقابل مسلحانه با نیروهای پلیس و سنگر ها ثمره ابتکار کمیته تحقیقات کنفدراسیون- فدراسیون و کمیته‌های دفاع بود که به سرعت مورد پشتیبانی قرار گرفت؛ وجود نارضایی عمومیت یافته، معضلات اقتصادی روبه افزایش به دلیل بالا رفتن مخارج زندگی، صف‌های طولانی و جیره‌بندی، همچنین تنش بین توده‌های مبارز کنفدراسیون یعنی بین طرفداران همکاری با بورژوازی و انقلابیون نیز از دلایل این تقابل بود. درگیری‌های خیابانی به وسیله کمیته‌های دفاع شروع و هدایت شد (و بخشا و در درجه دوم به وسیله گشتی‌های کنترل). این حقیقت که دستور و فرمانی از سوی کمیته‌های عالی کنفدراسیون که اعضایش به عنوان وزرا در والنسیا عمل میکردند، یا از هیچ سازمانی، برای به حرکت درآوردن و ساختن سنگر ها در سراسر شهر وجود نداشت به معنی این نیست که این اعمال کاملاً خودانگیخته بود. این اعمال نتیجه دستورات صادره از سوی کمیته‌های دفاع ۱۴۵ بود. مانوئل اسکورزا **Manuel Escorza** در نشست بیست و یکم ژوئیه 1936 کنفدراسیون-

144 - اسناد بخش ریاست جمهوری

145 - گورکین اظهار میکند: "در واقعیت جنبش کاملاً خودانگیخته بود. البته، این خودانگیختگی کاملاً نسبی بود و باید به وسیله این حقیقت توضیح داده شود که کمیته‌های دفاع از نوزده ژوئیه در همه جا، در بارسلونا، و کاتالونیا پراکنده بودند که

فدراسیون در مخالفت با استراتژی تردیدآمیز " به خطر انداختن همه چیز " گارسیا اولیور و استراتژی موضع اکثریت وفادارانه همکاری آباد د سانتیان و فدریکا مونتسنی با دولت ایالتی از شق سوم دفاع کرده بود. اسکورزا در آن نشست، از بکارگیری دولت ایالتی به عنوان وسیله‌ای برای اجتماعی کردن اقتصاد، و برکناری آن، زمانی که نفعی برای فدراسیون نداشت، حمایت کرده بود. اسکورزا بالاترین مقام خدمات تفتیش کنفدراسیون - فدراسیون بود که از ژوئیه 1936 انواع اعمال سرکوبگرانه از جمله جاسوسی و جمع آوری اطلاعات را عملی میکرد. این تشکیلات، ساختمان سازمانی جداگانه‌ی خود را در طی موجودیت کوتاه خود، مستقل از دولت ایالتی و کمیته مرکزی میلیشیای ضدفاشیست، حفظ کرده بود. این ارگان در قبال کمیته های بالای کنفدراسیون - فدراسیون مسئول بود (کمیته های منطقه‌ای کنفدراسیون - فدراسیون). این ارگان در همان حال نقش هماهنگی کننده بین کمیته های دفاع محلات و مبارزین کنفدراسیون که عضو نهادهای عمومی کمیساریای نظم عمومی و گشتی های کنترل بودند را نیز به عهده داشت: هوزه آسنس **Jose Asens**، دیونیسو ارولس **Dionisio Eroles**، آئورلیو فرناندز **Aurelio Fernandez**، "پورتلا" و غیره. در ماه آوریل 1937، پدرو هرررا، **Pedro Herrera** "مشاور" (وزیر) بهداری تحت دولت دوم تاررادیاس ۱۴۶ و مانوئل اسکورزا نماینده کنفدراسیون ملی کار بودند که با لوئیس کمپانیس (رئیس دولت ایالتی) برای حل بحران جدی دولتی در مارس 1937 مذاکره کردند که به استعفای "مشاور" دفاع ایسگلاس ۱۴۷ که جزو مقامات کنفدراسیون بود منتهی شد. کمپانیس تصمیم گرفت تاکتیک بکارگرفته شده از سوی تاررادیاس را ترک کند. تاررادیاس نمیتوانست تصور دولتی را بکند که دولت اتحاد نیروهای ضدفاشیست باشد، و در آن کنفدراسیون ملی کار شرکت نکرده باشد. کمپانیس به منظور اتخاذ تاکتیک کوموررا، دبیر حزب متحد سوسیالیست کاتالونیا، براین باور بود که باید با بکارگیری زور، یک دولت "قدرتمند" تحمیل شود و کنفدراسیون نتواند اعضای مبارز خود را داشته باشد زیرا از نظر کمپانیس و کوموررا آنان "غیرقابل کنترل" محسوب میشدند.

کمپانیس مصمم بود که سیاست سازش معضل ایجاد کن روبه افزایش با کنفدراسیون ملی کار را کنار بگذارد. وی براین باور بود که زمان این کار فرارسیده است - ممنون از حمایت حزب متحد سوسیالیست کاتالونیا و شووری - تا با زور اتوریته و قوانین دولت ایالتی را تحمیل کند. همانطور که حقایق نشان داده بود، وی به اندازه کافی قوی نبود تا از معامله کردن با کنفدراسیون خودداری کند. مذاکرات بی ثمر از سوی کمپانیس با اسکورزا و هرررا ۱۴۸ که در طی دو ماه بحث، به هیچ راه حل سیاسی منجر نشده بود، راه را برای

ابتدائاً به وسیله توده های عناصر کنفدراسیون و فدراسیون سازمان یافتند. برای مدتی، این کمیته ها نافع بودند، اما میتوان گفت که روز سوم می این کمیته ها بودند که طبقه کارگر را بسیج کردند. آنها گروه های عمل جنبش بودند. ما میدانیم که هیچکدام از فدراسیون های اتحادیه های کارگری، فراخوان اعتصاب عمومی نداده بودند. " نگاه کنید به جولیان گورکین، " نشست سکرتراری بین المللی اتحاد مارکسیست ها - 14 می " 1937.

146 - دومین دولت تاررادیاس از 16 دسامبر 1936 تا 3 آوریل 1937 بود.

147 - ایسگلاس استعفا کرد زیرا حزب سوسیالیست متحد کاتالونیا که کنترل بخش کارل مارکس را در دست داشت پیشنهاد نمود که این نیرو از جبهه آراگون به جبهه مادرید منتقل شود. بعضی از مورخین استعفای ایسگلاس را به یک سری از قوانین اعلام شده برای خلع سلاح پشت جبهه که کسی آن را جدی نگرفت ربط میدهند. ایسگلاس با تضعیف جبهه آراگون مخالف بود و درخواست نمود که اگر بخش کارل مارکس به مادرید فرستاده شود باید در عوض دوهزار نیروی پلیس از پشت جبهه جایگزین این نیرو شود. این به عنوان اقدام متقابل در جواب به تلاش از سوی کمپانیس برای خلع سلاح و کنترل پشت جبهه مطرح شد.

148 - "صورت جلسه نشست کمپانیس با هرررا و اسکورزا 11 و 13 آوریل 1937"

تقابل مسلحانه مستقیم در می 1937 در بارسلونا، باز کرد. کمپانیس بدون مشورت با تاررادیاس (بدون اشاره به اسکورزا و هرررا) دستوری صادر کرد و از آرتمی آگوئاده وزیر کشور خواست که ساختمان تلفن را اشغال کند. این دستور به وسیله رودریگز سالاس ۱۴۹ کمیسر نظم عمومی، حدود ساعت دو و چهل و پنج دقیقه بعد از ظهر روز سوم می 1937 به اجرا گذاشته شد. اعتصاب عمومی محصول یک "خودانگیخته گی غریزه طبقاتی" نبود. فرمان برای تسخیر ساختمان تلفن جوابی خصمانه به خواست های ۱۵۰ کنفدراسیون و بیان تحقیر مذاکراتی ۱۵۱ بود که در طی ماه آوریل به وسیله مانوئل اسکورزا و پدرو هرررا به عنوان نمایندگان کنفدراسیون مستقیما با کمپانیس پیش برده شده بود. کمپانیس آشکارا تاررادیاس را حذف کرده بود. اسکورزا انگیزه و توان آن را داشت که فوراً به تحریکات کمپانیس جواب بدهد زیرا وی توانست از موقعیت خود در کمیته تحقیقات کنفدراسیون - فدراسیون استفاده کند. کمیته تحقیقات سازمان مستقلی بود که کمیته های دفاع و اعضای کنفدراسیون را که در چندین سازمان نظم عمومی مسئولیت داشتند، هماهنگ میساخت. این به احتمال زیاد، سبب تقابل مسلحانه حوادث روز های می بود؛ و این حوادث زمینه مناسبی برای فعالیت های یاران دورروتی ایجاد نمود. آنها به سرعت قادر شدند خود را با نیاز شرایط تطبیق دهند. در همان حال که کارگران اسلحه بدست میجنگیدند، این گروه تلاش کرد آنها را رهبری و به آنان هدف انقلابی بدهد. با همه این ها، محدودیت های این گروه به زودی آشکار گردید. گروه رهبران کنفدراسیون را مورد نقد قرار داد و آنان را در اعلامیه هشتم می خود خائنین خواند، اما قادر نشد رهنمود کنفدراسیون مبنی بر ترک سنگرها را خنثی سازد. گروه پیشنهاد این را نکرد که خارج از چهارچوب سازمانی کنفدراسیون و رهنمود های آن عمل کند. رهبری کنفدراسیون - فدراسیون فوراً از کمیته های دفاع خواست شورش را که شروع کرده بودند، متوقف سازند؛ رهبران مهم کنفدراسیون نظیر گارسیا اولیور، فدریکا مونتسنی و آباد د سانتیان تلاش کردند آتش را خاموش سازند. یاران دورروتی قادر به عملی ساختن طرح خود یعنی تشکیل شورای انقلابی نشدند. اعضای این گروه میدانستند که تنها نقد رهبران آنان کوسندیکالیست کافی نیست که بتوانند آنها را از موقعیت رهبری کننده سازمان کنفدراسیون برکنار کند. بعلاوه،

149 - در این دولت (از 16 آوریل تا 4 می در قدرت) بود. وزرای کنفدراسیون ملی کار عبارت بودند از: ایسگلاس (دفاع) کاپدویلا (خدمات عمومی) و آیورلیو فرناندز (وزیر بهداشت و رفاه)

150 - بنا به خاطرات هوان پونس گارلاندی، قبل از چهارم می، در نشست کمیته امنیت داخلی در دفتر کمیساریای نظم عمومی رودریگز سالاس، در قصر دولتی در پاساژ پالاسیو، آرتمی آگوئاده آیورلیو فرناندز را متقاعد نمود که طپانچه اش را بر روی سر رادریگز سالاس گذاشته بود که وی را نکشد. این حکایت تنش سختی را که بین رهبران کنفدراسیون و جمهوریخواهان چپ کاتالونیا وجود داشت را منعکس میکند. جمهوریخواهان چپ کاتالونیا فرماندهی نیروهای پلیس را به عهده داشتند.

151 - هرررا و اسکورزا از شکل گیری یک کمیسیون تحقیق برای بررسی همه وزراتخانه ای دولت ایالتی پشتیبانی نمودند که بتوانند اعمال و طرح های همه بخش های دولت را کنترل کنند، به ویژه بخش هایی که از سوی حزب متحد سوسیالیست کاتالونیا اداره میشدند. این امر به عنوان یک تضمین در نظر گرفته شد که در آینده از اختلافات بین سازمان های مختلف ضدفاشیستی جلوگیری شود. این امر براساس مدل شورای اقتصاد و کمیسیون صنایع نظامی که ثابت کرده بودند که خیلی موثرند بنا به طرح اسکورزا و هرررا عملی شود. جوزف تاررادیاس، "بحران سیاسی قبل از می 25. روز بدون دولت ایالتی".

اغلب اعضای گروه جوان و کم‌تجربه بودند؛ و در بین توده های کنفدراسیون کم‌نقوذ بودند. ایده های این گروه، عمیقا در صفوف توده های مبارزین کنفدراسیون نفوذ نکرده بود.

درحالیکه گروه در این شرایط تقلا میکرد، از کمیته عالی‌حزب کارگران اتحاد مارکسیست ها یادداشتی دریافت کرد. آنها تقاضا داشتند که یک هیئت ذیصلاح با کمیته عالی آنها جلسه‌ای داشته باشند. در این جلسه هایمی بالیوس، پابلو روئیز، الوتریو رویگ **Eleuterio Roig** و مارتین **Martin** ساعت 7 بعد از ظهر روز چهارم می، با گورکین **Gorkin**، نین **Nin** و آندراده **Andrade** در تالار پرنسپال **Principal** در رامبلاس **Ramblas** همدیگر را ملاقات کردند. آنها شرایط را ارزیابی کردند و به یک نتیجه واحد رسیدند که باتوجه به مخالفت حلقه رهبری فدراسیون ملی کار و فدراسیون آنارشیست های ایبریا نسبت به جنبش انقلابی، جنبش محکوم به شکست است. ۱۵۲ آنها موافقت کردند که یک عقب‌نشینی منظم جنگجویان را عملی کنند و جنگجویان بتوانند اسلحه های خود را حفظ کنند. این عقب‌نشینی باید قبل از اینکه در نتیجه اعمال نیروهای دشمن تحمیل شود، باید انجام شود. ضروری است که تضمین گرفته شود که جنگجویان در سنگرها هدف سرکوب قرار نگیرند. عصر روز بعد، بالاترین مقامات رهبران آناکوسندیکالیست و مقامات دولتی دوباره از طریق رادیو صحبت کردند و خواهان پایان دادن به جنگ شدند. و اکنون توده مبارزین در سنگرها "آتش‌نشانان" کنفدراسیون و فدراسیون و بوسه اولیور گارسیا به گاردهای ضربت را مورد تمسخر قرار ندادند.

روز چهارشنبه پنجم می، یاران دورروتی اعلامیه مشهور را در سنگر ها پخش کردند که سبب شهرت آنان گردید. اعلامیه بدین قرار بود::

"کنفدراسیون ملی کار- فدراسیون آنارشیست های ایبریا. گروه یاران دورروتی.

کارگران! یک شورای انقلابی. افراد مسئول را هدف قرار دهید. همه نیروهای مسلح دولتی را خلع سلاح کنید. اجتماعی کردن اقتصاد را در دستور قرار دهید. همه احزاب سیاسی را که طبقه کارگر را مورد حمله قرار دادند، منحل سازید. ما خیابان ها را تسلیم نخواهیم کرد. انقلاب بالاتر از همه چیز و همه کس. ما به رفقای اتحاد مارکسیستها که با ما در خیابان ها برادری کردند، درود میفرستیم. زنده باد انقلاب اجتماعی! مرگ بر ضدانقلاب!"

این اعلامیه در طی شب پنجم می^۱ در چاپخانه‌ای در باریوجینو با توسل به زور اسلحه به چاپ رسانده شده است. ناآمادگی و نبود شالوده گروه^۲ پیدا و آشکار بود. متن، بعد از جلسه بین کمیته عالی اتحاد مارکسیست ها در ساعت هفت بعد از ظهر، روز قبل نوشته شده است. در آن جلسه گروه و اتحاد مارکسیست ها، روی موضع عقب‌نشینی دفاعی بدون ترک اسلحه و گرفتن تضمین از سوی دولت توافق کرده بودند. این اعلامیه که از سوی اتحاد مارکسیست ها تایید و در شماره 234 نشریه نبرد(ششم می) انتشار یافت، با نقشه عمل مورد پشتیبانی قرار نگرفت، و چیزی جز اعلام مقاصد و خواست خودانگیختگی توده های کنفدراسیون در ادامه اعمالشان علیه پیشروی های ضدانقلاب نبود. در واقع، همه چیز بستگی به تصمیم رهبری کنفدراسیون ملی کار داشت. بی‌معنی و غیرمنطقی بود اگر کسی فکر میکرد که توده های کنفدراسیون علی‌رغم سکون اولیه‌شان، علی‌رغم انتقادشان از رهبری نوزده ژوئیه

¹⁵² - نگاه کنید به دابلویو. سولانو، جوانان کمونیست ایبریا(اتحاد مارکسیست ها) در روز های می 1937 در بارسلونا"، در حوادث می

1937. انقلابی در جمهوری، بنیاد نیم و بنیاد سگویی، انتشارات یاندورا، بارسلونا، 1999، صفحات 158-160

اطاعت نکنند. اگر فقط با تعویض رهبری کنفدراسیون با رهبری انقلابی دیگری ممکن میشد، برای توده ها تعقیب رهنمود ها و نقشه عمل رهبری جدید خیلی مشکل میشد. نه گروه یاران دورروتی و نه اتحاد مارکسیست ها تلاشی برای بیرون راندن رهبری کنفدراسیون نکردند و نه نقشه عملی برای این کار آماده کرده بودند. هر دو، در عمل، سیاست دنباله‌روی از تصمیمات رهبری کنفدراسیون را تعقیب نمودند. کمیته عالی اتحاد مارکسیست ها پیشنهاد جوزپ ربوی ۱۵۳ را برای تسخیر کاخ دولت ایالتی و ساختمان هایی که هنوز مقاومتی از خود در مرکز شهر نشان میدادند، را رد نمود، با این استدلال که این امری نظامی نیست، بلکه امری سیاسی است. تقابل مسلحانه محدود به مرکز شهر بود.

روز پنجم می، جلسه‌ای بین کمیته محلی بارسلونا و اتحاد مارکسیست ها و یاران دورروتی برگزار شد که اتحاد مارکسیست ها آن را یک شکست ارزیابی کرد:

" آنها (یاران دورروتی) نخواستند در ساختمان درونی کنفدراسیون مستقیماً دخالت کنند، آنها تنها میخواستند روی جنبش نفوذ داشته باشند بدون این که هیچگونه مسئولیتی را قبول کنند."

در اعلامیه‌ای که یاران دورروتی در روز پنجم می پخش کردند، پیشنهاد عمل مشترک بین اتحاد مارکسیست ها و کنفدراسیون ملی کار- فدراسیون آنارشیست های ایبریا را کردند، اما این در عمل تحقق نیافت. آنها به عنوان هدف فوری، برای هدایت انقلاب، از شکل‌گیری شورای انقلابی دفاع کردند. آنها آدم‌های سنگر بودند تا سازمان دهنده. پیشنهاد عمل مشترک کنفدراسیون- فدراسیون و اتحاد مارکسیست ها از یک درود به مبارزین سایر سازمانها که دوشادوش آنها در سنگر ها می‌جنگیدند، فراتر نرفت. این پیشنهاد هرگز از متن یک اعلامیه تا یک پیمان مشخص دنبال نشد. آنها عملاً چیزی برای برکنار کردن رهبری کنفدراسیون و محروم کردن آن برای کنترل توده های کنفدراسیون که مکرراً دستورات کنفدراسیون را برای ترک مبارزه در خیابان ها نقض کردند، انجام ندادند. یاران دورروتی فعال ترین جنگجویان در سنگر ها بودند و بطور کامل پاساژ ماسیا (اکنون پاساژ رئال) را با همه خیابان های اطراف که با سنگر ها پوشانده شده بودند و سراسر طول خیابان بیمارستان را در کنترل داشتند. در تقاطع لاس رامبلاس و خیابان بیمارستان، زیر یک عکس عظیم دورروتی که بر سینه ساختمان آویزان بود، جایی که سنگری ساخته شد و گروه مرکز عملیات های خود را در آنجا مستقر کردند. کنترل مطلق آنان بر خیابان بیمارستان که به مراکز کمیته دفاع کنفدراسیون وصل میشد (پایگاه‌های مرکزی کمیته های دفاع) در لوس اسکولاپیوس ۱۵۴ **Los Escolapios** در روندا سان پابلو **Ronda San Pablo**، به وسیله چهل تن از میلیشیای ستون روئینگرا **Rojinegra** تحت فرماندهی ماکسیمو فرانکوی **Maximo Franco** طرفدار دورروتی مستحکم شده بود. وی "سرزده به منظور مشاهده و دریافت اطلاعات به بارسلونا آمده بود. ستون روئینگرا و همچنین ستون لنین

¹⁵³ - آگوستین گویامیون، "جوزپ ربوی از 1937 تا 1939. نقد درونی نسبت به سیاست اتحاد مارکسیست‌ها درباره جنگ داخلی

اسپانیا"، بالانس، شماره 19 و 20 (می و اکتبر 2000)

¹⁵⁴ - "پدرو" (گرو) در گزارشش به مسکو، مرکز آموزشی کاتولیک را به عنوان مرکز کنترل شورش می 1937 میشناساند. نگاه کنید به

آگوستین، "سازمان اطلاعات شوروی و سازمان اطلاعات اسپانیا در بارسلونا. اطلاعاتی چند از گروه درباره جنگ اسپانیا" بالانس، شماره

22 (نوامبر 2001)

از سوی روویرا **Rovira** فرماندهی میشد. ماکسیمو فرانکوی بعد از تحت فشار قرار گرفتن از سوی آباد د سانتیان و مولینا که از سوی مرکز دفاع دولت ایالتی در غیاب ایسگلاس دستور میدادند به جبهه مقدم جنگ برگشت.

اتحاد مارکسیست ها پلازای تئاتر را کاملا با چندین سنگر که از منطقه وسیع اطراف مراکز کمیته محلی دفاع میکردند (در قصر پرینسیپال) و هتل فالکون **Falcon** که به یک دژ تبدیل شده بود، را در اختیار داشتند.

خونین ترین و حساس ترین جنگ ها در روز های چهارم و پنجم می اتفاق افتاد. محلات کارگری از همان ابتدای شورش، تحت کنترل کنفدراسیون - فدراسیون بودند. در قلب پوئبلو نوئوو **Pueblo Nuevo**، برای مثال، سنگرها بطور سیستماتیک برای کنترل ترافیک در حال ورود و خروج در شاهراه ماتاریو **Mararo** ایجاد شد، درحالیکه در آن منطقه شرایط آرام بود و در آن محلاتی که جنگ ضرورت داشت، جنگ به سرعت به نفع کمیته های دفاع تمام شد. در سانتس **Sants** کمیته دفاع در هتل المپیک در پلازای اسپانیا مستقر شد و به سنگرهای گارد ضربت حمله نمود (که ششصد نفر) را در پلازای اسپانیا **Plaza de Espana** مستقر کرده بود. و سپس به عنوان اقدام پیشگیرانه به سنگرهای گارد ملی (گاردهای غیرنظامی سابق) در کاسارامونا **Casarramona** (اکنون مراکز کایها- فوروم) که در یک دسته هشتاد نفری حضور داشتند حمله کردند .. بقیه افراد پادگان که در مجموع به **400** نفر میرسید، با دستوراتی برای تسخیر رادیو، به سوی لاس رامبلاس حرکت کرده بودند. افراد گارد ملی، به محض رسیدن به نزدیکی لوس اسکولاپیوس شکست خورده و پا به فرار گذاشتند. در پوئبلو سکو **Pueblo Seco**، کمیته دفاع به سینما آمریکا خمپاره پرتاب نمود (شماره **121** پاراللو) جایی که شصت نفر از افراد گارد ملی در جریان تلاش برای بازگشت به پادگاهانهایشان در آنجا پناه گرفته بودند.

خونین ترین نبرد در مرکز شهر اتفاق افتاد، و اغلب این درگیری ها بین سنگر های مجاور اتحاد مارکسیست ها، کنفدراسیون ملی کار، حزب متحد سوسیالیست کاتالونیا و حزب جمهوریخواهان چپ کاتالونیا و دولت ایالتی پیش آمد. این نیروها برای دفاع از مراکز مربوطه و دفاتر محلی خود، این سنگرها را ایجاد کرده بودند.

پلازا د سانت هاومی، جایی که کاخ دولت ایالتی و دفاتر شهرداری قرار داشت، به وسیله سنگرهای ایجاد شده از سوی نیروی پلیس کاتالونیا مدافعه میشد. اعضای اتحاد مارکسیست ها، سنگری را در تقاطع لاس رامبلاس و خیابان فیویر **Fiveller** برپا کرده بودند (اکنون فررران/فرناندو) که از آنجا به سنگرهای دولت ایالتی تیراندازی میکردند. حزب متحد سوسیالیست کاتالونیا در تقاطع خیابان آزادی **Liberteria** و پلازا د انجل **Plaza de Angel** (در آن زمان داستایوسکی نامیده میشد) درست در مقابل ساختمانی که مراکز فدراسیون اتحادیه عمومی آب، گاز، و برق را شامل میشد که در ویلاپیتانا قرار داشت سنگری (بعد ها دورروتی نامیده شد) برپا کرد. این مساله به آن ها کمک نمود که بتوانند از هر دو طرف همزمان تیراندازی کنند و این بخش را تحت کنترل خود درآورند و همچنین دروازه شماره دوی پلازا د انجل را مسدود سازند، جایی که برنری و باربیری در آنجا زندگی میکردند. این ها به وسیله گشتی های اتحادیه عمومی کارگران ربوده شده و به قتل رسانده شدند. همچنین نبردهایی در خیابان دورروتی، بین کمیساریای

155 - هوان گیمینز آرناس، از اتحادیه به بنات، بنیاد آنسلمو لورنزو، مادرید، 1996، صفحه 59

نظم عمومی و خانه کنفدراسیون- فدراسیون پیش آمد، که با تانک از آن دفاع شد. درگیری در ساختمان پُست طبقه به طبقه ادامه یافت.

در معبر گارسیا بین کاسال کارلوس مارکس **Casal Carlos Marx** متعلق به حزب متحد سوسیالیست کاتالونیا و مراکز محلی اتحادیه کارگری چوب کنفدراسیون ملی کار تبادل آتش صورت گرفت. همچنین در سینکو د اروس **Cinco de Oros** بین سنگرهای ایجاد شده در مقابل مراکز اتحاد مارکسیست ها در معبر گارسیا و سنگرهای نزدیک گاردهای ضربت، درگیری های وجود داشت. بعلاوه، در معبر گارسیا، آنا کوسندیکالیست های آلمانی، سنگر دیگری در مقابل کنسولگری سابق آلمان ایجاد کرده بودند که به وسیله تفنگ خودکاری از آن محافظت میشد و سراسر معبر گارسیا را زیر نظر داشت.

در گران ویا **Gran Viala** بین بالمس **Balmes** و معبر گارسیا، یک درگیری پیش آمد که گاردهای ضربت و نیرو های ویژه دولت ایالتی که قهوه‌خانه اورو دل رهین **Cafe Oro del Rhin** را اشغال کرده بودند، به جان همدیگر افتادند. این نیروی ویژه، علیه اتحادیه تامین مواد غذایی متعلق به کنفدراسیون و مراکز گشتی های کنترل در رامبلاد کاتالونیا سنگر برپا کرده بود. در همان حال، از هتل کولیون که حیاط مشترکی با ساختمان کارگران گرافیک و هنر فدراسیون داشتند و اعضایشان خود را برای حمله به هتل آماده میکردند، به طرف ساختمان تلفن تیراندازی شد. در قسمت بالایی لاس رامبلاس، مراکز کمیته عالی اتحاد مارکسیست ها از سوی آتش گروهان گاردهای نظامی که موضع مستحکمی در قهوه‌خانه موکا **Moka** ایجاد کرده بود، در معرض خطر قرار داشت، این محل از بنای عظیم پولیوراما **Poliorama 156**، ساختمانی که در قسمت دیگر لاس رامبلاس قرار داشت، از آنجا آتش تفنگ مستقیماً روی ورودی قهوه‌خانه موکا تنظیم شده بود. همچنین درگیری بیرحمانه‌ای در پارک سیئودا **Parque de la ciudadela** در اطراف ساختمان پارلمان، محل اقامت آزانیا (ریاست جمهوری) وجود داشت، در مرکادو دل بورن **Mercado del Born** و در ایستگاه فرانسه **Estacion de Francia** که به وسیله اعضای کنفدراسیون کنترل میشد که نهایتاً از سوی گروه هایی که در مجاورت کاخ دولتی بودند، تسخیر شد. بعلاوه، جنگی در سنگر های مارکس (متعلق به حزب سوسیالیست متحد کاتالونیا) و سنگر های نزدیک اسپارتاکوس (متعلق به کنفدراسیون ملی کار) پیش آمد که قبلاً به عنوان سنگرهای بندر شناخته میشدند.

گشتی های فراکسیون های متعدد به تجسس افراد و گروه‌های سایر فراکسیون‌ها مبادرت کردند؛ و آنها را در خیابان‌های انسانچه **Ensanche** خلع سلاح کردند ۱۵۷. حوادث، درگیری و برخوردهای مسلحانه‌ی متعددی همه جا اتفاق افتاد، اما این اتفاقات به ویژه بیشتر در مثلی که به وسیله هتل کولیون بوجود آمده بود (مراکز حزب متحد سوسیالیست کاتالونیا)، کاخ دولت ایالتی و کمیساریای نظم عمومی، در خیابان دورروتی پیش آمد. این دژ ضدانقلابی در مرکز شهر، از کوچه پس‌کوچه های باریک و پیچ‌درپیچ تشکیل میشد و به وسیله سنگری به راحتی بسته میشد، و این مناطق هنوز محل مناقشه بود، و میبایست مورد حمله مصممانه کارگران بارسلونا قرار بگیرد، این مناطق به وسیله جوزپ ربوی **Josep Rebull** با تاکید بر نقشه بارسلونا به کمیته

156 - این جایی است که نویسنده انگلیسی جورج اورول اقامت داشت

157 - برادر زاده فرانسسکو فررر گوئاردییا به وسیله گشتی حزب متحد سوسیالیست کاتالونیا در یکی از ایست‌های بازرسی به قتل رسید زیرا در مقابل خلع سلاح شدن مقاومت کرده بود.

عالی اتحاد مارکسیست‌ها نشان داده شد. اما پخش رادیویی سخنرانی‌های وزرای آنارشویست و اشخاص والامقام، تاثیر قدرتمندی بر پراکنده کردن جنگجویان داشت. با وجود اینکه بعضی از افراد دقیقاً رادیوهای خود را به نشانه اعتراض به گلوله بستند، زمانی که گارسیا اولیور گفت که او باید پلیس مرده را ببوسد ۱۵۸ زیرا آنها برادران ضدفاشیست بودند. تاثیر تضعیف روحیه‌کن چنین سخنرانی‌های رادیویی بر روی سنگرها بزودی آشکار شد. ۱۵۹ مبارزین آنارشویست، به آرامی، اما یکنواخت، سنگرها را ترک کردند. مانوئل اسکورزا **Manuel Escorza** و آیورلیو فرناندرز **Aurello Fernandez** فی‌الفر، با طرح این بهانه که "روشن" بود که شورش جوابی "خودانگیخته" به تحریک اشغال ساختمان تلفن به دستور دولت ایالتی بوده است، از مقامات مافوق خود اطاعت کردند.

در دولت ایالتی رهبران رده‌ی بالای کنفدراسیون ملی کار که از سوی توپخانه مونتیجوس **Montjuice** کاخ دولتی ۱۶۰ را هدف قرار داد "در امان" بودند. استالینیست‌ها و بورژوازی کاتالونیا تنها چیزی که را که میتوانستند انجام دادند: آنها دولت دیگری، همان دولت را با نام‌های متفاوت بوجود آوردند. رهبران اتحاد مارکسیست‌ها، با کمیته منطقه‌ای کنفدراسیون ملی کار ملاقات کردند، و از همدیگر خواستند احتیاط کنند! در میان سنگر‌ها، کمیته‌های متعددی در دفاع از انقلاب شکل گرفت، اما آنها، موفق به ایجاد یک شورای انقلابی ۱۶۱ نشدند. بالیوس، بهترین تئوریسین گروه یاران دورروتنی به خاطر ورم مغز که بخش چپ بدن وی را تحت تاثیر قرار داد، فلج شد. این امر سبب شد که وی نتواند پای چپش را حرکت دهد و باعث سفتی و لرزش در بازوی چپ وی شد، تا جاییکه وی مجبور به استفاده از عصا شد. وی اعلامیه‌ای را از سنگر لاس رامبلاس بیمارستان خواند و در آن خواستار همبستگی انقلابی از سوی پرولتاریای اروپا و به ویژه پرولتاریای فرانسه در مبارزه با پرولتاریای اسپانیا شد. این یک تصویر قدرتمند انقلابی بود که آن لحظه را مجسم ساخت و به همان زیبایی بیهوده بود.

پخش اعلامیه در سنگرها کار آسانی نبود، و اغلب شکاکیت خیلی از مبارزین و حتی مقاومت فیزیکی آنها را برمیانگیخت. عصر روز پنجم می، کارلینی **Carlini** و کوئسادا **Quesada** ۱۶۲ بلشویک-لنینیست با بالیوس، بدون هیچ پیشنهاد یا چشم‌اندازی، غیر از اینکه مبارزه را در سنگرها ادامه دهند، بطور غیررسمی جلسه‌ای داشتند. هاومی بالیوس همچنین با جوزپ ربوی ۱۶۳ دبیر حوزه

158 - این دقیقاً کلمات وی بود: "من اعلام میکنم که گاردهایی که امروز مردند، درست مثل برادران من هستند: من در مقابل آنها تعظیم میکنم و آنها را میبوسم. پڑواک صفحه 427

159 - شهادت آلبرت ماسیو مارچ (یک مبارز از سازمان اتحاد مارکسیست‌ها) از مکاتبه با نویسنده.

160 - بنا به روایت آباد د سانتیان، چرا ما جنگ را باختیم، پلازا و یانس، بارسلونا، 1977، صفحه 211

161 - کمیته محلی اتحاد مارکسیست‌ها "گزارش عملکرد کمیته محلی در جریان روزهای می، ارائه برای بحث در حوزه بارسلونا، از متن تکثیر شده.

162 - مکاتبه بین نویسنده و هورهوئسادس سونارز

163 - مکاتبه و مصاحبه نویسنده با جوزپ ربوی کابره. نگاه کنید به آگوستین گویامیون، جوزپ ربوی سال 1937 و 1939: نقد داخلی

سیاسی کمیته عالی اتحاد مارکسیست‌ها در جریان انقلاب اسپانیا" بارسلونا، یادداشت‌های تاریخی، شماره 19 و 20 (سال 2000)

شماره هفتاد دوی اتحاد مارکسیست ها به خاطر یک امر کم‌اهمیت مربوط به دو سازمان ملاقات کرد، که نتیجه عملی نداشت. یاران دورروتی پیشنهاد صدور اعلامیه مشترک را، از سوی جوزپ رد کردند.

روز پنجشنبه ششم می، مبارزین کنفدراسیون ملی کار، به عنوان ابراز صمیمانه آرزویشان برای بازگشت آرامش به شهر، ساختمان تلفن را جایکه درگیری شروع شده بود، ترک کردند، که بلافاصله از سوی نیروی پلیس که تضمین کرده بود که مبارزین اتحادیه عمومی مشاغل خود را برای ازسرگیری خدمات تلفنی حفظ خواهند کرد، اشغال شد. این عمل پلیس وقتی با اعتراض رهبران آنارشویست روبرو شد، دولت ایالتی جواب داد که "کار از کار گذشته است" و رهبران کنفدراسیون تصمیم گرفتند این "خیانت" جدید بورژوازی را برای جلوگیری کردن از ریختن آتش بر این نارضایی علنی نکنند. به زبان محلی، آنها به عنوان مامور آتش نشانی عمل کردند یعنی مامور خاموش کردن آتش/یا اختلاف شدند. ترک کردن سنگرها از سوی کنفدراسیون اکنون عمومیت یافته بود. تیراندازی به گوش نمیخورد.

زمانی که گزارش شد که گروه های اعزامی از والنسیا برای آرام کردن بارسلونا در راه هستند، بالیوس پیشنهاد تشکیل ستونی از کنفدراسیون را نمود که از بارسلونا حرکت کند و راه را بر آنان ببندند. زمانی که این ستون در بارسلونا تشکیل شد، میبایست سایر جنگجویان در مسیر جاده به این ستون ملحق شوند و نمیبایست تنها از حمایت چند میلیشیای جبهه آراگون برخوردار باشد: این ستون میبایست به والنسیا میرسید و سپس به عرش اعلی حمله میبرد...! کمیسیون هایی ایجاد شد تا با مبارزین در اتحادیه های کارگری و در خیابان مشورت کنند، اما این پیشنهاد هیچ انعکاسی پیدا نکرد. این پیشنهاد کاملا غیرواقعی بود.

روز جمعه هفتم می ساعت هفت بعد از ظهر، ارتش از والنسیا به سوی دیاگونال **Diagonal** و معبر گارسیا راه افتاد. چند روز بعد، تنها سنگر های حزب متحد سوسیالیست کاتالونیا هنوز پابرجا بودند که این حزب میخواست آن ها را به عنوان یادمان پیروزی حفظ کند.

روز شنبه هشتم می، نظم یکبار دیگر در بارسلونا حکمفرما شد. جسد کامیلو برنری **Camilo Berneri**، آلفردو مارتینز **Alfredo Martinez** و تعداد زیادی از آدمها که توسط استالینیست ها شکنجه و کشته شده بودند، شروع به پیدا شدن کردند. کمیته های

عالی کنفدراسیون - فدراسیون تقاضای اخراج یاران دورروتی را کردند، باوجود این هیچ مجمع عمومی اتحادیه کارگری، چنین تصمیمی را مورد تایید قرار نداد.



کامیلو پرنری

توده های کنفدراسیون، که به وسیله درخواست های رهبران شان سردرگم شدند- همان رهبرانی که در نوزده ژوئیه داشتند- علیرغم آنکه ابتدا درخواست های رهبری کنفدراسیون مبنی بر حفظ آرامش و ترک مبارزه را به خاطر حفظ اتحاد ضدفاشیستی به سخره گرفتند، بالاخره ترک مبارزه را انتخاب کردند.

اعلامیه ای که در روز هشتم می، از سوی یاران دورروتی، پخش گردید که در آن این گروه ارزیابی خود را از نتایج روزهای می عرضه کردند، در انتشارات نبرد به چاپ رسید. این گروه از سوی کنفدراسیون ملی کار به عنوان سازمان محرکین محکوم شد. این گروه خود انتشارات نداشت. یک میلیشیای متعلق به اتحاد مارکسیستها به نام پارادی **Paradell** رهبر اتحادیه کارگری عمده فروشان زمانی که نیاز گروه برای دسترسی به مطبوعات را درک نمود موضوع را با جوزپ ربوی ادیتور اصلی روزنامه اتحاد مارکسیست ها در میان گذاشت و ربوی برای بجا آوردن ابتدایی ترین وظیفه همبستگی انقلابی، بدون مشورت با رهبران بالای حزب، اعلامیه یاران دورروتی را به چاپ رساند.

در این اعلامیه، یاران دورروتی، تسخیر ساختمان تلفن را به تحریکات قبلی نسبت دادند. آنها محرکین حوادث می را حزب جمهوریخواهان چپ کاتالونیا، حزب متحد سوسیالیست کاتالونیا و نیروهای مسلح دولت ایالتی معرفی کردند. یاران دورروتی سرشت انقلابی ژوئیه 1936 (و نه تنها سرشت آن به عنوان اپوزیسیون قیام فاشیسم) و می 1937 (آنها به تنها تغییر دولت قانع نخواهند شد) را نشان دادند: "گروه ما که در خیابان ها، در سنگرها از دستاورد پرولتاریا دفاع میکند، خواهان پیروزی کامل انقلاب اجتماعی است. ما نمیتوانیم دروغ و واقعیت ضدانقلابی، شکل گیری یک دولت جدید با همان احزاب، اما با نمایندگان متفاوت را قبول کنیم." در مخالفت با بندوبست های پشت پرده که گروه آن را فریب نامید، یاران دورروتی برنامه انقلابی خود را در اعلامیه پنجم می پیش کشید:

"گروه ما خواهان تشکیل فوری شورای انقلابی، اعدام افراد مسئول، خلع سلاح نیروهای مسلح، اجتماعی کردن اقتصاد و انحلال همه احزابی است که به طبقه کارگر حمله کرده اند." گروه یاران دورروتی تردیدی به خرج ندادند تا اعلام کنند که کارگران در میدان نظامی پیروز شدند، و بنابراین آنها باید یکبار و برای همیشه به حیات دولتی ایالتی که چیزی بی معنی است پایان دهند. این گروه رهبران و کمیته های بالای کنفدراسیون ملی کار را که شورش پیروز کارگران را فلج کردند متهم به "خیانت" کردند: "دولت ایالتی

چیزی را نمایندگی نمیکنند. ادامه موجودیت آن ضدانقلاب را تقویت میکنند. کارگران در جنگ پیروز شدند. این باورنکردنی است که کمیته های فدراسیون ملی کار چنان بزدلانه عمل کردند و دستور آتش بس اعلام نمودند؛ آنها حتی زمانی که ما در آستانه پیروزی کامل بودیم، دستور بازگشت به کار را صادر کردند. آنها به منشا این تهاجم توجه نکردند، آنها به معنی واقعی حوادث چند روز اخیر توجه نکردند. چنین طرز برخوردی باید به عنوان خیانت به انقلاب معنی شود، طرز برخوردی که هیچکس، به هر دلیلی نباید مرتکب شود و یا آن را مورد حمایت قرار دهد. ما حتی نمیتوانیم کلمه ای را برای توضیح عمل شریانه مرتکب شده از سوی همبستگی کارگری و مشهورترین مبارزین کنفدراسیون ملی کار پیدا کنیم.

واژه "خیانت" مجدداً زمانی که کمیته منطقه ای خواستار اخراج یاران دورروتی شد، به کار گرفته شد. یاران دورروتی همچنین در موضوع دست درازی دولت مرکزی والنسیا در رابطه با امنیت و مساله دفاع کاتالونیا، کلمه خیانت را مورد استفاده قرار داد. گروه از این کلمه در رابطه با دولت ایالتی استفاده نمود، بلکه در اموری که از سوی کنفدراسیون ملی کار کنترل میشد استفاده نمود؛ " این خیانت در بُعد وسیعی است. دو وثیقه ضروری طبقه کارگر، امنیت و دفاع در بشقاب به دشمنان ما تقدیم شد. " اعلامیه با یک انتقاد از خود در رابطه با روزهای می به خاطر بعضی تاکتیک های غیر موثر و با یک چشم انداز خوشبینانه برای آینده به پایان رسید، اما موج سرکوب سریع در روز 28 می، نشان داد که این خوشبینی بیهوده و غیر منطقی بود. می 1937 به صورت برابر برای طرفین درگیر پایان نیافت. می 1937 شکست سخت پرولتاریا بود.

علیرغم اسطوره فراگیر مربوط به حوادث می 1937، یک چیز روشن است که آن یک شرایط بسیار بحرانی و گیج کننده بود، و همه احزاب درگیر در آن کشمکش مشتاقانه خواهان مذاکره بودند. می 1937 به هیچ وجه یک حمله و شورش مصمم کارگران نبود، بلکه یک مبارزه دفاعی بدون اهداف دقیق و صریح بود، با وجود اینکه، این حوادث بخشی از مبارزه جاری بین اجتماعی کردن علیه اشتراکی کردن و مبارزه در دفاع از "دستاوردهای" ژوئیه بود، چاشنی این کشمکش حمله نیروهای امنیتی دولت ایالتی به ساختمان تلفن بود. و این عمل در چهارچوب منطقی دنبال شد که به وسیله آن دولت کمپانیس بطور آهسته سعی کرد قدرتی را که شرایط "غیرعادی" به وسیله قیام کارگران، در نوزدهم ژوئیه، برای مقطعی وی را از آن محروم کرده بود، به دست آورد. موفقیت اخیر وی در سردانیا **Serdana** راه را برای یک زورآزمایی سرنوشت ساز در بارسلونا و سراسر کاتالونیا باز کرد. این روشن بود که کمپانیس احساس کرد که او از حمایت کومورا از حزب متحد سوسیالیست کاتالونیا و اوسینکو (کنسول شوروی) که با وی از نزدیک و بطور موثر از ماه دسامبر از زمان اخراج اتحاد مارکسیست ها از دولت ایالتی همکاری کرده بود برخوردار است. سیاست استالینیست ها با اهداف کمپانیس منطبق بود: تضعیف و نابود کردن نیروهای انقلابی، یعنی اتحاد مارکسیست ها و کنفدراسیون ملی کار، جزو اهداف شوروی بود که تنها میتواند از طریق تقویت دولت بورژوازی ایالتی کاتالونیا عملی شود. بحران آشکار و طولانی دولت ایالتی، بعد از عدم قبول انتقال لشکر کارلوس مارکس حزب متحد سوسیالیست کاتالونیا به جبهه مادرید و مخالفت کنفدراسیون با قانون چهارم مارس یعنی انحلال گشتی های کنترل و خلع سلاح در پشت جبهه، بعد از چندین سلسله رویداد های مقابله مسلحانه در ویلانسا **Vilanesa**، لا فاتاریا **La Fatarella**، کویرا **Cullera** (والنسیا)، بیور **Bellver**، تشییع جنازه کورتادا **Cortada** و غیره، در حمله به ساختمان تلفن و حوادث خونین ماه می در بارسلونا منجر به سرانجام خشونت بار اجتناب ناپذیر شد. کوری احماقانه، وفاداری بدون قید و شرط به اتحاد ضدفاشیستی، درجه بالای همکاری با دولت جمهوری از سوی رهبران اصلی آنا کوسندیکالیست (از پیروی تا فدیریکا مونتسنی، از آباد د سانتیاس تا گارسیا اولیور، از ماریانت تا والریو ماس) فاکتور های نامربوطی

نبودند که از سوی دولت ایالتی و عوامل شوروی نادیده گرفته شوند. آنان روی تقدس احمقانه رهبران آنان کوسندیکالیست‌ها همیشه حساب کردند، حماقتی که به وفور در روزهای می به نمایش گذاشته شد. اما کمپانیس انتظار یک جواب سریع و قاطع مسلحانه از اسکورزا و کمیته های دفاع را نداشت. کمپانیس سپس به خاطر امتناع دولت والنسیا برای فرمان دادن به دیاز ساندینو (که فرمانده نیروی هوایی جمهوری بود) برای بمباران سنگرها و ساختمان های تحت کنترل کنفدراسیون ملی کار خشمگین شد. کمپانیس نهایتاً همه قدرت های مربوط به دولت ایالتی را در رابطه با دفاع و نظم عمومی از دست داد که این قدرت از ابتدا هم زیاد نبود.

در رابطه با فعالیت های یاران دورروتی، در جریان حوادث می، توجیهی برای پرداختن به افسانه سازی فریبنده شرکت آنها در سنگرها و اعلامیه شان نیست زیرا یاران دورروتی هیچوقت خواهان برکناری رهبری کنفدراسیون نشدند و تلاششان را محدود به انتقاد شدید از رهبران و سیاست "خیانت" به انقلاب کردند. باتوجه به تعداد کم و نفوذ ضعیفشان در میان توده های کنفدراسیون، شاید آنها بیشتر از این نمیتوانستند عمل کنند. اما ما باید روی شرکت آنان در جنگ های خیابانی و کنترلشان بر سنگرهای متعدد در لاس رامبلاس، به ویژه سنگری در جلو مرکز اجتماعی خودشان و دخالت آنها در جنگ های سانتس **Sants**، لا تورراسا **La Torrassa** و سینت **Sallent** تاکید کنیم. ما البته باید به تلاشهایشان برای تامین رهبری و خواسته های حداقل سیاسی آنها در اعلامیه پخش شده در پنجم می اذعان کنیم. پخش این اعلامیه کار ساده ای نبود، و به قیمت جان چند تن از اعضای گروه تمام شد، اما پخش آن در سنگرها میتواند همدردی و حمایت تعداد زیادی از مبارزین کنفدراسیون از گروه را نشان دهد. در میان اعمال قابل ملاحظه ای که در روز های می به وقوع پیوست، ما نباید درخواست صادره از سنگری در گوشه لاس رامبلاس و خیابان بیمارستان توسط بالیوس برای همبستگی فعال همه کارگران اروپا از انقلاب اسپانیا را فراموش کنیم. یاران دورروتی به محض شنیدن اخبار شکل گیری ستونی از گاردهای ضربت که از والنسیا برای درهم شکستن شورش فرستاده میشوند، عکس العمل نشان دادند و فراخوان به تشکیل یک ستون آنارشستی دادند تا راه را برآنان ببندند. این ایده هرگز چیزی بیش از یک پیشنهاد بیهوده نبود زیرا هیچ انعکاسی در میان مبارزین کنفدراسیون نداشت، مبارزینی که شروع به ترک سنگرها کردند. در همان حال، ریکاردو ساز **Ricardo Sanz**، نماینده میلیشیای ستون دورروتی که از جبهه مادرید برگشته بود، درحالیکه منتظر بود به جبهه آراگون اعزام شود، در سنگرهای بارانداز ها در خیابان آیکاریا نافع بود و کلا از جنگهای

خیابانی دور بود، گویی وی از وجود سنگرها بی اطلاع بود یا آن درگیری ها در کره مریخ اتفاق می افتاد. ۱۶۴

و نهایتاً ما باید توجه کنیم که از نقطه نظر سیاسی، معاهده با اتحاد مارکسیست ها، برای درخواست از کارگران قبل از ترک سنگرها، آنها میبایست اطمینان حاصل میکردند که متعاقب این حوادث اعمال زور نشود و بالاتر از همه چیز بهترین اطمینان در این زمینه،

164 - ریکاردو ساز، سندیکالیسم و سیاست. "همبستگی" و "ما" انتشار از نویسنده، تولوسه، 1966، صفحه 306. سنگرهای بنادر ("اسپارتاکوس نامیده شد) از سوی استالیسینیست‌ها از سنگرهای نزدیک کارل مارکس مورد حمله قرار گرفت، اما نیروی تحت فرماندهی ریکاردو ساز فعالیت های خود را به دفاع منفعلانه محدود نمود، بدون این که به خیابان برود. در همین سنگرها، میلیشیای متعلق به ستون زمین و آزادی که در نبردهای خیابانی شرکت کرده بود به دستور صادره از سوی کمیته منطقه کنفدراسیون در عصر روز پنجم می گوش فراداد و عملیات تهاجمی خود را متوقف نمود. تنها یک گروه ایتالیایی (که چهار تانک برای دفاع از مرکز کنفدراسیون - فدراسیون در روزهای چهارم و پنجم می آورده بودند، شش زره پوش برای دفاع از مراکز گشتی های کنترل و اتحادیه تدارکات مواد غذایی از طریق گران ویا تحویل دادند و در سنگری که در خیابان یکاریا برپا شده بود به جنگ ادامه دادند.)

حفظ اسلحه ها بود که نمیبایست هرگز تسلیم میکردند. شورش شکست خورده کارگران، ممکن بود اسلحه هایش را ترک نکنند، اما نمیتوان انتظار داشت که سرکوب متوجه شورشیان نشود، این دقیقا چیزی بود که بعد از شانزدهم ژوئیه اتفاق افتاد.

این بطور حتم حقیقتی است که وقتی جنگ تمام شد، سنگرهای می، برای همه کس یک مزاحم محسوب میشد: نظامیانی که از والنسیا رسیده بودند، کارت عضویت اعضای کنفدراسیون را پاره کرده بودند و عابرین آرامش طلب را مجبور کرده بودند که سنگر ها را خراب کنند، در همان زمان، کمیته منطقه‌ای کنفدراسیون، فراخوان به ازبین بردن سریع سنگر ها به عنوان برگشت به زندگی عادی را داد. در عرض چند روز، تنها سنگرهای حزب متحد سوسیالیست کاتالونیا باقی مانده بود که این حزب میخواست به عنوان نماد پیروزی خود آنها را حفظ کند. مجموع تلفات به پانصد کشته و چندین هزار زخمی بالغ میشد.

از نقطه نظر تئوریک، نقش گروه یاران دورروتی، با شروع انتشار بولتن خود بعد از روز های می بااهمیت تر بود. آنها نام روزنامه خود را از مارات **Marat** که در جریان انقلاب فرانسه روزنامه ای پخش میکرد، اتخاذ نمودند : دوستان مردم.



ژان پال مارات

بعد از می

رهبری کنفدراسیون ملی کار پیشنهاد اخراج گروه یاران دورروتی را نمود، اما نتوانست مجمع عمومی هیچ اتحادیه‌ای را قانع کند که این پیشنهاد را به تصویب برساند. بخش بزرگی از مبارزین کنفدراسیون با اپوزیسیون انقلابی که این گروه نماد آن بود، احساس همدردی کردند. این بدین معنی نیست که آنها در اعمال گروه شرکت کردند و یا با یاران دورروتی دیدگاه های مشترک داشتند، بلکه آنها موضع این گروه را درک و به آن احترام میگذاشتند، و حتی از نقد آنها نسبت به رهبری کنفدراسیون حمایت کردند.

رهبری کنفدراسیون عامدانه اتهام "مارکسیست" بودن را علیه اینها بکار گرفت و مورد سواستفاده قرار داد- جدی ترین توهین قابل تصور بین آنارشویست ها- که به مناسبت های مختلف علیه گروه تکرار کردند و به ویژه علیه بالیوس. بالیوس و گروه البته از خودشان در مقابل این "توهین" ناموجه و بدون دلیل از خود دفاع کردند. هیچ چیز تئوریک پیشنهادی گروه، کمابیش چیزی بیش از دوستان مردم و یا اعلامیه های متعدد وجود نداشت، تا اجازه دهد کسی این گروه را مارکسیست بنامد. گروه تنها شامل یک اپوزیسیون علیه سیاست همکاری طبقاتی رهبری کنفدراسیون، از درون سازمان و بر اساس ایدئولوژی آنارکوسندیکالیستی بود.

اولین شماره دوستان مردم، بطور قانونی در روز نوزده می، با تعداد زیادی از ستون های صفحه‌بندی نشده‌ی سانسور شده انتشار یافت. صفحه اول روزنامه به رنگ سیاه و سرخ و بصورت قطع کامل با طرحی که دورروتی را با تبسمی بربل که پرچم سیاه و سرخ

را حمل میکرد، نشان میداد. این شماره اول تاریخ نداشت، دفاتر ادیتوری روزنامه در پلاک شماره یک رامبلا ی لاس فلورس **Rambra de las Flores** در طبقه اول قرار داشت. روزنامه به عنوان صدای یاران دورروتی انتشار مییافت. این نشریه بالیوس را به عنوان سرویراستار، و الیوتریو رویگ **Eleuterio Roig**، پابلو روئیز **Pablo Ruiz** و دومینگو پانیاگوتا **Domingo Paniagua** را به عنوان ویراستارها ذکر کرده بود. جالبترین مقاله به وسیله بالیوس نوشته شده بود که عنوان "برای ثبت". ما عوامل محرک نیستیم" را داشت، که در آن بالیوس درباره توهین ها و حملاتی که از صفوف خود کنفدراسیون ریشه میگیرند، شکایت میکند. او به اعلامیه و اطلاعیه صادر شده در می رجوع داد که گفت او نمیخواهد به منظور جلوگیری از سانسور حتمی و ناگزیر آن، دوباره آنها را منتشر سازد. او مستقیماً به خاطر موضع خصمانه اش نسبت به یاران دورروتی، به همبستگی کارگری حمله نمود و همه تهمت های پخش شده از سوی کنفدراسیون ملی کار را انکار نمود: "ما عوامل محرکین نیستیم." برای جلوگیری از سانسور، شماره دوم دوستان مردم، مخفیانه انتشار یافت. شماره پنج یکی از جالبترین شماره های دوستان مردم است. صفحه اول آن به مقاله ای اختصاص یافته است: یک تئوری انقلابی. "این ویراستاری تنها برای نشان دادن اهمیت سیاسی و تاریخی یاران دورروتی نه تنها در جنگ داخلی، بلکه در تاریخ ضعف ایدئولوژیکی کافی خواهد بود. در این مقاله یاران دورروتی پیشرفت ضدانقلاب و شکست فدراسیون ملی کار را بعد از پیروزی غیرقابل انکار و مطلق نوزدهم ژوئیه، تنها به یک دلیل نسبت میدهند: غیبت برنامه انقلابی. و این همچنین دلیل شکست می 1937 بود. نتیجه این تحول با روشنی کامل پیش کشیده شد:

"سیر نزولی {انقلاب} باید فقط به فقدان یک برنامه مشخص و تلاش فوری برای عملی کردن چنین برنامه ای نسبت داده شود. زمانی که شرایط بطور اصیل برای عمل فائحه آرزوی های پرولتاریا مساعد شده بود، ما از همان لحظه اول در تورهای دواير ضدانقلابی افتاده ایم. و چون به بیداری ژوئیه از نقطه نظر اصیل طبقاتی توسعه آزاد، اجازه داده نشد، ما حاکمیت را برای خرده بورژوازی ممکن ساختیم. اگر بین کنفدراسیون ملی کار و محیط های آنارشیستی یک تصمیم واحد برای مستقر کردن کنترل پرولتاریا برکشور جاری شده بود، خرده بورژوازی به هیچ وجه نمیتوانست ظهور کند. {...} تسلیم شدن به این تصور احمقانه که انقلابی از نوع اجتماعی آن میتواندست اقتصاد و مراکز عصبی اجتماعیش را با عناصر دشمن به شراکت گذارد. {...}؛ در می، همان تضاد، مجدداً مطرح شد. باز یکبار دیگر، نسیم به نفع انقلاب میوزید. اما همان افراد که در ژوئیه از خطر دخالت خارجی ترسیدند، در جریان روزهای می، مجدداً طعمه همان فقدان بصیرت شدند که منجر به دستور "آتش بس" سرنوشت سازی شد، که بعداً علیرغم اعلام متارکه جنگ، به خلع سلاح مصرانه و سرکوب بیرحمانه طبقه کارگر ختم گردید. {...}؛ بنابراین ما با محروم ساختن خود از برنامه، برای مثال، کمونیسم آزادخواهانه، کاملاً خودمان را به دشمنانمان که برنامه داشتند و هنوز هم برنامه و رهنمود دارند، تسلیم کردیم {...}؛ ما خود را به احزاب خرده بورژوازی که میبایست در ژوئیه و می خرد میشدند، تسلیم کردیم. ما فکر میکنیم که اگر بخش های دیگر جامعه چنین اکثریت کاملی مثل ما را تشکیل میدادند، به تنها داور و تصمیم گیرنده کل شرایط تبدیل میشدند. در شماره قبلی بولتن مان، ما برنامه ای را انتشار دادیم. ما نیاز به یک شورای انقلابی، کنترل اقتصاد از سوی اتحادیه های کارگری و ایجاد شهرداری های آزاد را

حس میکنیم. گروه ما از ترس این که اگر روزهایی شبیه ژوئیه و می دوباره به ظهور بپیوندند همان چیز اتفاق نیفتد، تلاش کرده است رهنمودی ارائه دهد.. و پیروزی بر وجود یک برنامه بستگی دارد که باید بدون تردید با تفنگ ها مورد حمایت قرار گیرد. {...}

"انقلاباتی که تئوری ندارند، به جایی نمیرسند. موضعی که از سوی یاران دورروتی ترسیم شد، ممکن است به وسیله ناآرامی‌های بزرگ اجتماعی، مورد تجدید نظر قرارگیرد، اما آنها در دو نکته اساسی که گریزناز آنها نیست، ریشه دارند. برنامه و تفنگ ها."

این یک موضوع اساسی است. این نقطه عطفی در توسعه تفکر آنارشیستی را نشان میدهد. مفاهیم تئوریک که در این موضوع پیش کشیده شد، قبلا به صورت ابهام‌آمیزی مطرح شده بود، اما اکنون با روشنایی کورکننده‌ای مورد تاکید قرار گرفت. و این دستاوردهای تئوریک بعد ها تکرار و در اعلامیه بالیوس به نام " بسوی انقلابی جدید " مورد بحث قرار گرفت. اما این دستاورد تئوریک برای اولین بار، در اعلامیه بالیوس ظاهر شد. و هیچکس نمیتواند تازگی و اهمیت آنها را برای تفکر آنارشیستی انکار کند. گروه یاران دورروتی، مفهوم تئوری قدیمی را قبول کرده بودند؛ آنها بعد از یک تجربه دردآور تاریخی در جریان جنگ داخلی و پروسه انقلابی که بطور چشم‌گیری تناقضات و ضرورت های مبارزه طبقاتی را نشان داد، تئوری قدیمی را رد کردند. آیا ممکن است بطور جدی باور کرد و سندی ارائه داد تا نشان دهد که بطور عمومی این توسعه در افکار سیاسی یاران دورروتی تحت تاثیر گروهی خارج از جنبش آنارشیستی باشد، خواه تروتسکیسم، خواه طرفداران اتحاد مارکسیست ها؟ بدون شک این توسعه منحصرأ به خود گروه یاران دورروتی مربوط است که در تحلیل سیاسی و تاریخی شرایط آن روز، به این نتیجه ضروری رسیده بودند، که در یک انقلاب، تحقق بخشیدن به یک برنامه و ایجاد یک دولت که دیکتاتوری پرولتاریا را علیه دشمنان بورژوازی انقلاب تحمیل کند، غیرقابل اجتناب است.

شماره ششِ دوستانِ مردم، تاریخ دوازده اوت 1937 بارسلونا را با خود دارد. سرویراست این نشریه این عنوان را داشت، " نیاز به شورای انقلابی " که در ادامه ویراست شماره قبل مربوط به نیاز به تئوری انقلابی بود. در این شماره ادعا شد که چیزی که در ژوئیه 1936 به آن نیاز بود یک شورای انقلابی بود:

"در رابطه با حرکت ژوئیه، ما به این نتیجه رسیدیم که دشمنان انقلاب باید بدون ترخم خرد شوند. این اشتباه اساسی ماست که مرتکب شدیم و اکنون بارها و بارها تاوان آن را پس میدهیم. این ماموریت دفاعی در حوزه مسئولیت شورای انقلابی خواهد بود که با بخش های مختلف دشمن انعطاف‌ناپذیر خواهد بود. {...} (منظور اقشار مختلف بورژوازی است. پویندگان...)

"اهمیت ایجاد شورای انقلابی عظیم است. این فقط ایده دیگری نیست. این نتیجه‌ی یک سری شکست ها و فجایع است. و این تصحیح(اشتباهات.پویندگان...) قطعی مسیری است که تا به حال ادامه یافته است.

"در ژوئیه، کمیته ضدفاشیست که در مقایسه با اهمیت آن لحظه‌ی شگفت‌انگیز، چیز بی‌اهمیتی بود، تشکیل شد. چگونه این ارگان جنینی که نتیجه عملکرد سنگرها بود، با دوستان و دشمنان انقلاب در کنار همدیگر ظهور کردند؟ بنابراین ترکیب آن، کمیته ضدفاشیست،

بیانگر مبارزه ژوئیه نبود. {...} ما میخواهیم که تنها کارگران از شهرها و حومه و جنگجویانی که در لحظات تعیین کننده نبرد، ثابت کرده‌اند که طرفداران انقلاب اجتماعی هستند، در شورای انقلابی شرکت کنند. {...}

"گروه یاران دورروتی که دقیقاً نقد روزهای می را فرموله کرده است، از این لحظه نیاز به تشکیل شورای انقلابی را، آنگونه که ما اندیشیده‌ایم احساس میکند، و ما براین باوریم که وجود این شورا، برای دفاع از انقلاب امری جدایی‌ناپذیر است {...}

تحول تفکر سیاسی یاران دورروتی واقعا درخور توجه بود. بعد از تشخیص دیکتاتوری پرولتاریا، سوال بعدی که خود را مطرح کرد، این بود که چه کسی این دیکتاتوری را اعمال میکند؟ جواب شورای انقلابی که به عنوان پیشاهنگ انقلابیون که در نوزدهم ژوئیه جنگیدند بود. در رابطه با نقش این شورا، ما باور نداریم که این چیزی متفاوت‌تر از چیزی خواهد بود که مارکسیست‌ها آن را به حزب انقلابی نسبت میدهند.

مونیس، باوجود این، در شماره دوم صدای لنینیست‌ها، شماره شش دوستان مردم را نقد کرد، زیرا او فورمول‌بندی گروه یاران دورروتی را در رابطه با آن جریان و حوادث بعدی از آن را یک پس‌رفت دید.

شماره یازده دوستان مردم تاریخ روز شنبه بیستم نوامبر 1937 را دارد، که روز سالگرد مرگ دورروتی بود. این شماره نشریه، تقریباً همه به بزرگداشت قهرمان مشهور آنارشیست‌ها اختصاص یافته بود. در بین همه مقالات، این شماره که اغلب کم و بیش به تفسیر دقیق شخصیت دورروتی اختصاص یافته بود، مقاله‌ای با عنوان "اظهارنظر در مورد دورروتی" برجسته است که نویسنده وارد پلمیکی شده و همبستگی کارگری را در رابطه با ایدئولوژی و مقاصد دورروتی نکوهش کرده است. بنابر نویسنده بی نام و نشان همبستگی کارگری، دورروتی حاضر بود از کل پرنسیب‌های انقلابی به نفع پیروزی در جنگ صرفنظر کند. نویسنده مقاله در دوستان مردم چنین ادعایی را به عنوان اهانت و بدترین توهین ممکن علیه خاطره دورروتی دید. دیدگاه گروه درباره ایدئولوژی دورروتی کاملاً مخالف دیدگاه ارائه شده از سوی همبستگی کارگری بود.

"دورروتی هرگز از انقلاب صرفنظر نکرد. اگر او گفت که از هرچیز جز پیروزی باید صرفنظر شود، او به این حقیقت ارجاع میکرد که ما باید برای فداکاریهای بزرگ آماده باشیم، حتی فداکاری برای از جان گذشتن به جای تسلیم به فاشیسم.

"در دهان دورروتی، با همه اینها، مفهوم انقلاب بر هیچگونه جدایی جنگ و انقلاب دلالت نمیکند. {...} ما براین باور نداریم، و از این امر متقاعد میشویم که دورروتی از آن طبقه پشتیبانی کرده است که پیروزی کامل را به قیمت فداکاری عظیم به دست آورد، و این نمیتواند همان طبقه‌ای باشد که بطور مرتب به نفع طبقه دشمن امتیاز میدهد و با آن سازش میکند. {...}

دورروتی میخواست که در جنگ پیروز شود، اما همیشه مراقب پشت جبهه بود. {...}

"بوئناونتورا دورروتی هرگز از انقلاب صرفنظر نکرد. یاران دورروتی نیز هرگز از انقلاب صرفنظر نخواهند کرد."

شماره دوازده دوستان مردم تاریخ اول فوریه 1938 را بر خود دارد که آخرین شماره بولتن گروه یاران دورروتی بود.

اعلامیه بالیوس: "پیش به سوی انقلابی جدید"

اعلامیه "پیش به سوی انقلابی جدید"، ۱۶۵ مخفیانه در ژانویه 1938 انتشار یافت، با وجود این که بالیوس نوشتن آن را حول وحوش نوامبر 1937 شروع کرد. این فصیح‌ترین متن گروه یاران دورروتی است و بنابراین شایسته گزارش جداگانه‌ای است.

مهم‌ترین ادای سهم تئوریک اطلاعیه قبلا در ویراستارهای شماره پنج و شش و هفت دوستان مردم پیش کشیده شده بود، در شماره‌هایی که بین بیستم ژوئیه و سی و یکم اوت انتشار یافته بودند.

این جزوه سی و یک صفحه دارد و به هشت فصل تقسیم شده است. در فصل اول یک معرفی تاریخی ارائه شده است که در آن بالیوس تصویر زشتی از دوران دیکتاتوری پریماد ریورا را تا اکتبر 1934 بدست می‌دهد. در فصل دوم حوادثی که منجر به شورش انقلابی نوزدهم ژوئیه شد، مورد تحلیل قرار می‌گیرد.

بعضی از ادعاهای وی کاملاً جالب و چشم‌گیر است و نمیتواند به خاطر شیوه رک و پوست‌کنده‌ای که ارائه میشود حقیقت نداشته باشد:

"مردم دنبال اسلحه بودند. آنها اسلحه را بدست آوردند. آنها اسلحه را از طریق تلاش خود بدست آوردند. کسی به آنها اسلحه نداد. نه دولت جمهوری و نه دولت ایالتی، هیچکدام حتی یک قبضه اسلحه به مردم ندادند."

ما باید به تحلیل عمیق انقلاب نوزدهم ژوئیه از سوی گروه یاران دورروتی توجه کنیم: "اکثریت عظیم جمعیت طبقه کارگر با کنفدراسیون ملی کار بود. سازمان اکثریت در کاتالونیا، کنفدراسیون ملی کار بود. چه چیزی سبب شد که کنفدراسیون انقلابش را به انجام نرساند، که انقلاب مردم بود، انقلاب اکثریت پرولتاریا؟

" چیزی که اتفاق افتاد، میبایست اتفاق بیفتد. کنفدراسیون بدون تئوری انقلابی بود. ما برنامه درستی نداشتیم. ما نمیدانستیم به کجا میرویم. یک دنیا شعر و سرود، اما در محاسبه نهایی، ما نمیدانستیم با انبوه عظیم کارگران چکار کنیم، ما نمیدانستیم که چگونه

¹⁶⁵ - انتشار دوباره از سوی اتسترا در سال 1997. همراه با مقدمه‌ای ناکافی و اطلاعات نادرست. {برای ترجمه انگلیسی این متن، همراه با مقدمه 1978 بالیوس، نگاه کنید به یاران دورروتی، پیش به سوی انقلابی جدید، نشر زابالازا، ژوهانسبورگ، قابل دسترس در اکتبر 2013 در http://zabalazabooks.files.wordpress.com/2011/08/toward_a_fresh_revolution_fod.pdf

به آن موج توده‌ای که به سازمان ما روی آوردند، انعطاف دهیم، زیرا ما نمیدانستیم چکار کنیم. ما انقلاب را در یک سینی به بورژوازی و مارکسیست‌ها تسلیم کردیم، که همان نقش ظاهر قلابی قدیمی را بازی کردند و بدتر از اینها، ما به آنها تنفس دادیم، تنفسی که نیاز داشتند تا نیروهای خود را دوباره بسازند و نقشه پیروزمندانهای را به اجرا بگذارند. هیچکس نمیدانست که چگونه پتانسیل کامل کنفدراسیون ملی کار را بکار گیرد. هیچکس نمیخواست انقلاب را با همه نتایجش دنبال کند."

بنا به یاران دورروتی، انقلاب ژوئیه شکست خورد، زیرا کنفدراسیون ملی کار فاقد تئوری و برنامه انقلابی بود. دلایل متعدد، و توضیحات مختلف، در رابطه با سرشت انقلاب ژوئیه، از درون جنبش آنارشیستی ارائه شد، بعضی از فرضیه‌ها کم و بیش مجاب‌کننده بودند، اما نه نظرات ورنون ریچاردز **Vernon Richards** و نه سمپرون-مائورا **Semprun-Maura** و نه آباد د سانتیان **Abad de Santillan** و نه گارسیا اولیور **Garcia Oliver** و نه برنری **Berneri** روشن و معتبر نبودند. آنها سرشت انقلاب ژوئیه را به اندازه گروه یاران دورروتی مانند همان پاراگرافی که نقل قول کردیم، نتوانستند به طور عمیق، تحلیل کنند.

باوجود این، این تنها نوک کوه یخ است، زیرا یاران دورروتی تئوریسین‌های ماهر و بااستعداد و یا سازماندهندگان خوب نبودند. آنها اساساً آدم‌های سنگر بودند، که از موضع تئوریک خود با تکیه بر انعکاس تجربه خودشان دفاع کردند؛ آنها بدون قطب‌نمای دیگری، تنها با تکیه بر غریزه طبقاتی، قادر شدند، در متنی که مورد ملاحظه قرار خواهد گرفت، یکی از بهترین تحلیل‌های معاصر از انقلاب اسپانیا را بدست بدهند. این تحلیل شایستگی آن را دارد که مورد ملاحظه بیشتری قرار گیرد. این تحلیل نباید برچسب آنارشیستی یا مارکسیستی بخورد، زیرا این تحلیل آدم‌هایی است که با کلمات بازی نمیکنند، بلکه با زندگی سروکار دارند و قبل از همه با زندگی خودشان: "وقتی سازمانی سراسر موجودیت خود را برای فراخوان به انقلاب سپری کرد، مجبور است بدون وقفه، زمانی که موقعیت و شرایطش فراهم شد، آن را پیش ببرد. و در ژوئیه این فرصت فراهم شد. کنفدراسیون ملی کار میبایست قدم پیش میگذاشت و رهبری کشور را بدست میگرفت، و ضربه سختی به همه چیزهای کهنه، به همه چیزهای قدیمی میزد و بدین ترتیب ما جنگ و انقلاب را برده بودیم."

"ما به نحوی، در جهت مخالف این حرکت کردیم. کنفدراسیون ملی کار درست زمانی که دولت همه جا فرو میریخت، با بورژوازی در دوایر دولتی همکاری کرد. کمپانیس و همراهان وی را تقویت کرد. یک تنفس تازه، به رگهای تنفسی بورژوازی وحشت‌زده داده شد."

"یکی از عواملی که سبب مستقیم خفه شدن انقلاب و برکناری کنفدراسیون ملی کار شد، این است که کنفدراسیون علی‌رغم این که ما در خیابان‌ها اکثریت داشتیم، مانند فراقسیون اقلیت عمل کرد. {...}"

"ما بعلاوه تاکید میکنیم که انقلاب‌ها بدون توجه به این که هر کس هر چه میگوید، ماهیت دیکتاتوری دارد. آن چه اتفاق میافتد این است که جنبه‌های مختلف انقلاب، بتدریج، به توسعه خود ادامه میدهند، اما طبقه‌ای که نظم جدید چیزها را نمایندگی میکند،

باید آن را تضمین کند، زیرا بزرگ‌ترین مسئولیت را دارد. و زمانی که چیزها نیمه کاره انجام شود، آن چیزی اتفاق می‌افتد که ما داریم در آن رابطه اظهار نظر میکنیم، فاجعه ژوئیه.

"در ژوئیه، یک کمیته میلیشیای ضدفاشیست تشکیل شد. این سازمانی طبقاتی نبود. این کمیته نمایندگان بورژوازی و فراکسیون‌های ضدانقلاب را تشکیل میداد. ظاهراً چنین به نظر رسید که این کمیته در مخالفت با دولت ایالتی به وجود آمده است. اما این صحنه‌ای در یک گم‌دی بود."

"قبل از هر چیز، ما باید به تعریف گروه از کمیته مرکزی میلیشیای ضدفاشیست به عنوان نهاد همکاری طبقاتی، به جای مرحله جنینی قدرت طبقه کارگر توجه کنیم. نقد همکاری طبقاتی کنفدراسیون در حفظ دولت، و احیای آن با همانگویی این عبارت که تنها وظیفه سازمان انقلابی به سرانجام رساندن موفقیت آمیز انقلاب است، ترکیب میشود.

تا این جا، تأکیدات یاران دورروتی سنت معمول آنارشیستی است. در نتیجه، پیامد مستقیم این تأکیدات، باوجود این، یا شاید درست‌تر خواهد بود بگوییم، به عنوان پیامد تناقضات کنفدراسیون ملی کار، که به عنوان نجات و احیای دولت سرمایه‌داری متلاشی شده، به پروژه‌ای چسبید که با آنارشیسم بیگانه بود، ما به یک پیشرفت تئوریک از سوی یاران دورروتی میرسیم: انقلابات دیکتاتوری هستند.

توتالیت‌ترین بالاتر از هر چیز به معنی، "توتال" است، باوجود این، در این زمینه ما نمیتوانیم دومین معنی پذیرفته‌شده آن را یعنی اتورتارین را کنار بگذاریم. اگر این با روح آزادیخواهی در تناقض است، ما باید تأکید کنیم که انقلاب آنارشیستی یک تناقض حل‌نشده است. آنارشیست‌ها در اسپانیا در سال 1936 چیزی شبیه این را تجربه کردند.

جزوه بالیوس، در فصل دوم به شورش انقلابی ماه می پرداخت. اقامه دلیل یاران دورروتی کاملاً روشن، رادیکال و دقیق بود: ریشه حوادث می را میتوان در شورش ژوئیه پیدا کرد، زیرا در ژوئیه انقلاب عملی نشد.

"انقلاب اجتماعی در کاتالونیا میتواند تبدیل به یک واقعیت شود. {...} اما حوادث، سمت و سوی متفاوتی پیدا کردند. در کاتالونیا انقلاب اتفاق نیفتاد. خرده‌بورژوازی که در طی حوادث ژوئیه، در پشت صحنه نگه‌داشته شده بود، وقتی متوجه شد که پرولتاریا باز از سوی تعدادی سیاستمدار شسته‌ورفته قربانی شد، خود را برای مبارزه آماده کرد." "در ژوئیه 1936 انقلابی اتفاق نیفتاد." این تأکید از سوی گروه یاران دورروتی (همچنین تأکید آنها بر سرشت ضرورتاً دیکتاتوری همه انقلابات) بیشتر از این نمیتواند روشن و قاطع باشد. همه مورخین، باهمه این‌ها، حتی آن دسته از کسانی که گروه یاران دورروتی را به عنوان سوپرپرمانان تمجید میکنند و شخصیت فرقه‌ای لنین یا دورروتی را جایگزین بالیوس میکنند، این بیانیه که برای درک ظهور و مبارزه و دلیل وجودی این گروه حیاتی است، را از قلم میاندازند.

تحلیل گروه از استالینیسیم، و نقش قطعی آنان به عنوان نوک تیز ضدانقلاب نه تنها فریبنده نبود، بلکه عمیقاً ریشه در آن افسار اجتماعی داشت که از این ضدانقلاب پشتیبانی کردند. ما باید اشاره کنیم، باوجود این، کلمه "استالینیسیم" از سوی آنان هرگز مورد

استفاده قرار نگرفت بلکه به عبارت بهتر از کلمه "سوسیالیسم" و مارکسیسم" با این معنی روشن که ما امروز عنوان میکنیم استفاده کردند؛ آنها از نقطه نظر تاریخی و ایدئولوژیکی به کلمه "استالینیسم" برخورد کردند.

"سوسیالیسم در کاتالونیا فاجعه بوده است. صفوف آن پر از آدم‌هایی بوده است که علیه انقلاب هستند. آنها رهبری ضدانقلاب را در دست داشته‌اند. آنها به اتحادیه عمومی کارگران که از سوی اتحادیه تجار کوچک و صاحبان صنعت کوچک تصاحب شده بود، جان بخشیدند. رهبران مارکسیست، حمدوثنای ضدانقلاب را سرداده‌اند. و آنها جبهه متحد را به مخلوق خود تبدیل کردند؛ آنها پس از حذف اتحاد مارکسیست‌ها، سعی کردند این شاهکار را با کنفدراسیون عمومی کار بکنند." مانورهای خرده‌بورژوازی متحد با سوسیالیست-کمونیست‌ها، به حوادث می منجر شد."

بنا به ارزیابی گروه یاران دورروتی، حوادث می یک تحریک نقشه‌مند بود، که هدفش ایجاد یک فضای دودلی بود که از این طریق ضربه قطعی علیه طبقه کارگر را ممکن سازد تا بطور حتم به شرایط انقلابی بالقوه پایان دهد:

"...ضدانقلاب تلاش کرد، طبقه کارگر را بدون نقشه محکم، به خیابان بیاورد تا بتواند آن را خرد کند. هدف آن‌ها به خاطر حماقت تعدادی از رهبران که فرمان آتش بس صادر کردند و یاران دورروتی را به عنوان عوامل محرک متهم ساختند، بخشا تحقق یافت. این زمانی بود که پیروزی در خیابان حاصل شد و دشمن درحال حذف شدن بود."

" اتهام علیه رهبران آنارشیست (هرچند نامشان ذکر نگردید، ما میدانیم که منظور گارسیا اولیور، آباد د سانتیان و فدریکا مونتسنی است) هدف اهانت نداشت، بلکه توصیف بسنده‌ای برای اعمال آنان در جریان روزهای می بود.

یاران دورروتی فکر کردند که ضدانقلاب به هدف اصلی خود که کنترل نظم عمومی به وسیله دولت والنسیا بود، دست پیدا کرده بود. تشریح و ارزیابی جواب کارگران به تحریک استالینیست‌ها، حوادث می که به وسیله یاران دورروتی پیش برده شد بسیار جالب است: الف) آن یک عکس‌العمل خودبخودی بود؛ ب) رهبری انقلابی وجود نداشت؛ پ) کارگران در عرض چند ساعت به یک پیروزی نظامی درهم کوبنده ای دست یافتند. تنها چند ساختمان در مرکز شهر به مقاومت ادامه داد و آنان نیز براحتی قابل تصرف بودند؛ ت) شکست شورش شکستی نظامی نبود، بلکه یک شکست سیاسی بود. (این یک شکست طبقاتی بود. پویندگان...)

"در طی چند ساعت، مبارزه به نفع پرولتاریای کنفدراسیون عمومی کار تمام شد، که در ژوئیه از حق خود، اسلحه در دست، از آن دفاع کرده بود. ما خیابان‌ها را تصرف کردیم. آنها از آن ما هستند. هیچ نیروی انسانی وجود ندارد که بتواند ما را از آن بیرون کند. محلات کارگری بلافاصله در اختیار ما قرار گرفتند. و دشمنان ما تدریجا تسلیم شدند و در یک قسمت شهر محدود شدند، در پایین شهر، و اگر کمیته‌های کنفدراسیون جنگ را ترک نمی‌کردند، بزودی آن قسمت هم تصرف میشد." سپس، بالیوس اعمال یاران دورروتی را در جریان هفته خونین می 1937 توجیه نمود: یاران دورروتی، در یک شرایط دودلی و سردرگمی عمومی در بین صفوف طبقه کارگر، به منظور سمت‌وسو دادن انقلابی و روشن کردن اهداف حوادث می یک اطلاعیه و یک بیانیه پخش نمود. متعاقبا،

ملاحظه اصلی گروه، یعنی عدم ترک سنگرها بدون شرایط و تضمین، با موضع شگفت‌انگیز رهبری کنفدراسیون، که خواستار صلح و برادری بود، روبرو شد.

به نظر بالیوس، در ماه می، هنوز فرصت برای نجات انقلاب وجود داشت، و یاران دورروتنی تنها آدم‌هایی بودند که قادر بودند از عهده چالش‌های آن شرایط برآیند. بی‌بصیرتی کنفدراسیون - فدراسیون به سرکوبی که متوجه کارگران انقلابی خواهد شد، از قبل از سوی یاران دورروتنی پیش‌بینی شده بود. فصلی از بیانیه که به همکاری طبقاتی و مبارزه طبقاتی اختصاص یافته است بسیار قابل توجه است. همکاری در امور دولت بورژوازی اتهام اصلی از سوی یاران دورروتنی علیه کنفدراسیون ملی کار بود. نقد گروه یاران دورروتنی حتی از نقد برنری رادیکال‌تر بود زیرا برنری شرکت کنفدراسیون را در دولت نقد نمود، در حالیکه گروه همکاری کنفدراسیون را با دولت سرمایه‌داری مورد نقد قرار داد. این مساله فقط دو اصطلاح لغوی با دو تفاوت کم در تاکید نیست؛ آن طور که ما در بیانیه میخوانیم، این مربوط به یک تفکر سیاسی کاملاً متفاوت با آنچه که برنری در مغز خود داشت میباشد:

"ما نباید با سرمایه‌داری همکاری کنیم، نه در خارج دولت بورژوازی و نه در داخل نهادهای دولتی. نقش ما به عنوان تولیدکنندگان باید در اتحادیه‌های کارگری خود را نشان دهد، ما باید به تقویت تنها پیوندهایی پردازیم که باید بعد از انقلاب به رهبری کارگران تداوم داشته باشد. {...} و هیچکس نمیتواند دولت را در کنار اتحادیه کارگری حفظ کند - و آن را با نیروهای خودمان تقویت کنیم. (اتحادیه کارگری، پویندگان...) مبارزه علیه سرمایه ادامه مییابد. این بورژوازی که در سرزمین ما وجود دارد، همدست با بورژوازی بین‌المللی است. معضل همان معضلی است که سالهای سال قبل نیز وجود داشته است."

یاران دورروتنی ادعا نمودند که همکاری کنندگان، متحد بورژوازی هستند، بدین معنی که وزرای آنارشیزست، همچنین کسانی که از همکاری طبقاتی دفاع کردند، متحدین بورژوازی بودند:

"همکاری کنندگان متحدین بورژوازی هستند. افرادی که این نوع همدستی را مورد حمایت قرار دادند، به مبارزه طبقاتی اهمیت نمیدهند و کمترین احترام را به اتحادیه‌های کارگری دارند. ما به هیچوجه نباید استحکام قدرت دشمنانمان را قبول کنیم.

"باید به دشمن حمله کرد. {...} بین استثمارشدگان و استثمارشوندگان رابطه‌ای نمیتواند وجود داشته باشد. تنها در مبارزه تصمیم گرفته خواهد شد که کدام طرف پیروز است. یا کارگران و یا بورژوازی. بهیچوجه نه هر دو در یک زمان."

گروه، با وجود این، هرگز قدم بعدی، قدم سرنوشت‌ساز را که چیزی جز بریدن از سازمانی با سرشت همکاری طبقاتی داشت برنداشت. این سازمان ناتوانی خود را در کوتاه ساختن و پایان دادن به این سیاست اتحاد با بورژوازی ثابت کرده بود. این گروه هرگز پیشنهاد جدایی از کنفدراسیون را نداد و آن را به عنوان یک سازمان سرمایه‌داری محکوم ننمود. این گروه همه نتایج حاصله از منطق ایدئولوژیکی را که پیش کشید ترسیم نکرد. متهم کردن چند فرد، چند رهبر که سیاست همکاری با بورژوازی را مورد حمایت قرار دادند، در مقایسه با رسیدن به نتیجه دردآور و بیرحمانه‌ای که کنفدراسیون ملی کار، سازمانی که در دهه‌های بیست و سی بهترین

سازمانده پرولتاریای انقلابی اسپانیا بود و در طی جنگ از طریق حمایت بدون قید و شرط از سیاست اتحاد ضدفاشیستی تبدیل به یک سازمان همکار بورژوازی شده و خود را به بورژوازی تسلیم کرده بود، آسان تر بود.

این وزرای آنارشیست نبودند که مسئولیت انحراف از پرنسیپ‌های کنفدراسیون را میبایست به عهده بگیرند، بلکه این کنفدراسیون بود که چنین وزرایی را تولید نمود.

اتحادیه های کارگری کنفدراسیون ملی کار، حول و حوش سال **1938**، دیگر سازمان طبقه کارگر همساز با مبارزه طبقاتی نبودند؛ آنها به وسیله نهادهایی که مسئولیت افزایش تولید و تبدیل آن به تولیدات جنگی را داشتند، به سازمان های بوروکراتیک در خدمت دولت درآمده بودند. در همان حال، نیروی کار میلیتاریزه شده بود. اتحادیه های کارگری اکنون نقش مهم و بی‌همتای اقتصادی بازی کردند.

گروه، با اینهمه، فکر میکرد که اتحادیه های کارگری هنوز سازمان های مبارزه طبقاتی هستند. حتی اتحادیه عمومی کارگران، استالینیست دواآتسه، و ابزار انحصاری حزب متحد سوسیالیست کاتالونیا، حزبی ضدانقلابی که از نظر گروه، ضدانقلابی و به عنوان نهادی بورژوایی محسوب نمیشد.

بعد از می **1937**، اتحادیه ها و فدراسیون های صنعتی متعددی دستخوش تغییر در عملکرد و محتوای خود شدند؛ آنها به نهادهای تنظیم کننده، هماهنگ کننده و تمرکز برای تولید تبدیل شدند که به راحتی از سوی کمیسیون فنی "بازرسی" میشدند. آنها خاصیت اتحادیه کارگری طبقاتی، مدافع خواست‌های کارگران را از دست دادند تا به "نوع جدید کارفرما" **166** تبدیل شوند که اقتصاد را در تبعیت از رهنمود های صادره از سوی دولت ایالتی سازمان دادند (یا از ابتدای **1938**، از سوی جمهوری). ما قبلا دیده‌ایم **۱۶۷** که چگونه اشتراکی کردن ها از مصادره کارگران در ژوئیه **1936**، تبدیل به یک مدیریت اتحادیه کارگری سرمایه‌داری و نقشه دولتی تبدیل شده بود. این کار با قانون اشتراکی کردن در اکتبر **1936** و سپس به وسیله قوانین ساگارون در ژانویه **1937** قانونیت یافته

166 - مبارزین، لائرتس، بارسلونا، 2003، صفحات 471-465

167 - در ابتدای این فصل

بود. در بهار سال 1937، یک مبارزه انقلابی از سوی کارگران برای اجتماعی کردن در مخالفت با اشتراکی کردن اقتصاد، در حال حرکت بود.

در ابتدای ژوئن 1937، اتحادیه های صنعتی عملکرد خود را به عنوان نمایندگان خواست کارگران از دست دادند و زمانی که هرگونه تلاش انقلابی به شکست کشانده شده بود ۱۶۸، از کارگران بیگانه شدند و سرشت آنها تغییر یافت. آنها به نهادهای مدیریت اقتصادی و همچنین کنترل و تنظیم بارآوری نیروی کار تبدیل شدند.

در این متن، اجتماعی کردن انقلابی مورد حمایت کارگران در اتحادیه های کارگری یا فدراسیون های صنعتی در بهار 1936، ۱۶۹ در حقیقت بعد از شکست می تبدیل به فشار قاطع برای تمرکز اقتصادی و مدیریت شد که از سوی همان اتحادیه های صنعتی هماهنگ شد. این اتحادیه ها تحت نقشه دولتی قرار گرفتند که مضافاً منجر به غلبه انحصاری چشم انداز بارآوری تولید و وحدت کنفدراسیون ملی کار و اتحادیه عمومی کارگران گردید. وحدت در مدیریت، عوام فریبانه به عنوان اوج "اتحاد طبقه کارگر" نشان داده شد.

اتحادیه های صنعتی، که قبل از می 1937، ابزار انقلابی کارگران برای اجتماعی کردن اقتصاد بودند، بعد از شکست شورش می، به ابزار ضدانقلاب برای اعمال نظامی کردن اقتصاد و نیروی کار شده بودند. این گروه قادر به تحلیل این دگرگونی نشد.

بنابراین برای یاران دورروتی غیرممکن بود که بتوانند قدم مصمی بردارند. اگر آنها قادر به تشخیص سرشت واقعی اتحادیه های کارگری به عنوان دستگاه دولت سرمایه داری نبودند (در سال 1938) نمیتوانستند پیشنهاد بریدن از کنفدراسیون ملی کار را بدهند که کاراکتر طبقه کارگر خود را با کاراکتر اتحادیه کارگری به عنوان نهاد بوروکراتیک دولت مبادله کرده بود. برعکس، اتحادیه های کارگری نقش کلیدی در مباحث تئوریک گروه بازی کرد؛ اتهامات آنها متوجه افراد بود و نه علیه تشکلات. گروه مرض و سبب مشکلات اتحادیه ها را تشخیص نداد، بلکه چندین عوارض آن را شناخت. بیانیه با توضیحی در مورد مواضع و برنامه یاران گروه دورروتی ادامه مییابد. مبانی و ویژگی مواضع سیاسی، ویژگی تاکتیکی آن، در مقایسه با فرمول بندی های قبلی به صورت شماره وار به طریقی

168 - اغلب انقلابیون در زندان و یا مخفی بودند. آن دسته از آنها که هنوز معروض سرکوب نشده بودند برای یافتن پناهی به جبهه ها فرار کردند. تعداد معدودی که خواستند برای اجتماعی کردن در کارخانه ها ادامه دهند بی تفاوتی و سوظن روبرو شدند و یا به وسیله بوروکرات های جدید عاجز و ناتوان شدند که بعد از نوزده ژوئیه 1936 سیل حمایت اعضای جدید را کسب کرده بودند.

169 - در شهر بارسلونا 24 سندیکا وجود داشت که در 12 اتحادیه صنعتی سازمان داده شد. فدراسیون آنارشیست های ایبریا تحت تاثیر مدل مشابه کنفدراسیون ملی کار گردید: بعد از ژوئیه 1937 به صورت محلی در گروه هایی به جای گروه های وابسته سنتی سازمان یافت. این تجدید سازمان کنفدراسیون ملی کار و فدراسیون آنارشیست های ایبریا نتیجه شکست انقلابیون در می 1937 بود و دلالت بر تبدیل اتحادیه های کارگری طبقاتی به نهادهای مدیریت اقتصادی و اجبار نظامی کردن نیروی کار داشت (اتحادیه های صنعتی)؛ و این به موازات تبدیل فدراسیون آنارشیست های ایبریا به یک حزب سیاسی ضدفاشیست بود.

غیرجانبدار، نامرتب و مبهم ردیف شده بود. این امر شاید نتیجه این حقیقت باشد که بیانیه باشتاب و تحت فشار نوشته شده است؛ یا به این دلیل که گروه در آن زمان از حمایت کمی روبرو شده است.

برنامه بطور موجز بر اساس تجربه ژوئیه طرح شد، که یاران دورروتی آن را با تاکید به عنوان یک شورش پیروزمند که تنها فاقد تئوری و اهداف انقلابی بود، ترسیم کرده بودند: "هیچکس نمیدانست چه راهی را باید پیش گرفت. ما فاقد تئوری بودیم. ما سال ها دور مجردات چرخیده بودیم. رهبران وقت از خود میپرسیدند ما اکنون چه میکنیم؟ و آنها اجازه دادند انقلاب از دست برود. در زمان لحظه‌های بزنگاه مانند آن لحظه‌ها ما نباید تردید به خرج دهیم، اما باید بدانیم به کجا میرویم. و این خلائی است که ما میخواهیم آن را پر کنیم زیرا ما درک میکنیم که آنچه در ژوئیه و می اتفاق افتاد نمیتواند تکرار شود."

"در برنامه ما، ما در سنت آنارشیستی تغییر کوچکی ارائه میکنیم. ایجاد شورای انقلابی."

شورای انقلابی از سوی گروه به عنوان پیشاهنگی برای سرکوب دشمنان انقلاب تعریف شد:

"انقلاب، آن طور که ما درک میکنیم به نهادهایی نیاز دارد که بر آن نظارت کند و این نهاد آن بخش از دشمنان را در که شرایط جاری حاضر به کناررفتن نیستند را سرکوب کند.

"شاید رفقای آنارشیستی وجود دارند که به لحاظ ایدئولوژی محضوراتی اخلاقی دارند، اما درسی

که ما بسیار بیرحمانه یادگرفتیم، ما را متقاعد میسازد که نمیتوانیم وقت تلف کنیم. اگر ما میخواهیم از تکرار آنچه که اتفاق افتاد جلوگیری کنیم، باید با تمام انرژی با کسانی که خود را با طبقه کارگر تداعی نمیکند برخورد کنیم."

سپس، یاران دورروتی برنامه انقلابی خودشان را که بطور خلاصه میتوان در سه نکته خلاصه کرد، تبیین کردند: 1- ایجاد شورای انقلابی، یا شورای دفاع ملی که مسئولیت آن شامل هدایت جنگ و کنترل نظم عمومی، مسایل بین‌المللی و انقلابی خواهد بود؛ 2- همه قدرت اقتصادی به اتحادیه‌های کارگری منتقل شود- این دلالت بر ایجاد یک اتحادیه کارگری اصیل سرمایه‌داری نمود؛ 3- شهرداری‌های آزاد، به عنوان سلول ابتدایی سازمان محلی، چیزی بین دولت غیرمتمرکز و مفهوم فدرالیته آنارشیستی تپیک. اینجا اعلامیه به فصل نهای خود میرسد که همان عنوان اعلامیه را داشت که در آن ارزیابی موجز و واقعی عرضه میشود: "انقلاب دیگر وجود ندارد." بعد از یک سری تصورات و سوالات طولانی درباره آینده نزدیک، که در آن نیروی ضدانقلاب به ثبوت رسید، یک درخواست اراده‌گرایانه و شاید پراز لفاظی به نیابت از انقلاب آینده که امیدهای بشریت و ایده‌آلهای آنارشیستی را تحقق بخشد، به میان کشیده شد. پیروزی ضدانقلاب در مناطق جمهوری و پیروزی فاشیست‌ها در جنگ، آنطور که بالیوس نوشته است غیرقابل اجتناب بود (چهل سال قبل)، مقدمه به چاپ انگلیسی "به سوی انقلابی جدید" (که تحت عنوان "به سوی یک انقلاب نوین انتشار یافت").

فدراسیون آنارشیست‌های ایریا داده شد. بطور مسلم احساسات و رفتار آنها نسبت به کارگران، سندیکالیست‌ها و آنارشیست‌های کاتالونیا بنا به ترکیبشان متفاوت بود. کارگران اسلحه‌های خود را زمین گذاشته بودند و به فکر بلند کردن مجدد آنها نبودند. درگیری پایان یافته بود. کارگران نسبت به توافق خود وفادار بودند. باوجود این، همه چیز آرام بود. کارگران کنفدراسیون ملی و فدراسیون

آنارشیست‌ها بدون توجه به تحریکات، وقار و آرامش خود را حفظ کردند. کارگران کنفدراسیون و فدراسیون آنارشیست‌ها این جنگ را شروع نکردند و نمی‌خواستند این درگیری‌ها ادامه یابد. آنها شکست نخورده بودند. باوجود اینکه پلیس کاتالان بعد از رسیدن نیروهای والنسیا رفتار تحریک آمیزی داشتند و بارها و بارها تلاش نمودند کارگران را در موضع طرف شکست خورده نشان دهند.

در همان حال رفتار ناسیونالیست‌های کاتالان عجیب بود. آنها همیشه بشدت با نفوذ مادرید مخالفت کرده بودند و در گذشته باحرارات برای خودمختاری جنگیده بودند. ناسیونالیست‌ها از دولت والنسیا خواستند که از امتیازات آنها دفاع کند. آنها اکنون همان نقش را ایفا میکردند که چند سال قبل احزاب راست همان رل را بازی کرده بودند. در اکتبر 1934، کامبو و اتحاد وی بر مداخله مادرید پافشاری کردند، در آن زمان چپ‌های کاتالان با آنها مخالفت کرده بودند. اکنون از آنجا که راست کاتالان در نوزده ژوئیه همراه ژنرال‌های فاشیست شکست خورده بودند، چپ‌های کاتالان خواهان مداخله دولت مرکزی در امور کاتالان شدند. در هر دو مورد، امتیازات مالکیت و سرمایه داری مورد دفاع قرار گرفتند. در هر دو مورد، آنها علیه کارگران که خواهان انقلاب اجتماعی بودند جنگیدند. رهبران ارکستر عوض شده بودند ولی موسیقی همان بود که بود.

نتایج

گروه یاران دورروتی به لحاظ قدرت عددی و اهدافش، چیزی شبیه گروه‌های مشابه آنارشیستی آن زمان نبود. این گروه بیشتر شبیه بخشی از جنبش آزادیخواهی مانند "زنان آزاد" بود. این گروه هرگز برای ارائه یک آلترناتیو انقلابی در مقابل کنفدراسیون - فدراسیون تلاشی نکرد. این گروه فقط با رهبری بوروکراتیک آنارکوسندیکالیسم مخالفت کرد، و به داشتن رهبران جدید غیربوروکرات این سازمان راضی بود. این گروه نه کلا و نه بخشا تحت نفوذ تروتسکیست‌ها یا اتحاد مارکسیست‌ها قرار نگرفت. ایدئولوژی و شعارهای آن مخصوص کنفدراسیون بود؛ این گروه بهیچوجه نشانه ایدئولوژیکی مارکسیستی از خود نشان نداد. بهرحال، این گروه مسلما علاقه وافری به نمونه مارات نشان داد؛ ممکن است کسی بتواند از کشش قوی آنان به جنبش مجمع عمومی بخش‌های پاریس، از سانس-کولوتس و اینریجر و همچنین دولت انقلابی روبسپیر و سنت‌جاست که به وسیله کروپتکین در تاریخ انقلاب فرانسه مورد مطالعه قرار داده است، صحبت کند. این گروه هرگز به پلاتفرم آنارشیستی رجوع نکرد. آنها شاید از وجود آن بیخبر بودند، اما بهرحال با پلاتفرم آنارشیستی بعضی جنبه‌های مشترک داشتند.

هدف این گروه، بطور ساده مقابله با تناقضات کنفدراسیون ملی کار به منظور ارائه انسجام ایدئولوژیکی به آن و نجات آن از حاکمیت افراد و کمیته‌های عالی بود. این کمیته‌ها با مقامات رسمی پر شده بود. گروه میخواست با این اقدامات، کنفدراسیون را به ریشه‌هایش در مبارزه طبقاتی بازگرداند. قصد اصلی آن نقد کردن و مخالفت با سیاست‌سازش‌های پی‌درپی کنفدراسیون ملی کار و البته همکاری آنارکوسندیکالیست‌ها در دولت مرکزی و دولت ایالتی بود. این گروه مخالف ترک اهداف انقلابی و پرنسیب‌های اساسی و ایدئولوژیک آنارشیسم بود، که از سوی رهبران کنفدراسیون - فدراسیون تحت نام اتحاد ضدفاشیستی و تطبیق با شرایط کنار گذاشته شده بودند. بدون تئوری انقلابی، انقلابی وجود ندارد. اگر پرنسیب‌ها تنها بابرخورد با اولین مانع که واقعیت به آن تحمیل کرد، کنار گذاشته شود، بهتر است تصدیق کنیم که ما پرنسیب نداریم. بالاترین رهبران آنارکوسندیکالیسم اسپانیا فکر کردند که مذاکره‌کنندگان زرنگی

هستند، اما آنها مثل عروسک خیمه‌شب‌بازی گول خوردند. آنها از همه چیز برای هیچ چیز صرف‌نظر کردند. آنها فرصت‌طلبانی بدون فرصت بودند. شورش نوزدهم ژوئیه با پیشاهنگ انقلابی که قادر باشد قدرت پرولتاریا را تحمیل کند، دولت سرمایه‌داری را منهدم سازد و انقلاب اصیل طبقه کارگر را به عهده گیرد، مواجه نشد. کنفدراسیون ملی کار، بعد از درهم شکستن قیام نظامی، نقشه‌ای برای عمل نداشت. پیروزی ژوئیه، رهبران آنارکوسندیکالیست‌ها را دچار ترس و دست‌پاچگی کرد. آنها پشت حرکت انقلابی توده‌ها جامانده بودند. و از آنجا که نمی‌دانستند چه بکنند، پیشنهاد کمپانیس را مبنی بر ایجاد دولت جبهه ضدفاشیست با سایر احزاب را پذیرفتند. آنها دوراهی خطرناک تئوریک دروغین دیکتاتوری آنارشویستی یا اتحاد ضدفاشیستی و همکاری با دولت برای پیروز شدن در جنگ را مطرح ساختند، زیرا در عمل آنها ندانستند با قدرت چه کنند؛ عدم موفقیت آنها برای کسب قدرت، آن را در دست‌ان بزرگ‌تری رها ساخت. "انقلاب" اسپانیا گورستان آنارشویسم به عنوان سازمان و به عنوان تئوری انقلابی پرولتاریا بود. این ریشه و دلیل موجودیت گروه یاران دورروتی بود که نتوانست و ندانست که چگونه ایدئولوژی آنارکوسندیکالیستی را از بحران مرگش نجات دهد.

محدودیت‌های این گروه، و محدودیت‌های تاریخی آن، خیلی آشکار بود. این گروه هیچ زمانی پیشنهاد جدا شدن از کنفدراسیون ملی کار را نکرد. تنها عدم اشراف کامل به میکانیسم‌های ۱۷۰ سازمانی کنفدراسیون می‌تواند کسی را به این باور برساند که پروژه انتقاد یا تلاش برای ایجاد دودستگی در سازمان نمی‌توانست اجباراً به اخراج منجر شود. رهبران کنفدراسیون - فدراسیون تلاش کردند یاران دورروتی را اخراج کنند، اما سمپاتی توده‌های مبارز کنفدراسیون نسبت به این گروه، مانع این کار شد. باوجود این رهبری کنفدراسیون این گروه را طرد و ایزوله کرد.

بالاترین هدف گروه، نقد رهبران کنفدراسیون ملی کار و پایان بخشیدن به سیاست شرکت کنفدراسیون در دولت بود. گروه نه تنها می‌خواست "دستاورد‌های" ژوئیه را حفظ کند، بلکه می‌خواست یک پروسه انقلابی را که فکر میکرد ناکافی و خنثی شده است را ادامه دهد و به آن شدت بخشد. سازمان و ابزار تحت اختیار آنان حتی محدودتر بود. اعضای آنان آدم‌های سنگر بودند، آنان سازمان-دهندگان خوبی نبودند و حتی تئوریسین‌های بدتر، باوجود این، تعدادی روزنامه‌نگار خوب داشتند. در ماه می، آنها همه اعتماد خود را به خوانگیختگی توده‌ها واگذار کردند. آنها بطور موثر با تبلیغات رسمی کنفدراسیون مقابله نکردند. آنها قادر به ارائه رهبری و هماهنگی کمیته‌های دفاع نبودند که شورش می را رها کرده بودند. آنها از گشتی‌های کنترل استفاده نکردند و تلاشی برای سازمان دادن میلیشیای آنها از خود نشان ندادند. آنها در نتیجه ابتکارات مولینا، فرمانی به ماکسیمو فرانکو، یکی از اعضای گروه یاران دورروتی و نماینده بخش روهینگرای کنفدراسیون که خواست در روز چهارم می 1937 با نیروی نظامی خود وارد بارسلونا شود، ندادند. آنها فقط به خود وی و چهل میلیشیا به عنوان "ماموریت نظارتی" اجازه ورود به بارسلونا را دادند (همینطور برای ستون اتحاد مارکسیست‌ها به رهبری رویرا). نکات مهم فعالیت گروه اینها بودند: پخش پوسترِ آوریل 1937، که در آن سرنگونی دولت ایالتی و جایگزینی آن با شورای انقلابی پیشنهاد شده بود؛ تسلط بر چند سنگر در لاس رامبلاس در طی جریان حوادث می؛ خواندن درخواست همبستگی با انقلاب اسپانیا خطاب به همه کارگران اروپا؛ پخش اطلاعیه مشهور پنجم می در سنگر‌ها؛ و خلاصه حوادثی که در مانیفست هشتم می پیش کشیده شد. گروه، باوجود این، قادر به عملی کردن هیچکدام از شعارهایش نشد: شورای انقلابی هرگز

170 - عملکرد افقی و فدراتیو کنفدراسیون ملی کار اجازه نداد مبارزینش قطب‌های مخالفی در گرایش‌ها سازمان یافته با رهبران و برنامه متفاوت از کمیته‌های عالی داشته باشد.

بوجود نیامد. گروه فراخوان به شکل گیری ستونی داد که با نیروهایی که از والنسیا می‌آمدند، مقابله کند، اما فوراً این ایده را به خاطر ملاحظه عدم کسب حمایت کافی، کنار گذاشت. بعد از حوادث می، علیرغم مخالفت کنفدراسیون ملی کار و فدراسیون آنارشیست‌های ایبریا، گروه شروع به انتشار دوستان مردم کرد. در ژوئن 1937، علیرغم اینکه این گروه مانند اتحادیه مارکسیست‌ها ممنوع‌الفعالیت نشده بود، مورد آزار و اذیت سیاسی قرار گرفت که به‌طور کلی متوجه مبارزین کنفدراسیون شد. بولتن گروه، بعد از اولین شماره، به صورت مخفی (بیست‌وششم می) چاپ شد و سردبیر آن هایمی بالیوس دستگیر و چندبار زندانی شد. سایر اعضای این گروه مانند برونو یادو، عضو انجمن شهر، در دولت شهرداری سبادی اخراج شد، یا سانتانا کالرو که تحت بازپرسی‌های شدید در درون سازمان جوانان آزادیخواه قرار گرفت. اغلب یاران دورروتی تلاش کنفدراسیون برای اخراج خود را تجربه کردند که از سوی فدراسیون آنارشیست‌ها نیز مورد حمایت قرار گرفت. به‌هرحال، آنها به انتشار و پخش زیرزمینی ادبیات و اطلاعیه‌های خود تا فوریه 1938 ادامه دادند. مهمترین پیشنهادات تاکتیکی گروه را میتوان چنین خلاصه کرد: اداره اقتصاد از سوی اتحادیه‌های کارگری، فدراسیون شهرداری‌ها، ارتش میلیشیا، برنامه انقلابی، جایگزینی دولت ایالتی با شورای انقلابی و اتحاد عمل بین کنفدراسیون- فدراسیون- اتحاد مارکسیست‌ها. گروه یاران دورروتی، بنابراین، یک تلاش شکست خورده بود، گروهی که از درون جنبش آزادیخواهی عروج کرد تا با تشکیل شورای انقلابی بتواند همه قدرت را به اتحادیه‌های کارگری تحویل دهد. ثابت شد که گروه قادر به این کار نیست؛ نه تنها در عمل نمیتواند شعارهایش را تحقق بخشد، بلکه حتی قادر نیست ایده‌هایش را تکثیر کند و راه عملی را برای مبارزه برای این ایده‌ها تطبیق دهد. هرچند بورژوازی وحشت‌زده و کشیشان پنهان شده، آنها را به عنوان گروهی بیرحم وحشی دیدند، اما در میان اعضای گروه روزنامه‌نگارانی چون بالیوس و کایها، فرماندهانی نظامی نظیر پابلو روئیز، فرانسیسکو کاررنو و ماکسیمو فرانکو و اعضای انجمن شهر مانند برونو یادو و عضو اتحادیه کارگری نظیر فرانسیسکو پییسر و عضو رهبری جوانان آزادیخواه همچون هوان سانتانا کالرو را میتوان دید. ریشه‌های دور این گروه را باید در میان آزادیخواهانی که تجربه انقلابی شورش آلتو یوبرگات ژانویه 1932 را داشتند، جستجو کرد؛ اینان در گروه وابسته به فدراسیون آنارشیست‌های "رنکار" در سال‌های 1934 فعالیت داشتند. ریشه‌های نزدیک گروه را، میتوان در مخالفت با نظامی کردن میلیشیاها (به‌ویژه در بخش گلسا، و دفاع از دستاوردهای انقلاب و نقد همکاری کنفدراسیون در مقاله‌های همبستگی کارگری (از ژوئیه تا اوایل اکتبر) و در ایده‌ها و شب (از ژانویه تا می 1937) به ویژه از سوی بالیوس دید. ابزار مبارزه آن، اطلاعیه، پوستر، بولتن و سنگر بود، اما هرگز دودستگی و انشقاق را به عنوان سلاح مبارزه پیشنهاد نکرد و نقش ضدانقلابی کنفدراسیون ملی کار را محکوم نمود؛ و تلاش جدی برای مقابله کردن با تاثیرات رهنمودهای شکست‌طلبانه کنفدراسیون- فدراسیون را حتی در روزهای می نکرد. یاران دورروتی برنامه‌ای آلترناتیو در مقابل کنفدراسیون- فدراسیون تنظیم کردند، اما رهبری آلترناتیو ارائه ندادند. این امر باعث شد که آنها در مقابل اقدامات اخراجی از سوی کنفدراسیون بدون دفاع بمانند.

اهمیت تاریخی گروه یاران دورروتی غیرقابل انکار است و اهمیت آن دقیقاً در سرشت مخالفت درونی به سیاست همکاری‌طلبانه جنبش آزادیخواهی نهفته است. اهمیت سیاسی ظهور این گروه، بسرعت به وسیله آندریو نین تشخیص داده شد که مقاله تحسین- برانگیز و امیدوارکننده‌ای به گروه اختصاص داد، زیرا این گروه امکان یک جهت انقلابی را برای توده‌های کنفدراسیون باز کرد، کسانی

که توانستند علیه سیاست خائنه و همکاری کنفدراسیون مخالفت کنند. این علاقه تروتسکیست‌ها و همچنین اتحاد مارکسیست‌ها را نشان میدهد که سعی کردند این گروه را تحت تاثیر قرار دهند، چیزی که برای آنان امکان پذیر نبود.



آندریو نین

سه‌میه تئوریک‌ی عمده‌ی گروه به تفکر آنارشویستی، میتواند در این نکات خلاصه شود.

1- یک برنامه انقلابی

جایگزینی دولت سرمایه‌داری با شورای انقلابی که آماده باشد از حملات غیرقابل اجتناب ضدانقلابیون، از انقلاب دفاع کند. برای دفاع از برنامه انقلابی از اسلحه استفاده خواهد شد. هر دوی این نکات از سوی گروه در شعارش خلاصه شده است: "یک برنامه و اسلحه ها"

ضدسیاست بودن سنتی آنارشویستی، سبب نداشتن تئوری از سوی کنفدراسیون ملی کار شد. بدون یک تئوری انقلابی، انقلابی در کار نیست، و عدم کسب قدرت، به معنی رها کردن آن، در دستان دولت سرمایه‌داری است. از نظر گروه، کمیته مرکزی نیروهای ضدفاشیست، نهاد همکاری طبقاتی بود و هدفی جز تحکیم و تقویت دولت بورژوازی نداشت. این کمیته نخواست آن را منهدم کند و قادر به این کار نبود. بنابراین، گروه یاران دورروتی، از ضرورت شکل‌گیری شورای انقلابی که قادر به هماهنگی، تمرکز و استحکام قدرت توده‌های کارگر، نیروهای محلی، دفاع، سازمان، کمیته‌های میلیشیا و غیره باشد دفاع کردند،

که اینان تنها دارندگان قدرت بین نوزدهم ژوئیه و بیست و ششم سپتامبر بودند. قدرتی که در میان کمیته‌های متعدد قطعه قطعه شده بود، قدرتی که به صورت محلی همه قدرت را داشتند، اما به خاطر اینکه نتوانستند کارکرد و روابط خود را بین خود متحد، متمرکز سازند، به وسیله کمیته مرکزی نیروهای ضدفاشیست منحرف، ضعیف و تبدیل به شهرداری‌های جبهه مردمی، کمیته‌های اداره کننده شرکت‌های اتحادیه‌های کارگری و گردان‌های ارتش جمهوری شدند. بدون انهدام کامل دولت سرمایه‌داری، روزهای انقلابی ژوئیه 1936 قادر به گام برداشتن برای ایجاد یک ساختمان جدید قدرت طبقه کارگر نشد. زوال و شکست فضاقت بار پروسه انقلابی غیرقابل اجتناب بود. مقابله بین آنارشویسم رفرمیستی کنفدراسیون-فدراسیون و آنارشویسم انقلابی گروه یاران دورروتی قاطع، چشمگیر نبود که بتواند این اختلافات انشعابی را سبب شود که مواضع مخالف هر دو طرف روشن شود. اتهام "خیانت" که به وسیله

گروه متوجه کنفدراسیون-فدراسیون در می گردید، که بعدا پس گرفته شد، چیزی را توضیح نداد و به چیزی فراتر از یک توهین درخور نبود، اما کوچکترین پیشرفتی را سبب نشد. بنابراین علیرغم این حقیقت که تفکر سیاسی تبیین شده از سوی گروه یاران دورروتی تلاشی برای درک واقعیت جنگ اسپانیا و انقلاب از منظر ایدئولوژی آنارکوسندیکالیستی بود، یکی از دلایل اصلی این که به وسیله مبارزین کنفدراسیون رد گردید، دیکتاتوری و "مارکسیستی" بودن سرشت آن بود.

این مبارزین آنارکوسندیکالیست، باوجود این، ثابت نمودند که قادر به کنترل رهبران خود نیستند، که تصمیمات مهم را در مباحثات مخفی بین "والیمقامها" اتخاذ نمودند، که بطور تشریفاتی مورد تایید قرار گرفتند و در پلنوم‌های رسمی علنی شدند. جنگ، روش‌های سازمانی افقی و دموکراتیک کنفدراسیون را که خیلی کند و غیرموثر، بلااستفاده نمود و رهبران به مبارزین از طریق یادداشت دستورات صادر کردند. بعلاوه، فوریت پروسه تصمیم‌گیری و امتیاز دسترسی داشتن به اطلاعات از سوی آنان به خاطر موقعیت و مسئولیت‌هایشان، آنها را غیرقابل عزل نمود. به همین خاطر است که استعفای آنها یا اتهام خیانت به پرنسیب‌ها، همیشه غیرموثر بود. مخالفت گسترده توده‌های آنارکوسندیکالیست علیه سیاست همکاری رهبران که مستند شده است و در جلسات و پلنوم‌های محلی متعددی نشان داده شده است، راه خروجی پیدا نکرد؛ زیرا این مخالفت‌ها به نام همان پرنسیب‌ها بیان شد که رهبران اعلام می‌کردند. نقطه قوت یاران دورروتی، و کامیابی گروه در رابطه با این توده گسترده اما مخالفین "ساکت" در این حقیقت نهفته است که گروه برنامه خودش را برای مخالفت کردن با بوروکراسی کنفدراسیون داشت؛ نقطه ضعف گروه از این حقیقت سرچشمه می‌گرفت که قادر به مخالفت با رهبری نبود، گروهی از رهبران که قادر به مخالفت با آریستوکراسی "مردان عمل یا روشنفکران" ۱۷۱ باشد. در هر حال ثابت شد که آنان تنها رهبران ممکن هستند.

ما میتوانیم نتیجه بگیریم که یاران دورروتی، خود را در بن‌بست یافتند. آنها نتوانستند سیاست همکاری کادرهای رهبری کنفدراسیون و ضدانقلاب پیشروی‌کننده را قبول کنند، اما آنان تجربه "انقلاب" اسپانیا را تئوریزه کردند، یعنی، نیاز به شورای انقلابی که دولت بورژوازی جمهوری و دولت ایالتی کاتالونیا را براندازد و با خشونت نمایندگان ضدانقلاب را سرکوب کنند، اگر یاران دورروتی تجربه خود را عملی می‌کردند، در این صورت مهر مارکسیست و دیکتاتور می‌خوردند و بنابراین شانس هرگونه تبلیغ را در میان توده‌های کنفدراسیون از دست میدادند. ما باید از خود بپرسیم که آیا بن‌بست یاران دورروتی چیزی جز انعکاس نبود ظرفیت تئوریک آنارکوسندیکالیسم اسپانیایی برای مقابله کردن با معضلات جنگ و "انقلاب" نبود؟

در بارسلونا چه در گذشته و چه امروز میتوان کلمات کینه‌توزانه و بی‌حرمتی علیه دورروتی و "دوستانش" را از زبان دشمنان طبقاتی؛ در میان محیط‌های کارگری شنید، باهمه‌اینها، مردم همیشه از دورروتی افسانه‌ای، از تظاهرات عظیم پرولتاریا در تشییع جنازه‌اش، از شورش شکست‌ناپذیری هواداران دورروتی، از آنارشویست‌ها و دستاوردهای انقلابی نوزدهم ژوئیه بااحترام صحبت میکنند. در شب‌های طولانی فرانکوئیسم، دستان ناشناخته، نام‌های دورروتی و آسکاسو را بر سنگ‌مزارهای بدون نام‌ونشان آنها نوشتند. وظیفه مورخ احترام به افسانه‌ها نیست؛ بلکه وظیفه آن بیرون کشیدن درس‌های مهم مبارزه طبقاتی است. ما باید هر دو تصویر را حفظ کنیم. در تصویر اولی، ما یک کمپانیس مطیع، متقاعد کننده و حراف را میبینیم که در روز بیستم ژوئیه به رهبران آنارشویست در دولت جبهه ضدفاشیستی مسئولیت‌هایی پیشنهاد نمود، زیرا آنها ارتش فاشیست را شکست داده بودند، و قدرت در خیابان‌ها بود.

171 - گارسیا اولیور، آسکاسو و دورروتی نمونه "مردان عمل" بودند. فدریکا کونتسنی و آباد د یانتیان نمونه "روشنفکران" بودند.

در تصویر دومی، ما کمپانیسی را میبینیم که تهدیدکنان، بی‌رحم، که در روز چهارم می از دولت جمهوری میخواست که با ارسال نیروی هوایی سنگرها و مواضع کنفدراسیون و هدف های دیگر تعیین شده از سوی فرمانده نظامی حزب متحد سوسیالیست کاتالونیا هوزه دل بارریو ۱۷۲ را بمباران ۱۷۳ کند. بین این دو تصویر فیلم "انقلاب" و جنگ را به حرکت درآورد. می 1937 در جنین ژوئیه 1936 بود. گروه درک کرد که انقلابات دیکتاتوری است (یعنی توتال و اوتوریتترین) در غیر این صورت آنها شکست میخورند: این شایستگی بزرگ آن بود. ۱۷۴ و بر این اساس انقلابات باید پذیرفته و یا رد شوند، این باید درک شود که وقتی انقلابیون کارخانه‌ها و املاک را از صاحبان قانونی‌شان میگیرند، نمیتوانند این کار را با صلح و مودبانه، با التماس و گفتن "لطفا" انجام دهند. چیزی دیکتاتوری تر و خشن تر از لخت کردن بورژوازی از دارایی‌هایش وجود ندارد، چیزی دیکتاتوری تر و خشن تر از شکست دادن ارتش در خیابان‌ها و ربودن اسلحه‌ها از سنگرها، چیزی دیکتاتوری تر و خشن تر از سوزاندن کلیساها و صومعه‌ها برای پایان دادن به قدرت سیاسی و اجتماعی و نفوذ کلیسای سال 1936 وجود ندارد. این باید گویا باشد. یاران دورروتی درک کرده بودند که انقلاب سوسیالیستی دیکتاتوری و خشن بودن، باید تمام و کمال باشد. کسی نمیتواند با بورژوازی توافق سیاسی کند و در کنار آن حاکمیت کند، انهدام دولت سرمایه‌داری یک ضرورت بود، انهدام دولت ایالتی و بکارگیری قدرت از طریق شورای انقلابی، منحصر با نیروهای طبقه کارگر ساخته میشد که در خیابان‌ها در نوزدهم ژوئیه 1936 جنگیده بودند. انقلابات یا دیکتاتوری هستند یا آنها شکست داده میشوند؛ این دستاورد بنیادی گروه بود.

گروه یاران دورروتی به مدتی طولانی نادیده گرفته شدند و به صورت اسطوره درآورده شدند، و شاید زمان آن فرارسیده است که این گروه در متن تاریخی‌اش درک شود. به منظور درک این، باوجود این، ما باید از تبدیل تاریخ یاران دورروتی به یک "فرصت‌آفرین" ابرقهرمانان کمیک کارتونی اجتناب کنیم، زیرا نباید از اعضای آن قهرمان ساخت؛ آنها محدودیت‌های تفویض و سازمانی خود را

172 - بنا به شهادت یایمه آنتون آگوانده مورتس که در مقابل شهود در شهر مکزیکو سیتی در تاریخ 9 اوت 1946 نوشته و تاریخ گذاری شده است: "در جریان روزهای می دولت ایالتی از دولت اسپانیا درخواست نمود که مراکز مهم کنفدراسیون ملی کار را بمباران کند ولی دولت اسپانیا امتناع کرد. سپس کمپانیسی پرسید وی چه باید بکند تا اوضاع را تحت کنترل درآورد. به وی گفته شد که هیچ راه حلی جز واگذاری اختیارات نظم عمومی در کاتالونیا به دولت مرکزی وجود ندارد و کمپانیسی آن را تسلیم کرد." این اظهارات به وسیله تلگراف مبادله شده بین کمپانیسی و دولت والنسیا تصدیق میشود، در پاره هایی از تلگراف درخواست کمپانیسی برای بمباران بارسلونا تایید میشود. رئیس دولت ایالتی، با زیرمنشی شورا صحبت میکند که شورشیان توپ به خیابان آورده‌اند. تقاضا میشود که به ساندینو دستور داده شود تا وی خود را در اختیار دولت ایالتی قرار دهد."

173 - تلگراف از هوره دل بارریو: "به رفیق ویدییا. دستور از رفیق دل بارریو. پیام زیرین را بگو: شرایط در بارسلونا بسیار جدی است. باید تلاش کرد نیروی هوایی را آماده نمود و زمانی که توصیه شد، اسکولاپیوس، پلازای مجسمه توروس، میدان مقدس راه‌آهن، سنگرهای سان اندرس، پوئبلو نووو و هتل رلوی در شماره 1 پلازای اسپانیا بمباران شود. ماموریت نیروی هوایی مطلقا تا فردا صبح ضروری است (اکنون ساعت هفت است) به پست فهرست مراجعه کنید.

174 - "انقلابات فارغ از اینکه هرکس چه میگوید سرشت دیکتاتوری دارند. {...} در ژوئیه کمیته ضدفاشیست میلیشیا تشکیل شد. این نهادی طبقاتی نبود. بورژوازی و فراکسیون‌های ضدانقلابی در آن نمایندگی میشدند. ممکن است چنین بنظر برسد که این کمیته برای مقابله با دولت ایالتی شکل گرفت. اما این صحنه‌ای از یک کمدی بود. {...} کمیته های دفاع محله، کمیته های شهری، کمیته های تدارکات ایجاد شدند. شانزده ماه گذشت. چه چیزی باقی میماند؟ از روح ژوئیه فقط یک خاطر، از نهاد های ژوئیه یک گذشته. اما همه لانه های سیاستمداران و بورژوازی هنوز سر جای خود باقی است. در پلازای جمهوری پایتخت کاتالونیا، هنوز توده عناصری که از قبل طبقه کارگر زندگی میکنند، موجودند." از جزوه گروه یاران دورروتی، "پیش به سوی یک انقلاب جدید" نوشته شده از سوی بالیوس.

داشتند. به همین سبب نتوانستند و هرگز تلاشی برای تبدیل شدن به "آلترناتیو انقلابی" در مقابل کنفدراسیون- فدراسیون نکردند. گروه حتی علیرغم تلاش‌هایی که از سوی کمیته های عالی برای اخراج آنها به عمل آمد، باز به لحاظ سازمانی با کنفدراسیون باقی ماندند. ۱۷۵

گروه یاران دورروتی به آینه مزاحمی برای کنفدراسیون ملی کار تبدیل شدند زیرا آنها تصویر وحشت‌برانگیزی را بازتاب میدادند که خیلی ها نخواستند و هنوز نمیخواهند ببینند: بهتر بود و بهتر است دقیقاً خود آینه را شکست.

سوال بنیادی، سوالی که برای جنبش آزادیخواهی یک تابو است و این موضوع و بحث D کتاب‌های زیاد، مبارزین و مورخین را تشکیل میدهد، که قادر به توضیح آن نشده‌اند، زیرا آنها آنرا درک نمیکنند که چرا انقلابیون دیروز بعد از چند ماه تبدیل به وزرا شدند... چرا رهبران آنارشیست و جنبش آزادیخواهی در ژوئیه و می 1936 و 1937 از انقلاب صرفنظر کردند؟ جواب داده شده از سوی خود یاران دوروتی - "خیانت رهبران" جز اهانتی، چیزی را توضیح نداد. از همان لحظه اول، جنبش آزادیخواهی، فاقد یک برنامه یا تئوری انقلابی بود و به همین خاطر از اتحاد ضدفاشیستی حمایت نمود. آن به اتحاد با سوسیالیست‌ها، استالینیست‌ها، اتحاد مارکسیست‌ها، جمهوریخواهان و کاتالانیست‌ها به منظور شکست فاشیسم پناه برد. در طی دهه سی، ضدفاشیسم بدترین سمّ و بزرگترین پیروزی فاشیسم بود. اتحاد مقدس همه نیروهای ضدفاشیست برای شکست دادن فاشیسم و دفاع از دموکراسی دلالت بر دست کشیدن از پرنسیپ‌های خود، برنامه انقلابی خود، دستاوردهای انقلابی و همه چیز داشت... به این معنی که شعار مشهوری که به دروغ به دورروتی منتسب کردند: "ما از همه چیز به جز پیروزی صرفنظر میکنیم" وسیله‌ای شد برای تسلیم شدن به برنامه و منافع بورژوازی دموکراتیک. این برنامه اتحاد ضدفاشیستی، همکاری کامل و وفادارانه به همه نیروهای ضدفاشیست از سوی کنفدراسیون- فدراسیون بسرعت و ناخودآگاهانه به همکاری دولتی با تنها هدف پیروزی در جنگ علیه فاشیسم منجر شد. این همان چسبیدن به برنامه دفاع از دموکراسی سرمایه‌داری ضدفاشیسم بود که توضیح میدهد چرا و چگونه همان رهبران انقلابی دیروز، چند ماه بعد، به

175 - این کمیته های عالی در بالاترین سطوح سازمان به تعداد معدودی بورکرات تقلیل یافت که بعد از می 1937 عمیقاً با همدیگر به خاطر حسادت شخصی دشمن بودند، که کمیته ملی کنفدراسیون ملی کار، کمیته منطقه‌ای کاتالونیا، کمیته پنسنسولار فدراسیون آنارشیست‌ها و کمیته عالی جنبش آزادیخواهی را به جان همدیگر انداختند. در پایان جنگ بعد از نوسان‌های مبهم و چرخش معکوس مواضع از سوی فراکسیون های متعدد، مخالفت بوروکرات‌های کاملاً بیتفاوت بودند و توده های مبارزین دلواپس گرسنگی و بمب‌ها، به تقابل بین طرفداران سیاهپوستان کمیته ملی از سوی ماریانت و هوراسیو پریتو از طرفی و گارسیا اولیور و ایسگلاس، پیپرو، مونتسنی و گروه نرویبو ضد سیاهپوست تقلیل یافت: آباد د سانتیان، پدرو هرا، رافائل نوادو، فیدل میرو و جرمینال د سوئوزا. دیگران نظیر هواکین آسکاسو و آنتونیو اورتیز، با تهمت‌ها و افتراها محکوم به جهنم شدند، برای زنده ماندن تقلا کردند.

وزرا، "ماموران آتش‌نشانی"، بوروکرات و ضدانقلاب تبدیل میشوند. این کنفدراسیون ملی کار بود که وزرا را تولید کرد، و این وزرا به کسی و به چیزی خیانت نکردند. آنها تلاششان را برای انجام وظایفشان به بهترین وجه ممکن بکار بستند.

تفاوت بین شورش ژوئیه 1936 و می 1937 در این حقیقت نهفته است که انقلابیون در ژوئیه بدون اسلحه بودند، اما یک هدف روشن سیاسی داشتند: شکست دادن قیام نظامی فاشیسم؛ درحالیکه در ماه می، علیرغم این حقیقت که آنها سلاح بیشتری به نسبت ژوئیه داشتند، به لحاظ سیاسی خلع سلاح شده بودند. توده‌های طبقه کارگر علیرغم خواست سازمان‌ها و بدون رهبران‌شان علیه استالینیسیم و دولت بورژوازی دست به شورش زدند، اما آنها قادر به جنگیدن تا به آخر بدون سازمان‌ها و علیه رهبران‌شان نبودند. در می 1937، مثل ژوئیه 1936، حزب انقلابی وجود نداشت، که پرولتاریا در دهه سی قادر به ایجاد آن نشد. نه اتحاد مارکسیست‌ها و نه کنفدراسیون - فدراسیون قادر نبودند و نتوانستند آن پیشاهنگ انقلابی باشند؛ برعکس آنها موانع مهمی برای ظهور حزب طبقه کارگر بودند. بیکفایتی رهبران آنارکوسندیکالیست و غیبت هرگونه تئوری انقلابی، افقی جز اتحاد ضدفاشیستی و برنامه دموکراتیک بورژوازی جمهوریخواه باقی نگذاشت. شیوه‌ها و اهداف پرولتاریا از قبل از صحنه ناپدید شده بودند. کمیته مرکزی میلشیاوی ضدفاشیست نه تنها در تقویت قدرت کمیته‌های انقلابی کوتاهی کرد، بلکه با دولت ایالتی برای تضعیف و از بین بردن این کمیته‌ها همکاری کرد.

سنگرهایی که در ژوئیه 1936 برپا شدند، هنوز ماهها پابرجا بودند؛ درحالیکه سنگرهایی که در می 1937 برپا شدند، بلادرنگ ناپدید شدند، به جز چند سنگر حزب متحد سوسیالیست کاتالونیا که خواست برای تایید قدرت و پیروزی آنها را حفظ کند.

می 1937 از این منظر، باوجود اینکه بدون شک، بر اثر نارضایی علیه افزایش قیمت‌ها، کمبود مواد غذایی و سایر تامينات، مبارزه در درون شرکت‌ها برای اجتماعی کردن اقتصاد و کنترل کارگران، تشدید تلاش از سوی دولت ایالتی برای خلع سلاح پشت جبهه و بدست گرفتن کنترل نظم عمومی غیره و غیره، بوجود آمد، مهم‌تر از هر چیزی ضرورت شکست دادن نظامی پرولتاریا بود، زیرا ضدانقلاب به این نیاز داشت تا به همه تهدیدات انقلابی علیه بورژوازی و نهاد‌های جمهوری بطور حتم پایان دهد.

در سال 1938، انقلابیون در زندان‌ها یا در مخفیگاه‌ها مردند. زندان‌ها پانزده هزار زندانی ضدفاشیست را در خود داشتند. گرسنگی، بمباران و سرکوب استالینستی، سروران و فرمانروایان بارسلونا بودند. میلشیاها و نیروی کار نظامی شده بود. نظم بر سراسر اسپانیا،

هم در مناطق تحت نفوذ فرانکو و هم در مناطق تحت نفوذ جمهوریخواهان حکومت میکرد. انقلاب به وسیله فرانکو در ژانویه 1939 خرد نشد؛ جمهوریخواهان ماهها قبل زودتر به آن پایان داده بودند.

5- پس گفتار

"طبقه کارگر یا انقلابی است یا هیچ چیز نیست."

کارل مارکس، نامه به شویتزر (13 فوریه 1865)

کمیته های 1936

در ژوئیه سال 1936، آنچه که غایب بود، تئوری انقلابی بود. بدون تئوری انقلابی، انقلابی در کار نیست. پس از هفتاد سال موعظه ضددولتی، جنبش آنارشیستی اسپانیا، بدون درک سرشت واقعی قدرت و دولت، به یک نقطه عطف تاریخی رسیده بود که میبایست تصمیم بگیرد که آیا در راه انقلابی پیشروی کند و یا با دولت بورژوازی منطقه‌ای (و جمهوریخواه) به منظور شکست دادن فاشیسم همکاری کند. گزینه مبهم " به خطر انداختن همه چیز " که از سوی هوان گارسیا پیشنهاد شد، به عنوان کودتا درک شد که در آن رهبران آنارشیست میبایست دیکتاتوری تحمیل کنند که این امر برخلاف پرنسیب ایدئولوژیکی آنها بود.

رهبران رده بالای کنفدراسیون- فدراسیون در عقب توده‌های مبارزین، در مقابل ناتوانی خود در به پیرزوی رساندن شورش کارگران احساس سرگیجه‌گی کردند. شرایط انقلابی که در ژوئیه وجود داشت، خود را به صورت قدرتی که بین صدها کمیته پخش شده بود نشان داد، که به وسیله نهاد همکاری که کمیته مرکزی میلیشیای ضدفاشیست نامیده شد، خفه گردید.

پیشاهنگی انقلابی وجود نداشت که بتواند توسعه بیشتر انقلاب کمیته ها را الهام بخشد. هیچ سازمان طبقه کارگر، نه کنفدراسیون- فدراسیون و نه اتحاد مارکسیست‌ها در ماره ژوئیه تقویت، تشدید، توسعه، هماهنگی و تمرکز کمیته‌ها که در خیابان های بارسلونا و شهرهای کاتالونیا قدرت اعمال میکردند را پیشنهاد نکردند. و کمیته‌ها خودشان نیز قادر به این کار نشدند، زیرا آنها مجبور بودند با رهبران و سازمان های خود مقابله کنند.

تنها به فاصله دو ماه این کمیته مرکزی میلیشیای ضدفاشیست، با اکثریت غالب نمایندگی کنفدراسیون- فدراسیون، بطور موفقیت- آمیزی انبوهی از کمیته های انقلابی که همه جا بوجود آمده بودند را تضعیف نمود، و با قبول چندین پست رسمی ابتدا در کاتالونیا، و سپس در دولت جمهوری، دستگاه دولتی را احیا و تقویت نمود. اولین قانون دولت ایالتی که با وزرای آنارشیست تقویت شد، دستور نظامی کردن میلیشیا را صادر کرد و بطور طبیعی انحلال کمیته ها را در دستور کار خود قرار داد، بهرحال، کمیته‌ها چندین ماه در

مقابل انحلال اجباری خودشان مقاومت کردند. می سال 1937، بنابراین ضرورت شکست نظامی پرولتاریا بود زیرا ضدانقلاب به منظور پاک کردن آخرین ردپای تهدید انقلابی به این نیاز داشت.

کمیته های انقلابی که در ژوئیه بوجود آمده بودند، نهادهای ناکامل و ناکافی بودند. آنها قادر نبودند خود را به نهادهای اصیل قدرت طبقه کارگر تبدیل کنند. آنها با شوراهای کارگران (که به عنوان نهادهای قدرت کارگران در انقلابات پرولتری آلمان و روسیه ظهور کردند) در موارد زیرین متفاوت بودند: 1- آنها نهادهایی نبودند که به صورت دموکراتیک به وسیله مجامع عمومی توده های کارگر انتخاب شده باشند و بنابراین از بوروکراسی اتحادیه های کارگری و احزاب مستقل باشند. 2- آنها نهادهای بهم پیوسته طبقه کارگر نبودند و بعلاوه قادر نبودند بین خود هماهنگی ایجاد کنند به طریقی که بتوانند نهادهای عالیتری بوجود بیاورند، تا قدرت کارگران را متمرکز سازند.

بعد از پیروزی شورش انقلابی نوزدهم ژوئیه، دو گزینه ممکن بود: گزینه انقلابی شامل تقویت، تشدید، هماهنگی و متمرکز ساختن کمیته های انقلابی به عنوان نهاد های قدرت کارگران و تبدیل آنان به شوراهای کارگری بود؛ گزینه دوم جبهه مردمی یا گزینه رفرمیستی ملحق ساختن جنبش کارگران به دستگاه دولتی جمهوری بورژوازی و بدین طریق تضعیف، ایزوله کردن و نهایتاً انحلال کمیته ها بود.

دولت لارگو کاباپرو، علیرغم ظواهر کارگرایش بر دستگاه کهنه دولت بورژوازی تکیه داشت و هدف آن این بود که با جذب همه نهادهای انقلابی و ساختارها آنها را خنثی سازد تا فراقسیون بورژوازی دولت به اندازه کافی خود را قدرتمند احساس کند و آنها را علناً خرد کند.



لارگو کاباپرو

اتحادیه های کارگری بنا به سرشت خود، نهادهای قدرت کارگران نیستند. کمیته ها هم هنوز چنین نهادهای قدرت کارگران نیستند. کمیته ها شورا نیستند و ثابت کردند که قادر به هماهنگی بین خود، ایجاد نهادهای عالیتر، متمرکز کردن، متحد کردن و ایجاد قدرت

طبقه کارگر که با دولت سرمایه‌داری مقابله کنند نیستند. مسئولیت بی‌همتا و ضروری پیشاهنگ انقلابی یا حزب، دقیقاً سوق دادن تبدیل کمیته‌ها، به شوراهای کارگران بود.

اتحاد مارکسیست‌ها و کنفدراسیون - فدراسیون به عنوان پیشاهنگان انقلابی شکست خوردند، و کمیته‌ها قادر نشدند تبدیل به شورا‌ها شوند (از طریق تلاش خودشان). این محدودیت اساسی و دلیل تعیین کننده تباهی شرایط انقلابی بود که در ژوئیه سال 1936 وجود داشت که راه را برای اعاده ناگهانی دستگاه دولت بورژوازی هموار نمود.

بنابراین ما باید همانطور که جوزپ ربوی در بهار 1937¹⁷⁶ انجام داد، به دقت، با سخت‌گیری و شفافیت تمام، بین کمیته‌ها¹⁷⁷، شوراهای کارگری و اتحادیه‌های کارگری تفاوت قابل شویم. این‌ها آنها نهاد‌های متفاوت طبقه کارگر با عملکردهای متفاوت بودند.

اتحادیه‌های کارگری، در دوران انقلابی، میبایست نهاد‌های اقتصادی در کنترل تولید و توزیع باشند، یعنی نهاد‌های تکنیکی و اجرایی. اما آنها نتوانستند چنین باشند، آنها همچنین نتوانستند فونکسیون‌های نمایندگی سیاسی یا نهاد‌های قدرت طبقه کارگر بشوند. شوراها دقیقاً نهاد‌های قدرت کارگران هستند که به خاطر انتخابات دموکراتیک در مجامع عمومی از بوروکراسی اتحادیه‌های کارگری و احزاب مستقل هستند. تقویت شوراها به معنی این است که آنها فونکسیون‌های رهبری را در هر محله‌ای بدست میگیرند، و به تلاشی کردن سیستم سرمایه‌داری سرعت میبخشند. بنابراین آنها با دولت سرمایه‌داری ناسازگار هستند. و دفاع آنها از خود با احزابی که در دولت‌های بورژوازی شرکت میکنند، آشتی‌ناپذیر است. کسب قدرت، بر مبارزه مسلحانه و انهدام دولت سرمایه‌داری وابسته است که به جای آن، دولت شوراهای کارگران مینشیند.

عمل پیشاهنگ انقلابی نمیتواند جانشین اعمالی که مختص خود طبقه است بشود: گرفتن قدرت، اعمال دیکتاتوری پرولتاریا، کنترل اقتصاد و میلیشیاها، اداره جنگ؛ تمرکز قدرت کارگران و اتحاد طبقاتی و غیره. عمل این سازمان، در شرایط انقلابی، انگیزاندن ایجاد نهاد‌های قدرت طبقه کارگر است که بتواند وظایف قدرت طبقه کارگر را عملی سازند، بنابراین، دیکتاتوری پرولتاریا را ایجاد کنند که با دولت سرمایه‌داری و هرگونه همکاری با بورژوازی ناسازگار است.

شورش‌ها، طغیان‌ها و انقلابات

اگر ما انقلاب را در قرن بیستم به عنوان مقابله خوشونت‌آمیز با دولت، برای هدف نهایی کسب قدرت دولتی به وسیله نیروهای سیاسی، که نه تنها مخالف رژیم فعلی، بلکه نظم اجتماعی موجود (خواه موفق و خواه ناموفق) هستند بدانیم، و انقلاب پرولتری را به عنوان

¹⁷⁶ - نگاه کنید به آگوستین گویامیون، جوزپ ربوی از 1937 تا 1939، بالانس، شماره 19 و 20 (2000)

¹⁷⁷ - کمیته‌ها به جای دموکراتیک بودن نهاد‌های بوروکراتیک بودند که در آن نمایندگان از سوی توده‌های کارگران در مجامع عمومی به صورت دموکراتیک انتخاب نمیشدند، بلکه به وسیله بوروکراسی‌های سیاسی یا اتحادیه‌های کارگری منصوب میشدند. از یک طرف این به این دلالت میکند که جدایی بین کمیته‌ها و توده‌های کارگر وجود داشته است و از طرف دیگر آنها به بوروکراسی تکیه داشتند. این دلیل ناتوانی آنها در هماهنگی بین خودشان و ایجاد نهاد‌های طبقاتی واحد و تمرکز یافته بود؛ هماهنگی از سوی چندین اتحادیه و حزب پیش برده شد، و مشکل اتحاد و تمرکز (در رابطه با ارتش، اقتصاد، تولید، مسایل تدارکات و غیره). به یک معماری متنوع بحث محافل در همه ابعاد و عرصه‌ای تبدیل شد که چندین سازمان ضدفاشیست، طبقه کارگر و بورژوازی و استالینیست را درگیر خود ساخت.

تلاش برای انهدام دستگاه دولت سرمایه‌داری تعریف کنیم، بین انقلاب پرولتری و انقلابات توده‌ای با سایر اشکال تغییر دولت، مانند کودتا، فاشیسم و ضدانقلاب استالینیستی (مانند دهه‌های بیست و سی)، شورش اجتماعی، شورش و اعتراض، سرنگونی رژیم‌های مطلقه (رژیم فاشیست در دهه‌های چهل یا رژیم استالینیستی در پایان هشتاد و اوایل نود، جنگ‌های استعماری برای استقلال) خصوصا جنگ‌های دهه‌های پنجاه و شصت) و جنگ‌های داخلی باید تفاوت قائل شویم.

شورش‌ها، طغیان‌ها، یا انقلابات، تقریبا همیشه خشونت‌آمیز هستند، اما این خشونت در خود، فاقد اهمیت است. همه شورش‌های گذشته به ما نشان می‌دهند که، باوجود این که آنها خشونت‌بار بوده‌اند، این خشونت همیشه مغلوب ضدانقلاب متعاقب خود شده است، که خصوصا این ضدانقلاب بعد از اینکه به پیروزی نظامی دست یافته است، دشمنان خود را در مقیاس توده‌ای قتل‌عام، زندانی و تبعید کرده است: نفرت و سلاخی ترس طبقات مالک، به‌خاطر تهدید پرولتاریا زاییده شده است. اگر انقلاب در انقلابیون زندگی میکند، در آن صورت باید به منظور ادامه استثمار صلح‌آمیز "شهروندان خوب" انقلابیون باید نابود شوند. اگر روح انتقام در شورش‌های طبقه کارگر نقشی ایفا کرد، تاوان آن همواره با بهره به ارتجاع پرداخته شده است. ما نیاز داریم تنها کومیتانگ 1926 یا اسپانیای فرانکوئیست را مورد ملاحظه قرار دهیم. (1939-1975). شورش‌های طبقه کارگر به سهم خود نسبت به شورش‌های دهقانی ضدفئودالی کمتر خونین و سنگدلانه بوده‌اند، زیرا دومی محصول استیصال و درماندگی بود. انهدام ملک، یا قتل که در بعضی از شورش‌ها پیش آمده است، عموما نتیجه خودانگیخته عقب‌ماندگی و ناامیدی از سوی بخش بیکاره و سربار جامعه بوده است که نمیتواند از فقر نجات یابد، یا ظلم و ستم را از بین ببرد. عصیان‌ها، طغیان‌ها یا شورش‌ها صرفنظر از میزان خشونت و رادیکال بودن آنان به لحاظ اجتماعی، اگر حملاتشان محدود به مجریان محلی سرمایه‌داری باقی بماند و سیستم اقتصادی و اجتماعی سرمایه‌داری را دست نخورده باقی بگذارند، نمیتوانند انقلابی تعریف شوند. انقلابات همیشه مبارزاتی برای قدرت دولتی هستند و منجر به تلاش گروه، ائتلاف و یا طبقه‌ای برای گرفتن قدرت دولتی میشود (خواه موفق و خواه ناموفق). نقطه آغاز انقلاب پرولتری انهدام دولت بورژوازی است. بنابراین، برای درک دقیق انقلاب و یا شورش، چگونگی تحول و خواست آن، ما باید سرشت دولت، و به‌ویژه سرشت دولت سرمایه‌داری را درک کنیم.

دولت چیست؟

این دولت، یا قدرت سیاسی نیست که طبقات را بوجود می‌آورند؛ این وجود جامعه‌ی به طبقات تقسیم شده است، که دولت را به منظور دفاع از امتیازات طبقه حاکمه بوجود می‌آورد. ما برای دولت میتوانیم هزاران تعریف پیدا کنیم. همه اینها میتواند به دو تعریف تقلیل داده شود، با همه اینها، یکی از این تعاریف وسیع است، و این تعریف بنادرست از دولت به عنوان پدیده‌ای که در تمدن‌های اولیه وجود داشته است صحبت میکنند. در این تعریف با توسعه مزادهای کشاورزی‌های بزرگ، از مساپوتامیا و مصر و سپس یونان و ایتالیا صحبت میکند. ما از این تعریف، به خاطر این که برای مطالعه جامعه سرمایه‌داری که در آن زندگی میکنیم ناکافی است، استفاده نخواهیم کرد. این تعریف، در هر حال، به این نیاز دارد که بنا به شیوه تولید مسلط تعریف شود: دولت برده‌داری، دولت فئودال،

دولت سرمایه‌داری. تعریف دیگر، که مشخص‌تر است تعریفی است که مفهوم کنونی دولت را به کار می‌گیرد، یا دولت سرمایه‌داری، یا دولت مدرن، به عنوان یک قدرت خودمختار کامل یا به عنوان تنها قدرت در هر کشور، چیزی که ما استفاده خواهیم کرد.

دولت سرمایه‌داری چیست؟

دولت مدرن، یا سرمایه‌داری، یک شکل اخیر سازمان سیاسی جامعه است که حدود پانصد سال قبل با پایان یافتن فئودالیسم و اولین ظهور سیستم تولید سرمایه‌داری در چند کشور شکل گرفت. ظهور دولت (سرمایه‌داری) پیش‌فرض ناپدید شدن اشکال سازمان سیاسی فئودالی بود. مفهوم دولت (مدرن) بنابراین کاملاً متاخر است و با پیدایش تاریخی سیستم تولید سرمایه‌داری ظهور میکند. این شکل، سازمان سیاسی مناسب برای سرمایه‌داری است.

در جامعه فئودالی فرمانروایی به عنوان یک رابطه سلسله‌مراتبی درک میشد که فرمانروا واسطه‌ی بین قدرت‌های متعدد بود. قدرت پادشاه براساس وفاداری سایر قدرت‌های اربابی بود و این قدرت‌های سلطنتی قابل انتقال بود، بدین معنی که میتوان آن قدرت را فروخت یا به اشرافیت اهدا کرد: اجرای عدالت، جذب نیرو به ارتش، جمع‌آوری مالیات‌ها، ناحیه تحت سرپرستی اسقف‌ها، و غیره میتوانست به بیشترین پیشنهاددهنده فروخته شود یا در یک رشته پیچیده الطاف و امتیازات واگذار شود. حق حاکمیت در یک چندگانگی قدرت‌ها قرار داشت که یکی مطیع دیگری میشد و یا بین خود به رقابت می‌پرداخت.

در جامعه سرمایه‌داری، دولت استقلال را به انحصار تبدیل میکند: دولت تنها قدرت سیاسی در یک کشور است. دولت (مدرن یا سرمایه‌داری) صاحب انحصار قدرت سیاسی است، و در نتیجه، مدعی انحصار خشونت است. هرگونه چالش نسبت به انحصار خشونت جرم و حمله‌ای به قانون و حاکمیت سرمایه‌داری محسوب میشود، و بنابراین هرکس دست به خشونت بزند، مورد بازجویی قرار می‌گیرد، تنبیه میشود و نابود میشود. در جامعه فئودال، روابط اجتماعی، بر وابستگی شخصی و امتیازات تکیه داشت. در جامعه سرمایه‌داری، روابط اجتماعی تنها میتواند بین افراد قانوناً آزاد و برابر متکی شود. این آزادی قانونی (نه آزادی و برابری در رابطه با مالکیت) جزء لاینفک‌های شکل‌گیری و موجودیت پرولتاریایی است که برای کارخانه‌داران جدید نیروی کار ارزان ارائه میکند. کارگر باید آزاد باشد، و وی باید از هر نوع مالکیتی آزاد باشد تا در دسترس باشد و آماده باشد خودش را برای مزد به صاحب کارخانه، یا تجارت و یا خود دولت اجاره دهد. او باید آزاد باشد و هیچ گونه وابستگی به زمینی که می‌کارد نداشته باشد، او نباید ذخیره‌ای برای

زیست داشته باشد، نباید ملکی داشته باشد، بخاطر گرسنگی، فقر و بدبختی به مراکز صنعتی رانده شود، جایی که بتواند تنها کالایی را که در تملک دارد بفروشد: توان و هوشش را، یعنی نیروی کارش و توان کارکردنش را.

این روابط اجتماعی جدید ویژه سرمایه‌داری، برخلاف سازمان فئودالی با سازمان جدید سیاسی همخوان است: دولت همه روابط سیاسی را منحصر در اختیار دارد. در سرمایه‌داری افراد در تئوری (حقوقی) آزاد و برابر هستند و دیگر هیچ نوع وابستگی سیاسی بر شکل قدیمی لردهای فئودال یا صاحب جدید کارخانه ندارد. همه روابط سیاسی به وسیله دولت انحصاری میشود.

در شیوه تولید ماقبل سرمایه‌داری نیز، روابط تولیدی روابط تسلط بود. برده ملک صاحب خود بود، سرف وابسته به زمینی بود که روی آن کار میکرد یا مستقیماً وابسته به لرد بود. این وابستگی در سرمایه‌داری ناپدید شد. دولت (مدرن) بنابراین محصول روابط تولیدی سرمایه‌دارانه است. دولت (کنونی) شکل ویژه سازمان قدرت سیاسی در جوامع سرمایه‌داری است. این جا یک جدایی رادیکال بین عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی وجود دارد.

دولت (مدرن) قدرت، خشونت و روابط سیاسی بین افراد را در جوامعی که شیوه تولید سرمایه‌داری بر آنها حاکم است انحصاری میکند. در سیستم تولید سرمایه‌داری، سرمایه فقط پول یا کارخانه‌ها و یا ماشین‌آلات نیستند، سرمایه بعلاوه و بالاتر از همه آنها، یک رابطه اجتماعی تولیدی است و دقیقاً یک رابطه اجتماعی تولیدی بین پرولترها، فروشندگان نیروی کار خود برای دستمزد، و سرمایه‌داران، یعنی خریداران کالایی به عنوان "نیروی کار" .

دولت (سرمایه‌داری) که تنها اخیراً حدود پانصد سال قبل ظهور کرد، همراه با از بین رفتن روابط تولیدی سرمایه‌دارانه ناپدید خواهد شد. دولت (سرمایه‌داری) بنابراین جاودانه نیست؛ این پدیده ریشه متاخری دارد و به پایان خود خواهد رسید. تئوری سیاسی دولت مدرن در انگلستان برای تسریع یا توجیه پروسه تاریخی شناخته شده به عنوان انقلاب صنعتی در قرن هفدهم با هابس (و لاک) زاییده شد، پدر فلسفه سیاسی توماس هابس و جان لاک. هابس از نقطه نظر زمانی، اولین تئوریسین نیست بلکه آثار وی به مشکل امروزی دولت مدرن اختصاص یافته است. از افلاطون تا ماکیاول، تئوری سیاسی ماقبل دولت با قدرت سیاسی و جامعه به عنوان چیزی طبیعی شناخته شد. بعد از هابس، تئوری سیاسی دولت با تعریفش از دولت به عنوان موجودیتی مصنوعی، جدائی آن از جامعه مدنی مشخص شد. تئوری های بعد از هابس، بیشتر به مساله بازتولید قدرت سیاسی پرداخت.

دولت سرمایه‌داری از یک تناقض نشات میگیرد که این ریشه و دلیل موجودیت دولت بود. این تناقض عبارت بود از دفاع از سعادت همگانی در تئوری و دفاع عملی از منافع یک اقلیت. تناقض آشکار بین پندارِ پوچِ دفاع از منافع عموم و دفاعِ واقعی از منافع طبقه بورژوا. دلیل وجودی دولت (کنونی) چیزی جز تضمین بازتولید روابط اجتماعی تولید سرمایه‌دارانه نیست.

دولت (سرمایه‌داری) باوجود این که در نهادهایش اصلاح شده است، ماسک جامعه است که ظاهر یک نیروی خارجی را که به وسیله عقلانیت بالاتری برانگیخته شده است و یک نظم "عادلانه" را در نقش یک واسطه بی‌طرف را بازی میکند، مجسم میسازد. این بت‌واره ساختن دولت (مدرن) امکان این را فراهم میسازد، که روابط اجتماعی تولید سرمایه‌داری، به جای رابطه بر اساس زور و اجبار، تنها روابط اقتصادی، ظاهر شود. این امر، هم‌زمان ماهیت سرکوب‌گرانه نهاد های دولتی را پنهان میسازد. در بازار، کارگر و کارفرما

ظاهر افراد آزاد را دارند که وارد یک مبادله "کاملاً" اقتصادی میشوند. در این مبادله اقتصادی، تمام اجبار تیره و تاریک میشود و دولت (سرمایه‌داری) ابتدا دخالت نکرده است. دولت اینجا نیست، دولت (ظاهر) ناپدید شده است.

ضرورت جدایی بین همگانی و خصوصی، یک پیش‌شرط ضروری روابط تولیدی سرمایه‌داری است، زیرا فقط بدین وسیله است که آنها میتوانند قرارداد بین افراد برابر و به لحاظ حقوقی، آزاد ظاهر شوند، رابطه ای که در آن خشونت انحصاری شده از سوی دولت (سرمایه‌داری) از صحنه ناپدید شده است. همه اینها منجر به تناقض بین دولت به عنوان بت‌وارگی و دولت به عنوان سازمانده وفاق اجتماعی و قانونیت میشود، که در آن دولت باید انحصار بر خشونت را پنهان سازد، خشونتی که بطور دائمی علیه پرولتاریا به منظور تضمین روابط تولید سرمایه‌داری یعنی استثمار پرولتاریا از سوی سرمایه اعمال میکند. دولت به عنوان وفاق اجتماعی، قانونیت و انتخابات آزاد را هدایت میکند، حقوق دموکراتیک آزادی بیان، اجتماعات و مطبوعات و انجمن را تحمل میکند، به اتحادیه‌های کارگری اجازه فعالیت میدهد، اصلاحات کار نظیر بیمه، مستمری‌ها، هشت ساعت کار، بیمه بیکاری و غیره را قانونی میسازد.

اساس و عملکرد های دولت سرمایه‌داری

این وجود یک جامعه تقسیم شده به طبقات است، که دولت را بوجود می‌آورد، تا از همه امتیازات طبقه حاکمه دفاع کند. در شرایط بحرانی، دولت سرمایه‌داری بیدرنگ آشکار می‌سازد که این نهاد، قبل از هر چیز، بیش از اینکه دولت ملتی، مردمی یا شهروندانش و یا "دولت رفاه" باشد، دولت سرمایه‌داری است. اجزای سرکوبگرانه‌ی دولت که به حاکمیت طبقاتی مربوط است، جوهر بنیادی دولت است و این زمانی که وفاق اجتماعی و حقانیت دولتی در محراب معروض ساختن پرولتاریا به استثمار سرمایه قربانی میشود، آشکار میشود. انقلابات و شورش‌های پرولتری، همیشه سرشت طبقاتی دولت و عملکرد ضروری سرکوبگرانه آن را آشکار می‌سازند.

دولت سرمایه‌داری از این تناقض یعنی رابطه بین اساس سرکوبگری و عملکرد ظاهری آن به عنوان یک میانجی، رنج می‌برد. دولت تلاش میکند نقش سرکوبگرانه خود را پنهان سازد، وظایف خود را به عنوان ضامن حاکمیت طبقه بورژوا از طریق انحصار بر خشونت انجام دهد، در همان حال، دولت سعی میکند به عنوان سازمانده وفاق جامعه مدنی ظاهر شود، که به نوبه خود، دولت مدرن را به عنوان میانجی بیطرف توجیه کند. دولت بعلاوه از این طریق انحصار ایدئولوژیک خود را تقویت و تسلط کامل‌تر و پنهان‌تر بر جامعه مدنی پیدا میکند.

نهادهای اساسی دولت، ارتش دائمی و بوروکراسی است. وظایف ارتش، دفاع از سرزمین‌های ارضی علیه سایر دولت‌ها، استیلای امپریالیستی، گسترش بازارها و کسب کنترل بر مواد خام و بالاتر از همه خدمت کردن به عنوان پاسدار نهایی نظم مستقر شده علیه براندازی از سوی طبقه کارگر است. وظیفه بوروکراسی، مدیریت کردن همه وظایفی است که بورژوازی به دولت سپرده است می‌باشد: آموزش و پرورش، پلیس، بهداشت عمومی، زندان‌ها، پست، راه‌آهن‌ها، شاهراه‌ها... کارمند مدنی دولت (سرمایه‌داری) از معلم تا استاد دانشکده، از پلیس تا وزیر کابینه، از راننده کامیون تا دکترهایی که انجام وظیفه کردند، یا هنوز انجام وظیفه میکنند، وظایف ضروری

اعمال متعارف بورژوازی را انجام میدهند؛ اینان جایی که برای دولت زیان آور هستند، خصوصی میشوند، همان طور که اخیرا در بعضی از کشورها زندان‌ها، پلیس و ارتش را خصوصی کرده‌اند.

دولت (مدرن) سازمان حاکمیت سیاسی و زورگویی دائمی و استثمار اقتصادی پرولتاریا به وسیله سرمایه است. دولت (سرمایه‌داری) بنابراین، یک ماشین یا وسیله نیست که بتوان آن را برای اهدافی مغایر به کار برد؛ دیروز برای استثمار پرولتاریا، فردا برای آزاد ساختن پرولتاریا و سرکوب بورژوازی. دولت ماشینی نیست که بتوان آن را تسخیر کرد؛ دولت ماشینی نیست که بر طبق هوا و هوس گرداننده آن تسخیر شود. پرولتاریا نمیتواند دولت را تسخیر کند، زیرا دولت سازمان سیاسی سرمایه است: پرولتاریا باید دولت را منهدم سازد. اگر شورش پیروزمند پرولتاریا خود را به تسخیر دولت محدود سازد، و سپس آن را تقویت و احیا کند، ما میتوانیم از کودتا و یا انقلاب صحبت کنیم، یا حتی از یک انقلاب پرولتری صحبت کنیم (مانند اکتبر 1917 در روسیه)، اما در هر صورت این انقلابی است که بنیادهای یک ضدانقلاب سریع و قدرتمند را دست نخورده باقی میگذارد، که فوراً منجر به شکل از مدیریت سرمایه‌داری میشود به شکلی که در روسیه با استالینسم شاهد آن شدیم.

پرولتاریا باید دولت را منهدم سازد زیرا دولت سازمان سیاسی استثمار اقتصادی کارمزدی است. انهدام دولت یک شرط لایتنج‌زای شروع یک جامعه کمونیستی است. دولت سرمایه‌داری، واقعا نمیتواند منهدم شود مگر پرولتاریا بلافاصله پیش‌شرط‌های اقتصادی، اجتماعی و تاریخی وجود کارمزدی و قانون ارزش را در سطح جهانی منهدم سازد.

چه چیزی جایگزین دولت میشود؟

چه چیزی جایگزین دولت میشود؟ اداره امور در کمونیسم. انقلاب پرولتری، باوجود این، امر احزاب و یا سازمان نیست. آنچه که امکان کمونیسم را تعیین میکند، درجه بالای توسعه نیروهای مولد و توسعه و گسترش کارمزدی و شرایط پرولتاریا است. مسایل سازمانی نمیتواند خارج از کسانی که باید سازمان یابند و معضلاتی که در هر لحظه بخصوص غیرمترقبه پیش می‌آیند، از خارج تحمیل شود. قوانین و فرمول‌های جادویی یا تضمین علیه بوروکراتیزه شدن و ضدانقلاب وجود ندارد. ۱۷۸ بوروکرات‌ها، اغلب گرایش به متخصص شدن در سازمان، و خارج از جامعه دارند. تجربه تاریخی پرولتاریای بین‌المللی به شوراهای روسیه، "راتر"های آلمان و کمیته‌های اسپانیا یعنی سازمان پرولتاریا در شوراهای کارگران، به عنوان شکل سازمان طبقه کارگر اشاره میکنند.

بنابراین، ما از شکل سازمانی ویژه کمیته و یا شورا صحبت نمیکنیم، بلکه از سازمان شورایی جامعه صحبت میکنیم. شوراها کارگران را نمایندگی نمیکنند، آنها پرولتاریای سازمان یافته هستند. شورا یک نهاد طبقاتی و نهادی برای مبارزه است. شورا یک ارگان سیاسی نیست، شورا سازمان جامعه در روابط جدید تولید است و بنابراین نه دموکراتیک است و نه دیکتاتوری، شورا ماورای سیاست است و از جدا کردن بین عمومی و خصوصی که ویژه سرمایه‌داری است احتراز میکند. شوراها، راتر و کمیته‌ها در گذشته شکست خوردند، اما آنها موجودیت داشتند، و ظرفیت پرولتاریا را برای اداره و مدیریت کارخانه‌ها، شهرها و کشورها نشان دادند، اما آنها محدودیت‌های خود را نشان دادند؛ آنها نقطه ضعف‌هایی داشتند که باید درک و تصحیح شود. آنها همیشه زمانی که پرولتاریای انقلابی علیه

¹⁷⁸ - کمون پاریس 1871 همه مقامات عمومی را به مناصب انتخابی و قابل عزل تبدیل نمود و به آنها دستمزد میانگین یک کارگر را

پرداخت.

بربریت سرمایه‌داری بپاخاست ظهور کردند. آنها جواب طبقه کارگر به خلایی که بورژوازی بجا گذاشت بودند، نه نتیجه رادیکالیزه شدن مبارزه. ایدئولوژی شورایی، شوراها را به عنوان هدف در نظر می‌گیرد نه فقط لحظه ای از مبارزه در عبور به کمونیسم. طرفداران شوراها مفهوم شورا را به جای مفهوم لنینیستی "حزب" می‌گذارند. هر دوی این ایدئولوژی‌ها عقیم هستند. شوراها آن چیزی خواهند بود، که خود پرولتاریا در مبارزه برای منهدم ساختن دولت و ساختن کمونیسم می‌سازد.

کتاب‌های مورد استفاده قرار گرفته شده :

آباد د سانتیان، دیگو، انقلاب و جنگ در اسپانیا، نریو، بارسلونا، 1937

"اقدام کمیته مرکزی میلیشیای ضدفاشیست کاتالونیا."

آدیوئار توررا، جوزپ ادوئارد، کاتالونیا: ژوئیه- اکتبر 1936. قدرت دوگانه؟ (جلد دوم) تزه‌ای یسنسیاتورا، دپارتمان تاریخ معاصر، دانشگاه بارسلونا، 1979

برنکر، دابلیو، کالکتیو‌ها یا انقلاب اجتماعی، نقد، بارسلونا، 1982.

بولتن، بورت، جنگ داخلی اسپانیا، آلیانزا، مادرید، 1989. (به انگلیسی: بولتن، بورت، انقلاب اسپانیا: چپ و مبارزه برای قدرت در جریان جنگ داخلی، چاپ بازویراست شده و تفصیل یافته، نشر دانشگاه کارولینای شمالی، چپل هیل، 1979. اصل کتاب در سال 1961 تحت عنوان استتار بزرگ انتشار یافت.

دیاز سان‌دینو، فلیپه، از توطئه تا انقلاب، متن تکثیر شده.

اسکوفت، فدریکو، از شکست تا پیروزی 5 اکتبر 1934 تا 19 ژوئیه 1936، آرگوس و رگارا، بارسلونا، 1984

گارسیا، پیوترووسکی، روسس، بارسلونا، می 1937، آلیکورنیو، بارسلونا، 2006

گارسیا اولیور، هوان، پژواک گذشته، روئدو ایبریکو، بارسلونا، 1978

گویامیون، آگوستین، " یاران دورروتی 1937-1939" بالانس(1994). (ترجمه انگلیسی: گویامیون، آگوستین. گروه یاران دورروتی: 1937-1938، پال شارکی، نشر آ.ک. سانفرانسیسکو، 2001.

لاکروز، فرانسیسکو، ال آلامینتو، انقلاب و ترور در بارسلونا، لیبریا، بارسلونا، 1943

لورنزو، سزار، آنارشیست‌های اسپانیا و قدرت، روئدو ایبریکو، پاریس، 1972

یائوگه، فلیکس، ترور استالینیست‌ها در جمهوری اسپانیا، ئائورا، بارسلونا، 1974

مومپو، انریک، کمیته مرکزی میلیشیای ضدفاشیست کاتالونیا و موقعیت قدرت دوگانه در ماه‌های جنگ داخلی اسپانیا، ئائورا، بارسلونا، 1974، تز دکترا 8 ژوئیه 1994، دپارتمان تاریخ معاصر، دانشگاه بارسلونا

مونیس، جی. جوایز شکست، وعده پیروزی، نقد و تئوری انقلاب اسپانیا(1930-1939)، مونیوز مویا، برنس، 2003

پاز، آبل، دورروتی در انقلاب اسپانیا، بنیاد آنسلمو لورنزو، مادرید، 1996. {ترجمه انگلیسی: پاز، آبل، دورروتی در انقلاب اسپانیا، ت.آر. چاک مورسه، نشر آ.ک.، سانفرانسیسکو، 2006}

پیراتس، هوزه، کنفدراسیون ملی کار در انقلاب اسپانیا، روئدو ایبریکو، پاریس، 1971، {ترجمه انگلیسی: پال شارکی و کریس ایلهام، نشر ام.پی.، اولکند، 2011، جلد دوم و سوم نشر پی.ام. اولکند، 2012}

پونس و گارلاندی، هوان، "خاطرات"، متن به اسپانیایی، تکثیر شده.

پوزو گونزالیس آنتونیو، قدرت انقلابی در ماه‌های ژوئیه تا اکتبر 1936. بحران ایجاد دولت. تز دکترا که در 21 ژوئیه 2002 از آن دفاع شد، دپارتمان تاریخ مدرن و معاصر، دانشگاه مستقل بارسلونا.

رومرو، لوئیس، سه روز ژوئیه، آریل، بارسلونا، 1975 (یک داستان)

{سوچی آگوستین} موفقیت‌های بارسلونا، اد. ابرو، اوت 1937

تاررادیا، جوزپ، "بحران قبل از می، 26 روز بدون دولت ایالتی" (گزارش)

بین ماه‌های سپتامبر-اکتبر 2013 از متن اسپانیایی ترجمه شده است:

آگوستین گویامیون، سنگر ها در بارسلونا: کنفدراسیون ملی کار پیروزی ژوئیه 1936 تا شکست حتمی می 1937، چاپ اسپارتاکوس بین‌المللی، بارسلونا، 2006

اصل اسپانیایی روی اینترنت قابل دسترس است (اکتبر 2013) در:

<http://www.edicionespartaco.com/libros/barricades.pdf>

ما همان‌طور که در پیشگفتار ذکر کرده بودیم، مقاله آگوستین سوچی را در این قسمت می‌آوریم تا خواننده بیشتر با حوادث روزهای تراژیک ماه می 1937 آشنا شود. در این مقاله سوچی با دفاع از رهبری آنارشیست‌ها علیه یاران دورروتی موضع میگیرد، اما نوشته

ارزش خواندندش را دارد. ما نسبت به مواضع طبقاتی و سیاسی سوچی نقد داریم، زیرا موضع همکاری طبقاتی رهبران آنارشیست ها با دولت مرکزی و دولت ایالتی کاتالونیا را مورد نقد قرار نمیدهد و مانند اغلب آنارشیست ها نسبت به اشتباهات تاریخی رهبران آنارشیست ها اغماض میکند. در همان حال، این نوشته با توجه به این که حوادث ماه می 1937 را در جزئیات تشریح میکند، میتواند به عنوان سندی تاریخی مورد استفاده قرار گیرد. سوچی این نوشته را بر اساس مشاهدات خود در جنگ داخلی اسپانیا نوشته است. وی به عنوان یک خبرنگار آنارکوسندیکالیست آلمانی در این جنگ حضور داشت.

هفته‌ی تراژیک در ماه می

نویسنده : آگوستین سوچی

روز 19 ژوئن 1936، ژنرال‌های اسپانیا علیه مردم قیام کردند. کارگران بارسولونا، تحت رهبری آنارشیست‌ها در طی دو و نیم روز قیام فاشیستی را درهم کوبیدند. آنارشیست‌ها خواهان بدست گرفتن قدرت برای خود نبودند، اتحادیه‌های کارگری نیز بدنبال استقرار دیکتاتوری نبودند. مثل سایر قسمت‌های اسپانیا، یک جبهه متحد ضد فاشیستی تشکیل شد. این جبهه همه گرایش‌های بورژوازی جمهوریخواهان تا رزمنده‌ترین گرایش‌های پرولتری آنارشیست‌ها را در بر میگرفت. بطور طبیعی بین تشکیل دهندگان جبهه ضد فاشیستی در رابطه با اهداف و وسیله رسیدن به آن توافق کامل وجود نداشت. بعضی‌ها فقط خواهان کوبیدن قدرت ژنرال‌ها و روحانیت با حفظ جامعه بورژوازی بودند. دیگران بدنبال تغییرات عمیق در همه شئون زندگی اجتماعی بودند. سرمایه‌های بزرگ در جبهه فاشیست‌ها قرار داشتند. با شکست ژنرال‌ها، آنها موقعیت قدرت خود را از دست دادند. سازمان‌های کارگری وظیفه سازمان دادن زندگی عمومی را به عهده گرفتند. تغییرات اقتصادی در شکل اجتماعی شدن پیش رفت. همه موسسات اقتصادی بزرگ یا اشتراکی و یا اجتماعی شدند. صاحبان قبلی این موسسات قدرت مقاومت نداشتند. با وجود این، خرده بورژوازی، حتی قدرت مقاوم‌تر مقابل این تغییرات را در اولین ماه‌های پیروزی پرولتاریا نداشت، اما نظم جدید را بطور کامل نپذیرفت.

در خلال این تحولات، گرایش‌های متعددی شروع به ظاهر شدن کردند. توده کارگران در سطح وسیعی در سازمان‌های آنارکوسندیکالیستی کنفدراسیون ملی کارگران متشکل بودند. خرده بورژوازی، در طی ماه‌ها بعد از 19 ژوئن، خود را به اتحادیه عمومی کارگران وصل نمود. نه تنها کارگران بلکه سوداگران، صاحبان مغازه و کارگاه‌های کوچک، فروشندگان بازار و غیره به اتحادیه عمومی کارگران پیوستند. تغییرات در اسپانیا کاملاً متفاوت با سایر کشورهای اروپایی پیش رفت. اشکالی از سازمان خصوصاً در کاتالونیا ظهور نمود که در هیچ جای دنیا دیده نشده بود. در همه کشورهای اروپایی، خصوصاً در کشورهای دموکراتیک، احزاب

سیاسی، جریان‌های زندگی اجتماعی را شکل می‌دهند، اما در کاتالونیا، اتحادیه‌های کارگران این وظیفه را به عهده گرفتند. این بخاطر خصلت سندیکایی جنبش کارگری اسپانیا است. با توجه به این سنتها، خرده بورژوازی نیز خود را در اتحادیه‌ها سازمان داد.

یک تفاوت اساسی بین سازمان کارگران کنفدراسیون ملی کارگران و اتحادیه خرده بورژوازی اتحادیه عمومی کارگران وجود دارد. این تفاوت در صفوف آنان، در سیاستها و اهداف نهایی آنها خود را نشان می‌دهد. اتحادیه عمومی کارگران اشتراکی کردن را تحت اجبار قبول کرد. آنها خواهان ملی کردن بودند که در آن اقتصاد تحت کنترل دولت و احزاب سیاسی منتخب باشد تا در دست سازمانهای کارگری. در این زمینه اختلاف بروز کرد که منتهی به برخورد و تصادم گردید. در بین کارگران، در کارخانه‌ها و اداره آنها هماهنگی کامل برقرار بود. تنها در رابطه با مسایل سیاسی نظرات متفاوت وجود داشت. زمانی که کنفدراسیون ملی کارگران در 28 سپتامبر 1936 به حکومت کاتالان، پس از انحلال کمیته میلشیاوی ضد فاشیستی که به مدت دو ماه و نیم عمل میکرد، وارد شد، بطور رسمی اداره بخش عرضه غذا را به عهده گرفت. یک شعبه مرکزی برای عرضه غذا تحت اداره هوان دومونچ سندیکالیست ایجاد گردید. وی یک انحصار مبادله داخلی برای کنترل قیمتها بوجود آورد. نظارت بر امر غذا برای شهرها کاملاً توسط اتحادیه‌های کارگران حمل و نقل و شاخه‌های متعدد صنعت غذایی بر عهده گرفته شد که برطبق یک نقشه ویژه جای بنگاههای بزرگ و فروشندگان کوچک را که تا آن زمان صنعت غذایی را بر عهده داشتند گرفت. فروشندگان کوچک به عنوان عضو اتحادیه، موقعیتی برابر با کارگران شهر و کشور شدند. یا تاحدودی آنها میبایست چنین می‌شدند.

تصادمات ممتدی بین اعضای کنفدراسیون ملی کارگران و اتحادیه عمومی کارگران در مورد روش و شیوه پیشبرد کار پیش آمد. این تصادمات سبب کمیابی بعضی از اقلام گردید. بعضی از مواد غذایی گرانتر شد. به همین خاطر در رابطه با اهمیت روش‌ها و شیوه کار، مناظرات تند سیاسی بروز نمود. سه ماه بعد، در 16 دسامبر 1936 می‌بایست دولت جدیدی تشکیل یابد. این بحران کاملاً ماهیتی سیاسی داشت. حزب کارگران اتحاد مارکسیستها شریانه توسط رهبران اتحادیه عمومی کارگران بخاطر کمونیست بودنشان مورد حمله قرار گرفت. آنها این حزب را بخاطر داشتن گرایشات تروتسکیستی ضدانقلاب اعلام نمودند. اتحاد شوروی خودش، از طریق نمایندگی رسمی اش در این کمپین شرکت نمود. بحران بر سر برکناری آندرسن نین رهبر تروتسکیستها که در کابینه عهده دار وزارت دادگستری بود، در مجمع عمومی آفریده شد. کنفدراسیون ملی کارگران با این مانور سیاسی مخالفت کرد، اما بخاطر این که در دولت ائتلافی در اقلیت بود، حزب کارگری اتحاد مارکسیستها از دولت اخراج گردید.

اهداف دیکتاتوری کمونیستها، خود را در نظم جدید بروشنی نشان داد. کمونیستها در کاتالونیا و در سراسر اسپانیا یک اقلیت ناچیزی بودند. آنها با دست زدن به یک سری مانورهای زیرکانه نفوذ خود را در کاتالونیا افزایش دادند. کمونیستها با حزب سوسیالیست کاتالونیا که به بین الملل سوم ملحق شد، متحد شدند. باوجود اینکه آنها خود را سوسیالیست مینامیدند، از حمایت کمونیستها برخوردار بودند و آنها موفق شدند حزب سوسیالیست را به صفوف خود جلب کنند. برای کمونیستها، حزب تروتسکیستی رقیبی بود که می‌بایست از صحنه حذف شود. اتحاد شوروی قویا این مانور را مورد حمایت قرار داد. چند کشتی مواد غذایی از اتحاد جماهیر شوری به اسپانیا رسید. آنها همچنین مقداری اسلحه نیز فرستادند. ماشین تبلیغاتی برای اهداف سیاسی شان به کار انداخته شد، حزب تروتسکیستی بتدریج نفوذ خود را از دست داد. نفوذ کمونیست‌های اسپانیا متناسب با تضعیف حزب تروتسکیستی افزایش یافت. اختلاف این دو حزب به اتحادیه عمومی کارگران کشیده شد. اعضای حزب تروتسکیستی به اتحادیه عمومی کارگران متعلق بودند و در آنجا چند پست کلیدی را در دست داشتند. حزب کمونیست اسپانیا درصدد بود که آنها را از پست‌های خود برکنار سازد.

یک درگیری تند و تیز بین دو برادر مارکسیست، برای کنترل اتحادیه عمومی کارگران بوجود آمد، درگیری که در همه کشورها بخوبی شناخته شده است. فضای حاکم بر مناسبات بین نیروهای ضدفاشیست در کاتالونیا هرچه بیشتر غیرقابل تحمل گردید.

کنفدراسیون ملی کارگران زمانی که دولت جدید شکل گرفت، نسبت به هدف ضدفاشیسم وفادار ماند. کنفدراسیون خواهان متوقف ساختن درگیری‌ها بین احزاب سیاسی بود. کنفدراسیون پیشنهاد را بپذیرند. این کنفدراسیون ملی کارگران و اتحادیه عمومی کارگران بودند که چپ کاتالان که از طرف ملت کاتالان به این اسم مشهور بودند را به دولت وارد سازند. اینها طرفداران ریاست جمهوری بودند.

با توجه به واگذاری وزارت دفاع به کاتالان چپ، کنفدراسیون وزارت توزیع غذا را به اتحادیه عمومی کارگران واگذار کرد. هوان کومورا وزیر جدید، پس از احراز این مقام با یک چرخش قلم همه اقدامات پیشینیان خود را باطل نمود. انحصار تجارت داخلی و قیمت‌های ثابت برای مواد غذایی از بین برده شد. هدف کومورا شکستن قدرت اتحادیه‌های کارگری بود. او میخواست توزیع غذا به کمپانی‌های خصوصی واگذار گردد تا بدین طریق مالکین کوچک، فروشندگان کوچک و اجاره داران بتوانند از طریق افزایش قیمت‌ها سود بیشتری ببرند. کمیابی نان به امر مزمینی تبدیل گردید. مواد غذایی گران‌تر و توده‌ها ناراضی‌تر شدند. در عرصه اقتصادی و سیاسی آتش انباشته شده بود و برخورد غیرمسئولانه و پیشداوری‌ها آن شعله‌ور ساخت.

روز 23 اکتبر 1936، توافق نامه ای بین کنفدراسیون ملی کارگران و فدراسیون آنارشیست‌ها ایبریا از یک طرف با اتحادیه عمومی کارگران و حزب کمونیست اسپانیا از طرف دیگر امضا شد. آنها بر روی یک برنامه حداقلی به توافق رسیدند. هر دو سازمان و خصوصا کنفدراسیون امتیازاتی در مبارزه با ژنرال‌ها به اتحادیه عمومی کارگران و حزب کمونیست اسپانیا دادند. کارگران از این پیمان خوشحال شدند، در یک جلسه توده‌ای در میدان وسیع گاوپازی بارسلونا جایی که کارگران شهر تجمع کرده بودند، با تحسین و شادی بر این توافق صحنه گذاشتند.

اما هنوز کسانی بودند که منافع خود را بالاتر از منافع پرولتاریا در نظر داشتند. یک کمپین علیه کنفدراسیون ملی کارگران و فدراسیون آنارشیست‌های ایبریا با همان سرشتی که علیه حزب تروتسکیست‌ها سازمان داده شد شروع گردید. مسئولیت هر آنچه که خوب پیش نمی‌رفت به گردن کنفدراسیون ملی کارگران و آنارشیست‌ها انداخته شد. باوجود این که کنفدراسیون ملی کارگران در بخش‌هایی که اجاره داران کوچک در اکثریت بودند از ایده اشتراکی کردن منصرف شد و بطور کامل اشتراکی کردن اجباری را رد نمود، آنها کمپین خود را علیه کنفدراسیون و آنارشیست‌ها بین اجاره داران و دهقانان ادامه دادند. آنها به غریزه مالکیت رجوع نمودند و ایده اشتراکی کردن را به عاشقان مالکیت دشمن معرفی نمودند و تا جایی پیش رفتند که طرفداران اشتراکی کردن را به عنوان دشمن مردم محکوم نمودند.

چنین کمپین بداندیشانه‌ای اثر خود را داشت. در ژانویه 1937، یک شورش توسط سیاستمداران علیه کنفدراسیون ملی کارگران و فدراسیون آنارشیست‌های ایبریا در شهر فاتاریا اتفاق افتاد. چنین شورش در خود بی اهمیت بود، اما نشان از چیزهایی می‌داد. شش ماه از پیروزی بر فاشیست‌ها گذشته بود، شش ماه تغییرات انقلابی که منجر به اجتماعی شدن شده بود، اما بعضی از احزاب میخواستند این گرایش را معکوس سازند. آنها یک جنگ ملی میخواستند نه یک انقلاب اجتماعی. شعار جنگ و انقلاب که معرف فدراسیون و

آنارشیستها بود، مورد مخالفت سایر احزاب بود. شعار آنها این بود که ما اول می‌خواهیم در جنگ پیروز شویم، هر چیز دیگری، یک نظم اجتماعی جدید، برقراری عدالت اجتماعی و غیره باید تا آخر جنگ نباید به میدان کشیده شود.

اختلافات هر چه بیش‌تر و شدیدتر می‌گردید. آنها تلاش می‌کردند کنفدراسیون ملی کارگران و فدراسیون آنارشیستهای ایبریا را از مواضع سیاسی‌شان بیرون کنند. خون در فاتاریا بر زمین ریخته شد. با وجود این‌که، هر دو سازمان بطور مشترک در رابطه با این حادثه و ریشه‌های آن اعلامیه مشترکی دادند، مطبوعات حزب کمونیست اسپانیا کمپین افترا و تهمت خود را علیه اعضای مسئول کنفدراسیون ملی کارگران و فدراسیون آنارشیستهای ایبریا در این رابطه ادامه دادند. بعضی از عناصر کاتالان چپ . ناسیونالیستهای کاتالان نیز به این کمپین دسیسه آمیز ملحق شدند.

نارضایی عظیمی در بین کارگران حاکم شد. کارگران انقلابی کاتالونیا احساس می‌کردند که انقطاع تدریجی پیروزی انقلابیشان پس از 19 ژوئیه، مورد اهانت قرار گرفته است. نمایندگان کنفدراسیون ملی کارگران و فدراسیون آنارشیستهای ایبریا شدیداً مخالف بکارگیری نیروی پلیس در برخورد به نارضایی توده‌ها بودند. عناصر بورژوازی سعی می‌کردند هواداران سندیکالیستها و آنارشیستها را از موقعیت‌های خود بیرون کنند. پاسداران کنترل کارگری متشکل از نیروهایی که فاشیسم را در 19 ژوئیه در کاتالونیا شکست داده بودند، بعنوان پاسداران ضدفاشیست انجام وظیفه می‌کردند. اکثریت بزرگ این پاسداران اعضای کنفدراسیون ملی کارگران بودند. زمانی‌که اتحادیه عمومی کارگران خواهان تعداد برابر با آنها در منطقه شدند، اختلاف جدی مجدداً ظاهر شد. اعضای اتحادیه عمومی کارگران همیشه کمتر از اعضای کنفدراسیون ملی کارگران بودند و مستحق حق برابر نبودند. اعضای اتحادیه عمومی کارگران این ارگان را ترک و توجه خود را متوجه پلیس ساختند تا آنها را بسوی خود جلب کنند. آنها به جای ایجاد پل ارتباطی، فاصله‌ها را تعمیق بخشیده و پرولتاریا را تکه تکه کردند.

کمونیستها و عناصر کاتالان چپ یک تبلیغات فشرده در بین اعضای موجود پلیس، گارد ضربت، گارد‌های غیرنظامی و گارد‌های شهر کاتالان علیه سندیکالیستها و آنارشیستها برآه انداختند. آنارشیستها از همان ابتدا خواهان انحلال پلیس و جایگزینی آن با یک نهاد واحد برای امنیت مردم بودند. احزاب و سازمان‌های دیگر با آن مخالفت می‌کردند. اصطکاک بین پلیس و پاسداران کارگر بروز نمود. در بعضی از جاها، درگیریهای مسلحانه پیش آمد که منجر به زخمی و کشته شدن چندین نفر گردید. نمونه زیرین یکی از موارد ایجاد زمینه توسط بعضی از عناصر برای جنگ برادرکشانه علیه آنارشیستها بود. روز 5 مارس 1937، چند نفر فرمانی به‌نام وایه‌هو، رئیس کارخانه‌های اسلحه‌سازی به انبارداری در بارسلونا صادر کردند که طبق آن 10 زره پوش به آنها تحویل داده شود. در دقایق آخر، در مورد اعتبار و صحت این دستور شک و تردید ایجاد می‌شود و رئیس انبار برای تحقیق در این مورد به وایه‌هو تلفن می‌کند. پس از تلفن معلوم می‌گردد که سند جعلی بوده است، اما در خلال این تحقیق، زره پوش‌ها از محل دور شده بودند. آن‌ها مورد تعقیب قرار می‌گیرند و مشاهده می‌شود که آن‌ها به سنگر وروشیلوف که متعلق به حزب کمونیست اسپانیا و کمونیستهاست برده شد.

نخست وزیر تارادایاس در این رابطه مداخله نمود. در ابتدا افسران سربازخانه بکلی منکر این عمل گردیدند. تنها زمانی‌که آنها با تفتیش و تحقیق اجباری سربازخانه روبرو شدند، اعتراف نمودند که زره پوش‌ها آنجا هستند. هدف این دزدی و مخفی نمودن این زره پوشها در طی روزهای تراژیک می‌برای مردم بارسلونا روشن‌تر گردید. نخست وزیر تارادایاس طی فرمانی اعضای پلیس را به

منظور پیوستن به احزاب و اتحادیه ها ممنوع اعلام نمود که باعث خشم کارگران گردید. نشست ویژه کنفدراسیون ملی کارگران برگزار و از نمایندگان خود در دولت خواستند که خواهان الغای این فرمان گردند. هم‌زمان با آن، سازمان کارگران کنفدراسیون ملی کارگران خواهان رفرم در وزارت تامین مواد غذایی و استعفای کومورا گردیدند. یک بحران عمومی سریعاً در 27 مارس به وجود آمد.

معلوم شد که حل این بحران به این سادگی نیست. درخواستهای حزب کمونیست اسپانیا که خود را پشت اتحادیه عمومی کارگران پنهان کرده بود، گستاخانه تر گردید. پس از یک هفته مذاکره، زمانی که برنامه جدید برای دولت عمومی مورد توافق قرار میگرفت، در لحظات آخر اتحادیه عمومی کارگران زیر بار نرفت. اتحادی که با تحمل درد و رنج بدست می‌آمد، ضایع گردید. رفقا، منظور حزب کمونیست اسپانیاست) رئیس کاتالان با یک کودتای صلح آمیز، دولتی موقتی تشکیل دادند. سندیکالیست‌ها و آنارشئیست‌ها اگر این راه حل اجباری را رد میکردند، کاملاً محق بودند. آن‌ها حسن نیت و بردباری خود را ثابت کرده بودند. آن‌ها میتوانستند به افکار عمومی مراجعه کنند و مردم نسبت به آن‌ها احساس همدردی میکردند. آنها به‌خاطر جلوگیری از درهم شکستن جبهه ضدفاشیستی این دولت را تحمل کردند. روز 16 آوریل با وجود دادخواهی کنفدراسیون ملی کارگران بحران حل گردید. آنها از تقاضای قبلی خود صرف‌نظر و اشتیاق پرولتاریا را برای ضرورت جنگ علیه فاشیسم نشان دادند و از آن‌ها خواستند نیروهای خود را برای درهم شکستن فاشیست‌ها متمرکز سازند. کومورو دیگر در راس وزارت تهیه و توزیع مواد غذایی نبود، اما این وزارتخانه در دست اتحادیه عمومی کارگران باقی ماند. وزرای کنفدراسیون نیز تغییر یافتند. سندیکالیست‌ها و آنارشئیست‌ها هر چه در توان داشتند بکار گرفتند تا جبهه ضدفاشیستی را حفظ کنند. آنها امیدوار بودند که مرحله ای از تغییرات جدید اکنون شروع خواهد شد. دوره‌ای از آرامش و تمدد اعصاب در پشت جبهه. امیدی واهی.

روز 25 آوریل، رولدان کورتادا، یکی از اعضای مشهور حزب کمونیست اسپانیا نزدیک مولینر یوبرگات کشته شد. حزب کمونیست اسپانیا با دستاویز قرار دادن این واقعه اسفناک، با استفاده از اتوریته خود علیه مردم و طرفداران و اعضای کنفدراسیون ملی کارگران و فدراسیون آنارشئیست‌های ایبریا اقدامات سرکوبگرانه‌ای را اعمال نمود. باوجود این‌که آنها ما را مستقیم متهم به اینکار نکردند، اما از طریق اعمال خود مسئولیت اخلاقی این عمل جنایتکارانه را متوجه سازمانهای ما کردند. خشم سراسر ایالت بارسولونا را فراگرفت، این خشم هم علیه این عمل جنایتکارانه و هم علیه اقدامات سرکوبگرانه آنها بود. مدیر اجرایی امنیت عمومی، رودریگز سالاس مسئول این اعمال سرکوبگرانه بود. مشاغل سیاسی وی تا آن زمان متفاوت بوده است. وی بالاخره خود را با اتحادیه عمومی کارگران همراه کرد. اعمال وی علیه کنفدراسیون ملی کارگران به عنوان تحریکات در نظر گرفته می‌شد. او ماهها علیه کنفدراسیون در حال مبارزه بود. چند روز بعد شهردار آنارشئیست‌ها پیگسرو آنتونیو مارتین و سه نفر از رفقاییشان کشته شدند. اعضای فدراسیون آنارشئیست‌های ایبریا از کشته شدن بهترین و محترم‌ترین رفقاییشان خشمگین بودند. خشم سیاسی اوج میگرفت. اول ماه مه فرارسید. مذاکرات کنفدراسیون ملی کارگران و اتحادیه عمومی کارگران برای تظاهرات مشترک به شکست انجامید. این شکست در نتیجه مانور کمونیست‌ها که اتحادیه

عمومی کارگران را کنترل میکردند پیش آمد. خشم بتدریج به نفرت تبدیل شد. احساسات تند سیاسی صحنه را اشغال نمود.

حوادث سوم می

روز سوم می، رودریگز سالاس حمله جدیدی را علیه کنفدراسیون ملی کارگران شروع کرد. برطبق یک نقشه قبلی، در غیاب سایر اعضای شورا، وی بنا بر دستور وزارت کشور با دویست پلیس به زور وارد ساختمان تلفن گردید. این آخر توطئه بود. بالاخره صبر کارگران لبریز شد و بهمن فروریخت. کارگران علیه این تحریک وارد عمل شدند.

ساختمان تلفن بارسلونا در مرکز شهر در پلازای کاتولونیا قرار دارد، نه تنها در کاتالونیا بلکه در سراسر اسپانیا ساختمانهای تلفن در مرکز شهر قرار دارند. برطبق قانون اشتراکی کردن 24 اکتبر 1936، تلفن توسط سازمانهای کارگران اداره و کنترل می شد. نماینده مجمع از کاتالان در راس کمیته کارگران قرار داشت. این مطابق با قانون سراسری کشوری بود، احتمالاً با توجه به کمی تعداد اعضای اتحادیه عمومی کارگران، این اتحادیه به این امر قانع و راضی نبود. آنها همچنین اعضای کمتری در بین کارگران و مستخدمین ساختمان تلفن داشتند. رودریگز سالاس که حاضر نبود صبر کند تا طرفدارانش در این سازمان اکثریت پیدا کنند، تصمیم گرفت کنترل کامل ارتباطات را به زور در دست گیرد.

حدود ساعت سه بعد از ظهر سوم می، سه کامیون پلیس زیر فرمان شخص خود وی به ساختمان آمدند. آنها وارد ساختمان شده و خواستند آنرا اشغال کنند. طرز رفتار آنها محرک و نسبت به کارگران توهین آمیز بود. آنها از کارگران خواستند دستان خود را بالا برده و اسلحه های شان را تحویل دهند. (از ژوئن گذشته همه رهبران مسئول سازمانها، احزاب سیاسی، موسسات عمومی و غیره اسلحه کوچک حمل میکردند. به علاوه، همه ساختمانهای عمومی اسلحه برای دفاع علیه فاشیستها داشتند، بعضی ها فقط تفنگ و در اماکن مهم همچنین تفنگ خودکار داشتند.) کارگران به دفاع از خود برخاستند. یک اسلحه خودکار از بالا پلیس را تحت پوشش داشت. آنها نتوانستند از طبقه اول بالاتر بروند. در همان حال که این اتفاقات در درون ساختمان تلفن به وقوع می پیوست، خبر حمله به ساختمان در میدان، به زودی در سراسر شهر پیچید. گویی کبریت به باروت زده شد. کارگران بارسلونا، متعلق به کنفدراسیون ملی کارگران، با اکثریتی عظیم نگران این بودند که این تنها می تواند ابتدای حمله به حقوقشان باشد. مردم از همه نقاط شهر خود را به مرکز شهر رساندند تا از چند و چون مساله مطلع گردند. پلیس تلاش می کرد آنها را عقب براند. درگیری شروع شده بود.

کارگران و پلیسها هیجان زده در بخشهای مختلف شهر می دویدند. مرکز کنفدراسیون پر از مردم بود. همه اسلحه میخواستند. همه میخواستند خود را در مقابل حملات مشابهی آماده کنند. شاید، در یک وقت دیگر، حمله به ساختمان تلفن چنین نتایجی به بار نمی آورد، اما انباشت اختلافات سیاسی در چند ماه گذشته اوضاع را وخیم کرده بود. در چنین شرایطی، مهار کردن خشم توده ها غیرممکن بود. چند ساعت بعد، همه شهر بارسلونا مسلح بود. کارگران چند ساختمان نزدیک کاتالونگا را اشغال کردند، اما سریع عقب نشستند. وزیر کشور کاتالان آرته میو همراه پلیس پشت سر گروه بود. همراه او توده مسلح ناسیونالیستهای کاتالان و جنگجویان

حزب کمونیست اسپانیا بود. گروههای مسلح همچنین در بخش خارج بارسلونا تمرکز کرده بودند. بر همه روشن گردید که آنها در حال انجام توطئه ای علیه کنفدراسیون ملی کارگران و فدراسیون آنارشیست‌های ایبریا هستند.

از زندانهای دیکتاتوری تا حال، کنفدراسیون ملی کارگران و فدراسیون آنارشیستهای ایبریا کمیته های دفاع خود را داشتند. این کمیته ها وارد عمل گردیده و اسلحه برداشتند. برای جلوگیری و محدود کردن دامنه این حادثه، رئیس پلیس رفیق اردلس، منشی عمومی پاسداران رفیق آسنس و رفیق دیاز به نمایندگی از کمیته های دفاع به ساختمان تلفن فرستاده شدند تا مزاحمین را متقاعد به عقب نشینی کنند. کارگران زیر تهدید پلیس حاضر به کار نشدند و معلوم بود که بدون ترک محل از سوی پلیس آرامش باز نخواهد گشت. تلاش هر سه رفیق ما به جایی نرسید.

تحت فشار فزاینده مردم بارسلونا، کمیته منطقه ای دیگر نمیتوانست ساکت بماند. منشی این کمیته رفیق والرماس، همراه با چند رفیق دیگر به نخست وزیر تارادایاس و وزیر کشور آیگواد مراجعه و از آنها خواستند که برای آرام کردن مردم پلیس را از محل دور کنند. تارادایاس و آیگواد به آنان اطمینان دادند که آنها چیزی مربوط به ساختمان تلفن نمیدانند، اما بعدا ثابت گردید که آیگواد خود دستور اشغال ساختمان را صادر کرده است. کمیته منطقه ای کنفدراسیون ملی کارگران از رادیو اعلام نمود که آنها به هر وسیله ممکن مبادرت خواهند کرد تا پلیس ساختمان را ترک کند. از کارگران خواسته شد که آرامش و وقار خود را حفظ کنند. در طی مذاکرات، دولت قول داد که دستور عقب نشینی پلیس را صادر خواهد کرد. برای مدت کوتاهی، مجددا همه چیز عادی به نظر میرسید، اما به زودی اخبار خلع سلاح کارگران از سوی پلیس سالاس پخش گردید و مجددا توده ها دلواپس شدند. کارگران در حالت آماده باش بودند. آنها به صلح ظاهری اعتماد نداشتند و به گوش به زنگ باقی ماندند. در این ضمن، خون بر زمین ریخته شده بود. تیراندازی شروع و دو نفر زخمی شده بودند.

فشار عصبی در بین مردم ادامه یافت. کارگران درخواست ضمانت می کردند. آنها نمی خواستند چنین اتفاقی تکرار شود. آنها از طریق سازمانهای خود اخراج رئیس امنیت عمومی سالاس و وزیر کشور آیگواد را درخواست کردند. آنها اعلام نمودند که اگر خواست آنها پذیرفته نشود، دست به اعتصاب خواهند زد. استعفای آنها اعلام نگردید. روز بعد، اعتصاب عمومی اعلام گردید. اگر احزاب دیگر نیز با عزل این دو نفر موافقت می کردند، آرامش مجددا برقرار می شد و از تراژدی وحشتناک جلوگیری به عمل می آمد. نزدیکی های صبح، کارگران شروع به سنگساری در اطراف شهر نمودند. در طول شب اول، جنگی در میان نبود، اما فشار عمومی افزایش یافت. در بعضی از بخش های شهر تیراندازی های به عمل آمد، در بخش ساریبا، چند صد کارگر خود را مسلح ساختند، سنگر درست کردند و گارد های غیرنظامی را با رضایت خودشان خلع سلاح ساختند. آنجا هیچگونه درگیری به وقوع نپیوست. کارگران کاملا بر اوضاع مسلط بودند.

در بخش سانس، جایی که دورتی زندگی میکرد، کارگران خصوصا جوانان لیبرتایی در مراکز فرهنگی خود (آته نئوس) تجمع کرده و سنگر گرفتند. جنگی در میان نبود. در بخش هوستا فرایچس، کارگران در طول شب سوم و چهارم می، سنگر ساختند. پاسداران غیرنظامی بدون هیچ مقاومتی خلع سلاح شدند. افراد میلیشیا زمان خروج از بارسلونا، میدان گاوبازی بزرگ را که در این بخش قرار دارد، به اشغال خود درآوردند. در خیابان لریدا، سیصد پاسدار غیرنظامی اسلحه های خود را تحویل کارگران دادند. هیچ درگیری در

بیرون شهر اتفاق نیافتاد، چرا که در این قسمت، پلیس به طرفداری از کارگران برخاست و به علاوه کارگران چنان در اکثریت بودند که هرگونه مقاومتی در مقابل آنان بیهوده و عبث بود.

سه شنبه چهارم می

در ساعات اولیه صبح تیراندازی از مرکز شهر شروع شد. کاخ دادگستری از سوی پلیس اشغال شد. مراکز جنگ به همه جا گسترش یافت. چند مرکز کنفدراسیون ملی کارگران توسط پلیس به تصرف درآمد. حدود ساعت یازده صبح، نمایندگان کنفدراسیون جلسه ویژه ای ترتیب دادند تا هر چه در توان دارند اوضاع را آرام کنند. کمیته ویژه ای برای مذاکره با دولت برای یافتن راه حلی برای درگیری‌ها انتخاب گردید. کنفدراسیون با طرح درخواستی از پلیس اعلام نمود

" ضروری است هر چه زودتر راهی برای متوقف ساختن این کشمکش پیدا نمود. حوادثی که اکنون در خیابان‌ها اتفاق میافتد نتیجه یک فدارکاری طولانی و دردآور کنفدراسیون و رهبران آنست که با استفاده از خون و نیرویشان برای شکستن فاشیست‌های جنایتکار مایه گذاشتند. اجازه ندهید آنها به شما خیانت کنند. شما به خوبی می‌دانید و برای شما ثابت شده است که فدراسیون آنارشویست‌های ایبریا و کنفدراسیون چه فردا و چه جمعا علیه شما نیستند. شما مثل ما هستید، سربازان جبهه ضدفاشیست. اسلحه‌های خود را به مردم تقدیم کنید و در کنار آنها قرار بگیرید، همانطور که در نوزده ژوئن اینکار را کردید. نه کنفدراسیون ملی کارگران و نه فدراسیون آنارشویست‌ها خواهان برقراری دیکتاتوری نیستند و هیچکدام از آنها حتی تا آخرین نفر باقیمانده شان دیکتاتوری را تحمل نخواهند کرد. ما علیه فاشیست‌ها بخاطر عشق به جنگ نمی‌جنگیم، ما برای تامین آزادی مردم و جلوگیری از قتل عام و استثمار مردم بوسیله کسانی که بدون این‌که خود را فاشیست بنامند و میخواهند رژیم مطلقه ای را حاکم کنند که کاملا ناقض احساسات و سنت مردم هستند، می‌جنگیم. "

یکساعت بعد، کمیته منطقه ای کنفدراسیون ملی کارگران و فدراسیون آنارشویست‌ها رو به مردم اعلام نمودند

" کنفدراسیون ملی کارگران و فدراسیون آنارشویست‌ها به شما مردم میگویند که ما نمی‌خواهیم خون کارگران همقطار در خیابان‌های بارسلونا ریخته شود، اما ما نمی‌توانیم تحریکات و سو استفاده کسانی که با استفاده از مقام‌شان میخواهند حقوق کارگران کنفدراسیون ملی کارگران و اتحادیه عمومی کارگران را نابود سازند تحمل کنیم، همانطور که دیروز آنها خواستند با بکارگیری زور ساختمان تلفن را اشغال کنند.

کمی بعد، اعلامیه دیگری از سوی کنفدراسیون ملی کارگران خطاب به کارگران بارسلونا از رادیو پخش گردید.

" مردان و زنان!

ما بی پرده با جامعه صحبت میکنیم، همانطور که در گذشته همین طور عمل کرده ایم. برای اثبات صداقت خودمان، ما مسئول آنچه که اتفاق میافتد نیستیم؛ ما حمله نمی‌کنیم. ما تنها از خودمان دفاع می‌کنیم. ما این را شروع نکردیم، ما تحریک نکردیم، ما تنها به

تجاوز، افترا و زورگویی که متوجه کنفدراسیون ملی کارگران و فدراسیون آنارشیست‌ها شده، علیه سرسخت‌ترین همه ضدفاشیست‌ها، جواب می‌دهیم.

ما اهداف خود را پنهان نمی‌کنیم. ما به اندازه کافی آنرا ثابت کرده ایم. آنها چرا قصد حذف ما را کرده اند. آیا به نظر شما این اعمال مشکوک نیست که به کنفدراسیون ملی کارگران و فدراسیون آنارشیست‌ها حمله می‌کنند؟ این در حالی است که در مادرید، آندالس، ویسکایا و آراگون نیروهای ما چه در گذشته و چه اکنون حداکثر شهامت و قدرت را به ثبوت رسانده اند؟ کارگران کنفدراسیون ملی و اتحادیه عمومی کارگران! راهی را که ما باهم پیموده ایم بخاطر بیاورید. چند نفر از ما در خیابان‌های باز و سنگرها در خون خود غوطه‌ور شده ایم، اسلحه‌هایتان را زمین بگذارید، هم‌دیگر را بمثابه برادر در آغوش کشید! اگر متحد شویم، ما پیروز خواهیم شد. اگر ما در بین خود به جنگ پردازیم، شکست خواهیم خورد. ما دستانمان را بدون سلاح بسوی شما دراز می‌کنیم. شما نیز همین کار را بکنید و همه چیز فراموش خواهد شد. اتحاد در بین خودمان! مرگ بر فاشیسم!"

یک ساعت بعد، ساعت سه بعد از ظهر، کنفدراسیون ملی کارگران و فدراسیون آنارشیست‌ها مجدداً پیامی به مردم بارسلونا فرستادند.

"کنفدراسیون ملی کارگران و فدراسیون آنارشیست‌ها که مصممانه در بارسلونا و کاتالونیا برای درهم شکستن فاشیسم به سایر سازمانهای ضدفاشیست یاری رساند، امروز از شما می‌خواهد که اسلحه‌هایتان را زمین بگذارید. به اهداف والا، اهداف والای کارگران در گذشته و آینده فکر کنید." "دولت ایالتی باید پاکسازی گردد. این اعمال تحقیرآمیز بدون توجه به مسببین آن منجمله وزرا باید خاتمه یابد."

"کارگران کنفدراسیون ملی و اتحادیه عمومی کارگران!

فریب این مانورها را نخورید. بالاتر از همه چیز اتحاد! اسلحه‌هایتان را زمین بگذارید. تنها یک شعار: ما باید فاشیسم را شکست دهیم! مرگ بر فاشیسم!"

علیرغم این تقاضاها و نشان دادن حسن نیت به پلیس و مردم بارسلونا، وقتی خصومتها شروع گردید، نمی‌توان عقب‌نشینی کرد. خشم از هر دو سو بالا گرفت. وقتی درگیری‌ها آغاز شد، چهار وزیر کنفدراسیون ملی کارگران که در دفاتر خود بودند، نتوانستند به محل مجمع عمومی دولت برسند. وزرای احزاب دیگر خصوصاً نخست وزیر تارادایاس و دوستان رئیس جمهور اعلام نمودند که تا زمانی که خیابان‌ها از افراد مسلح تخلیه نشود، نمی‌توانند به مذاکره بنشینند. برای همه آنها مسلم بود که تداوم حضور نیروهای مسلح در خیابان‌ها مربوط به سندیکالیست‌ها و آنارشیست‌ها نبود، بلکه نتیجه عمل پلیس بدون دیسپلین زیر فرماندهی عامل تحریک، حزب کمونیست اسپانیا و ناسیونالیست‌ها بود. ارگان‌های مسئول کنفدراسیون و فدراسیون آنارشیست‌ها به اندازه کافی تمایل و اشتیاق خود را برای پایان دادن به درگیری از طریق اعلامیه‌های خود به مردم نشان داده بودند. طولانی کردن مذاکرات ضرورتاً مهلک بود. خشم و نفرت هر ساعت فزونی می‌یافت. یک انفجار، یک جنگ خونین هر لحظه ممکن بود شروع شود. پلیس شهری کاتالان و اعضای حزب کمونیست که با آنها همکاری میکردند، درگیری در مرکز شهر را شروع کردند. حدود ساعت پنج بعد از ظهر، یک حادثه خونین بیرحمانه قابل انتظار در ویادوروتی به فاصله کمی از دفتر کمیته منطقه‌ای کنفدراسیون ملی کارگران و فدراسیون آنارشیست‌ها، شروع گردید. دو خودرو از سوی اسکله‌ها برای رسیدن به کمیته منطقه‌ای حرکت میکردند. تقریباً سیصد متر آن

طرف‌تر، یک سنگر گارد های شهری ناسیونالیست‌های کاتالان و اعضای حزب کمونیست اسپانیا که بازوبند های سرخ داشتند قرار داشت. زمانی که ماشین به سنگر رسید، به حاملین ماشین دستور داده شد که اسلحه های خود را تحویل داده و تسلیم شوند. آنها در همان حال که از ماشین پیاده می‌شدند تا دستور را اجرا کنند، با شلیک دسته جمعی از سنگر های روبرو، بر زمین افتادند. این حادثه که از سوی بسیاری، از پنجره های دفتر کنفدراسیون و فدراسیون آنارشیست‌ها مشاهده می‌شد، خشم بی‌رحمانه‌ای را برانگیخت. مدافعین دفتر خواستند که هر چه زودتر انتقام این قتل ناجوانمردانه را بگیرند، اما پس از بحث و گفتگو، مجدداً خواستند جلو این تحریکات را گرفته تا از صدمه بزرگتری جلوگیری شود. زمانی که مشخص گردید که پلیس نه تنها قصد جلوگیری این حملات را ندارد، بلکه خود را برای حمله به دفاتر منطقه ای آماده میکند، کمیته دفاع تصمیم گرفت تا دستور دهد دو زره پوش از کارخانه اسلحه سازی برای دفاع از دفاتر و زندانیانش بیایند. آنها عصر رسیدند و خود را برای دفاع آماده نمودند.

در این میان، یک نوع جبهه‌ی متحد بین کاتالان چپ، ناسیونالیست‌های کاتالان، حزب کمونیست اسپانیا و اتحادیه عمومی کارگران بوجود آمده بود. همه این جریان‌ها، از وزیر کشور، آیگواد و رودریگز سالاس رئیس پلیس، که هر دو مسئول مستقیم درگیری‌ها بودند، دفاع میکردند. این جبهه متحد وزراء، به خیابان منتقل شد. پلیس، گارد ملی، پلیس شهری کاتالان، و اعضای حزب کمونیست اسپانیا (متعلق به انترناسیونال سوم) و اتحادیه عمومی کارگران، سنگر ها را با هم علیه کارگران کنفدراسیون ملی کارگران و فدراسیون آنارشیست‌ها ایبریا که حزب اتحاد مارکسیست‌ها با آنها متحد شده بودند، به کار گرفتند. این جبهه متحد همه احزاب بورژوازی چپ با کمونیست‌ها علیه سندیکالیست‌ها و آنارشیست‌ها، باندازه کافی ثابت نمود که آنها تلاش میکنند سندیکالیست‌ها و آنارشیست‌ها را از دولت بیرون رانده و آنها را در بین کارگران بی اعتبار سازند. علی‌رغم این که، ممکن بود همه رهبران این احزاب در فراهم نمودن زمینه های این جنگ شرکت نکرده باشند، اما بدون انکار همه آنها میخواستند با بهره برداری از این وضعیت آنارشیست‌ها را از دولت بیرون کرده و یا حداقل تضعیف سازند و نفوذ آن بخش از پرولتاریا ی کاتالان را که مبارزه علیه فاشیسم را هم‌زمان علیه سرمایه داری و برای سوسیالیسم پیش می‌بردند، تضعیف سازند. آن چه که چند ماه قبل علیه حزب کوچک‌تر یعنی اتحاد مارکسیست‌ها با تلاش قابل مقایسه کمتری بکار گرفته شد، اکنون علیه سازمان توده‌ای پرولتاریا با زور بکار گرفته می‌شد. اینکه رودریگز سالاس علیه دولت وارد عمل شده بود، در گزارش رسمی قید نگردید. باید به مردم گفته می‌شد که کنفدراسیون ملی کارگران و فدراسیون آنارشیست‌ها این جنگ را آغاز کرده اند.

نه تنها کمیته منطقه‌ای کنفدراسیون ملی کارگران و فدراسیون آنارشیست‌های ایبریا، نه تنها نمایندگان بخش های مختلف شهر که در راس سنگرهایشان بودند، همه خواهان یک راه حل مسالمت‌آمیز برای این درگیری‌ها بودند. کمیته ملی کنفدراسیون و نمایندگان آنها در والنسیا، همچنین خواهان پایان دادن به جنگ بودند. کمی بعد از ساعت پنج بعد از ظهر، یک هیئت نمایندگی از والنسیا رسید. این هیئت شامل منشی کمیته ملی کنفدراسیون ماریانو واسکس، وزیر دادگستری گارسیا اولیور یک آنارشیست مشهور، فدریکا مونتسی وزیر بهداشت بود که به بارسلونا آمدند. بر اساس پیشنهاد کنفدراسیون، طی یک کنفرانس مشترک، تصمیم گرفته شد که از مردم درخواست شود که به درگیری‌ها پایان داده و اسلحه را زمین بگذارند. این طرح، به مدت دو ساعت به بحث گذاشته شد، نماینده حزب کمونیست اسپانیا بیشترین مخالفت را از خود نشان داد. سانکاهو نماینده اتحادیه عمومی کارگران، ماریانو واسکس

نماینده کنفدراسیون، گارسیا اولیور وزیر آنارشئیست و رئیس جمهور خودمختار کاتالان همه از رادیو صحبت کرده و از مردم بارسلونا خواستند تا به جنگ پایان دهند.

"ما باید فوراً آنچه را که در حال اتفاق افتادن است، متوقف سازیم. ما باید این را فوراً متوقف سازیم، تا رفقای ما در جبهه شرایط کنونی را درک کنند، تا با اطمینان در مقابل دشمن قرار گیرند و بخاطر اینکه ما به یک توافق نمی‌رسیم پشت سر خود را نگاه نکنند. بگذارید شرایط فعلی را در نظر داشته باشیم. نباید از احساس فروپاشی در پشت سر خودمان یک لحظه صدمه ببینیم، که می‌تواند به دشمن آرامش بدهد. رفقا! تیراندازی را متوقف سازید، اما وقتی تیراندازی متوقف گردید به فکر کسب مواضع تازه نباشید. ما اینجا مذاکرات خود را ادامه می‌دهیم تا راه حلی پیدا کنیم. نیاز به حفظ خودمان، از ما می‌خواهد که اتحاد همه نیروهای ضدفاشیست را محفوظ داریم. ما همه اینجا جمع شده ایم، خصوصاً کمیته اجرایی اتحادیه عمومی کارگران و کنفدراسیون ملی کارگران که از والنسیا آمده‌اند، تا به این جنگ هولناک خاتمه دهند. ما همه باهم آمدیم تا به یک موافقت مشترک دست پیدا کنیم زیرا این جنگ تنها به دشمنان خدمت میکند، به فاشیسم."

مذاکرات در طول شب، در کاخ مجمع عمومی، ادامه یافت. با وجود این که کنفدراسیون و فدراسیون آنارشئیست‌ها به پایان دادن جنگ توافق نمودند، پلیس متمرّد و بدتر از آن احزاب متخاصم به عملیات جنایتکارانه خود ادامه دادند. در جریان آن شب، مرکز کارگران اتحادیه‌ی چرمسازان و کنفدراسیون مورد حمله قرار گرفتند. در طول شب، صدای تیراندازی تفنگ از مرکز شهر به گوش می‌رسید.

چهارشنبه پنج می

مذاکرات آن شب منجر به استعفای همه اعضای دولت گردید. یک دولت موقت با ترکیبی از یک نماینده از هر حزب که در دولت قبلی حضور داشتند تشکیل شد، اما آرامش بازنگشت. موقع بازگشت نمایندگان آنارشئیست‌ها و کنفدراسیون کمیته‌های متعدّد، آنها جلساتی را تشکیل دادند. دو تن از مقامات درگیر در این حادثه (آیگاد و سالاس) که استعفایشان از سوی کارگران درخواست شده بود، با بقیه اعضای شورای عمومی استعفا دادند و اقداماتی به عمل آمد تا عدم بازگشت آنها به مقامات دولتی تضمین گردد. وقتی از کوی بلانچ خبر رسید که خطر درگیری‌های دیگری وجود دارد، کمیته آنارشئیست‌ها و کنفدراسیون از کارگران خواستند که از هر گونه تلاشی برای کسب مواضع جدید خودداری کنند. مجدداً، کارگران هر چه در توان داشتند به کار بستند تا جلو هرگونه تحریکی گرفته شود. احزاب مخالف به دفتر مرکزی اتحادیه پزشکی در میدان سانتا آنا حمله کردند. هم‌زمان با آن، آنها با درنده‌خویی بیشتر به دفتر مرکزی فدراسیون محلی جوانان لیبرتاریایی حمله نمودند. جوانان قهرمانانه از خود دفاع نمودند. شش جوان در دفاع از دفتر کشته شدند. هر دوی این دفاتر به منظور دریافت کمک به کمیته منطقه‌ای تلفن کردند. شلیک تفنگ، انفجار نارنجک‌های دستی و تفنگ‌های خودکار به راحتی از وسط شهر شنیده میشد. خیابان‌های مناطق جنگی خلوت گردید، کسی جرأت بیرون رفتن را نداشت.

زمانی که بعد از ظهر، هنوز درگیری‌ها ادامه داشت، کمیته دفاع تصمیم گرفت، برای دفاع از دفاتر مورد تهدید، سه زره‌پوش فرابخواند. آنها پس از چند ساعت، به دفتر مرکزی فدراسیون آنارشئیست‌ها و کنفدراسیون ملی کارگران رسیدند تا برای دفاع از دفاتر و رفقا وارد عمل شوند. کمی بعد از رسیدن زره‌پوش‌ها، آنها امکان وارد عمل شدن را داشتند. روبروی کمیته منطقه‌ای، سه کارگر غیرمسلح، در خیابان کشته شده بودند. تیرها از سوی سنگرهای حزب کمونیست اسپانیا شلیک شده بود، کارگران در پشت دری پناه گرفته

بودند. بنظر می‌رسید، آنها راه خود را گم کرده بودند. یکی از زره پوش‌ها، به ابتکار و هدایت یک زن، به کمک رفقای تهدید شده رفت.

شایعات در سراسر شهر می‌پیچید. آنها می‌گفتند، عناصر غیر مسئول، می‌خواهند انقلاب را ادامه دهند. این سومین روز درگیری‌ها بود و به نظر می‌رسید که امیدی برای برقراری صلح نیست. رادیوی عمومی صحبت از عناصر غیرقابل کنترل فدراسیون آنارشیست‌ها و کنفدراسیون ملی کارگران کردند. کمیته منطقه‌ای تلفنی از مجمع پرسید که چه کسی کنترل پلیس را در دست دارد، زیرا با وجود قول مکرر و مکرر که پلیس از اسلحه خود استفاده نخواهد کرد صدای شلیک از بخش‌هایی که مرکز قدرت پلیس است شنیده می‌شود. ساعت پنج کمیته منطقه‌ای این پیشنهاد را اعلام نمود.

درگیری‌ها پایان یابد، هر حزبی مواضع خود را حفظ کند

از پلیس و غیرنظامیانی که در کنار آنها می‌جنگند، بطور ویژه خواسته شود که به جنگ پایان دهند

هر جا موافقت زیرپا گذاشته شود، سریعاً به کمیته‌های مسئول اطلاع داده شود

به تک تیراندازی‌ها جواب داده نشود.

مدافعین مراکز اتحادیه‌ها ساکت شده و منتظر رهنمودهای تازه بمانند.

در جریان جنگ بین پاسداران شهری کاتالان و پاسداران گروه ضربت علیه جوانان لیبرتایی یکی از اعضای گروه ضربت دستگیر شد؛ اما پس از مداوای حرفه‌ای زخمهای سطحی وی آزاد گردید. پیشنهاد برای آتش بس از سوی دولت پذیرفته شد، اما نیروهای مسلحی که می‌بایست به دفاع از آن دولت برخیزند، توجهی بدان نشان ندادند. بعد از ظهر، آنها تلاش کردند دفتر مرکزی کنفدراسیون ملی کارگران و فدراسیون آنارشیست‌ها را محاصره کنند. نیروهای متخاصم سنگرهای جدیدی نزدیکتر به کمیته منطقه‌ای درست کردند. تیراندازی هرگز متوقف نگردید. شایعه وقایع بارسلونا به جبهه رسید. آنارشیست مشهور هور بسرعت خود را از هسکا به بارسلونا رساند. نیروهای میلیشیا درباره سرنوشت بارسلونا نگران بودند، آنها نمی‌خواستند که بارسلونا به دست این ضدانقلابیون جامه عوض کرده بیفتد. روشن گردید که پاسداران شهری کاتالان و گروه ضربت که هر دو بوسیله عوامل محرک و به عنوان بخشی از خرده بورژوازی کنترل می‌شدند، در طرف دولت ضدانقلابیست قرار دارند. درحقیقت، آنها اهداف متفاوتی را تعقیب می‌کردند. همه این عناصر، بدون کنترل دولت بودند. آنها یک اردوی ضدانقلابی بودند که علیه پرولتاریا و خصوصاً سازمانهای آنها، کنفدراسیون ملی کارگران و فدراسیون آنارشیست‌ها رها شده بودند. بخاطر افزایش خطر برای کارگران، مراکز اتحادیه‌ها، مراکز فرهنگی‌شان و از همه مهمتر به زندگی میلیتانت‌ها تصمیم گرفته شد، دفاع قوی‌تری سازمان داده شود. بدین منظور، یک کمیته منطقه‌ای دفاع، سازمان داده شد. برآورد کمیته منطقه‌ای برای دفاع تاکید بر تیراندازی ممتد در دفاع از دفاتر بود. دفاع دفاتر کنفدراسیون ملی کارگران و فدراسیون آنارشیست‌ها سازمان داده شد. گزارشاتی از همه بخشهای بارسلونا و ایالت کاتالونیا واصل گردید که نشان میداد اکثریت عظیم مردم از کنفدراسیون دفاع میکنند و اغلب شهرها و دهات در دست سازمانهای ما میباشند. با تصمیم کمیته مسئول، حمله به مرکز شهر

کار آسانی بود. آنها تنها می‌بایست از کمیته‌های بخش، انجام اینکار را می‌خواستند، اما کمیته منطقه ای کنفدراسیون ملی کارگران، مخالف اینکار بود. هرگونه پیشنهاد حمله از سوی کنفدراسیون و فدراسیون آنارشیست‌ها به اتفاق رد گردید.

یک گروه تاسیس شده به نام "رفقای دوروتی" که در حاشیه کنفدراسیون و فدراسیون آنارشیست‌ها عمل میکرد، اعلامیه ای منتشر و اعلام نمود که "یک کودتای انقلابی در بارسلونا انجام شده است. همه کسانی که مسئول توطئه بوده و زیر حمایت دولت مانور میدهند، باید اعدام گردند. حزب اتحاد مارکسیست‌ها باید عضو کودتای انقلابی باشد، زیرا آنها در کنار کارگران قرار گرفته اند. کمیته‌های منطقه ای تصمیم گرفتند، با این اعلامیه موافقت نکنند. جوانان لیبرتایی نیز این اعلامیه را رد نمود. روز بعد شش‌شنبه می، اظهارات رسمی آنان در سراسر مطبوعات بارسلونا به چاپ رسید.

کشته شدن برنیری و باربری

شب بعد، درگیری و جنگ بود، اما حادثه‌ای عصر آن روز بوقوع پیوست که به روشنی قصد محرکین را آشکار ساخت. به فاصله کوتاهی از ویادوروتی، در مقابل کمیته منطقه ای، در پلازای انجل، آنارشیست مشهور و پرحرارت کامیو برنیری زندگی میکرد. در آن‌جا، همچنین چند ایتالیایی ضدفاشیست که برای ایجاد یک ستون ضدفاشیستی به اسپانیا آمده بودند، زندگی می‌کردند. برنیری، یک نوع نماینده سیاسی، در بین هموطنان خود در اسپانیا بود. او هم‌چنین، روزنامه ایتالیایی جنگ طبقاتی را ادیت میکرد که در آن خطرات دیکتاتوری را خاطر نشان می‌ساخت. مقاله‌ای تحت عنوان "بورژواها و مسکو" توجه دولت روسیه را به خود جلب کرد. برنیری نوشت

" زمانی که فاشیسم شکست داده شد، برای کنفدراسیون ملی کارگران و فدراسیون آنارشیست‌ها ضروری خواهد بود که مبارزه برای برنامه خود را ادامه دهند. کمیته مرکزی حزب کمونیست اسپانیا، روز دیگر اعلام نمود که در مبارزه کنونی در اسپانیا، آنها از دموکراسی و مالکیت خصوصی دفاع میکنند. بوی نوسکه می‌آید (گوستاو نوسکه که شغل قصابی داشت بین سال 1919 تا 1920 به عنوان عضو حزب سوسیال دموکرات به وزارت دفاع آلمان منصوب شد و در شکست اسپارتاکیست‌ها و قتل رزالوکزامبورگ و لیکبنخت نقش فعالی ایفا نمود). اگر مادرید در آتش نمی‌سوخد، شاید ممکن بود کسی انتظار کرونش‌تات تازه ای را بکشد، اما مادرید به پیروزی نزدیک می‌شود. کاتالونیای انقلابی نه کمک تسلیحاتی و نه کمک مالی دریافت میکند. آیا اتحاد جماهیر شوروی سلاح، مهمات، و کادر های نظامی را برای کنترل و جلوگیری از تبدیل جنگ ضدفاشیسم به انقلاب اجتماعی را دارد؟ آلترناتیو یا مادرید و یا فرانکو، آنارشیسم اسپانیایی را فلج کرده است. امروز بارسلونا بین بورگوس، رم، مادرید و مسکو قرار گرفته است. بارسلونا در محاصره قرار گرفته است. افق مبهم و مه آلود است. ما بر روی دریا‌هایی مرتفع در یک طوفان عظیم قرار داریم. آیا ما قادر به خلق شگفتی خواهیم شد؟ کمون پاریس که در بین پروس و ورسای خرد شد، آتشی را در دنیا برافروخت. بین بورگوس و مادرید بارسلونا قرار گرفته است. بگذار گودتهای مسکو این را بدانند." (گودت ژنرال فاشیستی بود که روز 19 ژوئیه علیه مردم بارسلونا اقدام نمود. او توسط مردم بارسلونا محاکمه و تیرباران گردید.)

این مقاله سبب گردید که روسیه در امور کنفدراسیون ملی کارگران و فدراسیون آنارشیست‌ها مداخله کند. از آن زمان برنیری مورد لعن افراد متعصب دیکتاتوری حزب کمونیست اسپانیا قرار گرفت. زمانیکه درگیری‌ها شروع شد، برنیری با یک دوست آنارشیست

مشهور خود در اتاق بود. همراه آنها همسر باربیری و توسکا پانتینی بیوه یکی از آنارشیستهای ایتالیایی که در جبهه آراگون کشته شد، حضور داشت. خانه ایتالیایی‌ها بوسيله گارد شهری کاتالان و اعضای حزب کمونیست اسپانیا که بازوبند سرخ حزبی خود را داشتند، محاصره گردید. صبح روز سه شنبه چهارم می، گارد های کاتالان و اعضای حزب کمونیست به خانه ایتالیایی‌ها آمده و به آنها گفته بودند که مواظب باشند، زیرا تیراندازی زیادی در همسایگی روی میدهد. ملاقات دیگری بین این افراد و آنارشیست‌های ایتالیا بعد از ظهر پیش آمد. مراجعه کنندگان به قصد ثبت خانه و مصادره اسلحه میلیشیای ایتالیایی که قصد ترک بارسلونا را داشت وارد خانه شدند. روز بعد پنجم می، حدود ساعت پنج بعد از ظهر، برنیری و باربیری توسط دوازده نفر گارد برده شدند، شش نفر از آنها افراد پلیس شهری و شش نفر دیگر اعضای حزب کمونیست اسپانیا بودند که از بازوبندهایشان مشخص بود. رهبر گروه در حالیکه نشان خود را با شماره 1109 نشان میداد، اسامی آنها را پرسید. دو گروه در خانه ماندند تا به جستجوی بیشتر خانه بپردازند. برنیری روی کتابی درباره سیاست موسولینی در مدیترانه با رجوع ویژه به جزایر باله آریک کار می‌کرد. این کتابی علیه فاشیسم ایتالیایی بود. همسر باربیری زمانی که گارد ها آن دو را میبردند، خواست همراه آنها برود، اما گارد ها مانع اینکار شدند. هر دوی آنها همانطور که کالبدشکافی نشان داد، به ضرب گلوله تفنگ خودکار کشته شدند. هیچکدام از آنها مسلح نبودند. این جنایت، نزدیک کاخ مجمع عمومی، بوقوع پیوست. پس از فاصله کوتاهی، جسد هر دو آنارشیست به مرده شورخانه کلینیکو آسپیتال (بیمارستان کلینیک) منتقل گردید. لیست ها نشان میدهد که صلیب سرخ هر دو جسد را نزدیک کاخ مجمع عمومی پیدا کرده است. شواهد غیرقابل انکار هستند. برنیری و باربیری بخاطر این کشته شدند که بنا به پلیس و کمونیست‌های وفادار مسکو آنارشیست بودند. کسی که همراه باربیری بازداشت شد اعلام نمود که " باربیری پرسید که چرا کسانی که آنارشیست و ضدفاشیست هستند مورد بدرفتاری قرار میگیرند. و رهبر گروه جواب داد: " زیرا شما آنارشیست‌هایی هستید که ضدانقلابید."

آنارشیست‌ها مورد بازجویی قرار گرفتند. آنارشیست‌ها به قتل رسیدند. فعالیتشان ممنوع گردید. آنها علی‌رغم این‌ها، خود را محدود به دفاع کردند و هرگز حمله نکردند. زمانی که شایعه حمله آنارشیست‌ها پخش گردید، مطبوعات جهان مشتاقانه آن را در چهار گوشه دنیا پخش کردند. روز بعد روزنامه، آمار قربانیان را منتشر کرد. پانصد نفر کشته و هزار و پانصد نفر زخمی گردیدند. این اعلام جرمی وحشیانه علیه کسانی است که این جنگ جنایتکارانه را تحریک کردند.

پنچشنبه ششم می

در طی شب دو اتحادیه، اتحادیه عمومی کارگران و کنفدراسیون ملی کارگران موافقت کردند که از کارگران بخواهند سرکار برگردند. آنها این اعلامیه را به چاپ رساندند.

" حوادث غم انگیزی که چهل و هشت ساعت گذشته در شهرمان اتفاق افتاد، کار را برای کارگران غیر ممکن ساخت. سازمان‌های ضدفاشیستی و احزاب در نشست کاخ مجمع عمومی اختلافی که چنین شرایط غیرعادی را به وجود آورد، حل نموده اند، شرایطی که برای هدف پرولتاریا زیان آور است. فدراسیونهای محلی کنفدراسیون ملی کارگران و اتحادیه عمومی کارگران توافق کردند که از

همه اعضای خود بخواهند کار خود را طبق معمول شروع کنند. بازگشت به زندگی عادی ضروری است. ادامه توقف کار کنونی در کارخانه ها در این زمان نیرو های ما را تضعیف و دشمنان مشترکمان را تقویت میکند."

"براین اساس، به همه کارگران کنفدراسیون و اتحادیه عمومی دستور بازگشت به کار داده شد. همه اعضای هر دو اتحادیه از هر چیزی که سب اختلال و یا اختلاف در محیط کار شود باید خودداری کنند. این حوادث به ما آموخت که از این به بعد،

ما باید روابطی رفیقانه برقرار سازیم. ما از نبود چنین رابطه ای در چند روز گذشته عمیقا متأسفیم. فدراسیونهای محلی با تاکید از اعضای خود خواستند که از هر نوع ابراز مخالفت خودداری کنند. احترام متقابل و همبستگی نیاز این زمان است و این وظیفه کمیته های کنترل است که بدون استثنا به همه کارگران احترام بگذارند.

بسوی کار رفقای کنفدراسیون ملی کارگران و اتحادیه عمومی کارگران

فدراسیون محلی کنفدراسیون ملی کارگران بارسلونا

فدراسیون محلی اتحادیه عمومی کارگران بارسلونا "

این درخواست روز دیگر از طریق رادیو پخش و در همه روزنامه های بارسلونا درج گردید، اما کسی بر سرکار حاضر نشد. کار جایی شروع نشد. پلیس به رفتار ددمنشانه خود ادامه داد و همان شب به قصد گسترش درگیریها، مواضع خود را هر چه بیشتر تقویت نمود. تحریکات توسط احزاب سیاسی به منظور ایجاد تزلزل در باور کارگران نسبت به موضع کمیته های اتحادیه عمومی کارگران، کنفدراسیون ملی کارگران و فدراسیون آنارشئیستها ادامه یافت. درگیری دوباره از سر گرفته شد. خشم و نارضایتی تمام وجود کارگران را فراگرفت. دولت والنسیا مشتاقانه با انرژی بیشتری در امور بارسلونا مداخله نمود. دستور ورود دو کشتی جنگی به بندر بارسلونا داده شد. خیابانها، روز صبح پنجشنبه، تصویر آرامتری نشان دادند. مرکز قدیمی شهر، هنوز شبیه یک قلعه نظامی بود. تعدادی ارابه اسبی در خیابان پهناورتر ظاهر میشدند و در خیابان بطور تصادفی افرادی با پای پیاده مشاهده می شد. سیم های بالایی تراموا تعمیر میشد. شایع شد که دولت والنسیا از بخش های مختلف جبهه، نیروهایی را به منظور ارسال به کاتالونیا بسیج میکند.

کمیته منطقه ای و سندیکالیستها در سراسر شهر، زمانی که پلیس با استفاده از آتش بس به ساختن استحکامات تازه پرداختند، هیجان زده شدند. پلیس آشکارا کیسه های شنی و تفنگهای خودکار خود را به برج کلیسا به فاصله کمتر از دویست متری دفتر مرکزی کنفدراسیون ملی کارگران و فدراسیون آنارشئیستها حمل نمود. این وضعیت به سختی شبیه وضعیت صلح بود. کسانی که صلح میخواهند، تلاش برای کسب مواضع جدید نمی کنند. در ضمن اخبار تازه، به هیجانان می افزود. هزار و پانصد نفر از والنسیا در راه بودند. دوهزار و پانصد نفر دیگر به اینها ملحق خواهند شد. آنها این نیرو را علیه چه کسانی بسیج می کنند؟ علیه کارگران؟ در خیابانهای بارسلونا همه تفتیش بدنی می شدند. هر کس کارت کنفدراسیون ملی کارگران را داشت، دشمن محسوب میگردد. کارت ها روده شده و پاره می شدند. داشتن چنین مدارکی، اغلب منجر به بازداشت می شد. دهها نفر بدین طریق بازداشت شدند. مذاکرات بین احزاب مخالف به خاطر مرگ منشی اتحادیه عمومی کارگران کاتالونیا، آنتونیو سسه به مدت نیم روز به تاخیر انداخته شد. او

موقع آمدن به مجمع عمومی در ماشین خود در معبر گارسیا جایکه رفقای وی سنگر داشتند، بشدت زخمی شد. رفقای که خود سسه را همراهی می‌کردند، مدارکی را امضا کردند که حقیقت این حادثه را نشان می‌دهد. این مدرک اکنون در دست اتحادیه تئاتر که حادثه در جلو آن اتفاق افتاد موجود است. سسه نه به قتل رسید و نه اعدام شد. باوجود این، مرگ وی سبب شدت دادن به کمپین علیه کنفدراسیون ملی کارگران گردید.

شرایط عجیبی در درون ساختمان تلفن بوجود آمده بود. کارگران در طبقه بالا با گروه ضربت آتش بس کردند. گروه ضربت اجازه داد، برای اولین بار از روز دوشنبه، کارگران غذا دریافت کنند. بحث و گفتگو هنوز بین کارگران متعلق به کنفدراسیون ملی و اتحادیه عمومی ادامه داشت. برای پایان دادن به اختلافات و نشان دادن اشتیاق خود برای برقراری صلح، اعضای کنفدراسیون ملی توافق کردند که ساختمان را ساعت سه ترک کنند. گروه ضربت نیز، می‌بایست ساختمان را ترک میکرد. اما، آنها بجای ترک آن بخش از ساختمان که در اوایل هفته اشغال کرده بودند، شروع به اشغال سراسر ساختمان کردند، و اعضای اتحادیه عمومی را به پُستهای کارگران کنفدراسیون ملی گماشتند. کارگران کنفدراسیون دیدند که به آنها خیانت شده است و فوراً کمیته منطقه‌ای را مطلع ساختند. کمیته منطقه‌ای مساله را با دولت در میان گذاشت. آنها از پلیس خواستند که ساختمان را ترک کند. ماندن آنها به معنی شکستن قول و قرار و بی ارزش بودن توافقتشان در آینده خواهد بود. کسانی که توافق خود را زیر پا گذاشتند، باید نتایج و مسئولیت آنرا بپذیرند. نیم ساعت، بعد مجمع عمومی دولت، جواب داد که آب رفته به جوی بازمی‌گردد. تخطی از این توافق، خشم عمیقی در بین کارگران کنفدراسیون ملی بوجود آورد. اگر این اتفاقات جدید با کارگران سایر نواحی در میان گذاشته می‌شد، آنها مطمئناً خواهان شدت عمل شده و دوباره حمله می‌کردند، اما موقعی که موضوع بعداً مورد بحث قرار گرفت، موضع معتدل تری اتخاذ شد.

مسلم بود که اشغال ساختمان تلفن، برای تسهیل حملات جدیدتر مورد استفاده قرار خواهد گرفت و در عرض یک ساعت، ساعت چهار بعد از ظهر، حمله جدیدی علیه ایستگاه اصلی راه آهن، ایستگاه فرانسه انجام گرفت. گارد های گروه ضربت از یک سو و اعضای حزب کمونیست اسپانیا از سنگر های کارل مارکس حمله کردند. کارگران دیگر نتوانستند روی تلفن حساب کنند. حال و هوا در وسط شهر وخیم بود. بمب ها منفجر و تفنگ ها و اسلحه های خودکار سکوت شهر را درهم شکستند. ده دقیقه بعد از چهار، تحت هدایت دبیر دولت، هوانا مولینا، عضو فدراسیون آنارشییستها اعلام نمود که ژنرال پوزاس خود را برای تحویل گرفتن پست خود به عنوان فرمانده بریگارد چهارم ارتش اسپانیا معرفی کرده است. پُست وزارت دفاع کاتالان وجود نداشت. هوانا مولینا علی‌رغم اینکه عضو آنارشییستها بود، تلاش نمود نظامیان را از دخالت در درگیری‌ها دور نگاهدارد. اگر فدراسیون آنارشییستها واقعا وارد عمل میشد، سراسر ارتش در کنارش قرار میگرفت و پیروزی حتمی بود، اما فدراسیون آنارشییستها جنگ جنایتکارانه‌ای را در صفوف نیرو های ضدفاشیست نمیخواست. نه تنها از سوی ایستگاه، بلکه در اطراف پلازای کاتالونیا، پلیس به کارگران حمله نمود. در هر دو مورد، حملات با موفقیت دفع گردید. کارگران مجددن از دست زدن به ضدحمله خودداری نمودند. معذالک، آنها مصمم به دفاع از خود و زندگی و حقشان بودند. به کمیته‌ی منطقه‌ای خبر دادند که نیرو های مسلح ناسیونالیست کاتالان و حزب کمونیست اسپانیا روستای سان هوان را به تصرف خود درآورده اند. کارگران مسلح کنفدراسیون و فدراسیون آنارشییستها وارد روستا شده و دشمن را خلع سلاح و رفقای خود را آزاد نمودند. در میدان باز روستا، آنها می‌بایست، بخاطر اعمالشان جوابگو می‌شدند. از آنها خواسته شد که علیه مردم اسلحه برندارند. آنارشییستها مجددا دشمنان خود را آزاد کردند. ما باید این حوادث را برای خنثی کردن دروغ های پخش شده

علیه آنارشیست‌ها و آنارکوسندیکالیست‌های کاتالونیا یادآوری کنیم. آنها آنارشیست‌ها و آنارکوسندیکالیست‌ها را بصورت قاتلین و مجرمین تصویر نموده‌اند.

ساعت شش تلفن کردند که هزار و پانصد عضو گروه ضربت که به مقصد بارسلونا حرکت کرده‌اند، به تورتوسا رسیده‌اند. آنها مرکز کنفدراسیون ملی کارگران و مراکز فدراسیون آنارشیست‌ها و جوانان آنارشیست را اشغال و همه افراد حاضر در این مراکز را بازداشت نموده‌اند. این نیروها از مرکز اسپانیا آمده بودند. بنا بر روزنامه اخبار جهانی، شنبه هشتم می، این نیروها از استحکامات جبهه هامارا، جایی که به مدت چهار ماه در کنار بریگارد‌های بین‌المللی جنگیده بودند، آمده بودند. آنارشیست‌ها حتی می‌توانستند از ستونهای خود در آراگون و سایر نیروهای مسلح خود در سایر قسمت‌های کاتالونیا کمک بخواهند و بدون شک در عرض بیست و چهار ساعت پیروز می‌شدند، اما آنها نمی‌خواستند جبهه ضدفاشیستی را درهم بشکنند. آنها هرگز چیزی بیش از دفاع از خود، در مقابل حملات انجام ندادند.

ساعت شش، کمیته متحد کنفدراسیون ملی کارگران و فدراسیون آنارشیست‌ها نماینده‌ای نزد دولت فرستادند تا از قصد آن‌ها باخبر شوند. چند دقیقه بعد، خبری از طریق تلگراف از لندن رسید که دولت بریتانیا یک قایق اژدرافکن و رزمناو به آبهای کاتالان نزدیک بارسلونا فرستاده است. نمایندگان کنفدراسیون ملی کارگران برای اطلاع از تصمیم کمیته‌های مسئول سر رسیدند. کمیته‌ها تصمیم گرفتند که با انتشار اطلاعیه‌ای خواست خود را مبنی بر حفظ جبهه ضدفاشیسم به اطلاع عموم برسانند و هم‌زمان مردم جهان را از طریق اطلاعیه دیگری در روز پنجشنبه ششم می مورد خطاب قرار دادند که به شرح زیر است.

" در حالی که این‌جا، اتفاقات غم‌انگیزی توسط عناصر غیرمسئول در جبهه سازمانهای ضدفاشیست اتفاق می‌افتند، مردم دنیا عموماً اطلاعات کمی از کل اوضاع دریافت کرده‌اند. همان عناصر بزدل که محرک خونریزی در بارسلونا هستند، گزارشات غیرواقعی با همان نیت شریانه پخش نمودند که همه چیز را وارونه نشان دادند. "به کشورهای خارجی گفته شده است که کنفدراسیون ملی کارگران و فدراسیون آنارشیست‌ها دلیل ناآرامی‌ها در چند روز گذشته هستند. به شما گفته شده است که آنارشیست‌ها در شروع جنگ بین کارگران و خونریزی در خیابان‌ها در بارسلونا مقصر هستند. به شما گفته شد که آنارشیست‌ها، به پلیس، دولت ایالتی، شهرداری‌ها و نهادهای دولتی حمله کرده‌اند. هیچ چیز دروغ‌تر از این روایات نیست و کسانی که حامدانه آنها را پخش کردند، نمی‌توانند جز فاشیست‌های جامه‌عوض کرده باشند. اکنون ما به شرایط عادی برگشته ایم و افراد مسئول و محرک جنگ از پست‌های خود معزول گردیده‌اند. زمانی که کارگران بر سر کار خود برگشتند و بارسلونا آرام‌تر شد، کنفدراسیون ملی کارگران و فدراسیون آنارشیست‌های ایبری می‌خواهند توضیح کاملی از آنچه که اتفاق افتاد، بدهند. به ما اجازه این داده شده است بگوییم که نه کنفدراسیون ملی کارگران و نه فدراسیون آنارشیست‌ها و یا سازمان‌های وابسته به آنها جبهه ضدفاشیستی را نشکسته و نه قصد چنین کاری را داشته است. ما مانند گذشته، با همه احزاب و بخش‌های اتحادیه‌های کارگری جبهه ضدفاشیستی وفادارانه همکاری می‌کنیم. بهترین اثبات این مدعا همکاری کنفدراسیون ملی کارگران با دولت مرکزی، دولت ایالتی و همه شهرداری‌هاست. زمانی که جنگ در بارسلونا شروع شد، سازمانهای منطقه‌ای و ملی کنفدراسیون کارگران، انواع امکانات را به دولت داد تا این جنگ و اختلافات را در اسرع وقت حل سازد. در روز دوم درگیری‌ها، منشی کمیته ملی کنفدراسیون ملی کارگران و وزیر دادگستری و همچنین عضو کنفدراسیون کارگران به بارسلونا آمد و هر چه در توان داشت برای متوقف ساختن این جنگ جنایتکارانه به کار انداخت. علاوه بر تلاش آنها در رابطه با سایر اعضای احزاب سیاسی، این رفقا رو به مردم بارسلونا صحبت نموده و آنها را دعوت به آرامش کردند و از

آنها خواستند اتحاد عمل خود را علیه دشمن مشترک، فاشیسم حفظ کنند. نه تنها کمیته ملی و همچنین کمیته منطقه‌ای به هر وسیله‌ای دست بردند تا اختلافات را حل کنند. مطبوعات کنفدراسیون کاتولونیا مردم را به آرامش دعوت نموده و از آنها خواستند سر کار خود بازگردند. اخباری که از رادیو به اتحادیه‌ها و کمیته‌های دفاعی پخش گردید چیزی نبود جز دعوت به آرامش. ما بعلاوه اجازه داریم بگوییم که نه کنفدراسیون ملی کارگران و نه فدراسیون آنارشیست‌های ایبریا به هیچ مرکز پلیس یا سایر موسسات دولت حمله نکرد. در هیچ زمان و هیچ مکانی ما آغازگر شلیک اول نبودیم. اعضای کنفدراسیون که شورای دفاع مجمع عمومی دولت را در دست داشتند، به همه نیروها دستور دادند که به هیچ طرف ملحق نگردند. آنها ناظر بوده و دستوراتشان از سوی نیروهای نظامی مورد اجرا قرار گرفت. کمیته دفاع کنفدراسیون به همه بخشهای بارسلونا دستور داد که برای جواب دادن به تحریکات به مرکز شهر نروند. این دستورات نیز اجرا گردید، زیرا هیچ‌کس خواهان آمدن به مرکز شهر به منظور جوابگویی به این تحریکات نبوده است. کمیته منطقه‌ای کنفدراسیون کارگران و فدراسیون آنارشیست‌ها دستور صریحی صادر کردند که هیچ‌کس نباید از بخشهای خود حرکت کند و هیچ‌کس نباید نظم عمومی را مختل سازد. کنفدراسیون کارگران و فدراسیون آنارشیست‌ها نه تنها به زحمت مواضع دفاعی خود را حفظ کردند، بلکه تلاش کردند که نظم عمومی را برقرار سازند و محرکین را افشا کنند. اعمال محرکین دامی برای کنفدراسیون کارگران بود، اما کنفدراسیون در مواضع خود محکم ایستاد و اجازه نداد تحریک شود. آنها در دام محرکین نیافتادند، چون این جنگ آثاری در سطح منطقه‌ای، ملی و بین‌المللی داشت و برای حفظ مواضع هر کاری از دستش برآمد بکار گرفت، تا مسئول این تحریکات رودریگز سالاس و آیگواد از موقعیت خود برکنار گردند. زمانی که این کار عملی شد و آرامش برقرار گردید، کنفدراسیون ملی کارگران و فدراسیون آنارشیست‌ها برای روشن شدن حوادث در بارسلونا و برقراری دوباره شرایط عادی با نیروهای ضدفاشیست کمیسیونی را تشکیل دادند. زمانیکه علل اغتشاشات کشف گردید، مردم به کارهای خود بازگشتند. اکنون همه با حداکثر انرژی و شهامت، تمام قدرت خود را به جنگ علیه فاشیسم اختصاص داده‌اند، زیرا این دشمن مشترک همه کارگران در کاتالونیاست. کارگران کاتولونیا با این شعار سرکار بازگشتند. نه به محرکینی دیگر در پشت سرا اتحاد بین کنفدراسیون ملی کارگران و اتحادیه عمومی کارگران! مرگ بر فاشیسم!"

در همان حال درگیری‌های پراکنده و تبادل آتش در بعضی از بخش‌های شهر ادامه یافت. حدود ساعت ده شب، کنفدراسیون کارگران و فدراسیون آنارشیست‌ها برای خاتمه درگیری‌ها پیشنهاد جدیدی دادند که به شرح زیر است.

همه احزاب و گروه‌ها باید پاسداران مسلح و گشتی خود را از سنگرها جمع کنند.

زندانیان از هر دو سو آزاد گردند.

انتقام جویی نشود

باید به پیشنهادات تا دو ساعت جواب داده شود. تا نیمه شب، دولت جوابی نفرستاده بود. در همان حال، اخبار ناراحت کننده‌ای از تاراگونا و رس می‌رسید. افراد حزب کمونیست اسپانیا و ناسیونالیست‌های کاتالان با سواستفاده از حضور و عبور گروه ضربت به سوی بارسلونا، کارگران را خلع سلاح و کشتند. تلفن‌های پی در پی ایجاد هیجان کرد. اقداماتی به عمل آمد تا تاثیرات اخبار و هر گونه شایعه دروغ که از سوی تلفن می‌آمد تخفیف یابد. اخبار مهم از سوی تلفن مخابره نگردید. ایستگاه رادیویی کنفدراسیون کارگران

برای مطلع ساختن اعضا به کار گرفته شد. کنفدراسیون ملی کارگران تلاش کرد تا از دولت قولی بگیرد که جلو ورود فوری گارد ضربت به بارسلونا گرفته شود، اما در خارج از شهر نگه‌داشته شود تا وضعیت روشن گردد. رسیدن نیروها در حالی که هنوز مردم حشمگین بودند، بدون شک درگیری‌ها را تجدید و باعث کشته شدن تعداد بیشتری میشد. کنفدراسیون کارگران و فدراسیون آنارشئیستها میخواستند جلو خونریزی گرفته شود. آنها تا حدودی به وفادار بودن سربازان نسبت به کارگران شک و تردید داشتند. شب ششم و هفتم می، برای آینده نزدیک تعیین کننده بود. کنفدراسیون کارگران و فدراسیون آنارشئیست‌ها هنوز تمام توانایی‌های خود را بکار نگرفته بودند. آنها هنوز در یک موقعیت صبر و انتظار بسر میبردند. آنها میتوانستند از همه مردم کاتالونیا بخواهند، علیه ناسیونالیستها و عوامل محرک در بین پلیس و بعضی از روسای آنان وارد جنگ شوند. آنها قادر بودند یک نیروی قدرتمند بسیج کنند، اما نمیخواستند به این جنگ جنایتکارانه ادامه دهند. آنارشئیستها برای چندمین بار، مشتاقانه برای پایان دادن به جنگ، پیشنهاد مذاکره کردند، اما شرایط وخیم بود و این وضعیت ادامه یافت.

جنگ در تورتوسا و تاراگونا ادامه یافت. بیست دقیقه پس از نیمه شب، به نمایندگی دولت تلفن شد ولی جواب رضایت بخشی در مقابل پیشنهادشان دریافت نشد. گروه ضربت به حرکت خود به سوی بارسلونا ادامه میداد. در مرکز شهر ناسیونالیستهای کاتالان و پلیس متخاصم به دفاتر کمیته منطقه‌ای نزدیک‌تر می‌شدند. در خیابان سان پدرو در اطراف ساختمان، سنگر تازه‌ای توسط پلیس ایجاد شد. آنها تلاش می‌کردند دفتر منطقه‌ای کنفدراسیون کارگران و فدراسیون آنارشئیست‌ها را محاصره کنند. ساعت دو نصف شب، هنوز دولت جوابی به پیشنهاد نداده بود، همه با بیصبری و هیجان...منتظر بودند. بیست دقیقه از ساعت دو گذشته هنوز جوابی در کار نبود. ساعت دو و نیم شد، جوابی نیامد...یکریغ به سه ... ساعت سه هنوز جوابی داده نشده بود.

آنها صحبت از سرگیری کار در مناطقی که جنگ متوقف گردیده بود، میکردند. ترافیک بدون برداشتن سنگرها نمیتوانست شروع به کار کند. نمایندگان اتحادیه حمل و نقل منتظر جواب دولت بودند تا از اعضای خود از سرگیری مجدد کار را بخواهند... یکریغ به ساعت چهار هنوز جوابی در کار نبود... پنج دقیقه به ساعت چهار صبح کمیته منطقه‌ای خبر داد که آنها حاضرند ورود نیروهای مسلح را از والنسیا به تاخیر اندازند... ساعت چهار. جوابی در کار نبود. بالاخره ساعت پنج و ربع دولت جواب داد. آنها با آتش بس موافقت کردند. همه احزاب می‌بایست سنگرها را ترک کنند. گشتی و نگهبانان باید به مراکز خود بازگردند، اتحادیه‌ها به مراکز خود برگردند. هر دو طرف زندانیانشان را آزاد کنند. گشتی‌ها کار خود را شروع کنند.

همه راحت شدند، اما کسی نمیتوانست به صمیمیت این جواب اعتماد کند؟ آیا کارگران در تبادل تلفنی مانند سابق میتوانند وظایف خود را پیش ببرند؟ آیا همه چیز دوباره حالت عادی بخود خواهد گرفت؟ نه پیروز و نه شکست خورده. این خواست سندیکالیستها و آنارشئیست‌ها بود. جبهه ضدفاشیستی نباید شکسته شود. جنگ علیه فاشیسم. اتحاد همه کارگران. این آرزوی ثابت

کارگران در سنگر ها بود و قطعنامه های کمیته ها مبنی بر این خواست بود. کمیته منطقه‌ای از طریق رادیو این اعلامیه را صادر کرد.

"به همه کارگران کنفدراسیون ملی!

با توجه به اینکه نمایندگان احزاب سیاسی و اتحادیه های کارگری به توافق رسیده‌ایم، ما می‌خواهیم شما را مطلع سازیم که شما از سوی کمیته های مسئول تان در رابطه با ایجاد صلح و آرامش رهنمود هایی دریافت خواهید کرد. در شرایط کنونی از شما می‌خواهیم که آرامش خود را که نیاز این شرایط است حفظ کنید. به محرکینی که خواهان ادامه شرایط بی نظمی هستند جواب ندهید."

در همان حال که نتایج هنوز مورد بحث قرار می‌گرفت، ترس و واهمه تازه‌ای در نتیجه‌ی تیراندازی که سکوت شب را شکست بوجود آمد. دو ماشین به سوی دوروتی در حال حرکت بودند. آنها زمانی که از کنار اداره پلیس گذشتند، مورد تیراندازی پلیس قرار گرفتند. آنها موفق شدند از مراکز کمیته منطقه‌ای بدون هیچ مشکلی رد شوند، اما به فاصله کوتاهی، تیراندازی یک‌بار دیگر با همه قدرت شروع گردید، تفنگ‌ها، سلاح‌های خودکار، نارنجک دستی مورد استفاده قرار گرفت. یک علامت بد. یک تناقض عجیب در اطمینان به یک راه حل مصالحه جویانه برای درگیریها. تنها نیم ساعت به ساعت شش مانده. آیا ما قادر به آرام کردن مظنونیت و عصبانیت رفقا خواهیم شد؟ ساعت شش هنوز صدای تیراندازی شنیده می‌شد. ما چراغها را خاموش کردیم. یک صبح زیبا. بارسلونا در سکوت به خواب رفت.

جمعه هفتم می

چند ساعت بعد، بارسلونا تقریباً تغییر کامل به خود دیده بود. کارگران پای‌بند به توافقات، سنگر ها را ترک کرده بودند. در خیلی از جاها سنگر ها پایین آورده شده بودند. آنها از ساختمان‌ها عقب نشسته بودند، اما اسلحه های خود را نگه‌داشته بودند. در مرکز شهر، فضا هنوز وخیم بود. سنگر های گروه ضربت، ناسیونالیست‌های کاتالان و حزب کمونیست اسپانیا پابرجا ماندند. این سنگر ها مورد محافظت بودند. گروههایی از گارد ضربت با استفاده از فرصت بدست آمده هر جا می‌توانستند کارگران را خلع سلاح می‌کردند. درگیری تازه ای بین گروه ضربت با جوانان لیبرتایی در پلازای پینو پورتافار پیش آمد. و باز باید از ابتکار جوانان آنارشویست تشکر کرد که بدون اسلحه به مرکز گارد ضربت مراجعه و مذاکره کردند. بالاخره پس از ساعت‌ها بحث و مذاکره، گروه ضربت رفتار مسالمت آمیزی نشان داد و سنگر های خود را پایین آورد. مرکز شهر نظیر جبهه جنگ بود. ساختمانهای بلند به عنوان استحکامات از سوی بعضی از گروهها مورد استفاده قرار گرفته بودند. از پشت دیوار های کیسه های شنی، تشک ها یا مبل‌ها، تفنگ‌ها و اسلحه های خودکار را بیرون آورده بودند. گارد ضربت کلیسا ها را باز و از آنها بعنوان استحکامات استفاده می‌کردند. اما مردم راحت تر نفس می‌کشیدند. آنها به مدت سه روز مجبور شده بودند که در خانه ها بمانند. اکنون هر کس در خیابان قدم می‌زد. توده های مردم راه خود را از سنگر ها باز می‌کردند. بچه ها در

انقلاب بازی می‌کردند، آنها تکه سنگی را در کاغذ پیچیده و آنرا از پشت سنگر به ضدانقلابیون پرت می‌کردند. همه در مورد اوضاع، در قهوه‌خانه‌ها و مشروب‌فروشی‌ها صحبت می‌کردند.

حوالی نیمه روز، اتفاق دیگری روی داد. در خیابان باکریا، یک ماشین جوانان لیبرتایی توسط گروه ضربت متوقف گردید. جوانان خلع سلاح و دستگیر شدند. این برخلاف توافق بود. قرار بود هیچگونه درگیری و بازداشت پیش نیاید. در خیابان سان پدرو، کارگران متعلق به کنفدراسیون ملی، توسط گارد ضربت مورد تهدید قرار گرفتند. نزدیکی‌های عصر، حوادث دیگری رخ داد. نزدیک آرکو د.تریمنو و بندر انجل، (به اسپانیایی انهل تلفظ میشود و به معنای فرشته است) چند فقره، نه از سوی کارگران کنفدراسیون، بلکه از سوی پلیس متخاصم شلیک شد. ماشین فردریکا مونتسنی مورد تیراندازی قرار گرفت، یکی از عابرین زخمی شد. ساعت هشت و بیست دقیقه، گارد های حمله از والنسیا به بارسلونا رسید. آنها از دوروتی با کامیونهای موتورهای عبور و در ادارات پلیس مورد استقبال قرار گرفتند. آیا رفتار آنها نسبت به کارگران چگونه خواهد بود؟ کارگران نسبت به آنها چه رفتاری خواهند داشت؟ آنها در حالی که از روبروی دفاتر کمیته منطقه‌ای رد می‌شدند، از ماشینی تیراندازی شد، در حالی که در یکی از ماشینها شعار زنده باد فدراسیون آنارشیست‌های ایبریا داده شد. بطور مسلم احساسات و رفتار آنها نسبت به کارگران، سندیکالیست‌ها و آنارشیست‌های کاتالونیا بنا به ترکیبشان متفاوت بود. کارگران اسلحه‌های خود را زمین گذاشته بودند و به فکر بلند کردن مجدد آنها نبودند. درگیری پایان یافته بود. کارگران نسبت به توافق خود وفادار بودند. باوجود این، همه چیز آرام بود. کارگران کنفدراسیون ملی و فدراسیون آنارشیست‌ها بدون توجه به تحریکات، وقار و آرامش خود را حفظ کردند. کارگران کنفدراسیون و فدراسیون آنارشیست‌ها این جنگ را شروع نکردند و نمی‌خواستند این درگیری‌ها ادامه یابد. آنها شکست نخورده بودند. باوجود اینکه پلیس کاتالان بعد از رسیدن نیروهای والنسیا رفتار تحریک آمیزی داشتند و بارها و بارها تلاش نمودند کارگران را در موضع طرف شکست خورده نشان دهند.

در همان حال رفتار ناسیونالیست‌های کاتالان عجیب بود. آنها همیشه بشدت با نفوذ مادرید مخالفت کرده بودند و در گذشته باحرارات برای خودمختاری جنگیده بودند. ناسیونالیست‌ها از دولت والنسیا خواستند که از امتیازات آنها دفاع کند. آنها اکنون همان نقش را ایفا میکردند که چند سال قبل احزاب راست همان رل را بازی کرده بودند. در اکتبر 1934، کامبو و اتحاد وی بر مداخله مادرید پافشاری کردند، در آن زمان چپ‌های کاتالان با آنها مخالفت کرده بودند. اکنون از آنجا که راست کاتالان در نوزده ژوئیه همراه ژنرال‌های فاشیست شکست خورده بودند، چپ‌های کاتالان خواهان مداخله دولت مرکزی در امور کاتالان شدند. در هر دو مورد، امتیازات مالکیت و سرمایه داری مورد دفاع قرار گرفتند. در هر دو مورد، آنها علیه کارگران که خواهان انقلاب اجتماعی بودند جنگیدند. رهبران ارکستر عوض شده بودند ولی موسیقی همان بود که بود.

حوادث در ایالات

آنچه که در ایالت کاتالونیا اتفاق افتاد، ثابت میکند که یک حرکت کامل برای نابودی کنفدراسیون ملی کارگران و فدراسیون آنارشیست‌ها و دستاورد های انقلابی نوزده ژوئیه سازمان داده شد. تعدادی از شهرک‌ها و دهات اتفاقات را به کمیته منطقه‌ای گزارش

کردند. این گزارشات ماهیت ضدانقلابی جنبش را نشان می‌دهد. در مونتسکیو، لافارگا و بیسارا اعضای کنفدراسیون ملی کارگران را مورد بازجویی قرار داده و حتی بیرون رانده بودند. شصت آنارشویست به صورت پناهنده از دهات مجاور به ویچ آمدند. در بخش تورتوسا، حملات بدون انگیزه‌ای علیه موسسات اقتصادی کارگران صورت پذیرفت. این حوادث در سنیا بویژه ناجوانمردانه بود. دویست نفر از اعضای گارد ضربت روستا را روز هفتم می‌اشغال کردند. گارد ها به مراکز کنفدراسیون کارگران وارد شده و هر چیز که دم دستشان آمده بود نابود کرده بودند. هشت زن و مرد که در آن زمان در این مراکز بودند، بازداشت شدند. مرکز جوانان لیبرتایی اشغال و اثاثیه آن درب و داغون شد. موسسات اقتصادی اشتراکی شده منحل گردید. این عمل علیه دستاورد های اقتصادی پرولتاریا صورت گرفت. رفقا از سنیا گزارش می‌دهند: اشتراکی ما شامل چهارصد و پنجاه عضو و مدلی برای همه منطقه بوده است. ما به مدت هفت ماه اقدام به فداکاری اقتصادی برای ساختن اشتراکی خودمان کرده بودیم. ما سیستم مزدی را کنار گذاشته بودیم، و تنها توزیعی عادلانه بوجود آورده بودیم. ما یک دکان آرایشگاه تعاونی، یک آشپزخانه تعاونی و یک قهوه خانه بزرگ داشتیم. سرمایه ای که توسط کارگران سرمایه گذاری می‌شد و مغازه در دستمان چهل و پنج هزار پزتا (واحد پول اسپانیا) ارزش داشت. همه اینها از ما ربوده شد. در نتیجه اکنون خانواده های ما گرسنه هستند. دکان آرایشگاه ما ده صندلی مدرن داشت. اینها و همه مواد پارچه بافی و اسبهای کاری اشتراکی ما از ما گرفته شده است. آنها تا جایی پیش رفتند که خانه رفقای ما را اشغال و پول و لباسهای آنها را غارت کردند. چهل نفر از رفقای ما دستگیر و به تورتوسا برده شده اند. شصت گارد غیر نظامی، پس از اینکه دزدیهایشان را به اتمام رساندند، در ده ماندند. آنها هنوز همه چیز را در اشغال دارند. ما از شما رفقا تقاضای عاجزانه داریم تا هر چه زودتر کمک بفرستید، زیرا ما می‌ترسیم که آنها همه چیز را از ما بگیرند حتی مواد سوختیمان را که صدوچهل هزار پزتا ارزش دارد. در آما تالاد. ما نه تنها کارگران مورد بدرفتاری قرار گرفتند، بلکه میلیشیاهایی که کارت کنفدراسیون ملی کارگران را داشتند مورد بی‌حرمتی قرار گرفتند. منشی سندیکا های کنفدراسیون دستگیر و پست وی به عنوان عضو شورای شهر به اعضای حزب کمونیست اسپانیا و اتحادیه عمومی واگذار گردید. در تورتوسا سرکوب حتی بدتر بود. کارت عضویت کنفدراسیون کارگران از صاحبان آنها گرفته شده و پاره شدند. گارد ضربت با اعضای حزب کمونیست اسپانیا کار می‌کردند. اعضای سندیکالیست‌ها و آنارشویست‌های شهرداری اخراج و به جای آنان اعضای خرده بورژوا و حزب کمونیست اسپانیا گمارده شدند. چند نفر دستگیر شدند.

در ویباندالان، هوان گارسیا عضو آنارشویست شهر دستگیر و همه اعضای آنارشویست شورای شهر از محل کارشان اخراج گردیدند. کارتهای عضویت و نشانهای کنفدراسیون کارگران پاره شدند. موسسات اشتراکی کنفدراسیون کارگران در تورتوسا، همچنین در معرض حملات نیرو های متحد مرتجع قرار گرفتند. این عمل، مستقیما دستاورد های اجتماعی پرولتاریا را هدف قرار داده بود. خرده بورژوازی میخواست خود را از شر اشتراکی کردن برهاند. تعداد زیادی از اعضای گارد ضربت و اعضای احزاب بورژوایی کارگران را خلع سلاح و سپس به انحلال موسسات اقتصادی آنها پرداختند. این عمل هیچگونه توجیهی نداشت. مردم دنبال کار روزانه خود می‌رفتند. تولید محصول برنج از نوزده ژوئیه به سطح چهل میلیون کیلو رسید و مردم آن را در اختیار جمهوری قرار دادند. اینجا هیچ اختلافی بین کنفدراسیون کارگران و اتحادیه عمومی کارگران وجود نداشت. هر دو سازمان به بارسلونا نماینده فرستادند تا نیرو های مسلح را از آنجا بیرون کنند. وقتی نمایندگان به تورتوسا رسیدند، نماینده کنفدراسیون کارگران دستگیر شد. یک نمایندگی جدید به تورتوسا فرستاده شد، تا آزادی رفیق دستگیر شده را فراهم سازد. بدون موفقیت. بعد آمپوستا توسط گارد های غیرنظامی اشغال

شد. کارگران اسلحه هایشان را تحویل دادند و کمی بعد گارد های غیر نظامی آنان را در بین جوانان سوسیالیست تقسیم کردند. اعضای سازمان جوانان حزب کمونیست اسپانیا. چند نفر بازداشت شدند و ده روز بعد، هنوز پنج نفر از آنان در زندان بسر میبرند.

حوادث در تارراگونا

روز پنج می هشت صبح، مرکز تلفن با یک نیروی سنگین مسلح اشغال شد. مکالمات تلفنی سانسور و ارتباطات تلفنی بین بخشهای مختلف کنفدراسیون کارگران و فدراسیون آنارشیست ها قطع گردید. در نیمه شب، رفیق کاسانوواس، نماینده کارگران تلفن، به مرکز ارتش رفت تا رئیس خدمات ساحلی را از اشغال مرکز تلفن خبردار سازد. آنها پس از مذاکره با رئیس پلیس موافقت نمودند که پلیس از طبقات بالای ساختمان به محل تاسیسات فنی عقب نشینی کند و در سرسرا نگرهبانی دهد. بعداً، رئیس پلیس اطلاع داد که نماینده نظم عمومی بدنبال وصول دستور از بارسلونا این توافق را قبول ندارد. کمی بعد مشاهده شد که تعدادی از آدمها که به مراکز احزاب جمهوریخواه چپ وارد میشدند، موقع ترک این مراکز مسلح به تفنگ شده اند. همین امر در مرکز جوانان سوسیالیست نیز اتفاق افتاد: خانه مردم. رفقای آنارشیست و سازمانهای آنارکوسندیکالیستی نیز شروع به تجمع در مراکز خود به منظور دفاع از خودشان کردند. بین ساعت شش و هفت صبح، مراکز جوانان لیبرتایی با نارنجک و تفنگ مورد حمله قرار گرفت. حمله کنندگان، ظاهراً، پس از پانزده دقیقه، با اطاعت از دستور عقب نشینی کردند. ساعت یازده، کمیسیون کنفدراسیون کارگران و فدراسیون آنارشیست ها به مجمع عمومی رفته و تقاضای جلسه ای با شرکت نیروهای ضدفاشیست میکنند. مجمع عمومی با این پیشنهاد موافقت ولی نماینده اتحادیه عمومی کارگران و حزب کمونیست اسپانیا از حضور در جلسه امتناع می کنند. درگیری سختی مجدداً در مقابل مرکز جوانان لیبرتایی شروع شد که این بار توسط پلیس و نیروهای غیرنظامی انجام پذیرفت. یک کمیسیون جدید کنفدراسیون و فدراسیون آنارشیست ها از مجمع خواست که جلسه ای برای نیروهای ضدفاشیست ترتیب دهد. رئیس نیروی هوایی در ریوس امنیت عمومی را عهده دار بود. کنفدراسیون کارگران و فدراسیون آنارشیست ها به وی اطلاع دادند که آنها خواهان خونریزی نیستند و بهمین خاطر تقاضای برگزاری یک کنفرانس متشکل از نیروهای ضدفاشیست می کنند. نهایتاً کنفرانس تشکیل شد. رئیس نیروی هوایی اعلام نمود که وی دستوراتی در دست دارد که اگر کنفدراسیون کارگران و فدراسیون آنارشیست ها اسلحه های خود را تحویل ندهند علیه آنها زور اعمال خواهد شود. رفقای ما تصمیم گرفتند تا به منظور جلوگیری از خونریزی و انهدام خانه و کاشانه تحت شرایط زیر، اسلحه های خود را تحویل دهند.

آزادی همه زندانیان

دور نمودن پلیس مسلح و همه اشکال مسلح، اعضای نیروی هوایی جای آنها را بگیرند.

زندگی و آزادی همه رفقا و خانه هایشان باید محترم شمرده شوند.

رفقای کنفدراسیون کارگران و فدراسیون آنارشیست ها همه اسلحه های خود را در مرکز اتحادیه حمل و نقل تحویل خود فرمانده باریت کردند. فرمانده پس از مشاهده تایید نمود که هیچ یک از اسلحه ها مورد استفاده قرار نگرفته اند. او به برخورد مسئولانه رفقای کنفدراسیون کارگران تبریک گفت. همچنین اسلحه هایی نیز در مراکز کنفدراسیون کارگران به پلیس تحویل داده شد. باوجود این هنوز وضع آرام نبود. حدود ساعت سه صبح، گارد حمله و پلیس به دفتر مرکزی وزارت دفاع حمله کردند. بازجویی از افراد رادیکال

و رفقای کنفدراسیون کارگران و فدراسیون آنارشیست‌ها شروع شد. بدین ترتیب یکبار دیگر افراد دولت و احزاب سیاسی قول و قرارشان را زیر پا گذاشتند. اینها نام رفقای هستند که در محل‌های مختلف در خارج شهر به قتل رسیدند: ماریو برروتی، بالتاسار بایهوماتو فریهاس، هوزه گاهیس، و هولیان مارتینز از فیگوئراس. سه نفر اخیر دستگیر و به مرکز پلیس برده شده بودند. از آن‌جا، گارد حمله، آنها را به محل نامعلومی برده بودند. دو ساعت بعد، جسد آنها در غسل‌خانه گورستان شناسایی شدند. چهار جسد دیگر قابل شناسایی نبودند ولی ما فکر میکنیم که این اجساد متعلق به رفقای کنفدراسیون کارگران و فدراسیون آنارشیست‌ها بوده اند.

خانه‌های تعداد زیادی از رفقای ما مورد تجسس قرار گرفتند. این تجسس‌ها توسط پلیس و اعضای حزب کمونیست و اعضای حزب ناسیونالیست کاتالان صورت گرفت. روز هفتم می، ساعت نه و پانزده دقیقه گیسبرت، تاجر شهر، همراه با هوزه لوئیس و هوان گالوت دو تاجر دیگر با روچه و یاسر از راه آهن در مقابل تعاونی کنفدراسیون کارگران ظاهر شدند و به زور تفنگ از افراد خواستند که دست از کار بکشند. پرسنل و مراجعه‌کنندگان مجبور گردیدند، تعاونی را ترک کنند و زورگویان به عنوان برنده ماندند. یک کامیون پر از اجناس دزدیده شد.

وقتی که افراد نیروی هوایی عقب نشینی کردند، گارد‌های حمله و اعضای کمونیست و ناسیونالیست‌های کاتالان مراکز کنفدراسیون ملی کارگران را اشغال نمودند. آنها به‌زور در‌ها را باز و اثاثیه و مبل‌ها را منهدم کردند. در همه شعبه‌های محلی کنفدراسیون کارگران، دزدی صورت گرفت. اونه رکاسنس عضو حزب ناسیونالیست‌ها سعی کرد رفیق بالاباسک عضو جوانان لیبرتایی را که زخمی و در بیمارستان شهر بستری بود اعدام کند. کارکنان بیمارستان از وقوع این جنایت جلوگیری کردند، اما پس از تهدید بیرحمانه به قصد کشتن بالاباسک جوان زخمی بر اثر شوک وارده از این حادثه دو ساعت بعد جان باخت. با شرح این وقایع روشن است که سندیکالیست‌ها و آنارشیست‌ها این جنگ را شروع نکردند. کارگران هیچگونه علاقه‌ای به درگیری در درون احزاب ضدفاشیست نداشتند. برعکس، این به نفع آنها بود که جبهه ضدفاشیستی حفظ شود. در ضمن صحبت از عناصر غیرقابل کنترل یعنی سندیکالیست‌ها و آنارشیست‌ها که جنگ را شروع کردند، یک دروغ است. روزنامه عصر پاریس، سه سویر، مرتکب این انحراف کامل می‌شود. در شماره ششم می این روزنامه میگوید: "مجمع براوضاع تسلط کامل دارد. بعضی از مناطق خارج شهر به نظر می‌رسد که هنوز دست دشمن است. این دشمنان چه کسانی هستند؟ به نظر می‌رسد که شورش توسط بعضی عناصری که توانستند وارد افراتی ترین شاخه جنبش آنارشیستی به منظور ایجاد ناآرامی به نفع دشمنان جمهوری تمام شود پدید آمده است." مطبوعات اسپانیایی نیز با بحث عناصر غیرقابل کنترل به آنارشیست‌ها اشاره کردند. هرگونه جرم و افراتی به آنها منتسب گردید تا اعمال اعضای حزب کمونیست اسپانیا و حزب ناسیونالیست کاتالان را که وحشتناک‌ترین قساوت‌ها را مرتکب شدند، مخفی نگه‌دارند. اینجا مثالی از یک حادثه که در آن عناصر واقعی غیرقابل کنترل بوجود آوردند می‌آورم. در طی روزهای غم‌انگیز، دوازده آنارشیست جوان که از حومه آرمونیا د. پالومار به کمیته منطقه‌ای می‌رفتند، نزدیک پارک در نزدیک سنگر کارل مارکس که متعلق به حزب کمونیست اسپانیا بود متوقف می‌گردند. آنها به همین سادگی ناپدید شدند. این حادثه در روز چهارم می اتفاق افتاد. چهار روز بعد، روز نهم می آمبولانس

مرموزی اجساد قطعه قطعه شده وحشت آور آنها را بین بیا تررا و ساردانولا ریپولت رها کرد. اجساد متعلق به دوازده جوان آنارشیست از منطقه آرمونیا د. پالومار بودند. این نام چند تن از آنان است: سزار، فرناندز ناری، هوزه ویینا، هوان آنتونیو ئ لویس کارنرا.

مثالهای دیگری نیز میتوان ذکر کرد. آنها ثابت کردند که درگیریها از سوی آنارشیستها شروع نشد، و عناصر کنترل نشده را باید در سوی دیگر یافت. سرزنش کردن آنارشیستها یا تحریف حقایق است و یا یک خیال واهی. لا نوچه (نام روزنامه و به معنی شب است) در هفتم می درباره مساله زیرین اظهار نظر می کند:

"یک روزنامه عصر، داستان مهیج دروغی را در مورد حادثه ای که در دفتر کنفدراسیون کارگران وفدراسیون آنارشیستها به چاپ رساند. این روزنامه نوشت " ما مطلع شدیم که امروز صبح حوادثی در خانه کنفدراسیون کارگران و آنارشیستها اتفاق افتاد و بعضی از عناصر نارضایی خود را از سیاستهای کنفدراسیون نشان دادند که منجر به کشته شدن چند نفر گردید. آمبولانسها برای بردن افراد زخمی آمدند. لانوچه ادامه میدهد: " از آنجا که ما با مساله آشنا هستیم، میخواهیم این اشتباه را تصحیح کنیم. روز چهارشنبه صبح یک نقاش مشهور ساکن خیابان نوئوا د. لا. رامبلا به صلیب سرخ در خیابان کاسانوا آمد. او تقاضای یک آمبولانس نمود تا بچه اش را که توسط سگ هاری گاز گرفته شده بود، نجات دهد. با توجه به شرایط تراژیک، صلیب سرخ قادر نشد آمبولانسی در اختیار وی قرار دهد. نماینده اتحادیه حمل و نقل کنفدراسیون ملی کارگران به کمک وی شتافت. آمبولانسی آنها را به مرکز دفتر کنفدراسیون جایی که تیراندازی شدیدی در جریان بود رساند. کمیته منطقه ای کنفدراسیون ماشینی در اختیار این پدر درمانده قرار داد تا به بچه اش کمک کند. هیچ درگیری و یا زخمی در مرکز کنفدراسیون وجود نداشت، حادثه مزبور تنها یک عمل بشردوستانه از سوی رفقای کنفدراسیون ملی کارگران بود."

صلح در بین برادران در حال جنگ برقرار شد. کنفدراسیون ملی کارگران طبق معمول به توافقات پای بند ماند. جنگجویانش اسلحه هایشان را زمین گذاشتند. آنها بر سرکار خود بازگشتند و برای اثبات اشتیاقشان به برقراری صلح هر چه از دستشان برآمد کوتاهی نکردند. آنها مکانهای استراتژیک را ترک کردند. آنها شروع به فروریختن سنگرهای خود کردند. نمی بایست چیزی به عنوان نشانه یادآوری این جنگ تراژیک باقی می ماند. در مورد دشمنان کارگران، چنین چیزی نمیتوان گفت. اعضای ناسیونالیستهای کاتالان و همچنین بعضی عناصر کنترل نشده حزب کمونیست اسپانیا و اتحادیه عمومی، خود را پیروز به حساب آوردند. تحت حمایت گارد های قدیمی کاتالان که منحل نشده بودند و به کمک نیروهای جدید از والنسیا آنها جرات کردند به خیابانها بروند و کارگران را بصورت فردی و یا در گروههای کوچک اگر به کنفدراسیون ملی و یا فدراسیون آنارشیستها متعلق بودند مورد توهین قرار دهند، نشانیها و کارت عضویشان را پاره کنند. رئیس جدید پلیس دستور داد که نباید از این به بعد مردم را در خیابان متوقف ساخت. آنها توجهی به این دستور نکردند. با یونیفورم یا بدون یونیفورم، بخشا غیرقانونی، گارد ها کارگران را متوقف ساختند. هر روز حادثه جدیدی اتفاق می افتاد. برای مثال: شب یکشنبه روز نهم می، بعد از دو روز آرامش، بعضی عناصر کنترل نشده اتحادیه عمومی کارگران، از شرایط خلوت شهر در ساعت ده شب استفاده نموده و تعدادی از اعضای اتحادیه فلز خود را از دفتر روبرویی در خیابان دیپوتاسیون به دفتر اتحادیه کارگران تئاتر متعلق به کنفدراسیون کارگران فرستادند. آنها ساعتی را انتخاب کرده بودند که مقاومتی در بین نباشد. رفقای ما در آنجا حضور داشتند ولی تصمیم گرفتند مقاومتی نکنند. آنها به کمیته رهبری اتحادیه عمومی تلفن کردند و از آنها خواستند که اعضای کنترل نشده و غیرمنضبط خود را از دفتر اتحادیه کنفدراسیون فراخوانند. روز پنجشنبه پانزدهم می، دفتر اتحادیه کارگران تئاتر هنوز در اشغال است. حتی مثالی روشن تر: اتحادیه مشاغل لیبرال بخش هنری کنفدراسیون کارگران، نمایشگاهی در

مرکزشان باز کرده بودند. اینها نقاشی‌هایی بودند که از سوی آنارشیست‌ها از همان روزهای اول تخریب، نگهداری شده بودند. در جریان جنگ، بعضی از اعضای غیرکنترل نشده حزب کمونیست اسپانیا با فتنگ به سرای نمایشگاه وارد شده و کلت کشیده بودند. هنرمندانی که آنجا بودند نخواستند جنگ خونینی را شروع کنند. عناصر غیرقابل کنترل، اقامتگاه و نمایشگاه را به مالکیت خود درآورده بودند. اسلحه‌کش‌های شورشی بر مراکز فرهنگی آنارشیست‌ها حکمرانی میکردند. آنارشیست‌ها بنا به گزارشات در اسپانیا و خارج از کشور مردان خون و بیرحمی می‌شدند اگر اقدام به بازپس‌گیری ساختمان می‌کردند. آنارشیست‌ها چنین اقدامی را رد کردند. آنها نخواستند این گنجینه هنری را که در نوزده ژوئیه نجات داده بودند، با اقدام خود به خطر اندازند. کمیته‌های مسئول آنارشیست‌ها ترجیح دادند، این کار را از طریق دولت رسمی پیش ببرند و مزاحمین را از نمایشگاه خود دور کنند.

بر طبق قرارداد، زندانیان می‌بایست از هر دو طرف بسرعت آزاد شوند. رفقای کنفدراسیون کارگران و فدراسیون آنارشیست‌ها به قول خود وفا نمودند. آنها خود منضبط بودند و فوراً صد ها زندانی را که اغلب آنها داوطلبانه خود را تحت حمایت آنارشیست‌ها قرار داده بودند، آزاد کردند. مخالفین آنها نسبت به قول و قرار خود وفادار نبودند. مذاکرات طولانی لازم بود تا ناسیونالیست‌های کاتالان و کمونیست‌ها زندانیان آنارشیست خود را آزاد کنند. یک هفته پس از استقرار شرایط عادی خیلی از اعضای کنفدراسیون کارگران و فدراسیون آنارشیست‌ها هنوز در زندان‌ها نگهداری میشوند. روز سیزده می، کوسمه پالوس از رورو، لوسه دومینگوز، آنتونیو آیگناسیل، فرانسیسکو سارکدا هنوز در سنگر کارل مارکس نگهداری میشوند. در همان حال میگل کاستیس، هوزه دگای، آلورو گالسریان، هوزه لوئیس گارسا، مانوئل هورنو، هوزه لوسيو گامز، الوگيو مارکز، رومر، آنتونیو سانچز هنوز در دفاتر کمیته مرکزی حزب کمونیست اسپانیا زندانی هستند. در مرکز حزب ناسیونالیست کاتالان در رامبلای کاتالونیا میگل پیکه ایبایز، هوزه ریویرا، و رامان روبهو از جنگجویان کنفدراسیون کارگران و فدراسیون آنارشیست‌ها زندانی هستند. دویست نفر از جنگجویان کنفدراسیون و آنارشیست‌ها در زندان پلیس بسر می‌برند. اغلب آنها در کاخ مجمع دستگیر و هنوز زندانی هستند. تعدادی ناپدید شده اند و هیچکس نمی‌داند که این افراد در زندانهای حزب کمونیست اسپانیا بسر می‌برند یا در زندانهای ناسیونالیست‌های کاتالان.

پویندگان تجربه تاریخی- طبقاتی-جهانی کارگران

آوریل 2020

خوانندگان عزیز میتوانند نقد، پیشنهادات و نظرات خود را از طریق ای میل زیر به ما منتقل کنند.

taj.ta.kar@outlook.com

